# MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

**NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH**
**SHÁH NWÁZ KHÁN.**



EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF ALI
FIRST PERSIAN TEACHER
*CALCUTTA MADRASAH.*



PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL
*57 Park Street.*
CALCUTTA.
1891.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره ( که در سیومین جلد **مآثر الامرا** اندراج یافته اند ) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره * شعر *

حَسْبِیْ اِلٰهُ الْعَالَمِیْنَ فَاِنَّهٗ * مَوْلیٰ حَسِیْبٌ قَادِرٌ وَ نَصِیْرٌ

---

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره

---

## * حرف الف *

* حرف با *

---

*** حرف پے ***

## * حرف تا *

## * حرف ثاء *

## * حرف جیم *

## * حرف حا *

## * حرف خا *

## * حرف دال *

## * حرف ڈال *



## * حرف ذال *

## * حرف را *

* حرف سین *

## * حرف صاد *

## * حرف ضاد *

## * حرف طا *



## * حرف ظا *



## * حرف عین *

## * حرف غین *

* حرف قاف *

## * حرف کاف *

## * حرف کاف فارسی *

## * حرف یا *

## منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها و غیره

## * حرف با *

## * حرف پے *

## * حرف ثے *



## * حرف جیم *

*** حرف چے ***

## * حرف خا *

## * حرف دال *

## * حرف ڈال *



## * حرف را *

## * حرف زا *

* حرف شین *

## * حرف صاد *

## * حرف طاء *



## * حرف ظاء *



## * حرف عین *

## * حرف غین *



## * حرف فاء *

## * حرف قاف *

## * حرف کاف *

## * حرف کاف فارسی *

## * حرف لام *

## * حرف میم *

## * حرف نون *

## * حرف واو *

تمام شد

فهرست اسمای مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

جلد سیوم

از

# مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام افاضته

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایتئ بنگاله

در مطابع اُردو گائیڈ

واقع

کلکته

بحلیهٔ طبع پوشید

سنه ۱۳۰۹ هجری

## آغاز جلد سیوم

# * حرف الفاء *

(۲)

## * فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود - در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر بکار برده بار پیوستند و بیگ بابای کولالي (۳) از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید (۴) - و در اوانیکه جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کمان خود را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

(۲) نسخهٔ [ ب ] پانزده امیر (۳) نسخهٔ [ ب ] کولاني (۴) نسخهٔ [ ب ] از هم گذرانید *

عرش آشیاني باقطاع داري قصبۀ کوراه عزت اندوخت - و حین معاودت سلطاني از دیار شرقي ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانۀ او را بعز قدوم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتي گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگي هر دو دست بر سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین رواست که بچنین نادولتخواهے آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبیده بخورد میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعے بتسخیر قلعۀ رهتاس ( که قلعه ایست در انضباط و استحکام بےنظیر - دیہے چند بر فراز آن آبادان و چشمه‌های شیرین فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید ) نامزد شد (۲) - و چون بمحاصره پرداخت روزے چند گذشته بود که فرمان پادشاهي بنام مظفر خان ( که درین مهم بذابر غرورشکني او تعینات فرحت خان شده بود ) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو ( که در صوبۀ بهار هنگامه آرائي داشتند ) سایۀ مکرمت گسترد - و در جنگ مظفر خان با افاغنۀ آن دیار فرحت خان سرداري جرانغار داشت - و چون کجپتي (۳) راجه بحوالي قصبۀ آره (۴) ( که

(۲) نسخۀ [ ا ] نامزد شده (۳) نسخۀ [ ب ] کمختي (۴) نسخۀ [ ب ] کوراه ه

در جاگیر او بود ) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصه‌گاه نبرد شمشیر بازان چابکدست اسپ او را پی کردند - او پیاده داد مردانگي داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش زد - از قلعه بر آمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت - و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

## * فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے بمرتضی نظام شاه ثاني نگذاشت - او ناچار باغوا (۳) و تحریک مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد - گویند بدستیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

(۲) نسخهٔ [ ب ] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ ب ] اغوا *

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک ( که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود ) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپه‌سالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *

بالجمله او از احوال پیشین (۲) انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود ( هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت ) پیشدستي نموده در ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے ( که پدرش را نظر بند میداشت ) مقید گردانید - و اول از بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بےسود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي (۳) در گذشت - و حسین نام

---

(۲) نسخهٔ ( ج ) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ ب ] طبعي *

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال انبا نمود اعلی‌حضرت افیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل ( که قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد ) برسم پیشکش روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد - و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول عادل‌شاهیه خود را برساند - چنانچه در احوال مهابت خان مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور فتح خان ( که قول و فعلش شایان اعتماد نبود ) بلابه‌گری سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را باسراف صرف می‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

قلعه (٢) تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان ( که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت ) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان ( که از صوبه داري گجرات تغیر شده بود ) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے ( که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده ) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (٣) درگذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکري پادشاهي اختیار نکرده برأسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

---

(٢) در [ بعضے نسخه ] قلعه را (٣) نسخهٔ [ ب ] طبعي *

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجملی از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

از غلام بیجاپوري ست با چند (۲) حبشي مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کارداني امتیازے بهم رسانید - چون ( ملکه چاند (۳) سلطان در سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه بتیغ کین بعضی دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیاني درآمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت ) در احوال سلطنت نظام شاهیه ( که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود ) ضعف تمام راه یافت - کسے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکني علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبي تا شش کروهی احمد نگر دومین بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثاني ولد شاه علي قلعهٔ اوسه و چند دیهے جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے (۴) انتزاع نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ا-ب ) با چندے- ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] خاند ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] دیگر *

در حوالی ناندیر[۲] میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمی از معرکه برداشته بردند - خانخانان ( که از عزمهای او واقف بود ) فرجهٔ دیده طرح آشتی افکند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتی موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو می‌بود دریذولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و مالک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فرونشستن کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیانی و بغی ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهی را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداری می‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکانی استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر ( که غالب و گاهی مغلوب بود ) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان ( که شاهزاده ولی‌عهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاداران آن مملکت سربندگی و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداری گذاشتند ) ملک عنبر

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ج ) نادیر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌•

نیز محال متغلبه را مع شی زاید بتصرف وکلای پادشاهي
گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته
مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم نعلبندي زرها
میگرفت - در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
سالگي باجل طبیعي (۲) درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین
درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبذ عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهے در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي
و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را ( که باصطلاح
دکن برگي‌گري نامند ) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدے فراوان مي نمود - و با این
همه فساد و هنگامه ( که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زد و خورد داشته ) موضع کهرکي پنج کروهی دولت‌آباد را
( که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است ) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت . گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

(۲) نسخهٔ [ ب ] طبعي •

دستی قوی داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغی قیام می نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *

* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

## فدائي خان

میر ظریف از ملازمان خدمت‌گذار اعلی حضرت بود - چون صاحبقران ثانی را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهی ایلچی ایران باتبیاع اسپان عراقی رخصت فرمود - و چون اسپے ( که پسند طبع مشکل‌پسند افتد ) نیاورد بتلافی آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوری یابد اسپان سواری خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد - لاجرم نامهٔ دوستی و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد بدین دست‌آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بندر لاهری (٢) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را ( که متوجه تسخیر بغداد بود ) دید - سلطان باعزاز نامه (٣) گرفته بترکی زبان پرسید که سبب طی این مسافت دور و دراز چیست - موصی الیه بعد اظهار سبب کمر

( ٢ ) نسخهٔ [ ب ] لاری ( ٣ ) در [ بعضی نسخه ] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه (۲) پردازد - پس ازان ( که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت ) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربي خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائي مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچي مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر ( که مطرح الویهٔ پادشاهي بود (۳) ) راهي گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ ( که دران دیار ابتیاع نموده ) با دو اسپے ( که سله دار پادشاه از عمدهای

(۲) نسخهٔ [ ب ] اسپان - (۳) نسخهٔ [ ب ] گشته بود *

دوم باو تکلیف کرده بود ) از نظر پادشاهي گذرانید
و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب
هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت -
و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت -
و در همین ایام بحکومت لاهري (۲) بندر تعین گشت - و هنوز
باولین پایهٔ دولت برآمده بود که زمانهٔ بےمهر شرابهٔ ناکامي
بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال ( ۱۰۵۱ ) هزار و
پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

## * فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت
و نیروي پردلي در (۲) زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت
و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار برآمد - نخستین میرزا
محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به مرافقت
مهابت خان بمهم رانا امرسنگهه تعین گشت - چون سرش
آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام ( که اشنع
ذمائم است ) با اهل رساله بدسلوکیها سرکرد - آنها یکتائي
گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا
عنایت الله که بکاردانی و معامله فهمي مشهور وقت بود
و در فن سیاق بے نظیر - بدیواني سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ ب ] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ ج ] از زمان دولت عالمگیري *

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد (۲) و دستگاه شوکت و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد - آخرکار ازان رتبه و (۳) خدمت افتاد - گویند چون وقت موعودش در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے ( که قلعهٔ ماندو مهبط الویهٔ جهانگیري گردید ) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت‌پور رسید راجهٔ آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالی آن درخت پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند - راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم میرزا را یکه و (۴) خبازه ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سرانجام دادة (۳) نسخهٔ - [ ب ] رتبهٔ خدمت •
(۴) نسخهٔ [ ب ج ] یکدو خیارة

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و پسترو (۲) ملکش نیز پی سپر عساکر پادشاهي گشته مالشے بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله است که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشي شایستهٔ عواطف خسرواني شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلتے بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتے درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان باقتضای نمک خوارگي و فدویت در سر افشاني و جان نثاري تقصیر نکرد - بیانش آنکه ( چون کنار آب بهت مخیم جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهي آن (۳) طرف آب نماند ) مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازی زمانه آگهي یافته ( چون پل را آتش زده بودند ) فدائیانه خود را محاذی دولتخانه بر آب زد - لختے از همراهانش بموج خیز فنا رفتند - و برخے از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے (۴) بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ج ) پیشتر ( ۳ ) نسخهٔ ( ج ) این طرف ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] نیم جان *

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند - دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمي‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید - چون پارچهٔ سنگے ( که بدیوار آهني خورده بر گردد ) بهمان چستي و چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم ( که امرا باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند ) فدائي خان از روي حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار ( که بادشاه همانجا بود ) خود را رسانید - چون درون سرا پرده ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید - مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائي خان زمانے دراز ترددها نموده عطاء الله خویش را با دو (۲) سه منصبدار روشناس بکشتن داد و نتوانست بپادشاه پیوست - برهتاس شتافته اهل و عیال خود را برگرفته بکرجهاک رنده (۳) ( که متصل کوه کانگره است ) رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] با دوسه (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بکرخاکسابیدنه *

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و پستر بفوجداري گورکهپور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه (۲) همت برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي (۳) بے آنکه باو حکمے رسد بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا ( که لازمهٔ طینت این برادران بود ) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمے نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العدالة رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] اُجنه - (۳) نسخهٔ [ ج ] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیالیست محال - زنهار در خاطر نیارند (۲) - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - (۳) سال سیزدهم چون ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار (۴) خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه ( که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود ) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تاراگدهه ایمائی شده بود فدائي خان نیز بایلغار

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نیارید (۳) نسخهٔ [ ج ] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - درعمل صالح ( که مشتمل بر صوادر عهد دولت فردوس آشیانيست ) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم ( که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت ) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود - و درسال چهاردهم ( چون میرظریف مذکور درگذشت ) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان ناموري اندوخت * (۴) نسخهٔ [ ج ] جانباز خان

برای انصرام این کار تعین گردید - اگرچه مرشد قلي پیش
از رسیدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد
از رسیدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسیدن
عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر کنبو حواله شد -
او بعد چندے در همین سال رخت هستي بر بست *

## * فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولایت بدیار هند وارد گردید - و با
شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش
و فهمیدٔ او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپیه سالیانهٔ
او مقرر نمود - بلی شیخ ( که دریای همت و کرم و منبع
قدر شناسي بود ) باکثرے لک روپیه و هشتاد هزار روپیه
سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور
هشتاد هزار روپیه میداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پیشگاه
جنت مکاني بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور
(۲)
بآقا افضل ارزاني داشت - مشارالیه از کارشناسي و معامله
فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شیخ
آن صوبه در تیول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نیز نیابت
(۳)
را بدستور سابق بعهدهٔ موميالیه را گذاشته بیش از بیش بر
اعتبارش افزود - و بعد ازو بدیوانیء شاهزاده سلطان پرویز

(۲) نسخهٔ [ ج ] آقا فاضل افضل (۳) نسخه ( ب ) پیش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانباني بمنصب مناسب و خطاب فاضل خاني سر عزت برافراخت - و هنگامے ( که سلطان پرویز باتالیقي مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولي عهد تعین گشت ) بخشیگري و واقعه نویسي آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل کامیاب مباهات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازي با خانجهان لودي صاحب صوبهٔ (۲) آنجا خیلے محشور و مخلوط شده در مشورتهای مالي و ملكي شریک و سهیم گردید - چون جنت‌مکاني سفر آخرت برگزید (۳) اعلی حضرت ( که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت ) جان نثار خان را با فرمان بحالي صوبه‌داري دکن بخانجهان (۴) فرستاده اظهارے بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان ( که برادرش نوکر سلطان شهریار بود ) رای خانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور داور بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت مي نوازد - و زر بسے سپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثاني متوهم ( که مبادا بعد جلوس بتلافي پردازد ) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] صاحب قراني - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] برگزیده - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] خاندوران *

لشکر پادشاهي اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان بر آمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیاني حقوق چندین ساله خدمت شما را کَاَنْ لَمْ یَکُنْ انگاشته دیروز که مهابت خان بآن کوه کوه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب سپه سالاري شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر افغان ( باوجود دانش و سنجیده مزاجي ) خورده جان نثار خان را بے آنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات باگره رخصت فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار (۲) سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار بطریق سیر ارخای عنان فرمود - چون خان مذکور به نرور (۳) رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران زمان ( که خانجهان هم باریاب حضور بود ) استخلاص او بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ججهار سنگهه - (۳) نسخهٔ ( ا - ب ) بهر •

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری بروده صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

## * فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار حواس باخته بدار السلطنة در آمده درون محل سرا خزید ) او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پرداخته بمنصب دو هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامياب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دويست سوار ناصيهٔ بخت نورآگين گردانيد - و سال سيزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ بلند پايگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بيگم صاحبه صبيهٔ کلان پادشاه ( که بنابر رسيدن شعلهٔ شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بيماري افتاده بود ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و يکم هژدهم رمضان مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي پادشاهي بار متعلق بود - و اعتماد و خصوصيت در خدمت اعلى حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار درياى بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

## * فتح جنگ خان روهيله *

پدرش زکريا خان برادر عثمان خان روهيله است - که از مدتها در کمکيان دکن انتظام داشت - و با کم‌منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خويش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائي فردوس آشياني بفوجداري خانديس سر سروري افراخت - و دران امر باحداث ضوابط پسنديده و نگاهداشت جمعيت روهيله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در سال سی‌ام باجل طبیعی درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلی از ناموران وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاری جهد و پایمردی سعي در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری تونداپور مضاف خاندیس ( که دهنهٔ بالاگهات است ) تعین شد - و پس ازان بفوجداری چوپره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازي یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود - گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل دستگاه امرائی می چید - و ساز و سامان توزک زیاده از قدر خود بکار می برد - و مرد گشاده‌پیشانی بود - و دست داد و دهش می‌گشود - هرچند خالي از فراست و دانائي نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر پیاچي رجوع او می افتاد بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسي میکرد که بدیگران حیرت می‌افزود - در قبیله پروری بے نظیر و در تمن‌داري مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان ( که هریکے بمردي و مردانگي گوی سبقت مي ربود ) بر دوش همت می‌کشید - و در جناب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در یساقی ( که قلعهٔ بدروکلیان مسخر اولیای دولت شد )
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه (۲)
تعین نمود - آنرا سر سواري بجبر و قهر بدست آرد -
و هنگامی ( که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود ) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشاني
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خاني ناموري اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار (۳)
و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک
( که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد ) با برادران مصدر
ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
سولي ( که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است ) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامي در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نلیکه (۳) نسخه (۱) مکرمت *

جنگي از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان ( که با جمعے از رفقای خود در کشتي بود ) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را بر آورد - (۲) شهباز و شریف برادران خان مومی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اقربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان ( که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود ) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتی دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه بسرداری جنود طرح چپ چهره افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست .شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] برآورده *

لشکر راجه در چار کروهی پریندہ فرود آمدہ بود - شرزہ خان با شش هزار سوار برسر او ریخت - مومی الیه را حفظ ناموس سپاهگري روی برتافتن ازان گروہ تجویز نکرد - با چهل سوار تابین خویش بهربازي رتبهٔ سوافرازي اندوخت (۲) - هریک از برادرانش با پیروزي و مهابت ظاهري و دلیري و دلاوري یکتا بودہ - پرگنهٔ جامیزهٔ (۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پپري را ( که هشت کروهی فرداپور سر راہ برهانپور است ) وطن قرار دادہ در آبادي کوشید (۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیري پسرش تاج خان زندہ بود - وقارے داشت - و پس ازو امتیاز برخاست - از بےرشدي قریب دہ سال است که آن موضع از جاگیر آنها برآمدہ - مگر بعنوان زمینداري دخلے دارند - خویش او الهداد خان در قصبهٔ منکلور شاہ بدرالدین سکونت ورزیدہ دروازهٔ حویلي را بسیار بعظمت ساخته - اولادش درانجا ست *

## فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سیوم جلوس فردوس آشیاني در آوانے ( که دکن مضرب خیام سلطاني

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافت = (۳) نسخهٔ [ ج ] جامنیاہ (۴) نسخهٔ [ ب - ج ] کوشیدہ *

بود ) باپردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود ( که بحکومت اوڑیسه مي‌پرداخت ) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاری هزار سوار مرتقي شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالیِ منصب سابق و خطاب خاني و میر توزکي از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضي چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدي سرمایهٔ شادکامي اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - (۲) عرصه پیمای وادیِ گریز شده جانب لاهور رفت - پس از (۳) رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح اکبرآباد خان مزبور احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش (۴) نمود - پور او افتخار نام تا سال سي‌ام شاهجهاني هفصدیِ

(۲) نسخهٔ [ ا ] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ ب ] مذکور (۴) نسخهٔ [ ب ] هفتصدئ •

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان ( که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرفرازي یافته - با اسد خان نسبت خویشي داشت *

## * فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسي و قدرداني او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جده‌اش حوري خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي تکفل احوالش مي‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خاني جبهۀ ناموري افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکي (۲) سعد الله خان فرمود که سهرۀ لآلي بر سرش بندد - و در سال سي و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگي گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبۀ عالمگیري استسعاد یافته باضافۀ هزاری پانصد سوار پایۀ عزت

(۲) نسخۀ [ ب ] عمدة الملکي *

برافراخت - و درهمین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت قراول بیگي ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول مراحم خسرواني شد . و در سال هفتم بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفای منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگي جبهٔ ارادت ببندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش‌بیگي امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل (۲) مراد آباد اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار مي‌پرداخت - و هر سال بحضور مي آمد و گرانبار نوازش خسرواني گشته باجازت پادشاهي رخصت تعلقه مي‌یافت - خلد مکان را نیز باحوال او ( قطع نظر از توجه خانه زاد پروري ) عنایت خاص و التفاتے مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که فیل‌پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور مي‌آمد بدربار نمیتوانست رفت - سر سواري سواره مجرا میکرد - در سال بیست و چهارم سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دو هجري از مرادآباد هستي بے‌مراد برخاست - مرد با خیرے (۳) آزادوشے بود - بامور دنیا اصلا نمي‌پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمي‌آورد - صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] باخیرے آزاده وشے .

و هوام نادر ( که از اقصای امصار و بلاد بر برای او مي‌آوردند ) نميساخت - گويند کم جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف و غير متعارف که در سرکارش فراهم نيامد - حتی کيک و پشه و سوس و شپش را در اوانئ چوبي و مسي نگاهداشته و پرورش ميدادے - و با اين حالت بارباب استحقاق رعايت ميکرد - از اولادش کسے رشيد بر نيامد *

## فتح جنگ خان ميانه

حسين خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهيه است - هرچند با بهلول خان ميانه مشهور قرابت قريبه ندارد - ليکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهير بيجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهيه از پادشاه خويش حساب بر نگرفته سر خودسري بر افراشتند و کمر همت بکين‌توزئ يکديگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد و دشمن‌کاميها افزود - عالمگير پادشاه ( که از ديرباز بر کندن رگ و ريشهٔ قطب شاهيه و عادل شاهيه نصب العين عزيمت داشت ) وقتي ( که باقتضای (۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب خيام پادشاهي گرديد ) ديرين اراده بيش از بيش تصميم يافت - مشار اليه از مآل انديشي و عاقبت طلبي برهمونئ بخت و بدرقهٔ توفيق احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ ج ] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت - بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره شده و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازی منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود ) از مقام کنار دریای نیرا طلب حضور شد - روزے ( که بحوالی شهر رسید ) اسپ سوراه مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي بر سر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود - نزدیکتر آمد - اسپ سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسپ فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین اثنا مردم رکاب ( که پریشان شده بودند ) بزخمهای منکر فیل را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد موصی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ مورچال آنجا بذات خود مصدر تردداث شده بگلگونهٔ زخم پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داری راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقیا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد - سنبها باعزاز پیش آمد و او را براهیري (۲) رسانید - همانجا در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش ( که اکثرے در ایام حیات او رخت بملک بقا کشیدند ) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [ در سال پنجاهم تالیکوته ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بحسین قلیچ خان بهادر تفویض یافت - خان مزبور (۳) بفوجداری مهکر بالاکهات برار تعین یافت - و در (۴) عمل او غنیم بر سر قصبه ریخته تاراج کرد - ] و از برادرانش یسین خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یسین خان دران میان کشته گردید *

## فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهته (۵) است - ابتدا بمنشي‌گری محمد اعظم شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان ( چون قابل خان میرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان والاشاهي بوجهے مورد عتاب گردید ) او بعطای خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] درانجا (۳) نسخهٔ [ ج ] مذکور (۴) نسخهٔ [ ج ] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ ا ] تهتّه *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدی سي سوار و عنایت ده ده چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا ( که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود رخت از سرای فاني بربست *

## فدائي خان محمد صالح

و صفدرخان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بڈهاکه به آخرت‌سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پهتر

فوجداری گوالیار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان بفوجداری اکبرآباد نامزد گردید - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری ترهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار (۲) چهرهٔ عزت برفروخت - درمیان ( که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت ) ابتدا بمنصب شایان و خطاب خاني امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب صفدر خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بعد ازان بفوجداری گوالیار دستوري پذیرفته سال سي و سیوم ( که بر کدهي (۳) ازان تعلقه تاخته بود ) تیر بندوق اجل او را از تردد باز داشت *

## فاضل خان برهان الدین

برادرزادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک توني هست - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان ( که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید ) چون لاولد بود خلد مکان ( که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت بود ) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] دو هزار سوار - (۳) در بعضی [ نسخه ] گدهي *

سوار سربلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلي و بسیار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتی باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و درسال هژدهم ( چون محمد شریف منشی داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والا شاهي بلحاظ مناسبتها بقابل خاني سرفرازي یافت ) برهان‌الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و دوم مرتبهٔ ثانی ( که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهي گشت ) او بدیوانی دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و در سال سي و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار دوهزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و درهمین سال بخطاب فاضل خاني ناموري اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصبش افزودند (۲) - و درسال چهل و یکم از خدمت خانساماني مستعفي شده از تغیر ابونصر خان پسر شایسته خان امیرالامرا بنظم صوبهٔ کشمیر لوای افتخار افراخت - و درسال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] افزوده •

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور رسید در سال مذکور سنه (٢) ( ١١١٢ ) یکهزار و یکصد و دوازده هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان‌الدین را حقوق خدمت در جناب ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم (٣) - و في الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقی عظیم میکرد - اما (٤) در چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانی الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

(٢) نسخهٔ [ ج ] هزار (٣) نسخهٔ [ ج ] میفرمائیم - (٤) نسخهٔ [ ١ - ب ] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت ( و ازین جهت زیاده بر گران‌سری پادشاه افزود ) بعبد الله خان قطب الملک گلهٔ این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي ( که عمدهٔ اهل خدمات اند ) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت ( که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد ) ضیاء الدین خان را ( که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود ) دخیل کار نمود - و بدومین ( که

خالي از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهی امیرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده در همان ایام درگذشت *

## فضائل خان میر هادي

پسر کلان وزیر خان میر حاجي دیوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار الیه بلند استعداد درست حیثیت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست و هفتم ( چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیساق بیجاپور رخصت یافت ) مزاج پادشاهي از میر مذکور بنابر وجهه انحراف پذیرفت - و آتشخان روزبهاني تعین شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار الیه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گردید - و بعد ازان بر وفق یرلیغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تختهٔ آرزو افتاد - بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میر منشیگري و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگري سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانساماني چهرهٔ بختمندي برافروخت - و ششم ذی القعده سال چهل و هفتم سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگاني را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفیِ معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود مي‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او مي‌فرمود - که نیابت خانساماني چنان سر براه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی ( که دار الانشا بدو تفویض یافت ) روزے بعرض رسانید که در زبان هندي و رسم‌الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است ( که درین زبان قطعاً متروک اند ) مگر عوض آن ع عین و همزه که حرفی دارند در اول کلمه مي‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب ( که وضع کرده‌اند ) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو الف کذائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله مي‌نویسند - پادشاه همه‌دان ( که بهندي آشنا بود ) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد بفوجداری میدک (۲) مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي ( که مشهور بکالا پهاڑ است ) فوج کشید - و خود تیزجلوي بکار برده تنها نزدیک کدهي (۳) رفت - تفنگے بسینه‌اش خورد - یکه (۴) و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در تصرف آورده‌بود بقصد خود را بکشتن داد *

## فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است ( که قصبه ایست از مضافات بدخشان ) مشار الیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

(۲) نسخهٔ [ ج ] مسطور - (۳) نسخهٔ [ ج ] گدهي - (۴) نسخهٔ [ ج ] یکدو خیارة *

بدلاوري و يكه تازي ( كه آيهٔ بود در جسارت و جلادت ) (۲)
از ناموران روزگار گرديد - در سال بيست و هفتم ( كه خان
فيروز جنگ در جلدوي تاختنهاى مكرر و آويزشهاى سخت
با غنيم از شهاب الدين خان به غازي الدين خان بهادر
مخاطب گشت ) موصى اليه ( كه دران معارك كارنامها
برساخت ) بخطاب صادق خان نامي گرديد - و مدتے
به تعيناتئ خان فيروز جنگ گذرانيده مصدر ترددات شايان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رايت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذكور برآمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرهٔ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملكي و مالش اشقيا مامور ميشد - در سال چهل
و سيوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موكب
پادشاهي به تسخير قلاع سنبها توجه نمود - خان مذكور در
تقديم مراسم قلعه گيري از مورچال دواني و نقب زني
تيزدستيها بكار برده از اقران و امثال پيش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرهٔ قلعهٔ ستارا ( كه بر پشتهٔ كوهے واقع شده و سرش (۳)
بثريا برده و بيخش از ثرى درگذشته ) بباسليقئ روح الله خان (۴)
ثاني مورچالے از محاذئ دروازهٔ قلعه روان نمود - و بجدكاري (۵)
و جلادت نزديک بدر حصار رسانيده ميخواست كه بيک ضرب

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و در سال - (۳) نسخهٔ [ ج ] از ثريا گذشته - (۴) نسخهٔ [ ب ] پاسليقئ [ ج ] پاشليقئ (۵) نسخهٔ [ ا - ب ] رسانيده *

پنجهٔ آهني دروازه را برکند از رعب و هراس مورچالهای دیگر ( که قریب رسیده بودند ) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرلي ( که در مسافت و رفعت قرین بستاراست ) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا را پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلي تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابی برنداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدست در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر ( که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است ) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعی از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان ( که تا دریچهٔ قلعه بود ) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بدست آمد ٭

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپے بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چندین روز باروت (۲) را ( که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند ) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذَا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن ( که از مستحدثات ابراهیم عادل شاه است که در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نوساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد ) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور باافزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیان یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستي منعم خان سیبه دوم روان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] روزها - (۳) نسخهٔ [ ا ] یکهزار و سي و پنج ٠

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند ( که عقل کوچه بند تحیر میشد ) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارجوئي درآمدند - خان مومی‌الیه بخطاب بهادري گردن اعتبار برافراخت ٭

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاؤن ( که سبز علف و بسیار آذوقه است ) بارادهٔ چهاوني توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده ( که دو کروهی موضع مذکور است ) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاؤن بسرکردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوري یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارجوئی و گریز پائي چارهٔ نیافتند - اولین بنام گیرو (۲) دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامي گردید - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه (۳) ( که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد ) باهتزاز آمد - و در قطع مسافت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] دومین [ ج ] و دوم (۳) نسخهٔ [ ب ] کهیلنا ٭

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خیام گردید - بسبب حواجر و عقبات و کثرت چر و مغاک ممالکے بود عسیرالعبور - خصوص چهار کروهه مسافت ( که آوازهٔ دشواری آن معبر خلائق را در مغاک تهلکه انداخته بود ) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستکاری تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲) صعوبتها همه بآساني گرائید - خان مزبور بعنایت ترکش خاصه مورد تفضل خسرواني گشت - و بسرکردگی امیر الامرای جملة الملک و رفاقت حمید الدین خان و منعم خان و راجه جے سنگه بجهت محاصره تعین شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سرکوب قلعه را از دست اعادي گرفته بالجار قایم ساخت - و روز دوم پشتهٔ دیگر بدست آورده توپهای آتشین‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پیش بردن مورچال و سیبه برگشاد - و به فرهاد کاري بران کوه دهابها بسته تا کمر برج رسانید - و کوچها از اطراف دوانید - تمام روز زر مي‌پاشید - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد مني و دو صد مني میریخت ناگاه سنگے بر تختهٔ عریض میرسد و میشکند - خان از صدمهٔ آن ( که برسرش میخورد ) میغلطد و بجانب غارے عمیق غلطان غلطان میرود - و به کجاوهٔ که افتاده بود بند

(۲) نسخهٔ [ ۱ - ب ] خاراخراش •

مي‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعی شاهزاده بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهي بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها ( که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد ) از دیگرے بظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجي و مآل اندیشي درخور آن افزایش مرتبه و افزونی منصب نمي‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلي و بیباکي سردار مدبر صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداری پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دل‌ده بودن حضور نبود - مگرر بتعیناتی کابل ( که جوار وطن است ) التماسي شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری

(۲) نسخهٔ [ ب ] از همین جهت *

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الله‌یار خان تهانه‌داری اوه‌گده
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان ( چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود ) بنام
خان مزبور ( که دران وقت بوطن شتافته بود ) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلو تهي نمود - فرمودند
جان نثار خان ( که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست )
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهی بحت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضی خلد مکان برخے پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا بار رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
مي‌بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و ردّ خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجزآمیز
در آورد *

# * حرف القاف *

## قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست ( که از نسل سلاطین کاشغری بود ) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکانی میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار ( که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود ) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - (۲) پستر در ایامی ( که مرزا کامران بآگره آمده ) او نیز رسیده ملازمت جنت آستانی نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور ( چون شکست بر فوج پادشاهی افتاد و جنت آستانی بمقتضای وقت متوجه لاهور شد ) ازانجا ( که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغری همراه پسر او (۳) بکشمیر رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائی داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستانی نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار می‌نمود ) از لاهور او را مردمے چند همراه داده روانهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ ا ] بکاشمیر ٭

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستاني نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع ( که جبلیء مردم آن مرز بوم است ) پیش آمده در سنه ( ۹۵۸ ) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدي تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * * رباعي *

* عـــاشق شده را اسیـر غم باید بود *
* محنت کش و در داد ستم باید بود *
* یا از سـرکوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمود است - عرش آشیاني نظر برین ( که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است ) سال پنجم جلوس جمعے کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (۲) رسید غازي خان حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت (۳) - متصل

(۲) نسخهٔ [ ب ] را چوري - نسخهٔ [ ا ] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم ( که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود ) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود (۲) بمرگ طبیعي بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

## قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (۴) نیشاپوري سمت - چون دران ضلع هنگامهٔ ازبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگے (که با سکندر خان سور رو داده ) بهمراهئ بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال (۵) اول اکبري در جنگ هیمو بهراولئ علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون ترددد شد - در همین سال باتفاق جمعے جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان ( که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود ) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (۳) نسخهٔ [ ب ] هفتصدي - (۴) نسخهٔ [ ج ] اعاظم - (۵) نسخهٔ [ ب ] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بےدولتی بیرام خان بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهی شمس‌الدین محمد خان اتگه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداری برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم ( که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید ) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور ( که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا ( که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند ) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [ که در اثناے راه عبدالله خان بغاوت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه ( که پاشنه کوب رسید ) رهسپر وادیٔ گریز گردید ] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ ( که چاپانیر ازانجا نمایان بود ) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامیٔ بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت (۲) گردانید - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

## * قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به فتراک دولت جنت آستانی بست - و در عهد عرش آشیانی ببندگي رسید - سال نوزدهم بهمراهیٔ منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي میپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود درگذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم ( که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود ) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت‌آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشتهٔ خود داري از دست نداده

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بکنج نیستي کشید *

## * قمر خان *

پور میر عبد اللطیف قزویني ست - در سال هجدهم جلوس ( که عرش آشیاني بدیار شرقي متوجه شده ) موصی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم ( که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت ) او را در همراهیانش بر نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگام فرستاد - او دران صوبه در تگ و تاز مصدر نیکو بندگي گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان ( که از مالوه بایالت گجرات دستوري یافته بود ) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل ( که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود ) متعین شد (۲) - و چون امرای پادشاهي ( از فزوني سرتابان نافرجام و کمي دولت‌خواهان ) حصاري شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائي ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعے آن طرف آب گذرانیده و جمعے از دریا و جمعے ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهي آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخهٔ [ ب ] تعین شد (۳) نسخهٔ [ ج ] سه صد ( اما رسم الخط سیصد است ) *

در عهد جهانگیری مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو طیابنده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

## قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه عالیجاه در کول جلالی و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد - چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید. بدهلي رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان ( که آن مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید ) قیا خان از پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار را (۲) ( که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر سلطنت خود ساخته بود ) محاصره نمود - بهیل خان نامي از غلامان سلیم شاه ( که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود ) دانست که باوجود قرب جوار . پادشاه مستقل نگاهداشتن قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه ( که از نسل راجه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] مقر •

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۲) پیغام کرد که این مکان موروثي تست بعوض قابلي بتو وا ميگذارم - رام ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته رو بدین حدود آورد - قیا خان ازین آگهي (۳) بآویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگرة بقدوم عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوج بکومک تعین شد - بهبل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني برطبق التماس او بقلعه شتافته بهبل را بحضور آورد - و چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط اوڈیسه مي‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشاي بنگاله غبار آلود شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاوري نکرد که از اسباب تسکین شورش شود) لیکن با برخے بهادران یکجهت

(۲) نسخهٔ [ ج ] بوده - (۳) در [ بعضے نسخه ] آگهي یافته - (۴) نسخهٔ [ ب ] در خزیده •

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سر بفساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اوڈیسه نیز تاخت برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامیِ جاوید اندوخت

## قطب الدین خان

برادر شمس‌الدین خان اتکه و از امرای بزرگ اکبریست (۲) بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر ( که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است ) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق (۳) کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین ( که وطن مانوس او بود ) رفته بتمام اقوام و احباب دور (۴) و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(۲) نسخهٔ [ ج ] از امرائے - (۳) در [ بعضی نسخه ] ابقاء ذکر جمیل -
(۴) نسخهٔ [ ب ] الوس او بوده •

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداري سرکار بهرونچ ( که جنوبي احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی از بنادر آنصوبه مي‌شمرند ) نامزد گردید - و پس ازان بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاري امتیاز یافت - و چون آثار بزرگي و کارشناسي از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقي شاهزاده سلطان سلیم سر برافراخت - و بخلعت گرانمایهٔ . واقو ( که در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد ) و خطاب بیگلربیگي ( که از اعظم القاب این دودمان است ) سر افتخار بچرخ برین رسانید - و او بسپاس گزاري این مهین بخشش جشن عالي ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهي نمود - عرش آشیاني دران بزم شادماني شاهزاده را بر دوش او گذاشته قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوري تعلقه گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک سلطان مظفر (۳) عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت او با همه درست‌اندیشي و عاقبت‌بیني از برگشته‌روزگاري بغفلت در شده به چاره‌گري نیفتاد - هرچند امرای پتن

(۲) نسخهٔ [ ج ] شمرند - (۳) در بعضي [ نسخه ] که سلطان مظفر

نوشتند که کجگرایان بر سر جانگیر و منصب باهم آویزه دارند
بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده
گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون
از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها
هزیمت خورده بر گشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ
را گزین سامان نماید ) خود بر آمد - خیر سگالان گفتند که
شورش بزرگ آسان فرو گرفتن چرا و بهٔ سپاه نپرداختن
چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن -
گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو
فوج بر آراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار
قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان (۲) خود را بدیواربند برده
کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستي
و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر
گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته
طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني
آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سر ناموس
شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ
بدست آورده (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري
نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدندش *

(۲) نسخهٔ [ ج ] فیلان - (۳) نسخهٔ [ ۱ ] آورد *

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود - اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به اعتماد حرف چنین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * بیت *

* اجل چون بخونش بیازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده مستز در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع‌داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بذرد شکم رخت هستي بربست - دومین گوجر خان - تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

## * قاسم علي خان *

در سال دهم که عرش آشیاني برسر علي‌قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي‌پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره (۲) کار بر متحصنان تنگ تر ساخته - و آنها امان طلبیدند ) پادشاه خان مذکور را ( که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود ) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(۲) نسخهٔ [ ب ] کار متحصنان *

خان عالم وغيره به كمك منعم خان خانخانان بجهت تسخير پتنه بدستوري يافت - و باز بتقريبی بحضور آمد (۲) - در همين سال شجاعت خان محمد مقيم را ( كه غايبانه منعم خان حرف ناشايسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسرواني از دست داده ) همراه خان مذكور نزد خانخانان فرستادند - او در سال ديگر هنگامی ( كه نزديكیِ اله آباد معسكر فوج پادشاهي بود ) بحضور رسيده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بيست و دوم همراه صادق خان به تنبيه مدهكر بنديله (۳) رخصت پذيرفته - و سال بيست و پنجم همراه خان اعظم كوكه بشرقي ديار مامور گشت - و سال بيست و ششم برای تسلي و دلاسائی منسوبان حاجي بيگم طغای زاده والدهٔ جنت آستاني ( كه با پادشاه مهر و شفقت بسيار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالي با وی انس و الفت بيشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده درمقبرهٔ جنت آستاني ميگذرانيد - و دران ايام بملك بقا شتافته بود ) نامزد شد - و در سال سي و يكم ( چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امير را تجويز فرمود ) صوبهٔ اودهه بشركت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سي و پنجم از خيرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمايهٔ كاميابي اندوخت - و آخر همين سال بكالپي ( كه در اقطاع او بود )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بحضور آمده - (۳) نسخهٔ [ ب ] مدهكر بنديله *

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

## قریش سلطان کاشغری

کاشغر ولایتی ست از اقلیم ششم در غایت نضارت - شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدے به شاش دادہ و حدے از طرفان گذشته بزمین قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی او هم کوهے ست طولانی که کوههای مغلستان ازان منشعب می‌شود - و شرقی و جنوبی او صحرائی ست بیابان و پشتهای ریگ روان - نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علي اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانبوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسون خان توا بن موانکان بن چغتائي خان بن چنگیز خان قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکاني دختر یونس خان بود - چون عبد الرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهري شیوهٔ خیر اندیشي

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] و غربي - (۳) نسخهٔ [ ب ] روا خان - (۴) نسخهٔ [ ب ] موالکان •

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بفرغر (۲) شتافته بامداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان ازو متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سي و چهارم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بعنایت خسرواني کامیاب گردیده سال سي و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

## قاسم خان میر بحر

براستي و کامراني و دلاوري و مهم سازي از ناموران زمانه بود - خواهر زادهٔ دوست میرز است ( که به دیرین پرستاري این عالي دودمان اختصاص داشت - چون در سنه ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آستاني بر کوه عقابین ( که بقلعه اشراف دارد ) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرموده قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاري

(۲) در بعضي [ نسخه ] قزغر •

بخت بیدار از برجے ( که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس است ) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش آشیاني بمرور و تدریج ببلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت ٭ قلعهٔ رفعت اساس آگره ( که برصانت و متانت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان ندادهاند ) (۲) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال (۳) بصرف هفت کرور تنکه ( که سي و پنج لک روپیه باشد ) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین ( که بواسطهٔ توالي نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامید ) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافة آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ندارد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] بیست سال ٭

سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هر چهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بسه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هر یکی ازینها اگر پیر زالی چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک ( که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت می‌افراخت ) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کهزیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دلتنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سری‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائرهٔ ( که در خانه سر کشیده بود ) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفی نبست - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهی گردید - ازانجا

( که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبةً بشرارت و بدخوئی سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهے نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاری آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزبانی دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آورد اشتات آن دیار بود - اندجاني پسرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ بر زد - پس ازان ( که توران شاه برو چیره دستي یافت ) بزابلي هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے ( که قاسم خان بحضور شتافت ) او بآهنگ آن ( که بدان الوس پیوندد ) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان ( که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود ) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر[(٢)] گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختے آویزش اورا پایبند بکابل آورد - پس ازان ( که قاسم خان معاودت نمود ) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني را آسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(٢) در بعضے [ نسخه ] پنچهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بکمین جان شکري نشست - دران هنگام ( که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور میکردند ) نیم روزے با تنی چند سر زده به خوابگاه قاسم خان ( که جز پرستارے چند نزدیک نبود ) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بارک نهاده در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تیر و بندوق برآراسته بسیارے را به نیستي سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز بپاداش کردار رسید - این واقعه در سال سي و نهم سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و دو هجري رو داد *

## قطب الدین خان شیخ خوبن

دختر زادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای بداون است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے ( که ایشان در ایام شاهزادگي بالهآباد شتافته از خود سري و بیراه روي بضبط ملک پرداختند ) او را بخطاب قطب الدین خان برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از سریر آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه گشت - چون شورش طلبي و فتنه جوئي شیر افگن خان استجلو ( که بردوان بنگاله در تیول داشت ) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (۲) (که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده ) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگراو را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان ( که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود ) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهر زادهٔ خود را پیشتر فرستاد که ما في الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افگن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

(۲) نسخهٔ [ ج ] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (۲) کشیده بر شکم قطب الدین خان ( که بسیار مرطوبي بود ) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري ( که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت ) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے بسختي (۳) به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - دریندولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختے راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند - در سنه ( ۱۰۱٦ ) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شمشیر* (۳) نسخهٔ [ ا ] سیخکي

## قلیج خان اندجانی

از طائفهٔ جانی قربانی ست - آبا عن جدّ در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهنی بنیاد (۲) سورت توجه صرف نمود - [ این قلعه بر ساحل دریای تبتی ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه ( ۹۴۷ ) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است - ] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که بیاوری کارپردازان (۳) آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم ( چون شورش

(۲) نسخهٔ [ ج ] آهنین بنیاد (۳) نسخهٔ [ ج ] در سال *

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شكست فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد ) از پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليج خان تعين گشتند بقرار آن كه نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازد - و دومين تيولداران مالوه را گرفته درآن مملكت فسيحه درآيد - چنانچه قليج خان مدتها در بندوبست آن الكۀ وسيع بسر برد - و در سال سي و چهارم سركار سنبهل بجاگير او مقرر گشت - و هنگام نهضت كشمير بهمراهئ راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستورئ اقامت دار السلطنة لاهور يافت كه باستصواب همديگر مهمات ملكي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام ديواني علم استقلال مي‌افراشت - و در سال سي و نهم سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دو هجري ( كه قاسم خان مرزبان كابل كشته گرديد ) قليج خان بايالت آن ملك سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر كشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليج خان به تيراه در آمد - اما از كم آزوقگي زود بكابل برگرديد - و ازين جهت ( كه زابلي ملك را بشايستگي روبراه نكرد ) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار برنواخته باقطاع صوبۀ الهآباد رخصت كردند - قليج خان ( كه دخت،

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت ) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر بر افراخته باتاليقي شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سيوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزيمت خانديس باهتزاز آمد پاسباني دار الخلافة آگره بدو تفويض يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ اميرے نبود ) قليج خان بدارائي آن ديار رخصت يافت - او مرزباني كابل نيز درخواست - پذيرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه‌داري گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزده باز بصوبه داري پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتيول مرتضى خان شيخ فريد قرار يافت قليج خان بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم كابل و استيصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعين گرديد - سنه فوتش از تعداد حروف اَلمَوتُ جِسْرٌ يُوصِلُ الحَبِيْبَ اِلَى الحَبِيْبِ ظاهر مي شود - قليج خان صلاح و تقوى بسيار داشت و در تسنن متعصب بود - و هميشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي‌نمود - گويند در صوبه داري لاهور يكپاس بدرس فقه و تفسير و حديث در مدرسه قيام مي‌ورزيد - و باقصى غايت در

ترویج علوم شرعیه می‌کوشید - مردم آنجا بامید رشناسی و انجاح مطالب غلوی تام بتحصیل علم کردند - قلیچ خان طبع موزون داشت - الفتی تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست

* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی زرقی ز خرقه در بر دارد *

* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *

* دائم دل گرم دیدهٔ (۲) تر دارد *

گویند آخرها ( که حسب الطلب عرش آشیانی در شش روز از لاهور باگره رسید . ) دران هنگام ابتدای پیش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتی بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سر یصاف می‌شود و دامن جامهٔ من از یکے و چه قدر گشاد و کلان است - قلیچ خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتے ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرزم قلیچ برادرزادهٔ قلیچ خان ( که در صدق و صلاح و راستی و درستی بے‌همتای روزگار بود - و از قصوی اتقا و غایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش می شمردند . ) شنیدم که

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و دیدهٔ تر * *

میگفت در سال هزارم (که جونپور در جاگیر قلیچ خان مقرر شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسهٔ گنبذے از کچ ظاهر شد - بحضور من قلیچ خان تا ده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا می‌گذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک منی (که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صدای فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته - گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است - گفت هوا بر آرید - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز دریکے نقل مکان می‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد : بروش اهل اسلام نماز می‌گذارد - و در خواب و خور برنگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه در قدرت آباد الهي امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل نه از محالات عادي ست که کسے آن را نسبت بندرت دهد بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون راوي خالي از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیج خان صاحب قبیله بود - اکثرے بمرتبهٔ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیج در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیج علیحده بقلم آمد *

## * قاسم خان میر ابو القاسم نمکین

از سادات حسیني هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیاوري طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت - چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [ نمکسار کوهے ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب در دوآبهٔ سنده ساگر ( که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است ) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد بر آرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام مني خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد - ] هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتے داشت (۲) - در جنگ داؤد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] داشتے •

خان کررانی زنجیر طلای فیل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطی واقع شد *

سال سی و دوم ( که افغانان سواد و بجور و تیراه با اهل و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران را بهمراهی میر رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدی رسیده - سال چهل و سیوم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالی قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعایا و سکنهٔ آنجا بدسلوکی و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گردید - گویند چون بحضور رسید ستم کشان بقاضی عبدالحی قاضی اردو بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی بعرش آشیانی وا نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمانبرداری حضرت نکرد - حکم شد که بپای فیل بسته تشهیر نمایند - میر آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر ( که حاضر بود ) جمیع دادخواهان را بزر راضی ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسی از مردم بهکر فریادیست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضار

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] سروران - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سکهررا *

ستم رسیدگان دست و پائی زد کسی پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضی چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خانی سرفرازی یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیری سلطان خسرو بغی ورزیده از شیخ فرید بخاری شکست خورده بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان ( که رفیق طریق عصیان شده بودند ) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سری بدارالخلافة باید کشید اگر کاری از پیش رفت بهتر و الا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکی وسیع است - حسن بیگ بدخشی گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازآنجا ( که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (۲) رفته وقت شب بتفحص کشتی

(۲) در بعضی [ نسخه ] سرودهیره *

مي‌گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی دیگر پر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتی خالي آورد - شور و غوغا برخاست - چودهری سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبدارانے ( که درانحدود بودند ) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن (۲) خدمت در پیشگاه خلافت باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود * و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ ( که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به کهارمانري ) گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - ( در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است ) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت ( هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

(۲) نسخهٔ [ ب ] واین خدمت *

ترقي كرده در جواني درگذشت - و ميرزا يدالله منصب نداشت - نوكر خانجهان لودي بود *

## * قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سوالف ايام جوين داخل ولايت بيهق بود ( كه بلدهٔ آن سبزوار است ) و اكنون الكهٔ ايست سر خود بكثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نيك ازانجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين حموي و امام الحرمين ابو المعالي و خواجه شمس الدين صاحب ديوان - مير مراد نيز از اكابر سادات آنجا است - در دكن بسيار مانده بدكني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت و پردلي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب قبضه مي‌دانستند (۲) - عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اكبري در بخشيگري لاهور درگذشت *

قاسم خان شعر را متين مي‌گفت - و عبارت مربوط مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي فاروقي خزانچي آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربيت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيمن دستگيري امير كريم الشيم رشدے بهم رسانيد - پس ازان كه منيجه بيگم (۴)

(۲) نسخهٔ [ ب ] ميداشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] شد (۴) نسخهٔ [ ب ج ] ميذچه بيگم

همشيرهٔ نور جهان باو منسوب شد ترقي كرده بوالا پايه امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گرديد - ظرفاى دربار قاسم خان منيجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مكاني طرف مصاحبت نيز پيدا كرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبيد بسكه پيالهٔ گلي نازك بود - تاب حركت آب نياورده (۳) شكست - پادشاه بقاسم خان نگاهے كرده فرمود　* ع *

* كاسه نازك بود آب آرام نتوانست كرد *

او فوراً پيش مصرع رساند　* ع *

* ديد حالم را و چشمش ضبط اشك خود نكرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عاليجاه بنظم صوبهٔ آگره و صيانت قلعه و خزاين آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [ كه جنت مكاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنير دكن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره ( كه بانتساب نور الدين محمد جهانگير بنور منزل موسوم است ) مخيم اقبال گرديد ] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنايات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار اختصاص يافته از تغير فدائي خان بنظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلى حضرت قبل از جلوس بدان ديار نهضت فرموده از شقاوت پژوهي فرنگيان بندر هوگلي آگهي يافته بود كه پرگنات

---

(۳) نسخهٔ [ ج ] نياورد و شكست ه

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [ و آن بندرے است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کروه بر کنار خلیج گنگ بندر سانگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ ( که سکان سرندیپ بودند ) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهی بندر مذکور بر کنار خور ببهانهٔ آن ( که جائی جهت بیع و شرا ضرور است ) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بے‌پروائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلي نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر سانگانون رو بکساد نهاد ] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه در بر انگندن بنیان این طائفهٔ تباه کیش مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الهٰ یار خان ( که در حقیقت سردار او بود ) و جمعے از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (۲) آن گروه خبر یافته و بکشتي، درآمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت داد که بتاخت و تاراج هجلي میروند - و برخے را با نواره تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستادها یک دفعه ییلغار شتافته هوگلي را محاصره نمودند - و قریب (۳) سه و نیم ماه کشید - فرنگیان گاهے بجنگ و جدال میپرداختند و گاهے بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل مي‌گذرانیدند - مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (۴) ( که عرض و عمق کم داشته ) چرها زده آب دزدیدند - و نقب بباروت انباشته آتش زدند - آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران یورش (۵) نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد و زن فرنگي بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر گردید - و قریب ده هزار (۶) کس از رعایا ( که در قید آنها بودند ) رهائي یافتند (۷) - و هزار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند - و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه ( ۱۰۴۱ ) یکهزار و چهل و یک هجري باجل طبیعي بساط

( ۲ ) نسخهٔ ( ب ) که مبادا بران گروه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] قریب سه و نیم ماه ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] کلیان - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] دو هزار - ( ۶ ) نسخهٔ [ ج ] ده هزار از رعایا - ( ۷ ) نسخهٔ [ ب ] رسید *

هستي در نورديد - صاحب ديوان و منشآت است - كريم الطبع و شعرا دوست بود - اين دو بيت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازين در عوض اشك * دل آيد بيرون *
* آب چون كم شود از چشمه گل آيد بيرون *
* عشقت آمد پئ دل بردن و در سينه نيافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آيد بيرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتكه خان بناي آن مرحوم است *

## * قبچاق خان امان بيگ شقاول *

ريش سفيد الوس قبچاق حوالئ بلخ بوده - چون سال بيستم شاهجهاني آن بلده مضرب عساكر هندوستان گرديد و والئ آنجا نذر محمد خان از كم فكري و كوتاه نظري (۲) توهم بخود راه داده آوارگئ دشت غربت برگزيد مشار اليه ازو جدا شده ميان چيچكتو و ماروچاق (۳) رحل اقامت انداخته روزگار مي‌گذرانيد - بهادر خان روهيله و اصالت خان مير بخشي ( كه كارفرمائئ آن ناحيه از پيشگاه سلطنت براي رزين آنها تفويض يافته بود ) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار اليه فرستاده در اختيار دولت خواهي ترغيب نمودند - او به اقتضاي درست انديشي و سعادت منشي پذيراى انقياد گرديده خود را ببلخ رسانيد - كارپردازان بعطاي شصت هزار شاهي از سركار

(۲) نسخهٔ [ ب ] كوتاه انديشي * (۳) نسخهٔ [ ج ] چيچكتو و ماردچا

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت سرداران (۲) بصوب گذروان شتافت - تا ایماق خود را فراهم آورده بعضی احشام دیگر را ( که سر بفساد برداشته اند ) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قلیچ خانی ضمیمهٔ آن گردید - و لختے از محال جیچکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب (۳) و خیراب در تیول او تن شد - پس ازان ( که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند ) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج ( که از توابع گذروان است ) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلے نوردید کدخدایان ایماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرج از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار

(۲) نسخهٔ [ ا ] سروران • (۳) نسخهٔ [ ج ] فاریاب و چذراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم براه خواجه اوچین (۲) بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کارطلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه نگذشته (۳) بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک ( که از تعیناتیان قاعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند ) از غردلي و بیجگري با غنیم همداستان شده قبچاق خان را ( که امارات (۴) اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت ) از راه برد - اگرچه بطبیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او ( که عیال همراه داشتند ) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ ج ] اوچین * (۳) نسخهٔ [ ا ب ] واز طرفین - (۴) نسخهٔ [ ب ج ] امارت *

بقزلباش بازگذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان- نداشت همانجا ماند- مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

## قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سر عزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحي برهانپور ( چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود ) او را با هزار سوار در شاه گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان ( که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگي سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت ) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهي خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کام دل برگرفته به تهانه داری پاتهري مضاف برار افتخار پذيرفت - و سال سيزدهم باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغير سيد مرتضی خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعنايت نقاره بلند آوازه گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از تابينان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بيست و دوم مطابق سنه ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر لباس زندگي را بر کند - صاحب صلابت ظاهري بود - با ستوده منشي و نيکو باطني از رسائی دانش بامور دنيا بسيار ميرسيد - بے رهنمونی ديگرے کارها را حسن انجام ميداد - در اوضاع معاش تکلف بکار مي‌برد - وفور طعام بسيار داشت - بيشتر نوکرانش اهل ايران بودند - همه بيش‌قرار - ازينجهت مداخلش بخرج او وفا نمي‌کرد - مديون مي‌بود - پس از فوت او خلف ارشدش ايرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض سبک گردانيد - پسر کلانش ميرزا نجف علي ولايت زا بود تازه از ايران رسيده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداری بالاپور برار سر برافراخت و در سال بيست و دهم در قلعه داری ظفرنگر بالاگهات برار ايام زندگاني بانجام رسانيد - و ايرج خان ( که سرآمد اخلاف قزلباش خان است ) با چهار برادر ديگر هندوستان زا اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي ذات و خطاب خاني سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنگمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شده - و میرزا بهرام بتهانه داری دیولگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر ( که پسر عم خان مذکور میشد ) - از جانب شاه عباس صفوي قلعه دار مقازیرو بود ( که در سرحد ایران واقع شده ) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردیده - و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش ( که باسیری روم رفته بود ) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگری میرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختی حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سنگمیز *

## * قزاق خان باقي بيگ اوزبک

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگیري بود - چون او در مهم رانا باجل طبیعي در گذشت باقي بیگ ترک نوکري و منصب نموده عزیمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تیولداري جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگي و جرأت نام بر آورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سلیقه بود - در سال سوم شاه‌جهاني بهمراهي خان دوران بهادر در تعاقب ججهار (۲) سنگهه بندیله نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پیشتر بفوجداري سیوستان شتافته درانجا با قوم هیمچه (۳) وغیره سرکشان آویزشهای شگرف و نبردهاي سترگ نموده دران سرزمین علم تسلط و استیلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاري دو هزار سوار رسید - و در صاحب صوبگی محمد اورنگ زیب بهادر تعین گجرات گردید - چون اخراجاتش بسیار افزوده بود و حاصل جاگیر کمتر از دست سپاه تعبها کشید - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعین دکن شد - و به تهانه‌داري و

(۲) نسخهٔ [ ب ] ججهار - (۳) سمیچه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج برگذارده - در سال بیست و چهارم سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري (۲) مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والدهٔ او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز ميخواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه بدربار میرفت بے تاب و بے شعور ميگشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

## قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزیده - در مبادی سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول ( که از مشاهیر علمای آنجاست ) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته باریاب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے ( که بمولانا میر کلان محدث داشت ) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] در پتهري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهي سمت - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیاني را با او اعتقاد و اخلاص (۲) بهم رسید - بتعلیم جنت مکاني اختیار فرمود - و مردم بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست •

و چون قاضي محمد (۳) اسلم مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیري بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاري برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوي مرحمت گردید - و او قریب سي سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه ( ۱۰۶۰ ) هزار و شصت هجري روزے در اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهي رایضي اسپ بجولان در آورد - چون بقاضي نزدیک رسید از استیلای واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان ( که آزارش تخفیف یافت از

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ ج ] قاضي اسلم و نسخهٔ [ ب ] قاضي محمود سلیم •

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جسته التماس رخصت کابل نمود - دستوري یافت - و سیورغال کابل و جز آن ( که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت ) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت (۲) چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلیني را ( که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ازشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشي مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر مي‌گردد - و بسیارے از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردي باوج استادي صعود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بخدمت واقعه نویسي کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیري از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوي پادشاهي اعزاز

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل ( که وطن مالوف اوست ) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراختهٔ صاحب امارت گردیده - احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

## قلیج خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمي و داخله دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگی ملازم پادشاهزاده ولي عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض الویهٔ شاهي بقصد بنگاله در مرز بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش خان قلي بهادر ( که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود ) در جنگ میرزا محمد پسر افضل خان ( که از رکاب شاهي جدائي گزیده به بیجاپور میرفت ) مراتب جانفشانی و جانستانی بجا آورد (۳) - و خود را با حریف بشهرستان (۴) عدم رسانید - قلیج خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود - در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داری دهلی مامور گشت - و سال دوم بحکومت الهآباد رخصت یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخه [ ج ] مرز و بوم - (۳) نسخهٔ [ ج ] بجا آورده - (۴) نسخهٔ [ ب ] بشهر عدم *

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیج خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر برافراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید - و مدتها (۲) برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیج خان بعد از تسخیر زمین داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان ( که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود ) لوازم قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته باندلختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد - قلیج خان بزور بازوی پردلي و داد مردي یورش نموده پیش از همه خود بقلعه درآمد (۳) - و هر کس از قزلباش پای حمیت بجنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت - و چون نقبها بشیرحاجي زده راهے پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد - قلیج خان از مروت و مردمي بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت - و در سال سیزدهم ( که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغراي عیدل

(۲) نسخهٔ [ ج ] مدتي - (۳) نسخهٔ [ ب ] جمعیت *

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای شورش ساخت ) قلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بندے ( که مدار آبادی ولایت سیستان بود ) شکسته برگشتند - و عیدل را بجنگ آورده بیاسا رسانید (۳) - و چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در مہم بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز مدار المهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه المانان ترددهای نمایان بکار برد - و در سال بیستم و سیوم بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین شد (۲) - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه از شجاعت و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی برافراخت - و در سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۶۴ ) یکهزار و شصت و چهار هجری در تیول خود بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ ج ] شده .

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک قم قرقره دار همیشه نوکرش بودے - و چنانچه نماز و روزه در لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را ( که بسیار تنگ بود ) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه باین ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت نمي‌نوشت *

## قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میر بحر است - او بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود - مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسی اعلی حضرت فایز گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهي چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ ( که آثار کارطلبي از وجنات احوالش پرتو ظهور داد ) بتجویز سعد الله خان بهمراهی رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نور آگین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازي یافته آخته بیگي گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري و خطاب قاسم خاني بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ سانتور (که مرزبان سري نگر بتازگي بترمیم آن پرداخته و جمعی از اهل فساد درانجا نگهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات آن مي‌پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده باسیمه سري خانها را آتش زده رهسپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگرای معاودت گشت

چون در اواخر زمان فردوس آشیاني بالکلیه کارفرمائي و حکمراني سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگر را عذر خودسري بدست آمده هریکی بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجول از شتاب زندگي خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سرير آرائي فرمود - اعلی حضرت بتجويز دارا شکوه قاسم خان را در مبادی سي و دوم سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای يک لک روپيه نقد و صوبه‌داری احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت ( که در همان ايام بصوبه داری مالوه تعين شده بود ) رخصت نمود - و قرار يافت که هر دو سردار در حوالی اوجين اقامت ورزيده بترهيب و اندرز مراد بخش پردازند - بر تقديرے (۲) ( که او بعذرهای ناممسوع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات بر نداشته بتيولداری برار سر فرود نيارد و در مقام استبداد و سرکشي ايستد ) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولايت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نمايد کومکی مهاراجه بوده بهر مهمے ( که رو دهد ) قيام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهي گشت - چون سه کروه کهاچرود (۳) رسيد شاهزاده از هژده کروهي راه

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ايذای - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] کانچرو در رسيد *

(۲)
بر گردانده در هفت کروهی اوجین به برادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر ( که از دکن عازم حضور گشته ) پیوست - مهاراجه ازین آگهي ( که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت ) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولي میدان رزم پیمود - و پس ازان ( که کار کشش و کوشش بالا گرفت ) جمعی از متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي (۳) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و ( چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفرپیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام گشت ) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ببرادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ ج ] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [ که محال عمده و زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکني ( که درین جنگ نقد هستي در باخته ) تعلق داشت ] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سري نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاري مرعي داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران تریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - در اثنای ره نوردی مقصد سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یکم (۲) هجري یکے از برادرانش ( که مجهولے شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضے ازو در خاطر داشت ) بجهالت ذاتي و نشهٔ جنون عارضي او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهي بیاسا رسید *

## قباد خان میر آخور

میر آخور (۳) نذر محمد خان والي بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خاني بحراست و حکومت قلعهٔ غوري میپرداخت - ( چون سال نوزدهم شاهجهاني شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد )

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] یک - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] در اواخره

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد و غوري (۲) ( که پیوسته بحدود کابل است ) تعین فرمود - مشارالیهما جمعی را پیش از خود برسر غوري فرستادند - قباد این مردم را فوجی از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالي قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاري پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهي پرتو افکند - نخست بشکارگاه کانودهٔ موسوم بخاص شکار ( که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالي آن عمارات دلنشین ساخته شده ) تشریف آورده (۳) بشکارگاه نیله گلو مسرت اندوخت - و ازانجا براه کنار نهر بهشت متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افکنان برابر موضع

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کهمرو و در [ بعضی نسخه ] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

(۲)
چهچرانه ( که سه کروهی سفیدون است ) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیچ خان ( که با قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد ) مصدر ترده نمایان گردید - و بافزونی پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی (۳)
خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود - و بعد هزیمت دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوسی عالمگیري گردید ‌•

و ( چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالی ملتان پرتو ورود افگند ) خان مذکور بهمراهی شیخ میر بتکامشی دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان ( که آن بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات (۴)
روانه گشت ) شیخ میر خان مذکور را ( که از حضور صوبه داري تهته نامزد او شده بود ) آنجا گذاشته خود عنان (۵)
معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاري سه هزار سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [ ا ] چهچرانه (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بعد هزیمت - (۴) نسخهٔ [ ب ] میر خان مذکور را (۵) نسخهٔ [ ج ] مذکور ‌•

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبي ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل مي نمود و سالم و غانم معاودت مي‌کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهي راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولي نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم ( که محمد امین خان میربخشي بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت ) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که پستر بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

## قطب الدین خان خویشگي

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

---

(۲) نسخه [ ج ] چونا گده - ودر [ بعض نسخه ] جونه‌گده *

سورتهه ( که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت ) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیولداري پتن گجرات سرفرازي بخشید - ( چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد ) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائی او مصدر تردد گردید - و پس ازان ( که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید ) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده (۲) خلعت سرفرازي یافته بفوجداری سورتهه دستوري یافت - و بهنگامی ( که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [ که از وجود لشکر و سردارے ( که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود ) خالي دانسته ] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برخی از راه کنار دریای

---

(۲) نسخهٔ ( ج ) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته •

شور ( که طریقی است غیر مسلوک و راهی ست صعب و دشوارگذار ) بدان دیار در آمد - و دیگر باره هوای خود سری نموده شورش انگیخت ] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کار آگهی سر رشتهٔ بندگی و دولت خواهی عالمگیری را دران آشوب از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر ( که بار دیگر دارا شکوه پی سپر دشت فرار گردید ) مشار الیه باضافهٔ منصب و خطاب خانی مورد عنایت خسروانی گشت *

و [ چون رای سنگهه متغلب برادر (۲) ریمل زمیندار ولایت جام ( که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او سترسال تفویض یافت ) رایت خود سري بر افراخته برادر زاده را مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و به معاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان قطب الدین خان را ( که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت معین شده بودند ) از همه جا برخیزانید ] خان مذکور با قریب هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از (۳) جونا گدهه روانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار کروهي (۴) استقبال نموده مورچالی پیش رو بر بست - تا دو ماه

(۲) نسخهٔ [ ب ] ایمل - (۳) نسخهٔ [ ج ] چونا گدّه و [ در بعضی نسخه ] جونه گدّه - (۴) نسخهٔ [ ج ] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش برگشاد - رای سنگهه ( که رو بروی خان مذکور بود ) (۲) با یک پسر و عم و اقربا و خواص و عمدها ( که همگي سیصد تن بودند ) یکجا سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس ازان موصی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا ( چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید ) خان مذکور را بچنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي دست‌بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت - و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر عمر خویش دران دیار گذرانید *

و ( چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود ) با صوبه‌داران آنجا

(۲) نسخه [ ج ] مزبور *

به کج دار و مریز بسر می برد - خصوص خان جهان بهادر که نهایت ازو کبیدگی داشت و هرکدام شکوهٔ دیگر بحضور می نوشت - و در سال بیستم سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و هشتم هجری ( که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داری دکن از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود ) که اجل موعود در رسید - برهنموني آن بادیهٔ فنا پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب ( که وطن اوست ) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزویر آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیري دریافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري ( که داشت ) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق بهم رسانیده بنکاح خود در آورد - و نوعے باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۲) خان جهان محمول بر عداوت گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کهیر (۳)

(۲) نسخهٔ [ ج ] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ ب ] بل کهیر ، و در بعضی نسخه [ مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشی بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره ( که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است ) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارد ساختهٔ اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث ( که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده ) مدعی شد (۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز ( که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید ) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامی برآورده اند - ازانها درست محمد نام نواسهٔ او ( که مرد راست و فقیر مشرب و فقیر دوست بود ) (۳) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالی چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شده - (۳) نسخهٔ [ ج ] مرد راست و درست *

دریغولا برادر زادهٔ اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي‌بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي ( که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود ) چون بهمراهیِ امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش دریندجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه ( ۱۱۵۶ ) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد (۲) - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - ( چون نام اصليِ او رحمت خان است ) میر (۳) غلام علی آزاد بلگرامي باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعده آمد متهور خان را * گشت بستان بقا (۴) منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ ا ] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ ج ] سرا *

## قوام الدين خان اصفهاني

برادر خليفه سلطان مشهور وزير اعظم ايران - اين سلسله مازندراني الاصل است از نژاد مير قوام الدين مشهور به مير بزرگ از سادات مرعشيه (كه در ( ٧٦٠ ) هفتصد و شصت بحكومت مازندران و طبرستان رسيده - ) پس از تصاريف ايام يكي از احفاد مير مذكور امير نظام‌الدين نامي از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (٣) سكونت اختيار كرد - و بتدريج صاحب ملك و رقبه گرديد - و پس ازان [ چون نوبت بخليفه سيد علي ( كه از نبائر امير مذكور است ) رسيد ] ( و او را خليفه سلطان مي‌گفتند ) ازين جهت بين‌الجمهور اين طبقه بسادات خليفه مشهور گشت - و برخي برانند كه شاه طهماسپ صفوي او را بخطاب خليفه سلطاني مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانيد - بعد ازو خلف ارشدش مير شجاع الدين محمد نبيرهٔ خليفه اسدالله است - از مشاهير سادات صفاهان صاحب اين رباعي مشهور *

* رباعي *

* شمعي كه بسوخت جان غم پرورم *

* تا گفت كه پروانهٔ خويشت كردم *

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] ازنژاد قوام الدين - (٣) نسخهٔ [ ج ] گلذار - و نسخهٔ [ ب ] كلپار •

* مي ميرم اگـــر نميروم نزديكش *

* مي سوزم اگر بگـــرد او ميگـــردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاكے ( كه اَبًا عَنْ جَدٍّ باو رسيده بود ) بزرگانه روزگار مي‌گذرانيده - پسرش مير رفيع‌الدين محمد ( كه از علوم معقول و منقول بهرهٔ داشت ) (۲) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در ( ۱۰۲۶ ) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يكم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان موسوي تربتي ( كه از تغير قاضي خان سيفي حسيني (۳) هشت روز صدر ايران شده به بيماري درگذشت ) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر كمال ديانت ورزيد - و در سنه ( ۱۰۳۴ ) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بكربلاى معلى نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - ( و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران دركان دستگاه بزرگي فراتر برچيد ) برادرش مير قوام‌الدين بمنصب صدارت ايران ( كه عمده ترين خدمات آن ديارست ) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالئ پادشاه

(۲) نسخهٔ [ ج ] ازعلوم معقول بهره داشت * (۳) نسخهٔ [ ج ] حسني *

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیری جبههٔ امانی (۲) بر آستانهٔ خلافت سوده باشراقات الطاف سلطانی نورانی ساخت - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز مباهات گشت -
سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درزمن دولت خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند -
مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم شاه جهانی ( که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در همان سال درگذشت ) وارد بقدر صورت گردید - و بانعام شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس از تلثیم سدهٔ پادشاهی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عطای ده هزار روپیه نقد بر نواخته شد - و در سال سی و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداری و تیولداری حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم عالمگیری میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آمال *

فرق مباهات بر افراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام‌الدین خان مي‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن (۳) ابدال بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداری جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را ( که بنابر صرف همت پادشاهي باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصي‌الغایة مرعي مي شد ) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر الهٰ‌آبادي قاضی لاهور که بنابر دیانت و حدت و صلابت ( که در طبع او مخمر بود ) سر نیاز بکسی فرو نمي آورد - قوام الدین خان ( که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او که تواند گرفت ) بمجرد وصول لاهور احوال قاضي دریافت - و در اول (۴) وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافت - (۳) در [ بعضی نسخه ] بابا حسن ابدال - (۴) نسخهٔ [ ج ] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضي ( که مرد دست‌دراز و بدزبان بود ) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را ( که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود ) با جمعی فرستاد که قاضي را گرفته بیارند - قاضي باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زدٔ و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضي و همشیره زاده اش بخفت و رسوائي جان سپردند - و پسر او زخمي شد - ازان ( که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداري و حمیت اسلام بهانه طلب اند ) اهل سوق و ارباب حرف ( که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند ) هزاران هزار باهم یکتائي ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمي توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته صوبه داري بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان ( که فوجدار چنوت پنجاب بود ) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضي نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار اليه كاربند حكم گرديد - نظام‌الدين در لاهور بياسا رسيد - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن قوام‌الدين خان متعذر مينمود - ناچار باخفا در پالكی پرده دار نشانده تا سر دريا ( كه پايان شهر است ) آورده ازان جا كشتي‌سواره روانه نمودند - در سال بيست و سيوم در اجمير بحضور رسيد - پسر قاضي با جم غفير نيز حاضر شده مدعی خون پدر گرديد - پادشاه فرمود كه بشرع رجوع نمايد - خان مذكور در محكمهٔ شرعيه خفتها كشيد - ( چون قاضي شيخ الاسلام از نيک نفسي حكم باثبات خون نمي نمود ) مدتے اين مقدمه در كشاكش بود - خان مذكور از غم و غصه گرفتار امراض جسماني و روحاني گرديد - مدعيان نمي گذاشتند و جد داشتند كه وكيل او براى جواب در محكمه بيايد - بلكه خودش هم پالكي سواره بيايد - و چون ازين قسم رسوائي زياده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعيف نالی اعزهٔ دربار پسر سيد علي اكبر بر پيرانه سرش بخشوده از سر قصاص طلبي در گذشت - خان مشار اليه هم در همان نزديكي رحمے بحال تباه خود نموده جهان فاني را وا گذاشت - دو پسر داشت - يكے صدرالدين ( كه همراه پدر از ولايت آمده بود ) احوال او جدا بقلم آمده - ديگرے محمد شجاع ( كه (۲) در سال نوزدهم از ايران رسيده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ ب ] همراه پدر رسيده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به صف شکن خانی (۲) مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی بر داشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

## قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقي دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال بیست و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته. بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و درخور رتبه مشمول اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داری تربنگ و هریس ( که هردو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنیر (۳) است ) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخهٔ [ ج ] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان ( چون مشار الیه باوضاع ملک دکن شناسا و برسم و رویهٔ آنجا آشنا بود ) کومکی آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدارخاني (۲) مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداري اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داري فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامے ( که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار لسرور برهانپور پرتو نزول افگنده - و سه چهار ماهے تا آخر صفر سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و سیوم (۳) هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود ) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد خویش آسود (۴) *

والدهٔ ماجده اش سیدهٔ ایست صبیهٔ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - ( چون آن عفیفه داعیٔ حق

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] قلعهدارخان - (۳) نسخهٔ [ ب ] نود و سه هجري -
(۴) نسخهٔ [ ب ، ج ] آسوده *

را لبیک اجابت گفت ) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [ این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالي ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست ( که در زمان شاه طهماسپ صفوي وزارت استرآباد داشت ) و والد او خلیفه میر ( که از جناب شاه اسمعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده ) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است - ] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر ( که یکی ازان عفائف گرامي نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها[۲] ) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزي پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناٹک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] لهما •

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز ( که دران وقت دیوان دکن بود ) خطی متضمن فرمایشی نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب ( که نور پیشانی اصالتش بود ) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان مومی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست با موسوي خان سرسواري خانه جنگي نماید - او مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهذا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فرروکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زرداري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه درآوردند - خان مذکور را ( که بتمول و اندوختهای پدر وجد شهرت داشت ) از خانه آورده

مبالغے مصادرہ نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نمودہ بگوشۂ انزوا در ساخت - و ازین بے اندامي ( کہ عبرت سرشتانرا کشندہ تر از مرگ است ) سودائے بر دماغش ریختہ جوہر خود را تیرہ گردانید - اما جنون غریبے بہم رسانیدہ بود کہ یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت کہ کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مساس دارد *

## عبرت

ہر دورے از ادوار فلکي مقتضئ توفیر و ترویج شیئے ست و موجب کمي و فقدان شئ دیگر - گویا ایام سابقہ زمان دولت و ثروت بود - آنچہ از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعہ دار خان مغفور با منصبہاي معلوم بگوش خوردہ باستعداد پنجہزاري و ہفت ہزاري آوان خویش مي‌سنجیم (٢) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانہ مي شمارد *

موسوي خان میر ہاشم جرأت تخلص قلعہ دار خانے است - موسوي خان از شہ سال در رکاب نواب آصف جاہ

---

(٢) نسخۂ [ ج ] مي‌سنجم *

است - عنوان ظاهرش میر منشیگری و رتبهٔ قرب که مافوق ندارد - و آن امیر کبیر در حق مشار الیه در ابتدای تفویض وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعمای الهی ( که شامل حال شده ) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز سپاهگری بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان است - جدش سید علی گیلانی مدتها در نوکری آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها هست *
* از شیـــر دل شکر گشایـــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

## قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پسر الهداد بن عبدالرحمن (۲) شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت - گویند (۳) نسبش بشیخ شهاب‌الدین سهروردي رحمة الله علیه

(۲) نسخهٔ [ ب ] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ ا ] رحمه الله ‌•

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و بستر شیخ الاسلامي یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیاني عزیمت زیارت حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامي ( که خلدمکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد ) بمنصب سه هزاري پانصد سوار و خطاب خاني چهرهٔ عزت برافروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هفت صد سوار سر مباهات برافراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داري اجمیر و عطاي خلعت و فیل رایت سربلندي برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب قلیچ خان ناموري پذیرفت - پستر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر ( که آثار بغي بظهور آورده فرار گردیده بود ) کمر همت بست - ( چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد ) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوي خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پستر ( که ورود موکب پادشاهي در الکۀ دکن صورت بست ) او سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے ( که خلد مکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت ) نامبرده بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعۀ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سي ام مطابق سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و نود و هفت هجري [ که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه بر افراشته بعد رسیدن متصل قلعۀ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را ( که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند ) بر دارند ] خان مذکور از غایت

کار طلبي دران دار و گير يورش نموده قريب قلعه رسيد - درين ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود آمد - جملة الملک اسد خان ( که نظر بدلجوئي بعيادت مامور شده ) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ريزهای استخوان مي‌چيدند - و او باستقامت زانو زده بے چين جبين با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد و مي گفت که بخيه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در معالجه سعي بکار رفت اما بسرپنجهٔ اجل دست از کارگاه دنيا برداشت - پسر کلانش غازي‌الدين خان بهادر فيروز جنگ است ( که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله حميد خان بهادر و نصيرالدوله عبدالرحيم خان بهادر جدا جدا سمت ترقيم پذيرفته ) - و يکے از پسرانش مجاهد خان خواجه محمد عارف است ( که با فيروز جنگ مذکور مي‌بود ) بمنصب مناسب مرتقي گشته - و يکے محامد خان است که چندان ترقي نکرده - هردو زود در گذشتند *

## قاسم خان کرماني

مرد ولايت زا بود - بطالع ياري و بختوري در سلک بندهای خلد مکاني (۲) منتظم گشت - و ( چون خالي از جلادت

(۲) نسخهٔ [ ب ] خلدمکان *

و کارطلبي نبود ) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت - و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در سال سي‌ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب بیسواپتن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان بفوجداری سرا ( که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري عبارت ازانست ) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه بجدکاري و تلاش مذدي ( که ناشي از حسن جرأت و جسارت بود ) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که بومي چیتل درک و راے درک ( که هریکے از دیگرے در سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي‌افزود ) از دست قاسم خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کارپژوهي دمے نمي آسود - و چوبک زنان دائر و سائر مي‌بود - در سال (۲) سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے (۲) قریب بادوني رسیده بود که حکم پادشاهي عز صدور یافت که باتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور ( که دران نواحي رسیدند ) بگوشمال سنتای شقي ( که بگشت و واگشت آن بوم سرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته - و هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخهٔ [ ا ] هفتم - (۲) نسخهٔ [ ب ] قریب ادوني *

گردید ) پردازد - خان مذکور در (۲) شش کروهي از راهے ( که معبر غنیم بود ) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - ( چون اسباب نما نما از خیم کرناتکي به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و چیزی هر نوع در ادوني گذاشته بود ) ازانجا بر آورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و جمعے علاحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان ( که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود ) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتاید - محاربهٔ عظیم در پیوست - و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمیِ قتال خبر رسید که جوقے ( که غنیم علاحده داشته بود ) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها اغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي ( که قلعچهٔ دندیري (۳) بود ) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر  (۳) نسخهٔ [ ج ] وندیري *

( که درانجا بود ) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت - تا سه روز نمودار مي شد و جنگ نمي‌کرد - و اینجا جز بآب تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے چند تگتگ پا نموده ( چون از چار طرف راه بیرون شدن بر خود بسته دیدند ) باوجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند - ( چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق ) فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سوم جان بسپرد و از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را مسموم ساخت *

## قطب الدین خان خویشکي

عرف بازید[۲] - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشکي ست - در نوکری پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

---

( ۲ ) در[ بعضے نسخهٔ ] بایزید *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته جالندهر (۲) مامور شد *

دران هنگام ( که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا در آورده قصبه را متصرف گشتند ) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام ( که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت مي جستند ) استقبال نمود - و نزدیک راهون ( که هفت کروهی سلطان پور است ) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پتّده *

آشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و پسر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت ( که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده ) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش (۲) جمعیتی که دارد سوش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را ( که در خور نرده چشم روی التفات داشت ) بپاے عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے ( که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد ) بملازمت استسعاد یافته رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداري جمو گردید *

[ چون گرو ( که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده ) از لوهگده

(۲) نسخهٔ [ ب ] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت
ورزید ] گریوه و مغاک بسیار پیموده سر از نواحي راي پور
و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کروهي
رایپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش
شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
عم خویش رسیده - ازین آگهي شهداد خان برزنهٔ شمس خان
را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بمحافظت رایپور
گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده
لیمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه
برایپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان ( که
آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود )
حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید
بتوپخانه نشده جلوریز تاخت - همین که دوچار شد و نام
او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود
(۲)
نه پنداشته رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبي را مغتنم
(۳)
دانسته جمعیتے فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از
مستي جواني و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطینتان بکمي

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] جمعي •

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردے سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائی رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش درافتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانی چند با فیلان هردو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهے کشیده مي‌بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر مي‌آوردند - درین اثنا شهداد خان ( که از راپور بورسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده ) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته براپور برگشت - بعد از سه روز قطب‌الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

## قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیرالامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري ندربار (۲) و سلطانپور (از توابع بگلانه) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سربلند گردید *

و (چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلدمکان بصوبه داري ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهي رکاب شاهزاده دستوري یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (۳) بلاهور برگشت - وقتي (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقاره و بخشیگري فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولی فوج محمد معزالدین (۴) (که هراول مجموع عساکر شاه عالمي بود) مقرر گردید - وقتي (۵) (که جنگ ترازو شد) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئی فتح

(۲) نسخهٔ [ ۱ - ج ] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ ج ] آزرده خاطر - (۴) نسخهٔ [ ج ] فوج معز الدین - (۵) نسخهٔ [ ج ] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داری اجمير مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داری الهآباد امتياز پذيرفت *

( چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين (سيد ) حکومت الهآباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدرجهان صدر الصدور پهانوي بنيابت راجي خان متوجه اله آباد شد - سيد حسن علي خان فوج بتقابل بر آورد - و در (۲) سواد الهآباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گرديده عنان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضای غفلت و عياشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالي اله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتنه ( که بمزيد شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود ) با محمد فرخ سير پيمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نکارش يافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغيب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسی محمد معزالدين ( که از وقت صوبه داری ملتان کم التفاتی او ميدانست (۴) ) اعتنا

(۲) نسخهٔ [ ب ] در سواد - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] رفت - (۴) نسخهٔ [ ب ] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست قدوم الهٰ آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلدهٔ پتنه بالهٰ آباد در رسید (۲) - و با حسن علي خان مشافههٔ بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین مخاطب به خان دوران از دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه ( از توابع الهٰ آباد ) در رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات حرب نیم شبی راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر ( که در کمال عسرت و بے ساماني بود ) از غارت بنگاه عزالدین تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبر آباد خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافه کوچ کرده باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار کروهی اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسید - (۳) نسخهٔ [ ج ] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي رو بپراگندگي آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه ( ۱۱۲۳ ) ثلث و عشرین و مائة و الف تلاقي فریقین دست داد - نسیم فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر تردداتِ نمایان بظهور رسید - حسین علي خان (۲) برادر خرد زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهي مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند - والدهٔ پادشاه ( که با هردو اظهار دوستي مي‌نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود ) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددا عهد و

(۲) نسخهٔ [ ج ] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای محبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید - غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بیمزه تر می گشت - و مادهٔ نفاق ( که خانه برانداز کهنه دولتها ست ) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیری همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنگایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان ( که چشم زخمی بآبرو و جان رسد ) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت از دکن روانه شده سواد دهلي را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید - و هشتم ربیع الآخر (۳) بارادهٔ ملاقات ثاني فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آنچه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] داریم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب‌الملک شهرت داده افواج پادشاهي از هرجانب مرتب شده برسر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب‌الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم ربیع‌الآخر سنه ( ۱۱۳۱ ) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوب را ( که در شهر برپا شده بود ) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع‌الدوله را بر سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند - بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جي سنگهه سوائي طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع جی سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جی سنگهه صورت مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة ( ۱۱۳۱ ) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتي ( که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمے به آسایش نگذرانیدند و نفسے بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرۀ رجب سنة ( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعة آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشیٔ خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي خان نائب صوبه داری (۲) دکن ( که نوجوان تهور منش بود ) کارزار نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک باچندے از امرا نوزدهم ذي القعده (۳) از چهار کروهیٔ اکبرآباد فتح پور رخصت دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نوسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ ج ] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخهٔ [ ج ] ذیقعده *

خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت قطب الملک برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان را ( که بحراست دهلی قیام داشت ) نوشت که یکی از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذی الحجه سنة ( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلی اجلاس دادند - بتفارت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس ( که احصای آن جز علم الهی مقدور کسی نیست ) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم می رسانیم - و اگر خواهش حق نوعی دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمد - سیزدهم محرم سنة ( ۱۱۳۳ ) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهی باهتمام حیدر قلی خان میر آتش بهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ وزنبورک و شترنال ( که آنی فرصت نمیداد ) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگے صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بسمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعے بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبے بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت الٰهي تو میداني که این شیٔ حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین (۴) سپرد - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنة (۱۱۳۵) (۵) خمس و ثلثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان‌آباد زیارتگاه

(۲) نسخهٔ [ ب ] انداخته - (۳) نسخهٔ [ ب ] خورافید - (۴) نسخهٔ [ ب ] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ ج ] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه وسه هجري *

خلائق است - از آثار اوست نهر پت پرگنج واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت ) قطب الملک در سنه ( ۱۱۲۷ ) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامهٔ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

• قطعه •

• بحر جود و فيض قطب الملک عبد الله خان *
• نهر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
• بهر آن عبدالجليل واسطي تاريخ گفت *
• نهر قطب الملک من بحر احسان و کرم *

و نيز علامهٔ مرحوم در مثنوي بمدح او مي پردازد

• بيت *

• ارسطو فطرتے کآصف نشان است •
• يمين الدوله عبدالله خان است •
• بديوان چون نشيند نو بهار است •
• بميدان چون در آيد ذوالفقار است *

## قادر داد خان بهادر

شيخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست ( که احوالش علحده نوکريز خامهٔ وقائع نگار گشته ) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداري جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر ( چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده ) وارد آن الکه گردید - او ( که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت ) بملاقات آمده موافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ ( که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید ) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتبگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جاتي گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع ابداره صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

## قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیره‌های شاه عیسی جندالله است ( که مرید شاه لشکر

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] جالي گانون •

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد[۲] ) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - مومی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش ( که قطب الملک و حسین علي خان را با وی اخلاص و اتحاد متحقق بود ) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهي[۲] رسانیدند - او بمنصب شایسته و خطاب خاني سربلند گردید - در ایامی ( که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت ) او به بخشیگری دکن و بنایب[۳] صوبه داری برهانپور مي پرداخت - پسر خاله‌اش محمد انورالله خان ( که دیوان [ا]صوبه بود ) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سرانجام مي‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامي برهمنی برای خبر داری برهانپو فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي‌گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] - مقبرهٔ اوست - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] پادشاه - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب‌الدوله باذن رتبه گردید - پستر در بلدهٔ مزبور مطابق سنه ( ۱۱۷۱ ) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروی شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازی یکتائی داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زادهٔ اش محمد انورالله خان مدتی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالی از راستی نبود - و بوضع تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست ٭

# * حرف الکاف *

## کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است ( که برادر خرد سلطان آدم بود ) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نامی از امرای غزنین ( که بحاکم کابل نسبتی داشت ) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه (۲) و ایوان و چترنیه و بهوکیان و جهپه و باریه (۳) و میکوال (۴) نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد درگذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره نام پسر او کلانیء الوس خود یافت (۵) - و بعد ازو

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ ج ] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ ج ] بادیه - (۵) نسخهٔ [ ج ] بیرا •

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید - علی الخصوص در جنگ رانا (۲) سانکا جانفشانیها نمود - او را دو پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین بازگردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته بفروخت آورد - شیر شاه باراده تنبیه این قوم قلعهٔ رهتاس را متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چنین فترت ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوبتی سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد - (۳) که زندانخانه را (۴) کاواک کرده و پر از داروی تفنگ ساخته آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پرکمال او را ازین

(۲) در [ بعضی نسخه ] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرده - (۴) نسخهٔ [ ب ] که زندان خانه را *

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ ( که او بود ) دودے
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدي
آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد - (۲) کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهیٔ قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در (۳) جنگ هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در
سال سیوم بتنبیه افغانان میانه ( که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند ) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیاني
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلي ( که او را افغانان بسري برداشته بودند ) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني
از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ب ] داده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] ردر منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی ( که داشته باشد ) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد هجري بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران ( آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد ) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم را ایستد سزای نافرماني درکنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام ( که راتق و فاتق مهمات پدر بود ) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالیِ قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامیِ ولایت گکهران ( که بتسخیر هیچ یکے از فرمانروایان هندوستان نیامده بود ) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و پردلي و بصفت (۳) ستودهٔ سخاوت و کرم گستري ممتاز ابنای روزگار بود - و گفته که در سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستي او لبریز گردید - و این همان سال کامیابي اوست (۴) - والله اعلم *

## کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالی ( که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت ) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده (۵) - در عهد عرش آشیاني بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم ( چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید ) عرش آشیاني او را با جمعی دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا ( که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد ) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (۳) نسخهٔ [ ج ] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ ج ] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ ب ] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ ب ] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پستر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامے ( که فوج پادشاهي بمحاصرۂ پتنه اشتغال داشت ) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامۂ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانۂ هستي لبریز گردانید *

## کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بسري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان ( که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازي امرا کار پیش نمیرفت ) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه ( که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود ) بهمراهي شاهزاده تعین گشت - و پاسباني آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوري یافت - هنوز نزد دارالخلافۂ آگره در تهیۂ سامان راه

بود که بافراط مي گساري در عين شباب ناگهاني واپسين خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز نای غم انداخت - عرش آشياني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خرد سال او را بر نواخته بجايش فرستاد - و چمن‌زار اميد جهانے شاداب گرديد - فتنه سگالان آشفته رای آنديار و برخے افغانان ( که پيوسته پرستاري نمودندے ) ازان خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگهه از نا تجربگي چارهٔ آن آسان بر شمرده باهنگ آويزش بر آمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامهٔ نبرد گرمي پذيرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهي رسيد - اهل خلاف برخے جاها بر گرفتند - راجه مانسنگهه از شاهزاده جدائي گزيده به بنگاله گام سرعت بر گرفت - و در تلافیٔ آن شکست کارنامها بر ساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطريقهٔ شنيعهٔ پدر شيفتهٔ شراب خان ومان خراب گشت - و جان شيرين بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت *

## کشن سنگهه راتهور

(۲)

برادر علاتی راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعيانی والدهٔ قدسيهٔ فردوس آشياني ست - بيمن اين گرامي نسبت در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] راتهور *

با برادر کلان ( که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
(۲)
بود ) بنفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گوبند داس بهاتی
( که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود )
گوپال داس برادرزادۀ راجه را بجهت نزاعے بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون
نپرداخت - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادر زاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست -
در سال دهم جهانگیری سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بیست و چهار
هجری ( که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهی بود )
دران روز ( که جنت مکانی بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود )
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائے
( که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود ) رسید - و برخے
مردم آزموده‌کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانۀ گوبند
(۳)
داس فرستاد - آنها جمعے را ( که برسم حراست و حفاظت
اطراف خانه اش بودند ) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گوبند داس بیدار شده بے سابقۀ خبر
از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهی یابد -
مردم کشن سنگهه ( که بجست وجوی او سراسیمه بودند ) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه ( چون هنوز

---

(۲) نسخۀ [ ا ] بهانی - (۳) نسخۀ [ ا - ب ] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت ) بشدت خشم و اضطراب خود
نيز پياده شده درون حويلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع
آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نيز
بيدار شده شمشير در دست از خانه بر آمد - و مردم
خود را بمدافعه بر گماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختي
همرهان کشته شد - و بقية السيف خود را باسبان رسانيده
برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پيش جهروکهٔ پادشاهي
هنگامهٔ سر رباي و جان ستاني گرمي پذيرفت - شمشيرهاي
آبدار بفرق هرکه مي‌نشست تا کمر مي رسيد و تيغهاي فولاد
هندي نژاد بکمر هرکه مي‌خورد دو حصهٔ عدل مي ساخت -
شصت و هشت راجپوت از طرفين دران معرکهٔ مرد آزما چهرهٔ
مردانگي را بگلگونهٔ جانفشاني برآراستند - گويند ازان روز
شمشير سروهي اعتبار بهم رسانيد - و مردم ديگر نيز
خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازين سانحه منصبش را
به پسران تقسيم نموده کشن گده وطن او را بآنها بحال داشت *

## کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهيان فردوس آشياني ست - پس ازان ( که
تخت سلطنت بوجود فايز الجود آن پادشاه رونق تازه
پذيرفت ) او بمنصب هزاري چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] در آمده •

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی ( که اُلکهٔ دکن مخیم سرادق پادشاهي بود ) در افواج متعینه (۲) جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان بارهه برای مالش جهجار (۳) سنگهه بندیله تعین شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار ارج ترقي پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - پستر تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - ( چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت ) او باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده برگردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر ( که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود ) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

## کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

(۲) نسخهٔ [ ب ] متعینهٔ پادشاهي (۳) نسخهٔ [ ب ] ججهار سنگهه - (۴) نسخهٔ [ ا ] نرسیده *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان ( که برقبهٔ اسلام در آمد ) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیانی هنگامی ( که حدود دکن مطرح الویهٔ فیروزي اثر بود ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم ( که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود ) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بودے - سال سي ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر سنگهه (۲) زمیندار دیوگده جهت تحصیل (۳) زرے ( که ذمهٔ مومی الیه قرار یافته بود ) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان ( که کار فرمایان قضا توطیهٔ دیگر بر انگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید ) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] کیسل سنگهه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] تحصل *

## کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاري پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل بر گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار طبل شادماني بر نواخت - و (چون سال سي و یکم پدرش بعالم بقا خرامید ) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تالم زده برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین شده - (چون زمانهٔ نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز نقش عالمگیري بر روي کار آورد ) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطاي نقاره کوس شادماني زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افاغنهٔ خیبر شریک تردد مبارزان گردید - پستر حالات او بنظر نرسیده *

## کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جی سنگهه - ( چون میوان (۳) فساد پیشهٔ کاما پهاري و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن نواحي را ایذا و آزار مي رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویراني نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت مي کشیدند ) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهاني از پیشگاه خلافت و جهان باني کیرت سنگهه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعي نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه‌کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچي و تبردار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشي بدست آورد - و بقیة‌السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ خال کلیان ( که

(۳) نسخهٔ [ ج ] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است ) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و ( چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سراي دانش آن بلند فکرت ) در کمتر زمانی معاملة فهمي و کاردانی خود را خاطر نشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامی ( که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد ) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [ چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان شمالي ( که بکوه سرمور نزدیک است ) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین ( که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبي سمت ) اتفاق افتاد ] (۳) کیرت سنگهه بحفاظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت - و ( چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید ) کیرت سنگهه ( که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود ) بپدر ملحق شده همراه

(۲) نسخهٔ [ ج ] سارنگپور - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا تردد‌های نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ (۲) بورندهر ملچار برساخت *

( چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمده‌های آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند ) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندی یافت - بعد ازان ( چون میرزا راجه یتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید ) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبرد‌های مردآزما نمود - و ( چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعی (۳) در گذشت ) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن (۴) گشته مدتے دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم سنه ( ۱۰۸۴ ) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بورندهر - (۳) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (۴) نسخهٔ [ ب ] و در سال *

## کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب در خور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگری احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگی جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود ) او بقلعه داری دارالخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خوانی و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشی سیوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال سي ام بعوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سیوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایي افراخت - چندے قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادہ لوحیہای او زبان زد است - و با بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر بہیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاہ پیغامے بامیر خان تہتۂ فرمود که بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانۂ خود کرد - خان مذکور بدر تجاهل زدہ پرسید که کدام امیر خان - امیر خان خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیرخان عبدالکریم تہتۂ - گفت یعنی عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانۂ فراشان نمي‌آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے دارغگی جا نماز خانۂ پادشاهي داشت - چون امیر خان این نقل پیش پادشاہ کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست در خانه نبایستے طلب داشت - قطعۂ نعمت خان عالي که بیت اولش اینست * بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *
* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *

# حرف اللام

## لشکر خان

محمد حسین نام خراسانی در عهد عرش‌آشیانی بمنصب دو هزاری و خدمت والای میر بخشیگری و میر عرضی اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتی معزول گردید - و در سال شانزدهم از بی‌خردی و دولت نخوتی روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکی نمود - چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی (۲) خان خانان منعم خان تعین بود - در جنگ داؤد کرانی (۳) ( که دعوی وراثت آن مملکت می نمود ) در فوج قول برفاقت سپه‌سالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائی و سهل انگاری

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] خان خانان منعم تعین بود ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] کررانی *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (٢) ( که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد ) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین ( که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأه ظاهر دانند ) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکی را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت * * رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *

* یکدست خطا ست (٣) گوشمال همه کس *

* ای مطرب قانون بساط انصاف *

* دف را بطپانچه کوب ونی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجی ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامی جاوید اندوخته *

(٢) نسخهٔ [ ج ] این امراز تعذیب - (٣) نسخهٔ [ ب ] هرکس *

تنبیـــه

چون شخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعي ( که اشمل و انفع وارد شده ) بشخص برنمي‌گردد بل برفعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته * * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

## لشکرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکرخاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیواني و بخشیگري صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے ( که سنگ راه مترددین هندوستان و کابل بودند ) مامور گشت - و مُهمّا اَمکَن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعي بلیغ بکار برد - تا بروجه نیک امن طریق (۲) صورت گرفت - و در سال چهاردهم ( که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکاني گردید ) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و ( چون افواج پادشاهي بهمراهیِ شاهزاده پرویز بسپه سالاریِ مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعین شد ) لشکر خان نیز کمکي گردید - بعد رسیدن برهانپور ( چون عادل شاه والیِ بیجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد ) مهابت خان راو رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکر خان را با جمعے از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهام آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب الهآباد شتافت - ملک عنبر ( که منتهز فرصت بود ) به بیجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته معرعان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهیِ پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک هون ( که قریب دوازده لک روپیه باشد ) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند رای با معدودے در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهي ساخت - ملک عنبر آگهي یافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقریب واجب التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الایام بر سر حدود ملکي

نزاع است مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت و غلظت مي‌افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن‌گیر گشت ) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد اري کشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور ( که مدار دولت عادل شاهیه بر ایشان (۳) بود ) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را ( که تشنهٔ خون او بود ) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر درآمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز ( که مهمات دکن بخان جهان لودي بالاصالة باز گردید ) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ ج ] برآنها ●

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر سوابق خدمات او ( که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده لک روپیه بطریق قرض داده بود ) مبلغ مذکور باز مرحمت فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر خواجه ابوالحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از کوتاه بیني و قابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار کومک حضور ( که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود ) در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون به باریک آب ( که دوازده کروهی شهر است ) رسید نذر محمد خان از گرد قلعه برخاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهواره خوارش ( که در روز بد همپائي نمایند ) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان نمود - و نشیب و فراز مسافتي ( که در یکماه قطع کرده بود )

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحي (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هر جا مناسب دید فوجے فرستاده متمردان را برانداخت - اما [ چون قطان صوبهٔ کابل ( که از طائفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه اند ) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضي نبودند ] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بحراست دهلي نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشي نمي‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوس سر برافراخت *

اگرچه در پادشاه‌نامه علت انزوا غیر از پیري بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیري چندان در نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوجهے از جانب او انحراف بمزاج پادشاهي رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات عالیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشي آستان ملائک پاسبان رضویه ( علي ساکنها الثناء والتحیة ) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشيدش سزاوار خان است ( كه احوال او درين اوراق سمت تحرير يافته - و پسر ديگر ميرزا لطف الله است - مذهب سنت و جماعت اختيار كرده بخشي دكن شده بود - شبي وقت كوچ در پالكي نشسته بود كه ناگاه شخصي بر سرش رسيده بخنجر بيداد هلاك ساخت - و بدر رفت - و هيچ ظاهر نشد كه بود - و بابا ميرك خويش او در عهد جنت مكاني ترقي كرده كارهاي نمايان در دامن كوه كانگره نمود - هنگامي ( كه شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود ) همراه راو رتن بود - روزي ( كه شاه قلي خان بشهر در آمد )* او جنگ كرده كشته گرديد - پسرش لطيف ميرك در قلعه داري انكي تنكي دكن بسر مي برد - بيرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گرديد *

## لشكر خان عرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلى حضرت است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمدهٔ پادشاهي فايز گرديد - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد سوار و داروغگي (٢) گرز برداران و منصبداران

(٢) نسخهٔ [ ج ] و بداروغگئ *

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی
(۲)
سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
چهرهٔ ناموری افروخت : و ( چون همواره فیما بین سلاطین
والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
مسلوک بود ) شاه صفي در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ
قندهار برخے اندیشها ( که مورث رنجش بود ) بخود راه داده
سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم
یکباره انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را ( که
شایان سفارت بود ) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از
خزانه برنواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ
معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني ( که
پسر جانشین اوست ) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان
خان بهادر بهند ( که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده
بل بشرارت حسد پیشگان کناره گزیده ) روانهٔ ایران دیار فرمود -
و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته
تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار
و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ ج ] شش صد •

میوم بمیر توزکي درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی (۲) هیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهي سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند ( که دلالت بر عدم تدین داشت ) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگري دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدي معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعین شد - و در سال سي و یکم از انتقال علي مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سرافرازي یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیري بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ ج ] اضافهٔ پانصدي یافته •

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه ( ۱۰۸۱ ) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

## لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - ( چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود ) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب (۳) هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان ( که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] هفت صدي -

در آمد ) ازانجا ( که پدر مرحومش نسبت بساير شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر ربط دلي و اخلاص از صميم قلب داشت ) او را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاري چهار صد سوار سر بلند گردانيد - و همواره مورد تربيت داشته بافزايش منصب و تفويض خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگيهاى عمدة حضور که خان مذکور سر انجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغير عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهي شد - و سال سيزدهم از تغير حاجي احمد سعيد خان داروغگي عرض مکرر يافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبيهٔ لشکرخان مير بخشي ( که پيش ازان درگذشته بود ) مخلع گرديد - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغير فيض الله خان بداروغگي فيل خانه اختصاص گرفت - و در سال بيست و يکم از انتقال شيخ عبدالعزيز اکبرآبادي بتازگي قامت امتياز بخلعت عرض مکرر بر آراست - و در همين سال باعزاز خسرواني ( که خان مشار اليه در قلعه پالکي سواره مي‌آمده باشد ) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بيست و سيوم صوبه داري لاهور از تغير قوام الدين خان بپادشاهزاده محمد اعظم مفوض گرديد - خان مزبور بنيابت شاهزاده اعتبار اندوخته رخصت يافت - و سال ديگر بحضور رسيده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت - و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص مخصوص الطاف گشت *

( چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت ) در محاصرهٔ گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را (۲) دل نشین همگنان ساخته مصدر ترددات نمایان گردیده - خصوص دران نیم شبی [ که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهي ( که بکنگرهٔ قلعه رسیده بود ) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند ] لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین شده بود تا سه روز درمیان دریا ( که پای قلعه است ) بپردلي و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ پانصدي مفتخر شد - و ( چون نقد بهادری او بدار العیار امتحان سره برآمد ) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ کهناوُن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ ج ] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بساب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے ببحالی نوکري آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سر افرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافزونی پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلانا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بنیابت (۲) بلطف الله خان ( که خسرپورهٔ (۳) خان فیروز جنگ میشد ) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه ( ۱۱۱۴ ) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستی بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختی سبکیهای وضع و برخے تکلفهای بیجا ( که در مزاجش بود ) مانع شده *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ ج ] بقلعه نارسیده *

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضی کسے (. که بعض مقدمات مخفیه مندرج بود ) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد ( که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست ) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان ( که چندے بحراست برهانپور قیام داشت ) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو ( که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد ) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه ( که هراول بودند ) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بعضے •

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این شیخزاده گوي از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند ( که از سالها بشجاعت و مردانگي نام بر آوردند ) باهم در آویختند - و طرفه گیرو دارے و غریب کارزارے واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري بر داشته در میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش ( که خرد سال بودند ) رعایتے نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامے ( که نواب آصف جاه نظام‌الملک از دکن بدارالخلافة شتافته ) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را ( که طغای زادهٔ آن نوئین بلند اقبال بود ) بعقد ازدواج در آورده موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان ( که برادر اعیاني بودند ) برفاقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداري عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و چون در سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و صد و پنجاهم هجري (۲) بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة برافراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرائیده همراهي گزیدند - و اینها را ( که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود ) با آصف جاه معاودت دکن ننموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي و رنگیني موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو (۳) برادر دیگر یکی محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي خان ( که در دهلي بودند ) (۴) در قتل عام نادر شاه کشته شدند *

## لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش پاني پت است - (۵) وقت خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ ج ] و برادر دیگر محي الدین قلي خان - (۴) نسخهٔ [ ج ] کشته شد - (۵) نسخهٔ [ ب ] وطنش *

توسل جسته پس ازان ( که شاهد سلطنت هندوستان بهشت نشان در آغوش او درآمد ) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه باتفاق سید عبد الله خان به بذوبست دار الخلافه تعین شده - قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم - آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد فردوس آرامگاه بخدمت خانسامانی و منصب شش هزاری و خطاب شمس الدوله بهادر مثهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد) بپایهٔ عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب او ( که لفظ صادق افزوده شده ) وجه آن زبان زد عوام است دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود - و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افگن خان است - که بفوجداری کره مضاف آله آباد سرفراز شده - از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چیله رام - (۳) نسخهٔ [ ب ] تهور جنگ *

# حرف المیم

## * مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در فیکو خدمتی فردوس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان ( که روز جمعه بیستم رجب سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید ) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راه‌ها و دیررسی سودا ( که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد ) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را ( که در جمیع معارک و مراتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالي‌همتانه میگفت ) نیز رای برگشت - فردوس‌مکاني ( که دل نهاد اقامت این دیار بود ) فرمود که این چنین ملکے ( که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده ) باندک تعبے و کلفتے ( که رو دهد ) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه ( که در بازگشت اصرار داشت ) تیولداری غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي‌رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت‌آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از (۳) ارتحال فردوس مکاني خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار مي پرداخت - در ( ۹۴۲ ) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت‌آشیاني (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] گردیز - (۳) نسخهٔ [ ب ] پس ارتحال - (۴) در [ بعضے نسخه ] جوسا - (۵) نسخهٔ [ ب ] جنت آستاني *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری (۲) زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما (۳) ( چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاري مجبول ) مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق مي گفت - پس ازان ( که نوبت سلطنت بعرش آشیاني رسید ) او از تبه رائي و بیخردي شطرے اوقات خود را در صحبت شاه ابو المعالي ترمذي گذرانید - و لختے بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانهٔ حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعهٔ قرطاس بر یکے اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے ( که از پردهٔ غیب بر رو افتد ) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ناسازيئ - (۳) نسخهٔ [ ب ] چون سرشت او *

## ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریر آرائی عرش آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو ( که در جنگ مصدر ترددات گردید ) بخطاب ناصر الملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود ( که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید ( که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و ( چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد ) حسد آلودگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزی چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک ( که دربان بود ) از نا دانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناخته‌اید که او بشناسد. باوصف این بیرام خان ( که اندرون رفت ) بسبب شدت اهتمام از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا از ملائي بامارت آورديم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي - ملا ( چون آزاده مرد بود ) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت - و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحی رنتنبهور اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعی را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان ( که زد و خوردے درمیان آمد ) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه در خاطر عرش آشیاني بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خاني و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکهٔ حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر حمایے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود اواس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان ( که از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت ) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت - و ( چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جدے داشت ) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کروه در یک شب رانده ( چون او در قلعهٔ آسیر بود ) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بهندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان ( که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت ) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاشے از جا رفتند - بعضے هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترے نیز درمیان آب مي‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان تریب از بد دروني ببر آوردن دست و پائے نزدند - غریق گشت * * بیت *

(۲)
* چو زو آورد روز در تیرگي *

* دو چشم جهان بین کند خیرگي *

(۳)
خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد * بیت *

* خون ناحق مکن چو یابي دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴)
این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش‌آشیاني از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان ثروت و سر انجام بمرتبهٔ بهم رسانیده بود ( که هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرده - (۴) نسخهٔ [ ا ب ] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌كشيدند ) - و با تجبر و نخوت كريم وضع
بود - مكرر در يك روز پانصد اسپ بمردم بخشيد - اما
هرچه بود آيهٔ قهر بود - غرور سپاهگري بعصبيت ملائي
فراهم آمده دولت و جاه سرباري شد - ديگر چه توان گفت -
در هنگامي ( كه مدار المهام خلافت بود ) از پيشگاه سلطنت
بخان زمان شيباني تهديدے رفت - كه شاهم ساربان پسر را
( كه بمعشوقي برگزيده ) بادشاهم (۲) مي‌گريد - بحضور
فرستد يا از پيش خود دور سازد - خان زمان برج علي
نوكر معتمد خود را بجهت تسكين غضب سلطاني و مهم سازي
دربار روانه نمود - او بمنزل پير محمد خان آمده گذارش
لختي پيغام كرد - ملا بغضب رفته اورا ته چوب گرفت -
و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت (۳) اكنون اين
شخص مظهر اسم خود گرديد *

## مير شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد
و پنجاه و هشت در كابل بوسيلهٔ خواجه محمد سميع بمجلس
جنت آشياني راه يافت - ( چون بحسن صورت و زيبائي
منظر خالي از قبول (۴) نبود ) منظور نظر پادشاهي گرديده

(۲) نسخهٔ [ ب ] پادشاهم ميگويد (۳) نسخهٔ [ ج ] گفت اين شخص -
(۴) نسخهٔ [ ج ] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجهٔ امارت رسید - و بخطابه فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر تردداث و مردانگیها شده بعد فتح با برخی امرا و عمدها بصوبهٔ پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والی هند ( که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده ) اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع مهمات آن ولایت برای او مفوض شد - اما بے‌اعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گردید ( که شاهزاده اکبر را باتالیقی بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - ( چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده نمود ) نظر بر الطاف جنت‌آشیاني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه‌نشناس بمنزل خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه برهمه روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این نسبت من ( که بخانهٔ شما آمدم چرا تکیه (۲) و نمد براے من جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که تورهٔ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت ( که پادشاه را با شما بود ) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخهٔ [ ۱ - ج ] تکیه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان ( که عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد ) بیرام خان نقوش فتنه و فسان از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد (۲) [ چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را ( که غوربند وغیره جاگیر داشت ) بلطائف الحیل مقید ساخته بود ] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان ( که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند ) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ دیبال پور (۳) ( که در جاگیر بهادر شیباني بود ) مخفي رفته در خانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور ( که سابق نوکر میر بود ) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

(۲) نسخهٔ [ ج ] بکشد - (۳) نسخهٔ [ ج ] دیباپور •

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالي را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بیگ نمود که به بهکر راهي سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ریخته نزد خان زمان گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ بیانه زنداني گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانهٔ حضور نمود - در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهي سازد - و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال فساد انگیزي از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین احراري ( که بغي ورزیده بود ) ملاقات کرد - او جمعے را همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد بر انگیزد - آن بے باک اول بنارنول شتافته قلیلے خزانهٔ پادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم ( که رتق و فتق کابل براى زرین او تمشیت مي یافت ) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود * * بیت *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *

* از بد حادثه اینجـــا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بسخنان مردم ( که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد او فرمود - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست ) فریب خورده در جواب نوشت * * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - ( چون فی‌الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت ) از بدسرشتئ خود و زشت‌آموزئ لخنئ فتنه پژوهان ( که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست ) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید (۳) - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه بر است ( که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] جنت آسقاني - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت ) بقتل
در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان ( که همواره
در آرزوی کابل بود ) باستدعاي پنهانی میرزا محمد حکیم
و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه
ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد
نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو
شد برخی دولت‌خواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان
آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي
سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع
چاري‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال
بحکم میرزا از حلق بر کشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشـــم خویش دیـــدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجـــان مـــورکی راه *
* هنـــوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگـــر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مبـــاش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافـــات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت
شهیدي تخلص مي‌کرد *

## محمد سلطان ميرزا

پسر ويس ميرزا ست بن بايقرا بن منصور بن بايقرا - در زمان دولت سلطان حسين ميرزای بايقرا که جد مادری او ميشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزير آن پادشاه ( که تفرقهٔ عظيم بخراسان رو داد ) بملازمت بابر پادشاه پيوسته منظور عنايت و رعايت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشياني مشمول مراحم بود - با آن ( که مکرر آثار عصيان بظهور آمد ) جنت‌آشياني از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ ميرزا و شاه ميرزا - اينها نيز مکرر با جنت‌آشياني مصدر خلاف و طغيان گشته در ظل عاطفت در مي‌آمدند تا آنکه الغ ميرزا در تاخت هزاره کشته شد و شاه ميرزا باجل طبيعي درگذشت - از الغ ميرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشياني اول را الغ ميرزا و دوم را شاه ميرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشياني رسيد محمد سلطان ميرزا را با نبائر و عشائر بعنايات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکليف نوکري معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنايت فرمود - درانجا ميرزا را در پيري چند پسر شد - ابراهيم حسين ميرزا محمد حسين ميرزا مسعود حسين ميرزا عاقل حسين ميرزا - و همهٔ اينها منظور نظر پادشاهي بوده در سرکار سنبهل جاگيرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلی رسیدند - و ازانجا بمالوة (که به محمد قلي خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش‌آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگی بسپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي (که بعد ازو بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتي (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهروچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدي کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا ( که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند ) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان هراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان فرو رفتند - و ( چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر جهجهار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل خالي (۳) ست ) باز بدان دیار شتافته قلعهٔ جانپانیر و بهرونچ و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و ( چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افکن آن مملکت گشت ) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونچ برآمده از هشت کروهي اردوي پادشاهي میگذشت - ( چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب سورت رخصت یافته بودند ) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون بکنار مهندري ( که متصل قصبهٔ سرنال است ) رسید - مجموع چهل سوار بود ( که اکثر جیبه نداشت ) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم شد - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بهرونچ - (۴) نسخهٔ [ ج ] یلغار *

چند جيبهٔ خاصه تقسيم يافت - درين اثنا امرا نيز رسيدند (که مجموع دويست کس بود) - و دران قصبه محاربهٔ سخت رو داد - ابراهيم حسين گريخته آگره سو بدر رفت - و زنش گلرخ بيگم دختر ميرزا کامران با مظفر حسين پسر خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشياني دران سال متوجه تسخير سورت شده ميرزا عزيز کوکه را در احمد آباد گذاشت - و قطب الدين خان وغيره امرا را از مالوه طلب داشته کومکي گردانيد - محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا (که در نواحي پٽن بودند) با شيرخان فولادي اتفاق کرده آن قصبه را گرد گرفتند - ميرزا کوکه بعزم پيکار روانه شد - جنگے بکمال صعوبت رو داد - (چون مآل کار ناسپاسان ناکامي ست) صورت فتح ميرزايان نمودار شده بود که شکست افتاد - محمد حسين ميرزا بدکن گريخت - و ابراهيم حسين ميرزا با مسعود حسين ميرزا (که در ناگور شورش افزا گشته مالشے بسزا يافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران هنگام حسين قلي خان حاکم آنجا محاصرهٔ نگرکوٹ داشت - صلح گونهٔ با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود حسين ميرزا در جنگ دستگير شد - و ابراهيم حسين بملتان بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گرديد - سعيد خان چغته صوبه دار ملتان آگهي يافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا ( پس از مبارزت پادشاهي از گجرات باگره ) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخی محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنبایت (۲) از نورنگ خان پسر قطب الدین وغیره امرای پادشاهي شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادي ( که سر بفساد برداشته بودند ) پیوست - و بهیئت مجموعي در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشیاني باستماع این خبر از آگره در نه روز ( که اکثر بجمازهای تیزرو سوار مي شد ) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا ( که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد ) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس نبرده مي فرمود - محمد حسین میرزا زخمي راه گریز پیش گرفت - ناگاه پای اسپش بخار بست زقوم رسیده بر زمین آمد (۳) - دو کس از مردم پادشاهي بهر وقتش رسیده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلدو نسبت این خدمت بخود مي کرد - راجه بیربر (۴) بموجب حکم

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت - و در [ بعضی نسخه ] کهنبایت - (۳) نسخهٔ [ ج ] افتاد - (۴) نسخهٔ [ ج ] بیربل ٭

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الاّ اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - ( چون قیاس مقتضی مقابله بود ) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان ( که دنبالش داشت ) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه ( که محافظ او بود ) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

---

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین ( که والده اش بدکن برده بود ) بسعی جوقی بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه‌گده رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست باز میرزا باحمد آباد آمده وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه بمهر علی کولابي (۲) ( که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فسان ساخته چنین هنگامها مي آراست ) تفنگے رسیده درگذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستي از جا رفته بسمت ننذربار روي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علي خان والیِ آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیاني فرستاد - چندے زنداني بود - ( چون ندامت و درستي اخلاصي از حال میرزا ظاهر میشد ) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشیاني خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگاني بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون باده پیمائیِ مفرط و خیالات فاسد موروثيِ او بعرض رسید - از تیول طلب داشته زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) کمیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتي و باده مستي با خواجگي فتح الله در آویخت -

---

(۲) در [ بعضے نسخه ] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [ بعضے نسخه ] النگ ٭

و روزے قابو دیده گجرات رویه گام فراخ برزد - همراهان جدائي گزیدند - آن ناکام (۲) میان سورت و بکلانه بوارستگی پوشش در شد - درین سراسیمگي خواجه ویسي ( که بپژوهش شتافته بود ) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد - پادشاه بر کم بیغی او بخشوده بزندانی دبستان برنشاند - در چهل و ششم بتازگي از زندان بر آورده بر نواخت - پس ازان باجل طبیعي در گذشت - همشیرهٔ میرزا نورالنسا بیگم بشاهزادهٔ سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم ( که خوشدامن جنت مکاني میشد ) در اجمیر سنه ( ۱۰۲۳ ) یکهزار و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش رفت - بیگم خلعتي پیش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

## * مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکري سیومین خلف فردوس مکاني انسلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت رضاعت میرزا امتیاز مي اندوخت - برادرش غضنفر کوکه هنگامے ( که جنت آستاني (۳) فتح گجرات فرموده احمدآباد بمیرزا عسکري عنایت نموده بماندو عطف عنان فرمود (۴) ) میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ناکام میان سورت - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیاني -
(۴) نسخهٔ [ ب ] فرمودهٔ *

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والي گجرات ( که به بندر دیپ خزیده بود ) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم ( که مستعد فرار اند ) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید (۲) *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان ( که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته ) مصدر خدمات شایسته گشت (۴) - و در زمان (۵) عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید ( که بتعاقب خان زمان مامور بود ) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گدهه و کتنکه (۶) ( که ایالت آنجا داشت ) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشت - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ ج ] گردید - (۵) نسخهٔ [ ج ] در زمان - (۶) نسخهٔ [ ج ] کتنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را ( که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته ) بدست آرد - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تگتگ پا نمود - چون او از تباه‌رائي بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن ( که بے ارتکاب تعب و منت سعي آن ولایت بدست افتاده (٢) ) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه در شده در اواسط همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (٣) بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمده و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشریف زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسپان عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - ( چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود ) عرش آشیاني از راه مروت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(٢) نسخهٔ [ ا ] افتاده - (٣) نسخهٔ [ ج ] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

## محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (۲) ( که جنت آستاني حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته روزے چند گذرانید ) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت - او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده‌اند که او در صغر سن در بندگی فردوس‌مکاني رسیده از آوان صبی تا زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در سفر عراق هم ( که از بیمهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران اخلاص بود ) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران ( که منتهز فرصت بود ) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

---

(۲) نسخهٔ ( ب - ج ] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] نشو نما *

متصرف گشت - جنت آستانی (۲) بعجلت برگشته محاصره نمود - میرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذیب طفلان بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت بیرحمی و سخت دلی شاهزاده محمد اکبر را ( که در سن چهار سالگی در قلعهٔ کابل بود ) در برابر توپ نگاه میداشت - و از صیانت ایزدی ( که متکفل حراست او بود ) محفوظ ماندے - روزے زن قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت - خاطر فدویت مآثر او از فرط یکجهتی و یکروئی ازین حرکت شنیعه هم بتذبذب نگرائید - و پایهٔ درست اخلاصی خود را بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیانی بمناسبت کار قدیمش جاله بانی بمیر بحری هندوستان سر بر افراشت - و در دارا الخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتیب داده - در آخرها استعفای ملازم پیشکی نمود - و همانجا انزوا برگزید - و در آخر شهور سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - نسخهٔ در تتبع یوسف زلیخا بشش هزار بیت درست ساخته - این دو بیت ازانجا ست

* بیت *

* نمــوده دست صنعش از تفنن *

* هــلال و بدر دریک روی نــاخن *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] جنت اشیانی - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] در آخر استعفای *

* میانش برتر از حد بیان است *
* که اینجا نازکیها در میان است *

و این نیز شعر اوست *		* بیت *

* ساقیا تا کے ز دوران شرح بد حالي کنم *
(۲)
* شیشه پرکن تا که یک ساعت دلے خالي کنم *

(۳)
## محمد قلي خان ترقبائي

از امرای هزاري عهد عرش آشیاني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعین شد - و سال هشتم بکمک حسین قلي خان ( که بعد گریختن میرزا اشرف الدین حسین بجاگیرش سرفرازي یافته بود ) نامزد گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج (۴) ملقلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار گجرات از پیش فرستاده بود - بعد تر همراه خان خانان منعم بیگ به یساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نیامده *

## محمد قلي خان برلاس

از نژاد برنلق است - طبقهٔ جلیلهٔ او همیشه در سلاطین چغتا

---

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] شیشهٔ پرکن که یك ساعت - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا - ب ] قلي ترقبائي - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] یلغار *

صاحب اعتبار و عاليشان بوده اند - جد کلان او امير جاکوي برلاس از اعاظم امرای امير تيمور صاحبقران بود - خان مذکور فاضل نيکو رای پسنديده اطوار و در شجاعت و سرداري سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپايهٔ امارت عمده بر آمد و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني باتفاق شمس الدين خان اتکه بآوردن بيگمات و اهل و عيال امرا و سائر ملازمان ( که از بے خانماني و مفارقت اهل و عيال بےدليها داشتند - شايد بدان سبب دل نهاد اقامت هندوستان گشته از انديشهٔ رفتن کابل باز مانند ) روانهٔ آن ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نيز نامزد گرديد *

( چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت ) خواجه هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنيابت سر براه کار آن ولايت بود - ميرزايان باغيه بر سرش ريخته ( اگرچه بملاحظهٔ بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانيدند ) اما از قرار واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان اوزبک ( که در اودهه بنخوت آرائي علم خود سري مي‌افراشت ) تعين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان شيباني ( که سر گروه ارباب طغيان بودند ) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اودهه بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اڈیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در ٹانڈه ( که دار الملک آن ناحیت است ) رحل اقامت انداخته بنظم مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بسمت کروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش در آمده بسوی اڈیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراکندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اڈیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مانڈل‌پور در شهر رمضان سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو هجري - محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن ( که زمان افطار نان خورد و حرارتے بر وی غلبه کرد ) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیده روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

## مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان ( که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي بود ) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه ( که دران وقت همراه حاجي خان بود ) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه بر آورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامی ( که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند ) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی ( که خان زمان با برادر خود بقتل رسید ) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر تردّدات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر ( که از مشاهیر قلاع هندوستان

است ) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان نهته
در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلي خان پسر
خواندهٔ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون
صیت تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را
بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷)
نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن
حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانباني بخان مشار الیه
قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم
باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان
قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر توزک بسبب
اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز
در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري
و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان
باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید
نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشالان از لشکر
خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت ( که
این خبر فروغے از راستي ندارد ) سودمند نیفتاد - بعد ازان
( که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش
نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند ) مجنون خان

از کار خود خجلت زده وقتے ( که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود ) پیوست - و پس ازان بهمراهئ سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو بحسن سعئ خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اڑیسه و کالاپهاڑ و سلیمان و بابوي منکلي بجانب گهوڑه گهات شتافتند - خان خانان بتانڈه ( که دارالملک آن ناحیه بود ) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشي تعین نمود - تا یکبارگي ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روبے پذیرد - مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوڑه گهات رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي ( که دم حکومت گهوڑه گهات میزد ) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوگائي بهمت - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و درهمین سال ( که بیستم سال الهي بود ) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] نهصد و هشتاد *

باهوي منكلي و كالا پهاڙ ( كه بجانب كوچ (۲) فرار نمودة بودند ) باتفاق اولاد جلال الدين سور بتازگي گرد شورش برانگيخته بر سر قاقشالان ريختند - آنها آبروي حميت و حيا را بخاک بے ناموسي انباشته هيچ جا پاى همت نيفشردة بحوالي ٹانڈة عنان كشيدند - مجنون خان بمرافقت معين خان در ٹانڈة بانتظار خان خانان چندے گذرانيد - سپه سالار پس از مصالحهٔ داؤد كراني بسرعت معاودت نمود - و ديگر بار فوجے بسركردگي مجنون خان بگهوڑة گهاٹ فرستاد - او از سر نو آن ولايت را مستخلص ساخته انتظام شايسته داد - و در همان ايام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب طبقات پنجهزاري بقلم دادة و گفته كه پنج هزار سوار نوكر خود داشته - پس از فوت وى جباري پسرش سالے چند بمراسم نوكري و كارگذاري سرگرم بود - تا آن ( كه هنگامهٔ داغ بميان آمد و گروة قاقشاليه متوحش شدة آثار بغي بظهور آوردند ) او نيز شريک اين كار بودة - پس از قتل مظفر خان تربتي ( كه چندے ايام بكام شد - و براى هر يک لقبے تعين يافت ) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون اين گروة از معصوم خان كابلي جدائي گزيدة زنهاري شدند ( پس از ملازمت ) عرش آشياني نامبردة را مدتے بزندان ادب

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] كونچ - و در [ بعضے نسخه ] كورچ *

بر نشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سیمای او خوانده بر حال او بخشود *

## میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان اتکه است - در شهامت و پردلي یگانهٔ وقت بود - بهمراهی میرزا کامران و در رکاب جنت آستاني (۲) کارهای نمایان کرده در دور اکبري مصدر خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبهٔ مملکت پنجاب بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر اتکه خیل ( که عبارت از برادران و پسران و اقربای اتکه خان مذکور است ) اختصاص داشت - در (۳) تسخیر ولایت گکهر و استیصال سلطان آدم و بر نشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحی ( که سلاطین سابقهٔ دهلي را در آرزوی آن بسر آمده ) باقبال اکبري نصیب او گشت - و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني مرزبان کابل از ستم شریکی و بے انصافی میرزا سلیمان حاکم بدخشان بستوه آمده روی التجا بعرش آشیاني آورده بدرخواست کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ ا ] و در تسخیر *

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت نمایند - پس ازان ( که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا قریب کابل رسید ) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابي و مقصودوري با امرای پادشاهي داخل کابل گردید - خان کلان وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهي مفتنان کابل را ( که بمقتضای بدخوئي در مقام فتنه اندوزي بودند ) گوش داشتي - خان کلان ( که بدرستیِ اخلاص بحدت مزاج موصوف بود ) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه میرزا محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ مي کرد اما بسیارے از مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سر انجام میداد - تا آنکه بخواجه حسن نقشبندي ( که در کابل بسر مي برد ) همشیرهٔ خود را ( که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابو المعالي بود )

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سر انجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود ) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بینیها شبے بے آن ( که کسے وقوف یابد ) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال بر کشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت بر داشتن از جائے و فشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق درهات عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگانگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها ( که در علم فلاحت مقرر شده ) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لوای هدایت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بد مستيِ تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے ( که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را ( که مدتے مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند ) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل جدید بهره مند گشت - سرکار سنبهل ( که بهترین ممالک هندوستان است ) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتے ( که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن ( که

نزدیک سروهي ست ) رسید رای مانسنگهه دیوهره ( که کلان تر آنجا بود ) در مقام گریزي درآمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان متهوران پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخمے سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بحیز تسخیر عرش آشیاني در آمد خان کلان بمرزباني سرکار پتّن ( که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نخست پای تخت این ولایت بوده ) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارت داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزاي اهل ذوق بود - ازوست *　* بیت *

* در جوانی حاصل عموم بنادانی گذشت *
* آنچه باقی بود آن هم در پشیمانی گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *
* جز آه سحر هم نفسے نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاری منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [ که در احمد آباد ( که هر روز جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند ) مراتب جانفشانی بجا آورده ] درگذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهلم اکبری بمنصب پانصدی رسیده *

## معین الدین احمد خان فرنخودی

سالے ( که جنت آستانی از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردیده ) او در سایهٔ عنایت سلطانی همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبری ( چون پادشاه بجانب ممالک شرقی لوای نهضت بر افراشت ) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم ( که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور گردید ) او را ( که برشد و کاردانی در وزرای بیوتات امتیاز داشت ) بخطاب خانی برنواخته رخصت داد که بعد فتح بدلاسای وضیع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا ( که دران مهم تعین شده بودند ) مناسب

حال هريک قرار داده بحضور بيايد - او رفته بآئين شايسته کاربند گرديده معاودت نمود - و مورد مزيد عنايت گشت - سال هجدهم پيش منعم خان ( که برطبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود ) دستوري يافت - و پس ازان همراه خان مذکور بيساق بنگاله رفته سال بيستم ( که در بلدهٔ جنت آباد کور چهاوني شد و بنابر زبوني هوا وباى عام رو داد ) او نيز مطابق سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه هجري داعيِ حق را لبيک اجابت گفت *

## * مهر علي خان سلدوز *

از امراى هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخير مالوه تعين شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گرديد - سال هفدهم باتفاق مير محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسين ميرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدين محمد خان بتعاقب ميرزاى مذکور شتافت - سال بيست و دوم ( که عرش آشياني بعزيمت شکار متوجه حوالي حصار شده بران معموره سايهٔ اقبال گسترد ) منزل او را بورود قدوم ميمنت لزوم رشک افزاى گلستان ارم ساخت - سال بيست و سيوم همراه سکينه بانو بيگم ( که بانديرز گوئي ميرزا حکيم رخصت کابل يافته بود ) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبیه عرب ( که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود ) کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

## * میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوی مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلی خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم ( چون خبر بغی خان زمان بعرض والا رسید ) میرزا را گرفته بخان باقي خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان اشاره بود بقدر مالشي بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بخشیگری بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست و پنجم ( که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای گنگ مجمعے ساختند ) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و راجه پتر داس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی راجه مزبور سگالش کشتن باغیان باز گفتند - او از ساده لوحی این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئي و شتر دلي مجبول طبع خان مزبور بود ) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

## * محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاری اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گته کتنگه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان ( که میرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید ) خان مزبور نیز در اوجین ( که در جاگیر او متعلق بود ) سکونت ورزید - سال سیزدهم ( چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوه در آمد نموده در حوالي اوجین بهاط

شورش گستردند ) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشیهای (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیج خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مندو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نوبده عبور نموده سال هفدهم ( که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند ) او نیز آمده روز جنگ در فوج چرانغار بود - پس ازان ( که فوج مخالف غالب نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند ) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و ( چون خانخانان رخت هستي بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک برسر هنگامه آمدند ) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت (۳) گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

(۲) نسخهٔ [ ا ] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ ج ] با بعزیمت •

سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبيعي درگذشت *

## * مظفرخان تربتي *

خواجه مظفرعلي نام ديوان بيرام خان بود - هنگام تفرقه ( چون خان از بيكانير متوجه پنجاب شد ) ميرزا عبدالرحيم را ( كه سه ساله بود ) با عيال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال جاگير شير محمد ديوانه ( كه نوكر قديم و تربيت كردهٔ او بود ) گذاشته پيش راهي گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانيد - بيرام خان خواجه را از ديبالپور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقيد ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضے (۲) اعيان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتى اهتمام داشتند عرش آشياني از مجرم نوازي و جوهرشناسي جان بخشي فرموده - چند گاه بعملداري پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن كفايت بديواني بيوتات امتياز يافت *

چون كاردانى و بلند استعدادي وى ذهن نشين پادشاه شد به والا منصب ديواني و خطاب مظفر خاني سربلند گرديد - سال يازدهم خان مشار اليه جمع رقمي قلمرو را ( كه

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] هرچند اعيان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند ) از دفتر برآورده حال حاصلي بزعم خود و اظهار قانون‌گویان ممالک محروسه تخمین کرده جمعے دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست - و ( چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود ) مظفر خان بامرا و ملازمان پادشاهي تعین نوکر مقرر گردانید (۲) که هرکدام چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهي ( که بامرا مقرر شده ) سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را سي و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئے قطب خان نام علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - ( چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج عرش آشیاني ناپسند بود ) فرمودند او را از مظفر خان جدا ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگي لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد ( که بحال او مبذول بود ) مطلوبش بدو باز گردانیدند (۳) - و در سال هفدهم روزے (۴) در حضور پادشاهي بازی چوپر درمیان بود - مظفر خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگي کرده مصدر حرکات

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گردانیده * (۳) نسخهٔ [ ب ] بازگردانید * (۴) نسخهٔ [ ا - ب ] و مظفر خان *

روستايانه شد - عرش آشياني از پايهٔ اعتبار انداخته رخصت کعبه فرمود - چه سلاطين دانش آئين در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم ميگردند - و بظاهر بازار بازي گرم داشته در معني عيار طوايف انام مي گيرند - شايان باريابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب و بندگي از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج اين طبقهٔ عالي نهاد را ( که بسلامے برنجند ) بر همه مقدم شناسند *

بالجمله عرش آشياني نظر به نيکو خدمتيهای او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتے ( که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت ) ملازمت نمود - و سال هژدهم از حويلیء احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت يافت - و در همين سال سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و يک بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت و خطاب جملة الملکي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بيد اقتدارش تفويض يافت - اما باز در بعضے کارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزيد - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل اللهي از پتنه ( که فوجے به تسخير رهتاس تعين يافته بود ) بے آن ( که او باریاب مجرا شود ) بطريق کمک مامور شد - دران ديار بهوش افزائي

و دل‌دهیِ خواجه شمس الدین خان خوافي ( که نیز تعین بود ) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را ( که افغانان متصرف شده بودند ) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي‌پور ( که حالش بلندي گرفت ) خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالیِ آن رود معسکر ساخت - و خود با تنے چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمے معدود ( که همراه خان بودند ) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] چوسه - (۳) نسخهٔ [ ب ] گندك •

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و تیز روے باردو فرستاد که شاید کسے بفریاد رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در تعجیل غنیم ( که دنبال نمي گذاشتند ) فتورے مي انداختند تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک رسید - خدا داد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری نبرد طاقت طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل پای داده رو بگریز نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون خان جهان صوبه دار بنگاله در گذشت مظفر خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي بازیافتهای شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغيره اقطاعداران بهار بدان سبب لوای طغيان برافراختند - مظفر خان ( که سرداري را باعملداري ضم کرده بود ) با آن ( که شورش افزائی بهار مي شنيد ) در بنگاله نيز آن زوايد بے حساب را از جاگيرمردم باز يافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازين سختگيري و نا تيمارداري او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با ديگر جاگيرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزيمت و ناکامي نصيب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائيدند مظفر خان باستکبار ميزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نيز پيوسته بهيئت مجموعي از سر نو گرد فساد برانگيختند - و در مقابلهٔ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم پادشاهي لوای فتح و فيروزي مي افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اوڈيسه رخت ادبار کشند - درين اثنا بعضے اوباشان بيوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها پيوستند - ازين حرکت سررشته تدبير مظفر خان گسيخته گرديد - هرچند گفتند که ازين جمع پريشان حساب برنداشته (۲) ره آرا بايد گشت که غلبهٔ ما ست ( چون دل باي داده بود ) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذيران

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برداشته نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته ( که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود ) [که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فرو شدن مردانه گزیده بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - درین (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه برآمدند - و مظفر خان را ( که با غلامان خود آمادهٔ جان‌سپاري بود ) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترهٔ میان رفیق بنای مظفرخان است *

## * میر معزالملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته بسربراهیِ (۳) خدمات پادشاهي بین الاقران لوای امتیاز مي‌افراشت در سال دهم سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادرخان را با سکندرخان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] میان - (۳) نسخهٔ [ ب ] بسربراهیٔ خدمات بین الاقران *

سروار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲) دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان نامي ( که بدست آورده ایم ) روانهٔ حضور میکنیم (۳) - هرگاه از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز باب شمشیر (۴) از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفي چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار (۵) از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستي در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] مي کنم -
(۴) نسخهٔ [ ج ] جز آب شمشیر - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] مقدمات بسیار *

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معزالملک پیوسته بشورش‌پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما مي رود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الّا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آریخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان ازبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهي بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجے گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفرمآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعے در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقے خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخهٔ [ ب ] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت •

بے جنگ سررشتۂ نبرد را از دست دادہ عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکي خود را بکنار کشیدند - بشومیِ اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کردہ را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شدہ در میدان استاد اما ( چون لشکر برهم خوردہ بود ) کارے سرانجام نشد - پس ازان ( چون صوبۂ بهار بتصرف پادشاهي در آمد ) پرگنۂ آرب (۲) و حوالیِ آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امراے بهار ( که سر فتنه (۳) آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود ) از تباہ سرشتي و تیرہ خردي گردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راہ بردہ شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راہ مرافقت با آن سرتابان پیمودہ جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافته علم خود سري برافراخت - و بسیارے واقعه جویان کوتاہ بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاہ سلطنت باسد خان ترکمان جاگیر دار مانکپور اشارہ رفت که بدان حدود شتافته آن تباہ رای را با دیگر بدگوهران ( که با او یکتائي گزیدہ اند ) بحضور آرد - او

(۲) نسخۂ [ ب - ج ] ارب * (۳) نسخۂ [ ب - ج ] فتنۂ *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اٹاوه کشتیٔ میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

## * میر علي اکبر موسوی *

برادر خرد میر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیاني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیاني بخط قاضي غیاث الدین جامي ( که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیاني امتیاز داشت ) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن ( که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیاني در عالم رؤیا معاینه نمود ) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیاني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم ( که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتي سپردند ) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکدلي گزیدند - لیکن از دور اندیشي

زود افتراق جسته مير معزالملک به جونپور رفت - و او در زمانيه ( که شش کروهي غازي پور است ) فرورکش نمود - معهذا همواره به پيغام گزاري و هرزه سرائي افروزندۀ آتش فتنه مي شد - چون در سال بيست و پنجم کشتي برادرش در درياي جون بگرداب فنا فرو رفت حکمي از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبۀ بنگ و بهار مامور شده بود ) پيرايۀ صدور يافت که او را مقيد و مسلسل روانه نمايد - وي با کوکلتاش در مقام لابه و حيله اندوزي در آمد - ازانجا ( که معامل ديده‌ور بود ) دستان فروشي او سودمند نيامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهي دست از سياست باز کشيده در دبستان زندان فرستاد (۲) *

## * ميرزا شرف الدين حسين احراري *

پسر خواجه معين ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدين عبيدالله احرار ست ( قُدِّسَ سِرُّهٗ ) - خواجه کلان آرسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسين ( که محلۀ ايست از سمرقند ) طرح اقامت ريخت - و در ايام تسلط شاهي بيگ خان (۳) به اندجان هجرت نمود - در سنه ( ۹۰۵ ) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

(۲) نسخۀ [ ج ] فرستادند - (۳) نسخۀ [ ب - ج ] شاه بيگ *

نقل کرده پهلوی مرقد والده‌اش مدفون ساختند - او را
از صبیهٔ سید نقي‌الدین محمد کرماني سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدین عبدالهادي و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را ( که بچهار واسطه
بمولانا برهان الدین علي صاحب هدایهٔ فقه مي رسد ) بعقد
خود در آورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم (۲)
و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز
پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه
خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ (۳) درویشي بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتي
باقصی (۴) مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت‌آشیاني تبجیل و
تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجهے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخهٔ [ ب ] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ [ ا - ب ] باقصای •

و حاصل زر خانهٔ يشمب بدو تفويض يافت - خواجه زاده ( چون علم معاش نيکو مي دانست ) ضبط آن نوعے کرد که کسے يشمب در خواب نمي‌ديد - مردم بگران ارز ميگرفتند - ازين جهت تمول تمام بهم رسانيد - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - ميرزا شرف‌الدين از پدر آزرده خاطر ميزيست *

چون جنت آشياني هنگام يورش هندوستان خواجه عبدالباري نبيرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشيد خان والي کاشغر ( که هميشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي بود ) فرستاده بودند (۲) باين مناسبت خان کاشغر ميرزا را همراه داد که مراسم تعزيت جنت آشياني و لوازم تهنيت جلوس عرش آشياني بتقديم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعي ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتے برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تيولداري اجمير و ناگور لواى اعتبار بر افراخت - و به نيروي شجاعت و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را بر انداخت *

چون والدهٔ ميرزا کچک بيگم (۳) دختر مير علاؤ الملک ترمذي همت از بطن فخر جهان بيگم صبيهٔ سلطان ابو سعيد

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] فرستاد - و باين مناسبت خان کاشغري که ميرزا را همراه داد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] کيچک بيگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيرۀ خود را بازدواج او در آورده پايه‌اش بلندتر ساخت

و در سال هفتم سنه ( ۹۶۹ ) نهصد و شصت و نه الويۀ پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتسخير قلعۀ ميرتهه ( كه به راى مالديو راتهور تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود ) تعين گشت - جگمال و ديويداس از امراى راجه ( كه باستحكام آن قلعه مي‌پرداختند ) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواى اسپ چيزے از قلعه بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديويداس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - ميرزا آگهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد - ديويداس كشته شد - و بعضے گويند زخمي بدر رفت ( چنانچه شخصے بعد چندے خود را ديويداس مي‌گفت - برخے تكذيب كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكے از معارك جان سپرد ) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فر دولت پدر شنيده بتقريب حج از ابو الخيرخان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام بآگره آورد *

دیرین رسمی ست ( که چون کسی را بخت تیرگي پذیرد و زمانه بکین توزي بر خیزد ) چراغ دانائي او فرو میرد - زیان را سود انگارد و نکوهیده را سزاوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *
* همان مي کند کش نیاید بکار *
(۲)

چنانچه احوال میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات (۳) پادشاهي نشناخته در همین سال بجهتي یا توهمي بیجا یا (۴) از بد سرشتي که داشت بخیال فتنه انگیزي از آگره بجانب اجمیر فرار نمود - ( شش صفر تاریخ یافته اند ) - پادشاه (۵) از کوتاه خردي و توهم زدگي او استبعاد تمام نموده حسین قلي خان را با جمعی امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا هیچ جا ثبات نورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معین از حرکت نکوهیدهٔ پسر ( اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم او نکاهید ) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده روانهٔ حجاز شد - و به بندر کنبهایت رسیده بعالم بقا خرامید - صندوق (۶) نعش او را در جهاز فتحي روان کردند - در دریا کشتي (۷) فرو نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ ج ] بي جهتي یا بتوهمي - ( ۵ ) یعني بحساب جمل که ( ۹۷۰ ) میشود - ( ۶ ) نسخهٔ [ ج ] کهنبایت - ( ۷ ) نسخهٔ [ ج ] قبچي •

میرزا شرف الدین چندے آوارۂ دشت ادبار بوده پناه به چنگیز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزایان باغیه پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هیچ جا ناخنش بند نگردید - بعد ازان ( که ولایت گجرات بحیطۂ تسخیر پادشاهي در آمد ) بدکن گریخته عبورش بسر زمین بگلانه افتاد - بهرجی زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامی ( که قلعۂ سورت مفتوح شد ) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیاني قدرے میرزا را بفیلی ( که آدم‌کش نبود ) رسانیده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند که اگر ندامت از ناصیۂ حال میرزا دریابد جاگیرے دران صوبه تنخواه دهد - و الّا روانۂ سفر حجاز نماید - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلي در صوبۂ بهار بغي ورزیده ببابا خان قاقشال وغیره ( که در بنگاله شورش افزا بودند ) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر مظفر خان چیره دست آمدند میرزا ( که از بعضے دفائن او مطلع شده بود ) بتصرف آورده سرمایۂ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها به معصوم خان باز گردید اما سرداري بمیرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکی بکمین دیگرے (۲) بر نشست - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) بفریفت (۳) - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

## * محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنهٔ بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختے امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ ب ] دیگر برنشست - (۳) نسخهٔ [ ب ] بفریفت *

جناب همایوني بجا نشیني خود ) میر خلیفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مکاني را ( که مرد بادل سخي بود و با وي اظهار محبت مي‌کرد ) بفرمانروائي بر دارد (۲) - چنانچه این قرار داد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقا روزے دران هنگام میر خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه ( که خالي از جنون نبود ) غافل ازان ( که دیگرے هم حاضر است ) بے اختیار دستے بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشي افتاد ( که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده ) - خواجه متغیر شد و گوش او تافته گفت ای تاجیک　　* ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجهٔ بد اندیشي ست ( که میخواهید دولت بخاندان بیگانه نقل کند ) (۳) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکاني جنت آشیاني را بر سریر خلافت متمکن ساخت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پردازد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] مي خواهند *

مصحب علي خان نيز در زمان بابري و همايوني در معارك صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهيد بيگم است - و اين ناهيد بيگم دختر قاسم كوكه است [ كه از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک ( چون گيتي ستاني بدست غنيم در آمد پيش آمده ) گفت پادشاه منم - اين نوكر مرا بچه تقريب گرفته ايد ] - مخالفان او را ازهم گذرانيدند - پادشاه ازان (۲) خطرگاه جانكاه خلاص شده اهل عيال او را همواره مشمول عاطفت ميداشت - در سال ( ۹۷۵ ) نهصد و هفتاد و پنج ناهيد بيگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بيگم ( كه دختر ميرزا مقيم پسر امير ذو النون است - و بعد فوت قاسم كوكه بميرزا حسن پيوست - و پس ازو بازدواج ميرزا عيسى ترخان حاكم تهته در آمد ) روانهٔ تهته شد - از قضا پيش از وصول بيگم ميرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن ديار گرديد - او مدارائي با بيگم نكرد - و با حاجي بيگم نيز بدسلوكيها پيش گرفت - حاجي بيگم باتفاق برخي بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي يافته حاجي بيگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير ازان ولايت بر آمده ( چون به بهكر رسيد ) سلطان محمود والي

(۲) نسخهٔ [ ب ] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتي درمیان آورده - گفت که اگر محب علي خان (۲) باین حدود بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم (۳) مدارای دفع الوقت او را راست انگاشته ( چون بهندوستان آمد ) بعرش آشیاني درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه ( ۹۷۸ ) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان ( که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود ) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیر دار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ (۴) دختری او را ( که جوان مردانهٔ شجاع بود ) همراه ساخته بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعے ( که فراهم آورده بود ) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علي خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان ( که زیاده بر دویست کس نبود ) دل

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] مابین حدود نیامده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] دفع آنوقت *
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] نبیرهٔ دختر او *

به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود تا(۲) ده هزار کس آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله(۳) پیش فرستاد - بعون تائید آلهی این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود ( که مدار معامله برو بود ) با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را دید - و باعث صوري(۴) آن بود که بدنژادان(۵) آن دیار بیگ اوغلي(۶) پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را ( که اخلاص درست نبود ) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید - و قوتے دیگر بر افزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پانزده هزار کس - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] ماتیله - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] باعث صوري - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] مدبران ( ۶ ) نسخهٔ [ ب ] پیک او علي *

جوشانیده میخورد صحت مي‌یافت - آنرا بوزن طلا میخریدند - آخر کار سلطان محمود بعرش آشیاني ملتجي گشت که قلعه پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم - اما ( چون میان من و محب علي خان غبارے بر خاسته ) از حضرت او ایمن نیستم دیگرے تعین شود که بار سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز میر گیسوی بکاول بیگي ( که عرش آشیاني بر طبق التماس سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده ) نرسیده بود که سلطان بیمار شده زندگي بسپرد - گویند محب علي خان باستماع بیماری سلطان محمود رقعه نوشت که طبیبی حاذق همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر همان رقعه بر نگاشت * 　　* فرد *

* دردم نهفته به ز طبیبان مدعي *
* باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند *

چون میر گیسو بدان حدود پیوست مجاهد خان در محاصرهٔ قلعهٔ کنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بیگم ( دختر محب علي خان ) آمدن میرزا شنیده بر آشفت و کشتی چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي ( که بامینی آن ناحیه رفته بود ) محب علي خان را از پرخاش بیجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] کنچانه - و در [ بعضی نسخه ] کنجابه *

میر گیسو در سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا ( که منتظر بودند ) کلید قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلي را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیاني بمحب علي خان ( که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود ) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل بشایستگي گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانيء درست داشت عرش آشیاني سال

بیست و سیوم در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری دور باش شبستان امارت ولایات دور دست حکومت شهر دهلي - چون نیروی تکاپو در استخواني کالبد کمتر دید از راه انصاف گزینی و فرمان پذیري به شغل پسین خرسندي گرفت - و در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلي بدار بقا پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چار هزاري نوشته اما شیخ علامي در ذیل هزاریها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ قدیم - در کهن نامه ها منصوره نویسند - و هر شش دریاي شمالي یکتائي گزیده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبهٔ آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معمورهٔ دیگر است به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سنده بود - میرزا شاه حسین ارغون والی تهته قلعه را از سر نو در کمال استحکام ساخته بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود ( که مردے سفاک دیوانه بود ) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه بنام خود کرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانیدند - چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیاني گشت داخل ملتان گردید *

# * معصوم خان فرنخودي *

پسر معين الدين خان اكبري ست - بعد فوت پدر بمزيد عنايت پادشاهي بپايهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتيولداري سركار غازيپور مباهي گرديد - هنگامے ( كه در ولايت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم كابلي و باباي قاقشال تهيج نمود ) او ( اگرچه در ظاهر بهمراهي راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشته ، و بخود سري و خود رائي كارها بتقديم رسانيد اما آمدن ميرزا محمد حكيم به پنجاب و توجه عرش آشياني بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده ) منهج نافرماني پيمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا ( كه از طفلي تربيت يافتهٔ عواطف پادشاهي بود ) عرش آشياني از فرط مهرباني بشرط را گذاشتن جونپور (۲) اوده بجاگير او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذيرفته باوده شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بيربر به اصلاح او رخصت يافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حيا بر آمده حرفهاي ناشايسته درميان آورد - ناچار كار از اصلاح بيرون دانسته باز گرديدند - شهباز خان ( كه بمالش سركشان بهار قطره زن بود ) از احوال او آگهي يافته در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] را گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهری عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سی کروه ناوردگاه بود) عنان باز کشید - ناگاه موید غیبی آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگی آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار پادشاهی (که از هزیمت سردار (۲) آگهی نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگی در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبهٔ اوده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهی اوده صف آرائی رو داد - آن مدبر بتازگی شکست خورده باوده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگی گرفت - و چار ضرب شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج (۳) به پیشین آشنائی به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بومی آن سر زمین پیوست - و او

(۲) نسخهٔ [ ج ] سرداران - (۳) نسخهٔ [ ج ] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے ( که با او داشت ) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي، از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائي ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای ( چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست ) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته ( چون در خود قوتے نمي یافت ) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

(۲) در [ بعضے نسخه ] جلو پاره *

(۲)
صفح جرائم او گردید - در همان ایام سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - هرچند تفحص رفت بجائے نرسید - لختے مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهي میکردند - و الله اعلم *

## * میر گیسوی خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگي ( که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد ) اختصاص گرفت - وچون محب علي خان میر خلیفه بمساعي همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان تنگتر ساخت ( چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت ) سلطان محمود والي آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم لیکن ( چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده ) از غدر او ایمن نیستم - یکے از بندگان حضور تعین شود - عرش‌آشیاني میرگیسو را ( که بفرط کاردانی و معامله شناسي اتصاف داشت ) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

(۲) نسخهٔ [ ج ] صفح جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ ج ] لیکن میان من *

مردم محب علي خان سر راه (۲) او را گرفتند - نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین بخشي ( که به امینئ آن ناحیه رفته بود ) محب علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل قلعه ( که در انتظار میر مي گذرانیدند ) بموجب قرار داد سلطان محمود ( که پیش از وصول میر رخت هستي بر بسته بود ) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکی آباد بدست او در آمد - لیکن محب علي خان از خام طمعي (۳) دل ازان ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشاني برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب شتافتند میر گیسو ( که لذت چش حکومت شده بود ) بر سر سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد - برهمونئ انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداري میرتهه و محالات اطراف (۴) و مضاف دهلي (که (۵) از عمده‌ترین محالات دوآبهست ( که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] خام طمع - (۴) نسخهٔ [ ا ] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ ج ] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و ( چون همواره از حرص اندوزي و آزوري
با نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي
جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے ) در سال بیست و هشتم
سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین
داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از
رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان ( که عید
شوال بود ) سر خوش بادہ بعیدگاه رفت - برخے ازان دو رویان
فتنه اندوز به نبایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از
دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا
از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر
سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند -
همراهان راه بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها
از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیاني
ازین آگهي بر آشفته بسیارے ازان تباه کاران را بیاسا رسانید -
پسرش میر جلال‌الدین مسعود ( که در اهل مناصب محسوب
بود ) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد
اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار ( چون آثار یاس
از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود ) از فرط (۲) محبت و غایت
دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ج ] از افراط محبت ●

جان سپرد - زنده بآتش درآمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار روائي دارد (۲) اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقة آنرا با این نسبتی نیست - چه در صورت اول بما مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي اداى رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد خود (۳) را بآتش مي اندازند *

## * مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آباى او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمے را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي ( صلی الله علیه و آله و سلم ) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] زنان و مردان -
(۴) نسخهٔ [ ب ] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکی ماند - سرمست خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید ( که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود ) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت ( که آنرا حمیت دین نامند ) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بجسن سعي ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است ( که از کبار مشائخ بنگاله بود ) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهي منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [ که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري ( که خود را مهدي موعود (۲) میگرفت ) گرویده ] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش کرد (۳) - و طریقهٔ پاس انفاس را ( که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است ) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مهدیٔ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ ب ] خوش کرده *

حتی اوانی آب هم خالی (۲) میگذاشت - روز نو روزی نو -
ملا عبد الله او را بابتداع و خروج متهم ساخته سلیم شاه
را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود -
شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد
او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ
متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر
ممالک محروسه محتسب الهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر رو
که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون
سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله
ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در
( ۹۵۵ ) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و
چوب و لکد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت
( رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا ) میگفت - بعد صحت بسیاحت بر آمد و
از مهدویت ابا نمود - و در سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه
در خدمت عرش آشیانی ( که متوجه اتک بنارس بود )
رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند
انعام شد - در سن نود سالگی سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم (۳) هجری
در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

( ۲ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ هم نیست - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] یکهزار هجری *

تحریک نموده شیخ علائي را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازیانه زنند - در تازیانهٔ سیوم روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپای فیل بسته تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم گمان قیامت بردند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه هم بدو سال نکشید - هنگامی ( که جنت آشیاني بار دیگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد ) ملا را بشیخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان ( که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشیاني رونق دیگر یافت ) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بیرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع یک لک روپیه تنخواه داده پایهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانید - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهور مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در سال بیست و چهارم سنه ( ۹۸۷ ) نهصد و هشتاد و هفت او را با شیخ عبد النبي صدر ( که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند ) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز میان ایشان ( نه در اثناء طریق و نه دران مقامات منیف ) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامهٔ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیاني مسموع نمود هرج و مرج غیر واقعهٔ هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد ( که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای نا شایسته بجناب پادشاهي نسبت میدهند ) برخے را باخفا بنابر آن ( که بیگمان محل در صدد سفارش و استشفاع او بودند ) تعین کرد - مخدوم الملک در ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهي کرد - گویند باشارهٔ عرش آشیاني مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد ( که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود ) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کرور روپیه ازو برآمد *

شیخ عبد القادر بداؤني در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [ و آن بدون قول فرنگي و عهد نامهٔ آنها ( که صورت مریم و عیسی دارد ) جاري نیست - و این خالي از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستي دارد ] و یا راه عراق است ( و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته ) - گویند مخدوم الملک از تعصب و تشددے ( که در مذهب داشت ) جلد ثالث روضة الاحباب را ( که لختے افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده ) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

## * میرزاده علي خان *

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیاني ست - بمنصب هزاري رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک ( که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده ) دستوري یافته - سال هفدهم ( که نهضت پادشاهي جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین منقلا دستوري پذیرفت ) نامبرده بهمراهئ او مرخص گشت - سال نوزدهم ( که پادشاه طرف شرقي دیار عزیمت فرمود ) مشارالیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستر بتادیب

(۲)
قاسم خان عرف کامو ( که با جمعی از افاغنه سرشورش در حدود بهار برداشته بود ) با جمعی نامزد شد - و کردن پسندیده (۳)
بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم ( که شهباز خان بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوري یافت ) او را در (۴)
همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان اعظم کوکه بشرقي دیار معین گردید - چون دران دیار کار نمایان ازو صورت نه بست سال سي و یکم نزد قاسم خان حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سي و دوم روزے ( که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست بر فوج پادشاهي افتاد ) مطابق سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

## * میرزا فولاد *

پسر خدا داد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع (۵)
با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بایرومجي ( که (۶)
اول کسے ست که بلقب برلاس اختصاص یافت ) مي رسد - و او پسر قاچولي بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بود - (۴) نسخهٔ [ ب ] کنکار - (۵) نسخهٔ [ ج ] ایرد مچي - (۶) نسخهٔ [ ب ] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابا عَنْ جَدٍّ درین دودمان دیرین بندگي و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والي توران مکرر با عرش آشیاني باتحاف هدایا سلسله جنبان (۲) دوستي شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروي یک جهتي عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیاني بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را ( که جواني متحلي بآداب داني و مراتب شناسي بود ) با برخے از نفائس هندوستان با ایلچيِ توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت (۳) که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستاني نميسازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتي برد *

(۲) نسخهٔ [ ج ] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ ب ] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در رکاب (۳) پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه ( که اصل طینت آنها بدان سرشته اند ) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي باشد خصوص در امور مذهب و ملت ( که عصبیت (۴) و تشدد را حمیت دین نامند ) در سال سي و دوم مبادي سنه ( ۹۹۶ ) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را ( که از مشاهیر فضلای وقت بود ) بزخم جانکاه بواپسین نفس رسانید - و خود بداروي (۵) اکبري بپاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه ( چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود ) هر گروهی قرار داد خویش را بے اندیشه برسرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه برگزاردے - و از طبعیت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بهند - (۳) نسخهٔ [ ب ] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ ب ] تعصب - (۵) نسخهٔ [ ج ] باردوي اکبري *

فولاد ( که در تسخن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد ) کینهٔ او در دل گرفته به جان گزائي بر نشست - تا آنکه نیم شبے با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ بکمین در آمد - و یکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابو طلبان بد سگال بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلیران بیباک جدائی سر پنداشته پی کم کنان به پیغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاریخ این سانحه است (۲) - ملا با چندین زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت - بجست جوی عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن ( که از برخے نشانهای خون حال پیدائي داشت ) آنها نمي گرویدند - عرش آشیاني خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیاني میرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پیچید - گویند شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل بر قبر ملا محافظے چند

(۲) یعني سنه نهصد و نود و شش هجري ‌•

را گذاشته بودند - چون همان ایام اردوی بادشاهي بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را بر آورده سوختند ‌•

چون احوال ملا خالي از غرائب نیست مجملے ازان نیز رقم پذیر مي‌گردد - اسلاف ملا فاروقی حنفي مذهب بوده اند ‌• و پدرش قاضی تته رئیس سندهه بود - در ایام صبا عرب سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهي یافته رغبتے بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمي دانش وا پرداخته بافادهٔ تلامذه همت مي‌گماشت اما ( چون تحصیل بعضے علوم و تحقیق برخے مقدمات علمي دران بلده میسر نبود ) در سن بیست و دو سالگي قلندرانه سفر برگزید - چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضي برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشي گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوي استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثاني فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بعبارے

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از
راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه
اکبري دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفي ( که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام
باشد ) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان
جعفر تا سال ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت
بخدمت پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیانی ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوي
(۲)
قضیه را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا
و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل
(۳)
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان کرد - ازین
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بداوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] قصه را - (۳) نسخهٔ [ ب ] نمي توانم کرد ٭

نور ترفض در جبین ایشان عیان مي نماید - گفتم چنانچه
نور تسنن در چهرهٔ شما *

## * میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان مي رسد - این آنکه از دیر باز به داداری (۲) جمعے ( که خود را از نسل سکندر رومي مي شمردند ) سمت معموري داشت - و از سلاطین اطراف کسے مزاحم احوال آنها نمي شد - و بقلیلے (۳) باج ازانها اکتفا مي نمودند - چون نوبت بسلطان ابوسعید گورکان رسید سلطان محمد را ( که آخرین آن طبقه است ) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل رسانید - و بدخشان (۴) متصرف شد - پس ازان ( که سلطان محمد میرزا پسر سلطان ابو سعید بسمرقند فائز شده در گذشت ) امیر خسرو شاه ( که بیمن تربیت او بمرتبهٔ امارت رسیده بود ) چندے نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا مسعود پسران آن مرحوم کرده بعد مکحول ساختن اول و کشتن ثاني در ( ۹۰۵ ) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان بر نشست - تا آنکه در ( ۹۱۰ ) نهصد و ده فردوس مکاني گیتي ستاني ( که در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و اوزبک

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بداوري * (۳) نسخهٔ [ ج ] بقلیل - (۴) در [ بعضی نسخه] بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشیند ) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه (۲) با آن همه بے اعتدالي وی ( که با دو عمزادهٔ ایشان کرده بود ) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تضمیق نموده بکابل آمد *

چون در ( ۹۱۲ ) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را ( که پدر میرزا سلیمان باشد ) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه ( ۹۱۷ ) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال (۳) داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربهٔ رانا سانکا نهم رجب سنه ( ۹۳۳ ) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ ج ] با این همه - (۳) نسخهٔ [ ج ] در محاربهٔ *

اویس ( که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت ) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان ( که از خوانین کاشغر است ) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت . بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر موجب تعجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو ( که نسبت فرزندی دارد ) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان ( که بکابل رسد )(۲) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آن ولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسید •

بعد استیلای شیرخان در هندوستان ( که میرزا کامران خطبه و سکهٔ کابل بنام خود کرد ) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکهٔ او باشد - میرزا از قبول سر باز زده بلشکر کشی انجامید - پس از تلاقی میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتی زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گردید - و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختیار بر آمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی تاریخ (۴) این واقعه یافته اند *

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۳) ( ۹۵۲ ) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از میرزا عسکری جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت - میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۴) یعنی بحساب جمل که ( ۹۴۸ ) هجري میشود - (۳) در نسخهٔ [ ا و ج ] لفظ [ سنه ] نیست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاوهٔ تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه ( ۹۵۳ ) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران ( که بسنده فرار نموده بود ) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان ( که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد ) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق ميرزا ابراهيم و کوچ خود خرم بيگم مشهور بولي نعمت ( که مدار مهمات برو بود ) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت - و در ( ۹۶۷ ) نهصد و شصت و هفت فوجے فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خيراندیشان دوربين ظاهر کردند که باين مردم مقابله با پير محمد خان ( که چندين سلاطين نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبکيه بمرتبهٔ اتم ) از حساب دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورت مقابلهٔ فوج قليل با کثير تجويز کرده اند که در لشکر کم سردار بسيار باشند - دريغا دو سردار بيش نيست - يکے شما و ديگر ميرزا ابراهيم - باين حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد - چون ديد کار پيشرفت نمي شود بدخشان رويه روانه شد - بميرزا ابراهيم ( که گرم کارزار بود ) گفتند چه وقت تلاش است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار است - همين جا جنگ کنيم تا چه پيش آيد - محمد قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهيان است که هرگاه سپاهي از غنيم بقدر کمان جدا شود ديگر بدست آمدن او دشوار - لاعلاج ميرزا بصد صعوبت بر آمده با

معدودے پیاده پا چار ضرب زده بموضعے رسید - مردم آنجا شناخته مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ (۲) یافته است) پیش ازین واقعهٔ میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلع اش این است * * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکے از فضلا این رباعي گفته * * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایهٔ خورشید درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس که از دست سلیمان (۳) رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم ( که مادرش بدست شاه ابوالمعالي نا حق شناس کشته شده ) میرزا سلیمان باتفاق زوجهٔ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیهٔ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصهٔ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را ( که از اعیان امرای بدخشان بود ) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

( ۲ ) یعنی [سنه نهصد و شصت و هفت] ( ۳ ) در [بعضے نسخه] از شهر سلیمان ٠

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون ميرزا محمد حكيم از تسلط بدخشيان بستوه آمد آنها را از كابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - ميرزا سليمان بتدارک اين حركت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و يک روانهٔ كابل شد - ميرزا محمد حكيم باستماع اين خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم كوكه سپرده بر آمد - و از نيلاب گذشته ملتجي كومک بعرش آشياني شد - ميرزا سليمان از بر آمدن ميرزا آگهي يافته جلوريز تعاقب شده معلوم كرد (۲) كه ميرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ كابل پرداخت - چون شنيد [ كه ميرزا محمد حكيم با پير محمد خان وغيره اتكه خيل امراي پنجاب ( كه بامر عرش آشياني بكومک مامور شده اند ) قريب رسيده ] ببدخشان بر گشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ كابل از امراي اكبري خالي يافته با خرم بيگم متوجه گرديد - حكيم ميرزا شهر را استحكام داده بغوربند شتافت - ميرزا سليمان تدبيري چند بكار برد - نزديک بود كه صيد مقصود بدام افتد - ميرزا محمد حكيم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار ميرزا كابل را محاصره كرد - آخر سعي بجائي نرسيد - بمحقر پيشكش اكتفا كرده ببدخشان مراجعت نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] معلوم گرديد - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ سنه ] نيست *

پس ازین حوادثی رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود درمانده نتوانست دمی بآسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجهٔ میرزا دختر سلطان ویس (۲) کولابی از گروه قبچاق در انتظام ملک و سپاه رشدے بظهور آورده بمرتبهٔ استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائی را ( که خود از عهدهٔ آن نتوانستی بر آمد ) بار حواله کردے - بدخشیان از ناتوان بینی دامن عفت او به حیدر (۳) علي برادر درهتدارش گرد آلود تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بدمستی جوانی بمحض بد گوئی هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغری ( که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید ) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستی کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئی داد - و نگذاشت که ضرهٔ او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشي بود - دریغولا ( که میرزا ابراهیم بقتل رسید ) بیش از بیش زبان طعن

---

(۲) در بعضے نسخه [ اویس ] بالف آمده - (۳) نسخهٔ (ج) حیدر قلي ٭

بزو دراز کرد - همگي خيال آنکه او از بدسلوکي بستوه آمده راه کاشغر گيرد - و ميرزا شاهرخ را در کنار خود تربيت نمايد - خانم جدائي پسر ناگوار دانسته طعنه هاي جانکاه را ناشنيده انگاشتي - تا آنکه ميرزا شاهرخ بسن تميز رسيده باتفاق مادر و باغواي بدخشيان (که بيشتر فتنه سازي و بيوفائي در سر دارند) با جد بزرگوار و جدهٔ ماجده بمنازعت در آمد - گاهي بآشتي مي انجاميد و گاه بمخالفت مي کشيد - درين ضمن بيگم وديعت حيات بسپرد - ميرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسيارے از ميرزا جدا شده بدو پيوستند - ناچار ميرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت انداخته بعهد و پيمان خاطرجمع ساخت - و بمبالغه رخصت حجاز خواسته روانه شد - مضمر خاطرش آنکه از کابل يا هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسيد ميرزا محمد حکيم بخلاف توقع پيش آمد - حتي بدرقهٔ درست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه راه هندوستان پيمود - در سال بيستم (۹۸۳) نه صد و هشتاد و سه از نيلاب گذشت - عرش آشياني بامراى پنجاب نوشت که مراسم استقبال و تهنيت بجا آورده در لوازم ضيافت و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور رساند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاه هزار روپيه نقد و

اسبابے (۲) ( که لائق چنان مهمان باشد ) ارسال داشت - میرزا ( که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود ) طرب آمود گردید *

چون بحواشیِ دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهیِ دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دو رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظرفریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئي دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهیِ میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستي بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داریِ بنگاله تعین شد - میرزا دانست که درکمک تاخیر است - رخصت سفر

(۲) نسخهٔ [ ا ] اسبابے - (۳) نسخهٔ [ ج ] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگریزي سر انجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثاني رفت - او احترام نموده جمعے بکومک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگي شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشي کرد - و چون کارے پر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - مي خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته پاندک زد و خورد برخے بدخشیان راه بیوفائي سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر (۲) بآشتي گرائیده از طالقان تا هندو کوه ( که در اقطاع میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان نفاقے در میان مي آمد * تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم میرزا شاهرخ بخویشتن بیني (۳) افتاد - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والئ توران رفت که به امداد او کامیاب خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان ( که معلوم

(۲) نسخهٔ [ ج ] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاده *

کرد که عبدالله خان بر سر غدر است ) بسرعت بر آمد - (۲)
چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگری پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد • میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقیء میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا ( چون
ندامت سابق عائد حال داشت ) برفتن هندوستان راضي
نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے
جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده
تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني
آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي
مي گذرانید - در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت وقتے
( که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند ) میرزا را بنابر
کبر سن ( که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] معلوم گردید •

اوست ) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد - در مردانگي و رزم شناسي یگانهٔ روزگار بود *

## محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاري اکبر شاهي ست - به پردلي و تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه بالای قلعه با آن بلندي هر جا سه چهار گز بر کنند آب شیرین پدید آید - از مبانئي بنای این قلعه هیچ فردے از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه چنتامن برهمن در سال ( ۹۴۵ ) نهصد و چهل و پنج ( چون ولایت بنگاله بجنت آشیاني مفتوح شد ) شیر شاه سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکهند(۲) بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] چهار کند - و در [ بعضے نسخه ] چهارکهندة *

را یاد داده طرح یکجهتي انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگ سازي راجهٔ ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - آین بیگانهٔ ملک آشنا ششصد دولي سرانجام داد - و در هر دولي دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف دولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) ( که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده ) افتاد - و به پشت گرمیٔ آن قلعه با سلیمان خان کراني ( که حکومت بنگاله یافته بود ) دم مساهمت و مغازعت میزد - و پس از چندے جنید کراني بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن سید چند گاه باندیشهٔ حراست آن اهتمام مي نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن بر سگالید که بذریعهٔ یکے از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] نیتي - و [ ج ] نبتهي - و در بعضے نسخه [ پتي ] هم آمده •

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر نهاد - او بمقتضاے
جنسیت بشهباز خان کنبو ( که دران هنگام راجه گجپتي را
بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در
قلعهٔ شیرگذهه محصور داشت ) ملتجي گردید - و وی گرم و
گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و
هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان باز گذاشته
خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه
بکار داني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود -
و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن
خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید -
و پسرش حبیب علي خان ( که جوان مردانه بود ) بنیابت
پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر
تیولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی
نام در سال سي ام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج
بر گشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز
پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا
آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر
جانکاه کالیوه شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر ( که در همین سال مطابق ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت ( که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود ) یکي گفت لَا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا إلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

## * میر ابوتراب گجراتي *

از سادات سلامي شیراز است - جدش میرغیاث الدین

سر الله ( که او را هبة الله نیز گویند - و مشهور بود بسید (۲)
شاه میر ) در علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امیر
صدرالدین شیرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
نبیرهٔ سلطان احمد ( که احمد آباد بنام او اساس یافته ) وارد
گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود -
و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوي بعهد حکومت سلطان
محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین ( که پدر میر
ابو تراب باشد ) بدان دیار آمده در جانپانیر محمد آباد
( که قدیم دار الخلافهٔ سلاطین آنجا ست ) رخت اقامت
انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
و کتب مفیده در رشتهٔ (۳) تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
گذاشت - ارشد (۴) ایشان میر کمال الدین است که بکمالات
صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نیکنامي و
ستوده کاري سپري شد بزرگترین برادران و بني اعمام میر
ابو تراب ماند - و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیهٔ ارادت
دارند ( که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهتو ست )
و اینها را سلامي ازان گویند که غالبًا یکے از اجداد ایشان

(۲) نسخهٔ [ ج ] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] برشتهٔ
(۴) در نسخهٔ [ ب ] کاف نیست ٭

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بہم رسانید - سالے ( که رایات اکبري بران مملکت ظلال افکن گردید ) میر ( که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود ) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهي شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهي ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هر یکے از امرای گجرات ( که در موکب شاهي فراهم آمده اند ) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان ( که تسلط تمام دران دیار یافته بود ) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان ( که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود ) اختیار الملک گجراتي از کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

(۲) در نسخهٔ [ ا - ج ] لفظ [ پناه ] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت و نسخهٔ [ ب ] کهنبایت *

احمدآباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی ( که با او پیمان یکجهتی داشتند ) در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را نیز مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد (۲) عواطف پادشاهی گشت - و ازان وقت همواره مورد عنایات سلطانی بود *

(۳)

در سال بیست و دوم سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیده وری خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدرے شایسته ازین موائد افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سفر گزین بادیهٔ حجاز خدمت ماموره بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی ( عَلَيْهِ التَّحِيَّاتُ الزَّاكِيَةُ ) همراه آورده - چنین برگوید که این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدهلی آورد - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار کروهی دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزیند - و حسب الامر کار فرمایان بارگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت - (۳) - نسخهٔ [ ب - ج ] سنه نهصد و هشتاد و دو *

سلطنت نزهتگاهے بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را ( که عزیزتر از جان بود ) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲)
تاریخ آنست *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقاصي گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدي ﷺ ( که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است ) نا ستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامي درین مقام مؤید همین معني ست که هرچند حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلے ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگي وا نمودند اما از وفور پرده داري همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فورغ شناسائي و آزرم دوستي و قدر داني و فراخئ حوصله

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن ( که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نگردند ) چنین احترامے بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر ( که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [ چون ایالت گجرات باعتماد خان ( که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران مي دانست ) قرار یافت ] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجري چراغ زندگي روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائي در منصب داران اکبري انسلاک داشته - و در لباس نوکري مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

## * میر شریف آملی *

مساس عملي (۲) داشت - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانیده - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و (۳) الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله مي‌گفت - چون در زمان عرش آشیاني وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ ب ٠ ج ] علمي - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست -

گردید صلح کل و وسعت مشرب را روز بازار (۲) دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و قائد تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطاني شد - در دبستان موبدي (۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیاني رسید - و علانیه از طرف محمود بما خواني با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبري نظر عنایت ازو نیز بر نگرفته متفقد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر مي شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال بیست و دوم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار هجري بجهت مصالح ملکي روزے چند آن سر زمین مخیم عساکر پادشاهي بود *

هرچند در اکبر نامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تباین بیّن دارد بدانچه سکندر بیگ منشي

(۲) نسخهٔ [ ج ] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ ب ج ] مریدي *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه ( ۱۰۰۲ )
هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب
تنجيم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي
بر افنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطين روزگار دلالت
دارد - و آن بظن غالب محتمل ايران زمين است - زايچۀ
طالع شاهي ( که استخراج نمودند ) تربيع نخستين در خانۀ
طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال‌الدين محمد منجم تبريزي
( که دران فن سرآمد وقت بود ) در دفع آن تدبيرے
بر انگيخت که در دو سه روز ( که معظم تاثير قران است )
شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلے را
بسلطنت بر دارد - و دران مدت جميع شريف و وضيع مطيع
حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آيد - و
بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - همگنان اين رای
را صائب شمرده قرعۀ اختيار بنام يوسف ترکش دوز افتاد
( که از زمرۀ ملاحده و اتباع درويش خسرو قزويني بود - و
در شيوۀ الحاد از رفقا پا پيشترک مي نهاد - ) شاه خود را
از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و
در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئين مقرر در ملازمتش
کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد .

　　بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو ( که نیاگانش بسبب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت ) با آن ( که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسے ازو نشنیده بود ) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشی را ( که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند ) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے ( که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بنام او انشا نموده بود ) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملی ( که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود ) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

(۲)
بر متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ ( که در صدر گذشت ) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش خدمت میر در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص مي يافت - چون در سال سي ام سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني ( که بمرزبانی کابل سر خود سري مي افراشت ) باجل طبیعي درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت میر بمنصب امیني و صدارت آن صوبه سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگي گرفت - خیلفگي و امیني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان ( که پرگنه ایست متصل لکهنؤ ) تیول مقرری او بود - در محاصرهٔ اسر (۲) خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها بپایهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون (۳) گشت - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - تمام سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه علوفهٔ هر کس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

مخفي نماند که نقطویه ( که امنا و محمودیه نیز نامند )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ ج ] گشته *

تابع و پیرو محمود نامی بسا خوانی اند - و بسا خوان دیهی ست از گیلان - او در سنه ( ۸۰۰ ) هشتصد هجری ظهور نموده (۲) - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک مقاماً محموداً ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوی اکثرے ازین شرذمه ضاله را بقتل آورد (۳) و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افکند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے ( که دل نهاد توطن بودند ) در اخفا و استتار کوشیدند *

## * میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ ج ] نمود - (۳) نسخهٔ [ ج ] آورده *

عادل شاه مرزبان بيجاپور بود - حسب الطلب مرتضى نظام شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گرديد - و چون وکالت نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گرديد سيد مرتضى امير الامرا گشته بتخريب ملک عادل شاهيه مامور شد - و دران تاخت و باخت نامے بشجاعت و مردانگي بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشين گشت و آميزش بخامه نويسي قرار يافت) صلابت خان در امور سلطنت استيلاي تمام گرفت - ميان او و مير غبار خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن تيولداران برار شد - مير باتفاق خداوند خان حبشي و جمشيد خان شيرازي و ديگر جاگيرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت - صلابت خان بمرتضى نظام شاه قسمے ديگر وا نموده در رکاب شاهزاده ميران حسين بکارزار پرداخت - ناگاه هزيمت بر لشکر برار افتاد - مير فراوان مال و اسباب از دست داده ياراي بودن آن ديار هم نماند - با همراهيان رجوع بعرش آشياني آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگير آباد سرافرازي يافت - و در يورش دکن بهمراهي شاهزاده سلطان مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخت -

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ کاویل [ که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور است و ازان باز ( که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود ) سران سپاه دست چیرگي بران نیافتند ] بافسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لختے داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

## * معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشي داشت - بشجاعت و کارکردگي نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندي ( که راتق و فاتق مهمات میرزا بود ) از غبار خاطري ( که دنیا پرستان را باندک توهمے (۲) میرسد ) در استیصال وی شد او از عاقبت بیني در سال بیستم بدرگاه عرش آشیاني پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ بهار دستوري یافت - دران دیار با کالاپهاڑ ( که از امرای کبار افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت ) کارزار نموده غالب آمد و زخمے چند برداشت - در جلدوی آن بمنصب هزاري لوای کامیابي افراخت - و در سال بیست و چهارم ارڈیسه در تیولش (۳) مقرر شد - اما ( چون امرای آن نواح از سخت گیریهاي متصدیان پادشاهي در اجرای آئین داغ تابین آشوب عصیان برانگیختند ) معصوم خان از ناسپاسي و تباه سري پیش آهنگ آنها گردیده علم شورش برافراشت - و کار بجائی رسانید ( که بمعصوم عاصي ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکیب ربا شد بنگاله رویه شتافته با قاقشالان و باغیان آن دیار پیوست و بهیئت مجموعي مظفر خان حاکم آن ولایت را در تانڈه محاصره نمود - او با وصف نیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخهٔ [ ب ] باندک توهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ ب ] از •

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بيست هزار اشرفي فرستاده بپاسباني عز و ناموس خود پيمان گرفت - ازين هواسيمگي قاقشالان و ديگر فتنه گرايان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن ( که بيشتر اموال در دست او باشد ) حوالي بنگاه مظفر خان آرامش گزيده تنها نزد او [ که با چندے از غلامان خود سلاح پوشيده ( نه راي پيکار نه روي گريز ) استاده بود ] رسيده گرم جوشي پيش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنين قابو را از دست داده نکرد که آن عاصي تباه انديش را به نيستي سرا فرستد - بغوغاي ناگهاني محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازين جرأت خود متنبه گشته بيرون برآمد - و هميشه ازين حرکت خود را ملامت ميکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگير تقسيم نموده سکه و خطبه بنام ميرزا محمد حکيم کردند - و اين بيت غزالي مشهدي را [ که شايد در ايام رفاقت خان زمان شيباني ( که او هم خطبه بنام ميرزا کرده بود ) گفته باشد ] شهرت دادند * بيت *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ *

* وارث ملک است محمد حکيم *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] فتنه گران *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوي لوهاني ( که درین فرصت بر ولایت اردیسه چیره دستي یافته برخے از بنگاله نیز در تصرف آورده بود ) عهد یکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر آراست - پس ازان ( که قاقشالان باو مالمخالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت برگزاردند ) آوارهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباري و دیگر بد نهادان ازو جدا (۲) گشته معصوم خان پناه بولایت بهاتي برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهي دست تالان بر میگشاد - و هربار از عساکر فیروزي مالشے یافته بناکامي بر مي گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجري در همان مملکت به نیستي سرا (۳) شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخرید مظفر خان ( که بشمشیر زني نامے بر آورده بازبهادر خود را نامیده بود ) تورانے سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزینهار در آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دید

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] زرخریدهٔ •

و تعهد نكوئي يافت - و در عهد جنت مكاني پتهانه داري غزنين سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشياني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان كامياب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سيصد سوار رسيده *

## * ميرزا مظفر حسين صفوي *

پسر سلطان حسين ولد بهرام ميرزا بن شاه اسمعيل صفويست - چون در ( ۹۶۵ ) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن الكه را با زمين داور و گرم سير تا آب هيرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسين ميرزا سپرد - او قريب بيست سال بدين تربيت عم بزرگوار گذرانيده در ( ۹۸۴ ) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعيل ثاني در گذشت - شاه ( كه از جانب او متوهم و وسوسه ناك بود ) قتل بني اعمام ( كه مركوز خاطر داشت ) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خويشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسين مرحوم محمد حسين ميرزا ( كه بايران رفته بود ) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر ديگر (۳) شاه قلي سلطان را ( كه حاكم قندهار كرده بود ) مامور

(۲) نسخهٔ [ ج ] هيرمنده - (۳) نسخهٔ [ ب ] نامزد *

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را ( که وکیل سلطان حسین میرزا بود ) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعی از اقسقال ایماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پی جان شکری حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات ( که درمیانهٔ هزارجات است ) فرستاد - و محمد بیگ را ( که داماد او و ریش سفید

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ باز ] نیست *

بیات بود ) با پانصد کس بپاسبانی[(۲)] تعین کرد - میرزا با وی درساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود حاکم آنجا ( که پدرزن میرزا می شد ) بعد نزاع و جدالے ( که فیمابین او و میرزا واقع گشت ) میانجی شده بحمزه بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه باعانت محمد بیگ ( که او را امیدوار وکالت ساخته بود ) حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی[(۳)] کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه محمد بیگ عذرخواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز فرصت جسته محمد بیگ را از میان بر داشته مستقل گشت - اما امرای اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران ( که بتسخیر خراسان مامور بودند ) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنے نبود - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سوار - (۳) نسخهٔ [ ب ] شیبانی ٭

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کومکے و اعانتے متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگي آورد - و رفتن رستم میرزا بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود - ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایراني و توراني رسمے ست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت موروثي را بدست چغتا ندهند - میرزا (۲) محمول بر خدع داشت - درین وقت قرا بیگ کورجائي ( که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد مظفر (۳) حسین گریخته بهند آمده در سرکار عرش آشیاني منصب فراش بیگي یافته ) متعهد آوردن میرزا (۴) شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهي در آمده چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام میرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهي سازد - (۵) چون شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع بیرون آمد و با آن ( که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خدعه - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ ب ] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ ا ] و چون •

باز هم لشکر آراسته بناظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون بر آمده یک روز مهمان ما باشید - که برخی حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با او عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان ( که مرد کهنه سپاهي کاردان بود ) مهمے را ( که بآساني ساخته ) در عقدهٔ دشواري نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم آخر سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با (۲) هزار قزلباش ( چون سه منزلے رسید ) (۳) میرزا جاني بیگ و شیخ فرید بخشي باستقبال تعین شده (۴) و از سه کروهي میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (۵) ( که افزون از قندهار است ) سرفراز ساخت - لیکن میرزا ( که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نافهم بود ) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ با ] نیست - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] هزار سوار قزلباش - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] گشته - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] سنبهل ٭

آزمندان ستمگر را گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی
بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نیامد - آخرکار
از داد دهي (٢) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش
یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسیمه سري بر نشست -
عرش آشیاني از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع
بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست
ستمگري برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت -
میرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت
نمود - اما ( چون نقش او بد نشست ) چیزها ازو به پادشاه
رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هرروز خفیف تر مي گشت -
گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند
نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت
حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه
( ١٠٠٨ ) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در
سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان
خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن
عفت سرشت ( که مشهور به قندهاري محل بود ) در سنه
(١٠٢٠) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیز بانو بیگم بوجود
آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

( ٢ ) نسخهٔ [ ب ] از دوئي دلتنگ گشته *

(۲) اسمعيل ميرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال ميرزا حيدر در ترجمهٔ پسرش ميرزا نودر ترقيم يافته *

## * ميرزا جاني بيگ ارغون حاكم تهته *

از نژاد شنكل (۳) بيگ ترخان است - چون پدر او انكوتمر (۴) در آويزهٔ تقتمش (۵) خان مردانه جان در افشاند صاحبقراني در خرد سالي او را بر نواخته بپايهٔ ترخاني بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاكو خان مي رسد - سلاطين دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے كن مكن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقراني را از هيچ جا چارُشان باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسيدے - چنگيز خان قشليق (۶) و باتا را بپاداش آن ( كه از غنيم آگهي داده بودند ) بدان پايه نوازش فرمود - و از بار فرمايش سبك دوش گردانيد - از يغماي او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چيز سربلند گردانند (۷) طبل و تومان توغ و نقاره و دو كس از گزيدگان خود را قشون توغ دهد يعني چتر توغ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] جدا ترقيم يافته - (۳) در [ بعضے نسخه ] شكل - و در [ ديگرے ] سنكل بيگ - (۴) در [ بعضے نسخه ] ايكوتمر - و در [ ديگرے ] ايكوتيمور - (۵) نسخهٔ [ ج ] ثقتمش و در [ بعضے نسخه ] تقمش - (۶) در [ بعضے نسخه ] قشلق و بانا - (۷) نسخهٔ [ ب ] گردانيد *

قور او نيز بردارند - ( آئين مغل آنست كه جز فرمانروا تركش هيچكس بر روى دست نگيرد ) - شكارگاه نيز قرق باشد - و هركه بدان جا در شود لن در نوكري دهد - بزرگ الوس خود باشد - در سر ديوان امرا از هر دو سو كمان دارے دورتر نشينند *

چون توغلقتمور (۲) امير اولاجي (۳) را بدين نوازش برنواخت داد و ستد تا هزاري نيز براى او باز گردانيد - و از فرزندان او تا نه شكم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه بر گذرد به باز پرس در آيد - و در پاداش خون بر اسپ نقرة دو ساله بر نشانند - ته پاى اسپ سفيد نمد اندازند - گذارش او را يكے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را يكے از سران اركيوت بدو باز رساند - و پس شهرگ او را بگشانيد - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا كار او بانجام رسد - آنگاه از پيشگاه حضور بر آوردة بسوگواري بر نشينند (۴) - خضر خواجه مير خدا داد را بدين پايه بر آورد - و سه ديگر بر افزود - روز توي ( كه همگي بزرگان پيادة باشند و يک يساول فرمانروا سوارة مردم را بنهي پردازد ) همچنان ازو نيز سواري هنگامه بيارايد - و

---

(۲) در [ بعضے نسخۂ ] تغلق تيمور - (۳) نسخۂ [ ب - ج ] بولاجي و در [ بعضے نسخه ] دولاجي [ بغير نقطۂ حرف اول و خامس ] - (۴) نسخۂ [ ج ] بر نشينند *

چنانچه دران بزم شادکامي (۲) به راستای کارگیا یکی پیالهٔ قمض (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دور ببن به آزمون فرا گرفته باشند ( که ازو نکوهیده (۴) کارے سر برنزند و برای سرافرازي چنین حکم رفته باشد ) لختے گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده داني کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگي بر آمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان (۵) اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از تبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بے سري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شادي - (۳) در [ بعضے نسخه ] خمر و در [ دیگرے ] قمر (۴) نسخهٔ [ ج ] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در [ بعضے نسخهٔ ] شیبک خان *

بيگ ارغون ( كه امير الامرا و سپه سالار سلطان حسين ميرزا و اتاليق پسرش بديع الزمان ميرزا بود و قندهار باقطاع داشت ) پيوستند - چون بديع الزمان ميرزا به بدگوهري از سلطان حسين ميرزا رو بر تافت مير ذوالنون باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان ( كه روزگار ميرزا سپري شد ) هردو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا سرير آراستند - پراگندگي بخراسان راه يافت - شيبك خان (۲) بآويزه آمد - امير ذوالنون در پيگار او فرو شد - شجاع بيگ مشهور بشاه بيگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه ( ۸۹۰ ) هشت صد و نود قلعهٔ سيوي از تصرف حاكم سنده جام نظام الدين مشهور به جام ننداا بر آورد - در سوالف ايام حكومت سنده بطايفهٔ سومره تعلق داشت - بعد از انقضاى پانصد سال ( كه سي و شش تن فرمانروائي كردند ) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشيدي نژاد شمرند - و هر يكے خود را جام نامد - بسلاطين دهلي باج گذارده - گاهے تمرد مي ورزيدند (۳) - چنانچه سلطان فيروز شاه در زمان پان بهته سه بار لشكر بسنده كشيده (۴) او را بدهلي آورد - و

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] شياك خان - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] مي ورزيد - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] سه بار لشكر كشيده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتی از پیشانیِ او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین ( که از خویشان او بود ) بدعویِ ملک گرد دوئي برخاست - دومین باعانت سلطان محمود گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابیِ سنده (۲) تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

(۲) یعنی سنه نهصد و سي و دو -

(۲)
و چون در ( ۹۳۰ ) نهصد و سي رخت هستي بر بست پور او میرزا شاه حسین جا نشین شد - قلعهٔ بهکر را ( که بر پشتهٔ میان دریای پنجاب واقع شده ) از سر نو درست کرده عمارات عالي ساخت - و عزیمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجأة درگذشت - پور او سلطان حسین جا نشین گشت - میرزا شاه حسین محاصره کرده در سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سي و دو بدست آورده حاکمے از طرف خود تعین نمود - جنت آشیاني در زمان ناکامي بسر وقت او رسیدند - چندے بلطائف الحیل در بهکر نگاه داشت - پس ازان [ که ناصر میرزا را ( که عم پادشاه مي‌شد ) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت ] بمناېزه در آمد - ناچار جنت آشیاني روانهٔ عراق شد - با ناصر میرزا هم ایفا نغمود - گویند حرارتے باو عارض شده بود که بدون نسیمے ( که میان دریا مي باشد ) آرام نداشت - ازین جهت کشتي سواره پیوسته شش ماه پایان آب شدے و شش ماه بالا رویه شتافتے - دران هنگام ( که بهکر رویه رفته بود ) برخے ناموران ارغون ازو برگشته میرزا عیسی بن عبد العلي را ( که جد سیوم میرزا ست - و پیشین زمان بزرگي الوس در نیاگان او بود ) بسري برداشتند -

(۲) نسخهٔ [ ج ] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست ●

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود
( که ایالت بهکر داشت ) بآویزش آمد - آشتي گونهٔ رو داد -
سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون
در گذشت سال ( ۹۶۳ ) نهصد و شصت و سه همگی آن
ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در ( ۹۷۵ ) نهصد و هفتاد
و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش
محمد باقي و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقي
برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) - و در سنه
( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائے بر مزاج (۳)
قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده
فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد ( که گوشه دوست
و دیوانه وش بود ) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف
او میرزا جاني بیگ گرئید *

هنگامے ( که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیاني
گشت ) با قرب و جوار (۴) میرزا بملازمت نرسید - آخر سال
سي و پنجم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه بخان خانان
( که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود ) حکم
شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] سودائیٔ مزاج و نسخهٔ [ ب ] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ ا ] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ سر براهیِ جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از بندگان خواسته فزونیِ تهته باز نمودند - سپه سالار بتسخیر سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بیگ با جمعیت فراوان صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال سي و هشتم سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم هجري برفاقت خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني در یافت - و بمنصب سه هزاري و تیولداریِ صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز مانده اند - خودها بدست و دندان مي‌کشند - عرش‌آشیاني از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده بر نواخته بندر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان ( که سابق پیشکش کرده بود ) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ باده شده - اما ناهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از می فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر درگذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام درگذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - ازوست * قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گردیِ چرخ بین که بامن نگذاشت *
* کالای غمے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو ( از توابع بهکر ) تا بیکانیر شصت - شرقي گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن‌آباد
پای تخت بود - الحال تهته و دیبل آنرا گویند - بخوش
آب و هوائي و کثرت میوه مزیتی دارد - حسن سبز رنگ
بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه
شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین
معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون
اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و
شریف بر مزار پیر پتهه میروند ( که صاحب ولایت آن
ولایت است ) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع
بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش
ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی
تا قندهار کشیده و دیگری از دریای شور تا قصبهٔ کوه مار ( و
این را رام کر نامند ) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي
نامند - الوس (۲) بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي
گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد -
و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه
نهمردي (۳) را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان
این گروهی دیگر از بلوچ اند ( بظهري زبان زد روزگار ) هزار
کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهی ست ( که یک

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کلماني - (۳) نسخهٔ [ ج ] نهمروی *

سر او پیوسته بکیچ دیگر بمردم کلماتي ) (۲) آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه کوههاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ریگ از احشام تهي و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چاریچه (۳) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خود رو بهم رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک و آهن درو جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمے است از ماهي ( که پلوه گویند ) به نیکوئي و خوش مزگي کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست خدا یار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان ( که مملکت آنطرف دریاي سنده بشهنشاه زمان

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلماني آنرا الخ - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت ) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است ( که آنرا ڈائین گویند ) - او آدمی‌ست بنظر و افسون جگر رباید - برخے گویند گاه گاه او را حالتے رو دهد بر هر کس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي برباید - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازند - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان بخش کرده بخورند - و پیمانهٔ زندگیِ آن بیخود لبریز گردد - و هرکرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شگافته آن انار دانه آسا را بر آرزند - و بخورند آفت رسیده دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انپاشته در خانه بر زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے افسون بر خوانند - درین هنگام اورا ڈهجره نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا مي‌باشد و به دیده وریِ او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستی بخشد *

## * میرزا یوسف خان رضوی *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیانی شگرف ترقئے و بزرگ اعتبارے بهم رسانید * و سال سی ام بمنصب دو هزار و پانصدی سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اودهه بپاسبانی آن دیار نامزد گردید * در سال سی و دوم سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزبانی آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را ( که دعوی ریاست آن دیار داشت ) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سی و چهارم سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت عرش آشیانی بگلگشت کشمیر ( که (۲) مثل آن سیرگاه سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند ) خرامش نمودند - به ژرف نگاهی کار دان حکم شد که بمرراج و کامراج یعنی بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرزبوم هر لخت زمینے را پته خوانند - و آن یک

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بيگهه و يک بسوه است به الهي گز - کشميريان دو نيم پته و کسرے را يک بيگهه دانند - و بديوان از قرار سه توده جنس بر گذارند - و بشمارهٔ آن هر ديه را چند خروار شالي اندازه گيرند - هر خروار سه من و هشت سير اکبر شاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سير است - در ربيع از يک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد جهانباني باشد - اين وقت منشيان جزرس کاربند گشته تفاوتها بر آوردند - ليکن از ابرام زميندارن که راستي بر روي روز نيفتد - و بزرگر بيشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائي کشور خديو و هم نظر برين که جمع افزوني برهمزدگي کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نيافت - بر بيست لک خروار شالي دو لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به ميرزا يوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کيف ما اتفق يکے از متصديان ميرزا گريخته بحضور رسيد - و چنان بر گزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هر يک بيست و هشت دام - چون از ميرزا استفسار رفت اين جمع افزوني قبول نکرد - بنابرين قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعين شدند - مردم ميرزا از خيانت ورپي تباه سگالي پيش گرفتند - قاضي

نور الله برگشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری را بیاوری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغوای برخے فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو دفعه آویزش بمیان آمد - باشتي گرائید - اما از سهل انگاری این هر دو عزیز در کمتر فرصتے هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضي علي و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضي علي دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتگ یا نیم جانے بدر برد - گویند ( چون یادگار کل خیال سروري بسر آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید ) وقت کندن فولاد ریزهٔ برجسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت برخواند * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگي همه آماده کني *

---

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ میرزا ] نیست *

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خواندهٔ - گفت نه - پس این بیت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیاني ازین شورش آگهي نرسیده بود ( چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند ) سال سي و هفتم سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز میداشتند [ و برخے بر آنکه پادشاهے را ( که از هرسو یک ساله راه قلمرو باشد ) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست ] پادشاه در عین بارش جریده راهي گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغي ورزیده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے ( که از دریاي راوي مي گذشت ) فرمود این شعر در بارهٔ کیست　* بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزلے پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فساد کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانیِ دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعے پیش روانه ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - اما ( چون میرزا لشکري پسرش بر داعیهٔ

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال (۲) را بارادهٔ لاهور بر آورده بود ) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده زه و زادش زود گسيل کرد - و سبب حفظ آبروي ميرزا گرديده رهائي يافت - و يادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسيارے را روانهٔ گريوه ساخته در استواري آن کوشش نمود - بهادران کندآور بکمتر آويزه مخالفان را برداشته بدان مملکت در آمدند - يادگار از سري نگر ( که دار الملک کشمير است ) بر آمده به هيراپور شتافت - جوقي از نوکران ميرزا ( که در کمين بودند ) نيم شبي رسيدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت بر گشادند - او سراسيمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف پرستار (۳) ديگرے همراهي نگزيد - او را به آوردن اسپ فرستاد - مردم ( که از ناپيدائيش حيرت داشتند يوسف را در شکنجه کشيدند - آخر الامر برهنموني او گرفتار آمد - و دوش او را از بار سر سبک گردانيدند * * قطعه *

* سر کشد با سرو در بستان کدو *

* يعني اين سر بر کشيدن سروري ست *

---

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ را ] نيست - (۳) نسخهٔ [ ج ] جز يوسف پرستارے ديگر *

* آسمان داند که از سرو و کدو *
* خود کدامين سر سزای سروري ست *

گويند روزے ( که بشورش اين فرومايه آگهي رسيد چون مادرش نقره نام ببدکاري در لوليان همتا نداشت ) عرش آشياني اين بيت بر خواندند * * بيت *

* ولد الزنا ست حاسد منم آن که طالع من *
* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ يماني *

و فرمودند که بخاطر ميرسد که فرو شدن اين نافرجام و بر آمدن سهيل نزديک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا ميرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زياده نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و يک روز بود - و همان روز ( که فرو شد ) ستارهٔ (۲) يماني بر آمد - پادشاه چون بکشمير در آمد ميرزا يوسف خان واليس را بجمعے ( که افزوده بودند ) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدين (۳) خافي را با سه هزار سوار بحکومت آن ديار نامزد ساختند - ليکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سليم مجدداً باقطاع ميرزا يوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم ميرزا بداروغگي توپ خانه سر بر افراخت - و در همين سال سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دو هجري

(۲) نسخهٔ [ ج ] يماني ستارة - (۳) در [ بعض نسخه ] خواجه شمس الدين خان خوافي *

از تغیر قلیج خان بتیولداری جونپور دستوري یافت - و در سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن مقرر گردید - و چون صادق خان هروي در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهی علامي شیخ ابو الفضل در بست و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون بازگشت رایات پادشاهي بآگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از نوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري یافت - و در همین سال ( که سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجري بود ) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین کرد - میرزا در جمادي الاخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

(۲) نسخهٔ [ ج ] جمادی الاخری *

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر می گرفت - درماهه ماه بماه میداد - هرگاه اضافه می کرد یکماهه و نیم ماهه می گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده میداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست ( که احوالش جداگانه سمت ترقیم یافته ) - دیگرے میرزا عوض ( که نثر را خوب می نوشت ) - تاریخے متضمن احوال عالم تالیف کرده - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون ( که با برادر می گذرانید ) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار کام اندوز گردیده - چندے قلعه داري دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نوردید *

## * مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر راجه بهگونتداس است - در سال هفدهم ( که عرش‌آشیاني (۲) به تنبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (۳) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ رو داد ) او ملتزم رکاب پادشاهي بود - و پیوسته بخدمت پادشاهي مامور میشد - در سال سي ام ( که فوجے بسرداري میرزا شاهرخ بتسخیر

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] بهگوانداس - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد ؛ مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سی و یکم ( چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد ) مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از تهانهٔ اتکر ( که تعلق بوی داشت ) خود را به علي مسجد ( که کنور مان سنگهه درانجا بود ) رسانید - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش (۲) ستر سال در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله ( که سر بے مغز بطغیان برداشته بود ) تعین یافت - و سال سیوم ( که دکن مخیم سرادق اقبال شد ) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد ( چون در منزل چنداولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند ) او بجلادت با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر سین بمنصب درخور سرفرازي پذیرفت *

---

( ۲ ) در [ بعضی ] چتر سال *

# * مير حسام الدين *

اصل گوهر اصليش از معدن بدخشان و مولد و منشايش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور ( که در عهد عرش‌آشياني بدرجهٔ امارت ترقي نموده ) بخطاب قاضي خان سرافرازي يافته - و پس ازان ( که در معارک هيجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و ترددِ نمايان گرديد ) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجاى خويش رقم پذير کلک سوانح سلک شده - مير نيز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گويند هزاري اکبري بود - و همشيرهٔ علامي فهامي شيخ ابو الفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام ( که بتعيناتي دکن شتافت ) ساز صحبتش با خانخانان ميرزا عبدالرحيم کوک گرديد - و ترانهٔ مصاحبتش پرنوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بيداري گرائيد - و دولت پاينده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ الهي محبت دربود - در ريعان جواني سگالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گريبان جانش سر برزده بخانخانان وا گذارد - که چنين شگرف خواهش سراپاى دل گرفته - به آساني دست از من برنخواهند داشت - مگر بدر ديوانگي زنم ( که شايد مرا بمن وا گذارند ) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

مزار سلطان المشائخ بقيهٔ عمر مي گذرانم (۲) - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح در آمد و داستان داستان نصيحت و اندرز بر خواند - هيچ در نگرفت - روز ديگر خود را بکوچه و بازار کشيد - و عريان شده گل و لای بر بدن ماليد - خانخانان با ديگر امرا رفته باعزاز بمنزل خويش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عريضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسيد به انزوای دهلي مأذون گرديد - زوجه اش نيز ترک اختلاط برادران و خويشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرويشان داد - گويند سي سال بگوشه نشيني بسر برد - و دوازده هزار روپيه خرچ خانقاهش هر سال از جانب خانخانان مي رسيد - بعد از اختيار درويشي هرگز متوجه کتاب نشد - بيشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن ميکرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

## * مخصوص خان *

برادر خورد سعيد خان چغته است (۳) - در ايامے ( که

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] ميگذارم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] برادر خواجه سعيد خان *

عرش آشياني بايلغار متوجه ديار گجرات شد ) سعيد خان
را ( كه صوبه دار ملتان بود ) بدان ناحيه رخصت كرده او را
همراه ركاب گرفت - و سال بيست و يكم او بهمراهيء شهباز
خان بمهم گجپتي تعين گرديد - و چون در سال بيست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب كابل
بخابر متنبه ساختن مرزا محمد حكيم رخصت نمودند خان
مذكور در جرانغار جا داشت - پس ازان [ كه پادشاه خود
بكابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حكيم نموده بايلغار جانب
جلال آباد ( كه لشكر كلان درانجا بود ) متوجه گرديد ] خان
مذكور را همراه گرفت - و در مهم اوڙيسه ( كه بسرداري راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد ) مصدر ترددات شايان گرديد - پستر
همراه شاهزاده سلطان سليم تعين گشته سال چهل و نهم (۲) *
همراه ايشان ادراك ملازمت نموده به منصب سه هزاري
سربلندي يافت - در اوائل عهد جنت مكاني زنده بود - تاريخ
فوتش بنظر نيامده - پسرش مقصود نام ( كه پدر ازو
گران‌خاطر بود ) پس از جلوس جنت مكاني ( چون سعيد خان
برادر كلانش براى منصب او عرض كرد (۳) ) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از كسے ناخوش باشد چگونه قابل عنايت الهي
و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ب ) چهل و ششم - ( ۳ ) نسخهٔ ( ب ) عرضي كرد *

## * میر معصوم بهکري *

نامي تخلص - نیاکانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای او تولیت مقبرهٔ بابا شیر قلندر را ( که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده ) بشرکت بعضے سادات دیگر داشتند - پدرش میر سید صفائي (۲) نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائي گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات (۳) کهابروت سیوستان نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگري ( که از توابع بهکر است ) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حسیه آشنا گشت - چون بشکار نهایت مولع بود اکثر اوقاتش بتصید مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید - شیخ اسحق فاروقي بهکري ( که در سرکار خواجه نظام الدین احمد هروي دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده ) بنابر قدم معرفت ( که در وطن یکجا بکسب علوم مي پرداختند ) میر را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] میر سید صفای - (۳) نسخهٔ [ ج ] و بسادات کهابروت نسبت نمود *

درميان بود - صحبت مير ( كه در تاريخ داني يگانهٔ روزگار بود )
(۲)
در گرفت - چنانچه خواجه هم اشعارے بمصاحبت و همدمی
مير دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدين
احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجويز منصب امتياز
گرفت - و بمرور ايام نامے بشجاعت و مردانگي بر آورده
در خدمت عرش آشياني دولت روشناسي اندوخت - تا
سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پيمای عزت بود -
و بتدريج بقرب و اعتبار پادشاهي امتياز يافته بحجابت
ايران مامور گرديد - و بفرط فراست و كارداني مورد
الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ايران ديار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) يک هزار و پانزده از بارگاه جنت مكاني
(۳)
بعنوان امين الملكي به بهكر رفته بود كه وديعت حيات
سپرد - گويند بمنصب هزار اكبري رسيده بود - شعر را خوب
مي گفت - اين بيت ازوست * بيت *

* چه خوش است آنكه از خود روم و تو حال پرسي *
* بتو شرح حال گويم بزبان بيزباني *

ديوان نامي مثنوی معدن الافكار در جواب مخزن الاسرار تاريخ
سنده و مختصرے در طب ( كه بمفردات معصومي موسوم است )
تاليف اوست . و كتابه نويس خوشخط بالادست بود - از هند

---

( ۲ ) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ هم ] نيست - ( ۳ ) به بهكر رفته وديعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
بر سنگهاي مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و
مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته
خصوص در بلدهٔ سکهر ( که مسقط الراس اوست ) - و درمیان
دریای پنجاب ( که گرد بهکر است ) عمارتے ستیاسر نام بنا
(۲)
نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبذ دریایي تاریخ
(۳)
آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت
را بجائے رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
مي فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه
و فصلانه و جمعگي مقرر کرده بود - اما آخرها ( که بوطن
رفت ) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهے مردم آنجا
متاذي گشتند - گویند آبادکار بنوعے بود ( که تقید مي کرد
که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند -
پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را
مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکاني پرسید پس
درین وقت سلاح برای چه پوشیدي - گفت وصیت پدر من
است که شب چوکي با سلاح باشي - و چوکي نویس هم
گواهي داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

( ۲ ) یعنے سنه هزار و هفت هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش بار بخشیده بود - در بخشیگری قندهار مدتها بسر برده - زرهای پدر را ( که به سي چهل لک روپیه بود )[۲] باسراف خرج کرده دماغی بهم رسانید که سر تواضع بکسے فرود نمي آورد ) - و با هیچ صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش میذوشت - اما باقسام مغیرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در ماندو برکاب جنت مکاني رسیده تعین دکن گردید - مدتے درانجا گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمي کرد ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و داملاک و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پارهٔ ازانها ببلدهٔ ملتان نقل نموده اند *

## * میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است - بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت - چون بسن شعور رسید ازانجا [ که مابین والدهٔ میرزا محترم خانم و جدهٔ مکرمه خرم بیگم ( که میرزا سلیمان باختیار او بود ) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود ] بحرفهای خانه برانداز

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] که بسي لک روپیه - و نسخهٔ [ ج ] که سي چهل لک روپیه

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن احوال او تحریر یافت - و ازان باز ( که میرزا سلیمان بهند آمده رخصت حجاز گرفت ) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیاني پیوند عقیدت استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و بتفویض ولایتے ( که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد - حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند - عبد الله خان والي توران ( که وقت جو بود ) این خبرها شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند - ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساري سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسيد که عبدالله خان از کولابيان شکست خورد - ميرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والئ توران بر کولاب استيلا يافت - ميرزا بحال تباه‌تر از پيش برگشت - و در راه ميرزا سليمان ( که بهمين خبر از کابل برآمده بود ) دوچار شده براه سپري افتادند - درين اثنا فوج اوزبک در رسيده بتاراج پرداخت - دران سراسيمگي پای اسپ ميرزا سليمان از جای رفته بر زمين آمد - ميرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پيش کشيد - آن هم صحرائي شد - يکے از همراهان ميرزا سليمان را بر اسپ خود سوار ساخت - و ميرزا شاهرخ بچابکدستي بران گريز پا برآمده تيزپويگي بکار بردند - درين ردا رو حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغے بر دل پدر نهاد - چون ميرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پيوست - کنور مانسنگهه در حوالئ دریای سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداريها بجا آوردند - سال بيست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانيال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص يافت - و بانعام يک لک روپيه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجير فيل و نه راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گرديد - سال سي و هشتم آخر سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و يکم

عرش آشیانی شکر (۲) نسا بیگم دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاری بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزانی داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمد اوجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن ( که بسری خواجه سهیل خان بیجاپوري صف آرا بود ) به پیکار در آویخته آویزش سخت نمود - راجه (۳) علي خان مرزبان خاندیس ( که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود ) با بسیارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دورتر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار برفراز اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجري حضور طلب

(۲) در [ بعض نسخة ] شکر النسا بیگم - (۳) نسخة [ ج ] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خواندند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي
بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر
شتافت میرزا را بپاسبانیٔ آن ناحیه گذاشت - هنگامے ( که
خان خانان از حضور باحمد نگر رسید ) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از کنار نربدا بهمراهیٔ شاهزاده باز تعین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدهٔ
هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري
سنه ( ۱۰۱٦ ) یکهزار و شانزده هجري در بلدهٔ اوجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلي بیگم دختر میرزا محمد حکیم ( که نیز در حبالهٔ نکاح
میرزا بود ) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه
نعش را بجماعهٔ مکارے داده روانه نمود و خود ببصره آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - الله وردي خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضي داراے ایران اورا با میرزا

سلطان علی مکحول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانهٔ او و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طینتي اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ خود مي نویسد ( که اگرچه در عالم بے حقیقت ترے از بدخشي نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشي نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندي نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائے بود - در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلي دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زنداني شد - میرزا سلطان از خرد سالي در خدمت جنت مکاني تربیت یافته بود - مي خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد -• خواجه سرایان بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوري در عهد جنت مکاني بخشی دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقي نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگیر پرگنهٔ نیم کهار بیسواره مي‌گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

## * میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدهي نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولي ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم ( صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام ) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري و معنوي استفاضه از بسیارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعي ست برخے او را شافعي مذهب پندارند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفه *
* آئينهٔ خويش پيش دارم *
* اينها همه تابعان جد اند *
* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه ( ۷۲۸ ) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبهٔ ماهان (۲) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافے در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابًا عَن جَدٍّ در بلدهٔ يزد بر وسادهٔ نياگان عالي شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطهٔ سيد است - و برخے برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن ( که شهر بدر (۳) احداث کردهٔ اوست ) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکے از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند ( که غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت ) راضي نشده

(۲) نسخهٔ [ ج ] پاهان - (۳) در [ بعضے نسخه ] بيدر *

پسرزاده میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامي داشته با امرا و شاهزادها تا حوالئ شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آبان کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز تقدیم (۲) فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهے برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمني در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشیني ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت - و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را ( که مخالفت ورزیده بود ) مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود از زندان گریخته آخر کار کشته گردید * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و لختی در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند - یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده باشد - غریب آنکه هر کدام معتقد علاحده دارد - و آنرا منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها ( که در یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند ) تفرقه و اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آبای گرامي اقرب اند - و آن ( که ازین دودمان در فارس و عراق بر مسند دولت و حشمت بر آمد ) میر نظام الدین عبد (۲) خلف شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ ب ] میر نظام عبد *

نیز بمیر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در امور وکالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثاني ( که بتقوی و پرهیزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش بانجار مثوبات مصروف ) شاه طهماسپ صفوي همشیرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش درآورد - و او در همدان برحمت حق پیوست - متروکاتش زیاده بر چهل لک روپیه بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه اش پري پیکر خانم تقسیم یافت - میر میران مورد اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت بر افراختند - عقیدت کیشان سلسلهٔ شاه نعمت الله باو مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج میر خالي از واقعه طلبي و شورش اندازي نبود در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاکم کرمان و یزد را ( که مرد محیل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد ) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالي یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع مظنهٔ[2] اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحیل نگاه داشت[3] - تا آن که او خود بخون کشته شد - معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود - اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله ( که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود ) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را ( که دختر میر میران بود ) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان ( که بنشهٔ پر زور کامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت ) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش ( که شوهر دختر شاه طهماسپ بود ) در اصفهان باجل طبیعي در گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] دفع - (۳) نسخهٔ [ ج ] نگاه میداشت ٭

شاه خود رفته تعزية و تسلية فرمود - اما زياده احترامے نيافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به يزد تشريف آورد در باغ گلشن ( كه مقام و مسكن مير خليل الله است ) نزول فرمود - حرم محترمش ( كه دختر اسمعيل ميرزا پسر شاه طهماسپ بود ) بلوازم مهمانداري پرداخت - شاه مير خليل را بشفقتهاى گوناگون بر نواخته مهمات يزد باو ارزاني داشت - و پستر مير خليل الله نيز بنابر جهتے مورد عتاب شاهي گشته از بيم جان با دو پسر خود مير ميران و مير ظهير الدين فرار اختيار نموده به تباه حالي و بے سرانجامي رخت غربت بدار الامن هندوستان كشيد - و در سال دوم جهانگيري ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة لاهور بآستانبوس جنت مكاني شرف اندوز گشت - و منصب هزارى دو صد سوار و تنخواه تيول جيد و عطاى دوازده هزار روپيه برسم مدد خرچ چهرۀ كاميابي برافروخت - و هنوز سال تمام نگذشته بود كه بمرض اسهال وديعت حيات سپرد - پسر كلانش مير ميران مشمول عنايت پادشاهانه گشته به صالح بانو بيگم صبيۀ آصف خان يمين الدوله منسوب گرديد - و دو پسرش مير عبد الهادي و مير خليل الله ( كه بنابر صغر سن در ولايت مانده بودند ) جنت مكاني از فرط تفضل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبيد - چنانچه در

احول آنها ( که هر یکی رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند ) بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگي استعفا جسته برسم گوشه نشینی مي گذرانید - و اعلی حضرت از قدر شناسي بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص مي‌گردانید - پسرش میر نعمت‌الله بمنصب هزاري سرافرازي یافت - در سال بیست و پنجم بنسبت دامادي میرزا مراد کام صفوي نبیرهٔ میرزا رستم قندهاري ( که بفوجداري جونپور سرافرازي یافت ) بنیابت مشار الیه مرخص گردید - و در مبادي سلطنت عالمگیري بخطاب خاني و افزوني منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو مي بود *

## * محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیاني ست - ابتدا بتعیناتي صوبهٔ بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد باغیان بنگاله از انتظام بر افتاد او چندی با اهل بغي هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم ( که پاسباني کابل به قلیج خان باز گردید ) کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش و چندی کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم ( که

پادشاه بجنوبي دیار نهضت فرمود ) بعضے از مردم کشمیر
ابیاچک (۲) پور حسین را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگیختند -
علي قلي پسر نامبرده با جمعے آویزش نموده چهرهٔ فیروزي
بر افروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات
و ششصد سوار و عنایت فیل - و حمزه بیگ به هفت صدي
ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند - و سال
چهل و هشتم ( چون علي رای زمیندار تبت خرد پا از
حد ادب بیرون نهاده بحوالي کشمیر آمد ) مشار الیه با
جمعیت خود بمقابله شتافت - زمیندار مذکور از غایت رعب
بے جنگ عرصهٔ فرار پیمود - مقارن آن سیف الله پسر قلیچ
خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائے
( که گذر سوار میسر بود ) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبري در مالش ایدر زمیندار مرو و تنبیه
ابیا چک پاي همت افشرده با آن ( که مخالفان به پناه
گریوها سر راه گرفته بسنگ و تیر کارزار مي‌کردند ) بر
کوه بر آمد - و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت - سال
دوم جهانگیري از حکومت کشمیر معزول شد - پایان
احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبري
بمنصب هزاري رسیده *

(۲) در [ بعضے نسخه ] انباچک پور حسین چک *

## * مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیانی ست از کره مانکپور باسیری آمده بخدمت دربانی خادمان محل بسر می برد - در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزینه داری شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش‌آشیانی قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولیای دولت گردید سپرد او شد - و سال بیست و یکم ( که کنور مانسنگه جهت تنبیه رانا پرتاب زمیندار میوار تعین گردید ) نام مهتر خان نیز داخل همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موی الیه چنداول فوج ظفرموج بود - پستر بکومک امرای دیار شرقی مامور بوده مصدر نیکوخدمتی گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاری ذات و سوار مرتقی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۷ ) هزار و هفده هجری از دار فنا بسر منزل بقا پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - ساده لوحی او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد قافلهٔ سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون این معنی بسمع خان مشار الیه رسید دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت من یافتم - بفاصلهٔ روزے چند کسے پرسید که چه یافتند .

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازي نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگي نیک ذاتي فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت این قوم بسیار مي کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیري منصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار داشت - ابوطالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچيِ صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب آمده بتقریبے گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچيِ آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار بر خاست - مردم به ابو طالب گفتند که این حرف چرا گفتي - نمیداني که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

## * میرزا غازي بیگ *

پسر میرزا جاني بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و عرش آشیاني غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند (۲) آبای گرامي برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس ( که وکیل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود ) بفکر دیگر افتاد - عرش آشیاني سعید خان را با پسرش سعد الله خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهنمونیِ سعادت در بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند - چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکاني رسید نقش طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گردید - و چون حسین خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره نمود میرزا با فوجے شایسته تعین شد - پس ازان حکومت قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک با مترددین عراق نامے بر آورد - و با شاه عباس طریقهٔ مراسلات مسلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در سنه ( ۱۰۱۸ ) یکهزار و هژده (۳) میرزا سه چهار روز بیماري

(۲) نسخهٔ [ ج ] بمسندآرائي بر آمد - (۳) نسخهٔ [ ج ] هزار و هیجده ٭

کشیده در بیست و پنج سالگي فوت کرد - غازي تاریخ (۲)
است - مردم تهمت آن را بر لطف الله پهائي خان ( که
مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان
چرکس میرزا بے عنایتي داشت ) بستند - میرزا غازي بیگ
بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم
شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گویند در قندهار
شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت
و اسپ ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر
( که حلیمي بود ) - میرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي
بے نظیر بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا
مرشد گفته * قطعه *

* گر نغمهٔ سازت بسکون مي‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون مي‌آید *
* از بسکه بگرد زخمه‌ات مي گردد *
* پیچیده ز طنبور برون مي‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود -
مثل ملا مرشد یزدجردي و طالب آملي و میر نعمت الله
واصلي و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفوري گیلاني
از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

---

( ۲ ) یعني سنه هزار و هیژده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزۂ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانۂ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعۂ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید (۲) که معاودت نماید - غغفور در جواب اعزه نوشت * قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرگس باشد *

* حیف است که لوث دامن کس باشد *

* خررا طلب شاخ زیادت طلبي ست *

* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالۂ بکارت کرده بود که هر شبے یکے را از هرجا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

## * میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیهے ست از توابع لکهنو - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبد الله خان اوزبک والئ توران به بادشاه بر نوشت که

---

(۲) نسخۂ [ ج ] که شاید *

که اجل موانع در ارسال رسل بعضے انحرافات دیني بود که بر السنه شائع گردیده - عرش آشیاني در سال سي و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچیگري روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ ( که باو رقم پذیر گشت ) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * شعر *

* قِیلَ اِنَّ الْاِلٰهَ ذُوْ وَلَدٍ *
* قِیْلَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ کَهِنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُوْلُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الْوَرٰی فَکَیْفَ اَنَا *

میران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سي و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائي بود - میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میر عدل هر دو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـــاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقي کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے ( که جنت مکاني در ایام شاهزادگي نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

مي خواند سيد بطور خليفه مي بود - شاهزاده بسيار درست ميداشت - روزے بسيد وعده فرمود كه اگر نوبت سلطنت بما ميرسد قرض ذمهٔ شما ادا ميكنم - يا هر منصبي كه ميخواهيد مي دهم - پس از جلوس ميران را مختار كردند - او اداى قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري در خواست - جنت مكاني بمنصب مذكور بر نواخته با بحالى صدارت بر قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگيرش تنخواه گرديد - سيد محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مكاني چندان مدد معاش بمردم داد كه آصف خان جعفر بپادشاه عرض نمود كه آنچه عرش آشياني در مدت پنجاه سال بخشيده اند ميران در پنج سال داده - صد و بيست سال عمر داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نيافت - گويند مشت استخوانے مانده بود در خانه پيوسته بر بستر ضعف افتاده - همين كه بحضور پادشاه مي آمد بنيروى حب جاه دير تر مي استاد - و بے استعانت غير براه زينه آمد و رفت مي كرد * فرد *

* نيستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قيام *
* ليک پيش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بيست وديعت حيات سپرد - گويند سيد طبع موزون هم داشت - در مبادي حال لعب باشعار

مي گشود - پس ازان ( که قامت قابلیت او بخلعت اقتدا
مخلع گردید ) بپاس شریعت غرا خود را ازان باز داشت -
پسر کلانش میر بدر عالم مذروي بود - و پسر دوم سید
نظام مرتضی خان ( که بمصاعد امارت ارتقا نموده ) ذکرش علحده (۲)
سمت ترقیم یافته * (۳)

## * میرزا چین قلیچ *

خلف ارشد میرزا قلیچ محمد خان اکبري ست - از ارباب
فضل و کمال بود - نزد ملا مصطفی جونپوري تلمذ نموده (۴)
کتب درسیه را گذرانید - و باکثر صفات حمیده متحلي
گردید - و در جود و سخا دستے بلند داشت - و خالي
از شجاعت و پر دلي نبود - و بتدابیر ملکي بسیار میرسید
و مدتهای مدید در فوجداري جونپور و بنارس گذرانید -
و گویند در مجلس آرائي سلیقه داشت - محفلش قسمے
باسباب عیش و طرب آراسته و پیراسته مي گردید که
مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون
پدرش در عهد جهانگیري ودیعت حیات سپرد برادر خرد
او میرزا لاهوري ( که نزد پدر محبوب ترین اولاد و با
هزاران ناز و نعمت پرورش یافتهٔ کنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] امارت و فضل و کمال - (۳) نسخهٔ [ ج ] تحریر -
(۴) نسخهٔ [ ج ] نزد ملا مصطفی تلمذ نمود *

طينتش خمير مايهٔ يک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شيطنت بريده بودند ) بميرزای مذکور پيوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی ( که داشت ) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغيان کرد - تا آنکه بشومیِ (٢) او ميرزا چين قليچ دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گويند يک سال عالم نويسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه ( ١٠٢٢ ) هزار و بيست و دوم هجري هنگامے ( که در دار الخير اجمير رايات جهانگيري نزول داشت ) ملا مصطفیٰ را ( که از مشاهير علمای جونپور بود ) بسبب استادیِ ميرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بيچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته ( که بسمت آخوندیِ آصف جاه (٣) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود ) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا يک هفته لاينقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبلغ علمش وا رسيد خود شفيع گشته ازان بليه نجات بخشيد - ملا عازم مکهٔ معظمه گرديد - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پيوست - ميرزا لاهوري آئِے بود از

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] بشوخي - ( ٣ ) در [ بعضي نسخه ] آصف خان *

جلال بل آفتے بود مالامال از وبال و نکال - هیچ حیثیتے نداشت - پارچهٔ گوشتے کریه منظر بد خصال - و عیش و نشاط او منحصر بآواز تازیانه بود - تمام روز بایستے صدای تازیانه بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمي آسود - خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر بیارند - و بعد ازان ( که قبر را وا مي کرد ) (۲) آن مظلوم را مرده مي یافت - در کوچه و بازار بر درش نفران سواره میرفت - و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمي رسید - دران وقتے ( که پدرش صوبه دار لاهور بود ) گاهیکه مي شنید بخانهٔ هندوئے عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن همه علم و تقوی ( که خود را مجتهد وقت مي دانست ) آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا شما با ما نسبت قرابت درست مي کرده باشید - و چون میرزا چنین قلیج بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتے محبوس بود - آخر رهائي یافته یومیه مقرر شد - به پای درسن اکبرآباد بکنار جون خانهٔ ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مکافات اعمال زشت

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] قبر وا میکرد *

خود مي کشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليچ محمد خان مثل ميرزا چين قليچ و قليچ الله و (۲) بالجو قليچ و بيرم قليچ و جان قليچ - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

## * ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملک تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماى سرگروه همراه جاني بيگ روانۀ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان که تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت ) سال دوم نامبرده در صوبۀ اله‌آباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يکهزار و شيصد سوار و بعد‌تر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتی سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه شتافته - و بستر برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس (۳) مهرعلي

(۲) نسخۀ [ ج ] بالو قليچ - (۳) در [ بعضے نسخه ] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

## * محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجے با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

## * میرزا علی بیگ اکبرشاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبرشاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگی با

سري و سرداري بکار مي برد - در یساق دکن کمکی شاهزاده
سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتي
برگشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم
در مهکر بنگاه ساخت - آژدر خان و عین خان با دیگر
دکنیان بشورش آرائي برخاستند - صادق خان گزین فوجے
بسرکردگی میرزا تعین نمود - او ناگهاني بر اُردوي آنها
ریخته برشکست - و فراوان غنیمت و فیلان و زنان اکهاڑه
بدست آورد - ازین چیره دستي خداوند خان و غیره امرای
نظام شاهیه با ده هزار سوار پسیچ پیکار در سرگرفتند - صادق
محمد خان بهراولی میرزا علي بیگ هشت کروهی پتهري (۲)
بر ساحل گنگ درآویخت - میرزا آن روز کارنامهٔ مردانگي
بجا آورده خداوند خان را ( که با پنج هزار سوار بدو
آویخته بود ) درهم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعهٔ
راهوتره از مضافات دولت آباد را (۳) بمحاصرهٔ یک ماهه برگرفت -
و در همین سال بکوشش او قصبهٔ پتن ( که پاستان شهرے
است بر ساحل گوداوري ) گشوده گشت - و در آخر این سال
قلعهٔ لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و
این هردو قلعه از کم آبي مسمار شده تا امروز بر همان
نهج است - میرزا در هنگام سپه سالاری شیخ ابو الفضل هم

---

(۲) در [ بعضے نسخه ] پاتهري - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست ه

آویزهای نمایان نموده کارهای شایسته سر کرد - و در کشایش قلعهٔ احمد نگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در سال چهل و ششم عرش آشیانی (٢) در جلدوی حسن خدمات میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتے کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاري سر افرازي یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتیولداری صوبهٔ اوده شتافت - و هنگامے ( که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیري گردید ) بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز خان کنبو را ( که درون محوطه است ) دیده در بغل گرفت و گفت دوست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه ( ١٠٢٥ ) هزار و بیست و پنج هجري بمنصهٔ ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه مي داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے (٣) فضلا و صلحا دوست بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیرینی در سرکار او بسیار بزرک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیرینی در مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

(٢) نسخهٔ [ ج ] چهل و سیوم - (٣) نسخهٔ [ ج ] بسیار *

# * میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسي (۲) بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسیني میرسد - میر شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولین به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقضی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بني اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیاني رسیده سال سي ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بسه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیاني میرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود بآگره رسید (۳) - پیشکشي ( که تا این زمان بدین خوبي از دکن

---

(۲) نسخهٔ [ ۱ - ج ] الرشي - (۳) نسخهٔ [ ج ] رسیده *

نیامده بود ) از نظر پادشاهي گذرانید - چون با شاهزاده سلطان سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامے ( که سلطان خسرو از اکهاره بغي ورزید ) میر باصلاح دستوري یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از کم خردي و تیره بختي راضي نشد - چون دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشي ( که مدار علیه مهمات او شده بود ) بحضور جنت مکاني زبان دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که ایستاده اند درین کار شریک اند - دیروز میر جمال الدین انجو ( که بمصالحت آمده (٢) ) قول منصب پنج هزاري از ما گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت ( که گوش بر سخن این فضول دارند ) او میداند که مرا مي کشند - جمعے دیگر را هم بجانب خود مي کشد - شریک غایت درین امر منم - بهر عقوبتے ( که سزاوار باشم ) باید رسانید - پادشاه ازین حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت صوبهٔ بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله بلند نامي یافت - میر خنجر مرصعے ( که خود در بیجاپور

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند - و (۲) بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظرفریب زینت افزوده بود ) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي در گذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري ( که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است ) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعی شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

## * میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاری دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشینی او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

(۲) نسخهٔ [ ج ] نشانده *

جگت سنگهه ( که پسر کلان راجهٔ مزبور بود ) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه ( که بحال بهادر سنگهه داشت ) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان آری آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافهٔ هزاري ذات سرافراز شده تعیناتی مهم دکن گردیده - سال شانزدهم جهانگیري مطابق سنه ( ۱۰۳۰ ) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

## * میر فضل الله بخاري *

از سادات بخارا ست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقي بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقی بعلم صناعت بهم رسانیده - و هوای کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسے شنید و جویای این امر شگرف دید کرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بربست - معهذا در ضمن این دست کاریها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست مي نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگری سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موما الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و تیولداري هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدي ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والي حیدرآباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گلکنده را ( که پای تخت سلاطین تلنگ است ) محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبي متعین بود - پس ازان ( که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و ازدواج صبیهٔ والیِ مزبور به سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده درمیان آمد ) اهل ملچار از پیش بردن نقب و ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود بخاطر جمع بر آمده مي گشت ناگاه از قلعه زنبورکے بدو رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت شاهي بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد از سریر آرائي اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلافش جلال الدین خان به بخشیگریِ فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داریِ بیدر در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگي ته کرد - دیگرے میر یحییٰ ست که با دختر سر بلند خان میر بخشي منسوب گشته - پسر میر یحییٰ میر عیسیٰ خان است که مدتے بقلعه داریِ چاندور (۲) و سنگمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله ( که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند ) میر نور الله سید

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] چاندور - (۳) نسخهٔ [ ج ] سنگمیز •

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها می پرداخت - و با منصبِ قایل صاحب اسباب و اقبال (۲) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکی و بے اعتدالی اکثر بکمیٔ منصب معاتب می شد - و با وصف این باعتبار خانه زادی آنچه از احوال ملکی می نوشت منظور می شد - چنانچه هنگامے ( که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اوس گذشته بخاندیس آمد ) خان جهان بهادر ( که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود ) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقیٔ او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسر زادها (۳) بسیار داشت - پرگنهٔ بیر (۴) سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] انیال - (۳) نسخه [ ج ] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [ ۱ - ج ] نیر ·

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد -
آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کهی
مانده بود بطور آحاد الناس بسر مي برد *

## * معظم خان شیخ با یزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست - والده اش مرضعهٔ
جنت مکاني بود - اواخر عهد عرش آشیاني بمنصب دو هزاري
فائز شده - پس ازان ( که مسند خلافت بجلوس جنت مکاني
زیبایش گرفت ) باضافهٔ هزاري و خطاب معظم خان سر بلند
گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار رایت بلند پایگي بر افراشت - پستر بصوبه داری
دهلي بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست
و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه
و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داری خسرو
در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته
ترود بلیغ نمود - و پریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم
آورد - و چون دران ایام خسر او پای در زاویهٔ عدم در کشید
و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان
مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو مي پرداخت -
آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور
گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داری بنگاله

و تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانے بنام او صدور یافت - او کشتي سوراه باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانے در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

## * محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمصاعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوری بخت بخشیٔ سرکار شاهي شده از عمدهای دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هردو بمقصد پیوستند راجه ( که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست ) از گریزفکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آيد - ناگزير محمد تقي طلب حضور گشت - و پستر
بفوجداري مالوه و حراست حصار ماندو ( كه در تيول شاهزاده
بود ) سر افرازي يافت - و در هنگامے ( كه شاهزاده از راه
تلنگ باوديسه (۲) در آمد (۳) ) احمد بيگ خان نائب صوبه داري
آنجا در خور سر پنچگي ملازمان شاهي توانائي در خود
نديده پيش عم خود ابراهيم خان فتح جنگ باكبرنگر شتافت -
شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را
همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثے [ كه جذاب شاهي
را پيش آمد - و از بنگاله بدكن برگشته سواد ديويگانون (۴) ( كه
بالاى كتل روهن كهره است ) معسكر گرديد ] بترغيب و تحريك
ملك عنبر حبشي ( كه از جانب او ياقوت خان حبشي
در حوالي برهانپور اقامت ورزيده بتاخت و تاراج اطراف
مي پرداخت ) شاهزاده نيز عبد الله خان را با شاه قلي
خان روانه نمود كه چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي
خالي ست يحتمل كه بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحكام برج و بارهٔ
شهر پرداخته در لوازم كار آگهي دقيقهٔ مهمل نمي گذاشت
اينها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان ( كه لعل

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] تلنگانه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] نائب صوبه دار - ( ۴ ) نسخهٔ
[ ج ] ديولگانون *

باغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید که دور دور شاهجهان غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمعی کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلي خان ( که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند ) با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند ( و امید کمک منقطع بود ) ناگزیر خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح مي ورزید - و الا اگر کمک مي نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کبیدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گردید - معامله فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ (٢) تونس ببرهانپور رسید برخے یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضے را مقطوع الید ساخت - چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (١٠٣٥) هزار و سي و پنج بر کنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود روزے ( که خواجه عبد الخالق خوافي را بقتل آورد ) آن (٣) جوان جلادت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

## * ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشي و فقر مي گذرانید - خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادئ جواني در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتے ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهے بکمال داشت - با وصف فضائل رسمي به پیرایهٔ ثقاوت و دینداري و زیور صلاح و و پرهیزگاري متحلي بود - پس ازان ( که ابواب افاضه و

(٢) نسخهٔ [ ج ] پولس - (٣) نسخهٔ [ ج ] خان *

افاده بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب در آمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ یمین الدوله آصف جاهي ( که شاگرد رشید ملا ست ) اتفاق افتاد - و باستادی آن نوئین بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و امتیاز ما فوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامراني بر آمدند - و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خاني و ترخاني یافتند - آصف جاهي ( چنانچه اکتساب فضائل صوري را از یمن انفاس آن بزرگ مي دانست شگرفیِ اقبال و مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته ) بر احترام و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال شتافت - همگي املاک و باغات و تمامیِ منزل و محالات ارغونیه و ترخانیه را ( که سلاطین تنخواه بودند ) از روی تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف گردید - بلکه صاحب تمام تنخواه گشته مناصب شرعیه از قضا و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنها بذابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامے ( که بشاه بیگ خان صوبه داری تته مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود ( که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند ) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا پوست خواهیم کند (۲) - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمد بنابر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثرے بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان (۳) از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خواهم کند - (۳) در [ بعضی نسخه ] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس
داشته ( با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت ) بے جرم
و خیانت (۲) ته تیغ ستم شهید یافت - اگرچه عمده سبب
قتلش استادی (۳) آصف خان بود - اتفاقا وقتیکه زنجیر در
پایش مي کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے
سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و
افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن
شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او
متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد
مي کند - از غلبهٔ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین
مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند
آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے
و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد
مي کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

## * محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا
در زمرهٔ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب
طبقات نوشته که بپایهٔ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ
علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [ بعضے نسخه ]
آصف جاهي *

عهد جنت مكاني بمنصب عمده فائز گشت - و بمزيد شان و شوكت ناموري اندوخت - گويند از پيشگاه جهانگيري بسه كس تكليف خطاب شد - قبول نكردند - ميرزا رستم صفوي و خواجه ابو الحسن تربتي و محمد خان نيازي - او گفت زياده بر نام من كه محمد است كدام اسم است كه بر گزينم - در مبادي حال بهمراهي شهباز خان كنبو در بنگاله كارهاي مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم‌پوتر (۲) نامي بشجاعت و راد مردي بر آورد - گويند شهباز خان بپاس همان مرافقت و حسن تودد او يك لك روپيه سالے از جانب خود تواضع مي كرد - و در مهم تهته كومكي خانخانان بود *

چون در سال ( ۱۰۰۰ ) هزار (۳) هجري ميرزا جاني بيگ حاكم سنده از قلعهٔ ( كه دران محصور بود ) بيرون شده سيوستان رويه شتاب آورد تا بكشتيهاي لشكر فيروزي دست در بازد - خانخانان جمعے را ( كه محمد خان نيازي ازانها بود ) بدان سو روانه كرده خود نيز از پي رهگرا شد - چون فرستادگان بكشتيها پيوستند جوقے را انديشهٔ آنكه لكهي استوار كرده انتظار كمك رود - به تحريك راد مردان آويزش قرار يافت - بسرداري محمد خان نيازي از لكهي گذشته با مخالف

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ ج ] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار (۲) و برانغار (۳) عساکر پادشاهي را با هراول از جا بر داشته از چیره دستي نخوت فروش بود - محمد خان با فوج قول (۴) رسیده بسخت آویزه بر شکست یا آنکه غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را بر سري و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد جنت مکاني در جنگ کهرکي ( که از کارزارهای مشهور دکن (۵) است ) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را بدست او و یعقوب خان بدخشي ( که هردو از کهنه سپاهیان روزگار بودند ) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے بکار برد - نالهٔ آبے ( که دران میدان واقع شده ) درمیان داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے (۶) که داشت هرگاه مي خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ دود از نهاد آنها برمي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برانغا و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ ب ] عسکر - (۴) نسخهٔ [ ا - ب ] غول - (۵) نسخهٔ [ ج ] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶) نسخهٔ [ ج ] سرانجام •

بگشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مقر خود هیچ جا بند نتواست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته مساعیٔ جمیله بکار برد - (۲) الحق محمد خان امیر متین پے بر کرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات (۳) شباروزي ( که قرار داده بود ) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهیٔ تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي محض برای طعام قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و تقویٰ و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ ا ] آورد - (۳) نسخه [ ب - ج ] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل كنند - در سنه ( ١٠٣٧ ) هزار و سي و هفت ازين جهان گذران انتقال نمود - بمرد اوليا محمد خان (٢) تاريخ است *

چون در دكن بسيار گذرانيد و پرگنهٔ آشتيِ برار ( كه آنطرف درياى وردہ است ) در جاگيرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمير و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظيم بروى كار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشيد مقبره و مسجد و باغے طرح انداخته - زيارت گاه خلائق بود - درين ايام آن قصبه و پرگنه بلكه همهٔ آن ناحيه و الكه ويران و خراب افتاده - از صد خانه يک خانه چراغے دارد و از ده ده يک ده خراجے - ازين سلسله هم كسے نماند كه رشدے داشته باشد *

## * مظفر خان مير عبد الرزاق معموري *

از سادات صحيح النسب معمور آباد است كه موضعےست از نجف اشرف - نياگان او بهند آمدند - مير بدانش و قابليت از يكتايان روزگار بود - در عهد عرش آشياني جولانيِ عرصهٔ روزگار گشته به بخشيگريِ سپاه بنگاله تعين گشت - چون راجه مانسنگهه كچهواهه ( كه (٣) ناظم آنجا بود )

---

( ٢ ) يعني سنه هزار و سي و هفت - و در بعضے نسخه [ محمد خان اوليا بمرد ] واقع شده - ( ٣ ) نسخهٔ [ ج ] ناظم آنجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سليم بمهم رانا سيهوديه دستوري يافت و كار آن ولايت را از نا شناسي به نباير خرد سال خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملكت پسر قتلوی لوهاني را ( كه از سران آن ديار بوده ) دستاويز شورش گردانيده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشكر كشيدند - و شكست يافتند - مير دران ميانه دستگير شد - در همان ايام اتفاقاً شاهزاده از خود سري به آله آباد شتافته فروكش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزايان رو آورد - نزديک شيرپور آويزشے (۳) بسزا رفت - هزيمت بر غنيم افتاد - و دران معركه مير مذكور طوق در گردن و زنجير در پا بدست افتاد - او را بدين روش بر فيل داشتند - و يكے را بر گماشته بودند كه بهنگام شكست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسيب بندرق در گذشت - و مير از جاني گزند رهائي يافت - پس ازان بحضور رسيده بخسرواني نوازش چهرۀ اعتبار بر افروخت *

چون سابق مير از تعيناتی شاهزادۀ مذكور بے رخصت برخاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته به بخشيگری بنگاله سر افرازي يافته بود جناب شاهي از جانب مير سر گراني و ذخيرۀ خاطر داشت - پس از سرير آرائي

(۲) نسخۀ [ ج ] بر افراشتند - (۳) نسخۀ [ ج ] آويزش *

از کمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته ببحالئ منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیده بهمراهئ خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگرئ دوم برساخت - دریں کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چوں بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهي در آمده میرزا (۲) رستم صفوي به ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع (۳) دامئ آن صوبه مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معامله (۴) داني از قرار هست و بود جمع معین (۵) نموده بجاگیر میرزا و متعینهٔ او تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگئ مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهئ خانجهان لودي ناظم دکن از جنیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو ( که خزانه و بیشتر محل خانجهان درانجا (۶) بودند ) مي آید - خان جهان فرزندان خویش را با سکندر (۷) دوتاني در برهانپور گذاشته خود با جمعے از بندهای

(۲) نسخهٔ [ ج ] درآمد و میرزا الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] جمعبندي - (۴) نسخهٔ [ ب ] معامله فهمي - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] فرمودة - ( ۶ ) نسخهٔ [ ج ] بود - ( ۷ ) در [ بعضے نسخه ] دوماني و [ در دیگرے ] دوباني •

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سرير فرمانروائي هندوستان بجلوس اعلى حضرت زينت پذيرفت حکومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفويض يافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشکر وطن گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

## * مقرب خان شيخ حسن معروف به حسو *

پسر شيخ پهنيا (۲) ولد شيخ حسن پاني پتي - مشهور است که در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحي ( که دران فن بے نظير روزگار بود ) قيام مي نمود - معالجهٔ فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در دست کاريها شريک و با معالجات دست يار بود - در سال چهل و يکم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار در تماشاي آويزهٔ آهوان آهوئے بجانب پادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورشے در مملکت افتاد - اگرچه چاره بحکيم مصري و حکيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن اين پدر و پسر طرفه نيک انديشيها بجا آوردند - شيخ

---

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] بهنيا و در [ ديگرے ] بينا *

همسو از صغر سن در خدمت جنت مکاني تربیت یافته شگرف پرستاریها بتقدیم رسانید (۲) - چنانچه جهانگیر پادشاه مي گفت که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام شاهزادگي هرچند شاهزاده مبالغه مي کرد چیزے از سرکار شاهي نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده (۳) افزوده شد ) اول کسے را ( که بمنصب امتیاز بخشید ) او بود - و نظر برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خاني و منصب پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجئ پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هرکار و کار هر مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسي وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [ مثل سورت و کنبایت (۴) ( که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است ) بنادر دارد ] باو دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذارئ ملک و سردارئ سپاه برآمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفت به صاحب صوبگئ ولایت بهار اختصاص یافت - و در سال شازدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ ج ] منصب شاهزاده - (۴) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای برتری مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پیري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه ( که وطن اوست - و پیوسته در تیولش بود ) مرحمت فرمودند که بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با وی طرفه موافقتي کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان ( که معزول شد ) با هزار سهیلي ( که کارخانه دار هم آنها بودند ) در کمال خرمي و بے غمي مي گذرانید - گویند دولتمندے با همه اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگي و بے فکري دران وقت دیگرے نبود - چون تولیت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتیب داده . در عمر نود سالگي در وطن خویش بموطن اصلي شتافت *

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي که به خوش آب و هوائي و شایستگي زمین شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغی یکصد و چهل بیگهه را دیوار پخته کشید - و حوضی بذراع دو صد و بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد سیر هر دو نشاند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هرجا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبی انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسید - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگیري بخطاب خاني و افزونی منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت - مسیحای کیرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است که در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سیتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم میرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب برزد *
* نهال آتشین از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گویا *
* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

## * مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخشي میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے بهم رسانید - و در جواني درگذشت - میر حسام الدین همشیرهٔ (۲) احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ (۳) بعقد

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] همشیر زادهٔ - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم *

ازدواج آورد - و بدان وسیلهٔ جلیله اوج پیمای عزت و اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداري و استرضای آن عفیفه مي کوشید - هرگاه در نوروز و اعیاد بیگم بدولت سرای پادشاهي مي رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل در آید - در عهد جهانگیري بصیانت و حراست حصار استوار آسیر ( که در متانت و ارتفاع و آنچه شایستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالک محروسه است ) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبک عنانئ تعاقب گران عساکر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضیات (۲) وقت بیرون دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاین بر گماشته نزدیک قلعهٔ مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهیب و تخویف بنام میر فرستاد - و میر اعتماد خانه زادي و نام آوری پدر و استحسان عقیدت و جانفشاني در کار خداوند مجازي را بنظر نیاورده با آنکه سامان توپ و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود ( که در قلاع دیگر عشر عشیر آن نباشد ) و صعوبت گذر بمرتبهٔ ( که زالے سر راه بر رستم تواند گرفت ) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ ب ] مقتضاي *

برهنمونی عروجی ( که در طالع او مودع دست مشیت بود ) بے مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سریر آرائي و فرمانروائي اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد برنواخته بجای شیرخواجه (۲) ( که در اثنای راه تتهه رهگرای ملک بقا گشت ) بصوبه داری آن ولایت سرافراز گردید *

چون فلک حسدپیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد (۳) است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه ( ۱۰۳۹ ) یکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست - از پسرانش میر صمصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال بیست و یکم بدیواني شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اودیسه و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و آخر همین سال درگذشت *

## * مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جنت مکاني ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] شیر راجه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] مقصد *

دو هزاری هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زین نقره لوای مباهات افراشت - و سال سیوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - بستور تعینات یساق دکن گردیده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قیام داشت) او به تهانه داری ظفرنگر معین بود - چون مردم بسیار از تابینان منصب‌داران متعینهٔ این مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمي‌توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجی تعین نمود که غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پیوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدی سیصد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدی چهار صد و پنجاه سوار (۲) ارتفاع پذیرفته سال پانزدهم جلوس اعلی‌حضرت در فنا را گذاشت *

## * مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلي ست - اینها از سادات صحیح النسب رضویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ ب ] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشیانی کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر تردده نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشیِ شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) [illegible] اله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوري با جمعی [illegible] که شهر و صحرا در گرفته بودند ) ملازمت شاهزاده نمود ( و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد ) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبی در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از نیم شب بخانهٔ راجه ( که مست و بی خود در رارتي خوابیده بود ) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] او چینیه [ ج ] او جنیه *

خون برادرتي درآمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و بمردم گفت که کسے نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را یغمائي سازند - مردم او آگهي یافته منتشر و بنات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بمنصب سه هزاري سر بر افراخته بمهم رانا تعین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته بود (۲) و از تهانه‌بندي بیرون کوه وا پرداخته مي خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمراهي شاهزاده شاه‌جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم جلوس بخطاب خان خانان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله ( که عداوت و خصومت دلي بآنها داشت ) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم باغواي نور جهان بیگم میان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] نپذیرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنیِ دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند - هرچند ابتدا بتوهمے ( که از جانب بیگم داشت ) تن در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون عبدالله خان از هراولیِ عساکر پادشاهی بفوج شاهی پیوست جنت مکانی از بدگمانی آصف خان را ( که سر فوج بود ) با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشے در لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهی بوساطت عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهی نموده - بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته بجا می آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که اسناد بحالیِ تیول قدیم بمهر اقدس می فرستم - شاهزاده ( که همواره جویان رضامندیِ پدر بزرگوار بود ) بترغیب و تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پیش ازان ( که سلطان پرویز از اله آباد برکاب رسید ) مهابت خان باتفاق دیگر واقعه طلبان بآتش افروزی درآمده پادشاه را بران داشت که تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقیِ مهابت خان بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور (۲)

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ببرهانپور آمده ازانجا •

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - دریں اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبهدار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتے بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگي و دولت خواهی پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در دیویگانون (۲) ملاقات مي نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذراند - لیکن چون عادل خان بیجاپوري ( که همواره با او عناد و جدال داشت ) ملا محمد لاري وکیل السلطنته خود را با پنجهزار سوار گسیل کرد که همیشه کومکی ملک پادشاهي بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاري را با راو رتن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طے کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و ابرام

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] دیولگانون *

راجه بهيم ( كه از رفقاى شاهي بود ) واقع شد آنچه شد - و چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معركه برآورد *

اتفاقاً در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتي عادل شاهيه با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك برآمد - و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولايت قطب الملك كشيد - و مقررى هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو برگرفت - و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده بر سر بيجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت كه درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند - مهابت خان ( كه متوجه اله آباد بود ) به سربلند راى بر نگاشت كه لشكر خان را با جادو راى و اودا جي رام با جميع امراى بالاگهات تعين نمايد - ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي‌ام تقصيرے سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد - مرا با مدعي من وا گذاريد - كسے نشنيد - ناچار بكارزار پيوست - از قضا ملا محمد كشته شد - و جادو راى و اودا جي رام دسمن بكار نبرده بدر زدند - بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و از لشكر پادشاهي سواى خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بیر ( که با تنی چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند ) چهل و دو منصبدار با لشکرخان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانیدند *

عنبر فتح کرد (۲) تاریخ این واقعه است - گویند ملک عنبر ( که ربطی بسخن نداشت ) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طفل هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هردو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشي برهانپور را محاصره کرده - از سنوح این هرج و مرج دکن برطبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسید فدائي خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داري بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضي نمي شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را ( که تا حال به نیابت پدر بنظم کابل مي پرداخت ) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

(۲) یعنی سنه هزار و سي و چهار *

خان بعداوتے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعين كرد كه او را زود بحضور بیارند - لا علاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشايعت آمد - مهابت خان ميخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان ديوان دكن . فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنگاش غلط کرده اند - سلطان ( خواهند شنيد كه ) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدهٔ مرا آگهي ست - من میروم - تو حرف مخل (۲) بخواهي زن - با شش هزار سوار ( كه چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود ) روانه شد *

در هنگامے ( که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند ) آمدنش بعرض رسید - پیغام (۳) شد که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي و جواب جاگیرداران بنگاله ( که ازانها متصرف گشته ) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کنار بهت روزے ( که منزل

(۲) نسخهٔ [ ج ] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ ج ] معلوم شد *

شود ) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بیارند - و پل را بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد کنجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید فیلانے ( که درین مدت بدست آوردید )(۲) داخل سرکار کنید - مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد - کنجهت خان گفت که خان جیو(۳) برای کدام روز مي گذارید کشتیِ حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده گفت(۴) که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگي داده عهد و پیمان موکد ساخت *

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] آوردند - (۳) نسخهٔ [ ب ] خانچو - (۴) نسخهٔ [ ج ] گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي منزل نمود - مهابت خان ( که منتظر لطيفهٔ غيبي بود ) چنين فرصتے را مغتنم دانسته يک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گيرا بخانهٔ شهريار و داور بخش سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلال بار شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسيد - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون ديدم از عداوت آصف خان رهائي ممکن نيست مرتکب چنين جسارت گشتم - شايستهٔ هر سياستے که باشم بدست خود بايد کرد - گويند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قديم با مهابت خان گفت که کوڙهي يعنی مبروص اين چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے ( که در دست داشت ) بر پيشانيء وی زد که قشقه وارے زخم شده خون روان گشت - (۲) درين وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشير کردند - مير منصور بدخشي بترکي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس ازان (۳) مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته سواري بشکار صلاح دولت است - بمبالغه بر فيل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شد - (۳) نسخهٔ [ ج ] سواریٔ شکار •

کچہت خان مادہ فیل سواری خاصہ ( کہ خود بجای مہاوت و پسرش در خواصي بود ) پیش آورد - مہابت خان گفت خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بنان جوار شوند - و به راجپوتان اشارہ کرد که هر دو را علف تیغ بیدریغ ساختند - و از عرض راہ پادشاہ را بخانۂ خود فرود آوردہ با فرزندان بلا گردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جہان غفلت ورزیدہ بود پادشاہ را باز سوار ساخته بخانۂ سلطان شہریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زدہ بود ؛ ندامت و افسوس (۲) از بے خبری خود مي کرد - بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج بارادۂ کارزار پرداخت - چون پل را آتش زدہ بودند روز دوم بے شگرف پژوهشے از معبر و گذر راهي گشته خود را بآب زد - چون سه چہار جا ژرفي داشت و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام بطرفے افتادہ بآسیمه سري جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمۂ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعۂ اتک ( که در تیولش بود ) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مہابت خان را دیدند - و هرزہ گوئیہای او را (۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخۂ [ ا ] افسوسے ؛ (۳) در [ نسخۂ ا - ج ] لفظ [ را ] نیست ؛

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را با ابوطالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران بدست آورد - و مهمات ملکي و مالي پیش خود گرفته صاحب معامله را نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رایات پادشاهي گردید باشارهٔ جنت مکاني جمعے از احدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئے واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسیارے با عمده‌های آن طائفه بقتل رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداري ورزید - بر گشته به پناه پادشاهي (۲) خزید - هرچند جنت مکاني باطفای آن نائره کوتوال را تعین فرمود - و بپاس خاطرش چندے از احدیان را بوی (۳) گرائید - لیکن آن همه رعب و تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسر مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهتاس

(۲) نسخهٔ [ ج ] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ ب ]بوی گرائید - آن رعب الخ *

هوشيار خان خواجه سراى نور جهان بيگم دو هزار سوار بفرمودهٔ بيگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقريب مجلاى فوج درميان آورده حكم شد كه از نوكران قديم و جديد مسلح و جيبه پوش شوند *

چون كذار درياى بهت ( كه سر آغاز استيلاى او بوده ) منزل شد بمهابت خان پيغام شد كه فردا مجلاى فوج بيگم قرار يافته - شما پيش شتابيد كه مبادا در قلقچيان گفتگوئے واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه يک منزل پيش رفته فرود آمد - قضا را درين هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزديک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمير رسيد و چون فراهم آمدن مردم ( كه مظنون خاطر شاهي بود ) اتفاق نيفتاد عازم تتهه گرديد - لهذا بآن مغلوب بيم و هراس حكم رفت كه بتعاقب شاهزاده شاهجهان ( كه از دكن بمالوه و ازانجا باجمير شده ) از راه جيسلمير عزيمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز ( كه ظاهر بادهٔ تتهه مخيم سرادقات بود ) بوصول خط نور جهان بيگم ( كه از صيت موكب شاهي يحتمل كه مهابت خان نا عاقبت بين از شورش مزاجي آسيبے باخلاف گرامي قدر ( كه

(۲) نسخهٔ [ ج ] شاهزادهٔ شاهجهان بعهد و پيمان هيجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند ) رساند ] معاودت بدکن اصوب مي نمايد - و خبر فوت سلطان نيز رسيد - و شيوع بيماري علاوه گشت - هزدهم صفر سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سي و شش رکضت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات در صد و شصت کروه مسافت پيموده ناسک را مطرح انوار نزول ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهي اين طرف جيسلمير چهاوني کرد - و پس از آوارگي او ( چون از حضور فوجي نيز بر سرش تعين شده بود اما نتوانست يار مقابل شد ) عقب تر توقف گزيد - مهابت خان دل از همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پيش نيامد - ناگزير با دو هزار سوار راجپوت ( که دست از رفاقتش بر نمي داشتند ) بملک بهيلان ( که مابين گجرات و مملکت رانا ست ) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخي بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [ که دران ايام بر طبق التماس نظام شاه از ناسک بجنير بنا گذاشته ملک عنبر ( که بگواري آب و هوا و عمارات امتياز داشت ( رفته طرح اقامت انداخته بود ] نمود[۲] - و حسب الطلب شاهي بيست و يکم صفر سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سي و هفت از راه راج پيپله و بگلانه بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] واو [ نيست ] *

در همین ایام واقعهٔ ناگزیر جنت مکاني بمیان آمد -
اعلی حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند -
گویند چون بزیارت روضهٔ مقدسهٔ معینیه رفتند مهابت خان
حمائل مصحف بر تعویذ قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که
مراد فدوي همین بود که حضرت پادشاه شوند - اَلْحَمْدُ لِلّٰه
بمراد رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم
بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درمیان دهند یا همین
وقت رخصت کعبه فرمایند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد -
(۲)
فتوای خون من خواهد بود - صاحب قران ثاني تشفی
خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان
سپه سالار و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام
چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند -
و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن
چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان ( که بنازگي
صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در
سال دوم ( که رایات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي
عزیمت دکن نمود ) مهابت خان بصاحب صوبگی دار الملک
دهلي نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان
مجدداً بصوبه داری دکن دستوري یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و فتوای خون من خواهد داد *

گويند دران سي چهل سال ( كه صوبه داران بدكن مي آمدند تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ (۲) آمده بر مي گشتند - هيچ كس بفكر آن نمي افتاد - اول تدبيرے ( كه مهابت خان درين صوبه داري كرد ) آن بود كه بنجارهاى هندوستان را بفيل و اسپ و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرويده كرد كه يک سر بنجاره بآگره و گجرات بود و سر ديگر به بالاگهات - و مشخص نمود كه روپيه را ده سير گران باشد يا ارزان بگيرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهيه پيوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر كمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام كين توزي ديده به مهابت خان نوشت كه در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهاى پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان بر جناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه كرده خود نيز بيست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از كتل كهركي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معركهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد بسيار تا شش كروه تعاقب آنها نموده علف تيغ گردانيد -

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] تنگ آمده *

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان ( که به ظفرنگر اقامت داشت ) ناچار سلخ شعبان از کهرکي گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسیم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب حصار ( که کوهے ست رفیع و کاغذي واره بران آباد ) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نیروی شهامت و پردلي خان زمان و به بهادري و جد کاري خان دوران بر کهي و رسد با ساهو و رندوله خان و بهلول خان بیجاپوري نبردهای مردانه و چپقلشهای گردانه رو مي داد - ظفر و فیروزي هر مرتبه نصیب بهادران پادشاهي میگردید *

پس از فتح عنبرکوت چون گشایش مهاکوت را وجه همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت ( که اکثرے بگوشت حیوانات مرده سد رمق مي کردند ) (۳) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خیریت خان عم رندوله خان و برخے عادل شاهیه ( که در قلعه بودند ) امان طلبیده شبے پنهاني بکمند فرود آمدند - و خانخانان را دیده راه بیجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زن و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت ( که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود ) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان ( که در کاغذي واره بود ) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان رسید - جنگي عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در اثناے گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت غریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیر حاجي مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغے دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش مزدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرچ و مهلت یک هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم ذی الحجه سال ( ۱۰۴۲ ) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثاش ندیدست کس *

* بود قلعـــهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است - مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک ( که خرد سال بود ) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت او که نقارهٔ کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

(۲) یعني سنه یکهزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکی بهر صورت بے وجہے پسندیدہ مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او از متصدیان پادشاهی استفسار نمود که برین مهم چه قدر زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکی شاهزادها نمود که بنیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید - اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومی خلف سلطنت را رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را ( که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف عادلشاهیه در آمده بود ) نصب العین همت ساخته خانزمان را پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها پرداخته هر روز آویز و ستیز می شد - چون مهابت خان با شاهزاده بسه کروهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهے بر کهي و گاهے بر مورچال جنگ می انداختند - روزے در کهي ( که نوبت خانخانان بود ) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوی

کرده پيش رفتند - هر چند مهابت خان طلبيد که پستر آئيد از جهالت پا افشرده بسيارے کشته شدند - مهابت خان در جاى خود ثبات ورزيده تلاش و تردد مي کرد - گويند چنين صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزديک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسيده غنيم را پراگنده ساخت *

چون ميان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس ميگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشيدم - و مهابت خان آنرا شنيده بر خود مي پيچيد - اتفاقاً روزے خان دوران با سيد شجاعت خان و سيد خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنيم درهٔ کوه را گرفته شروع بيان کاري کرد - ازان آتشي بکاه در گرفت - فيلان و شتر و گاو بسيارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جاى بدر شدن نماند - گويند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نيم سوخته از حساب بيرون - امرا بر پشتهٔ بلند ايستاده حيران نيرنگي فلک بودند - بعد اطفاى آتش غنيم از طرفے هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسيد - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشيد - گويند اين هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده - با وصف آنکه سيدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي ( که بجايش از قبل عادل

شاه آمده ) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوششے اثر نمیداد - معهذا برشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بردارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان ( که روز جنگ کهي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهکندر ( که ناسور خاصے ست - و دیرین رفیق او بود ) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور
دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلا پرهیز
نمي کرد - مي گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین
مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت
تسخیر پرینده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله ڈیره
کرد تا بر صفحهٔ ایام باقي ماند که درین وقت هم در کار
پادشاهي مساهله نکرد - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون
و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت -
و بخانم اهلیهٔ خود ( که بعد از مادر خان زمان بعقد
آورده بود ) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من
است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف
عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده
گفت که باعانت شما نامے بر آوردم - آنچه بود طومار
کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من
متصدیان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر
محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلي برده زیر قدمگاه شاه
مردان دفن نمانید - و تمامی اموال را از ناطق و صامت
بسرکار والا رسانند - در سنه ( ۱۰۴۴ھ ) یکهزار و چهل و چهار
بساط زندگاني در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپا سالار رفته
هردو تاریخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور
زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای
فیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت -
کرور روپیه سالی مداخل بود - همه (۲) را خرج مي کرد - صاحب
همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش
نداشت - یکی گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت این
چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا
کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج
روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل
شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها
مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري
نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم
بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال
و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ
صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبی نداشت - آخرها مذهب امامیه
اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر
ثمینه کنده در گلوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید

پادشاهي دقت و جزرسي بسيار مي کرد - و بکارهاي خود بيخبر محض بود - و پهلوي چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصير مي کرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مکروه مي دانست - ازو ست　　* فرد *

* تنگ دلم بود که بهشت آرزو کند *
* دوزخ نصيب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان اماني و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحرير يافته - اما ميرزا دلير همت ( که ظالم طبيعت و کاهل خدمت بود ) و ميرزا گرشاسپ ( که داماد آله وردي خان شد ) و ميرزا بهروز و ميرزا افراسياب هيچ کدام ترقي نکرده بديار خاموشان منزل گزيدند *

## * مختار خان سبزواري *

سيد محمد نام از سادات بني مختار است که از خيار ذريت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب اين سادات عالي درجات به ابو المختار النقيب امير الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضويه عليه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اکابر اين خاندان عليه مفوض بود - امير شمس الدين علي ثاني نقيب النقباي ممالک عراق و خراسان [ که بمه واسطه بامير شمس الدين علي ماضي ( که آخر نقباي زمان شاه

(۲)
عباس بود ) میرمحمد ] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده دو بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث ( که از اکابر متاخرین این سلسله است ) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانیده - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامے ( که عبد الله خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت ) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین ( که در سبزوار ذروکش نموده ) به ایلی نگرائید - عبد الله خان
(۳)
استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرموده *

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *

* نهال دشمني بر کن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت *

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *

* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسب

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ج ] زمان بن العباس - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] رقم نموده *

صفوي داراى ايران گرديد - مير را بخطاب سلطاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيده تمام آن ولايت را مع شيء ازنه باقطاعش تفويض فرمود - و سيد فاضل مير محمد قاسم نسابه نيز از مشاهير متاخرين اين طبقه است - و همچنين مير شرف الدين ازين سلسله است كه در عهد فرمانروائى سلطان حسين ميرزا [ چون آستانهٔ بلخ ( كه بحضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منسوب است ) ظاهر شد ] بتكليف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقيب النقبائى آن ديار نامزد گشت - و پس ازان ( كه پادشاه مذكور در گذشت و حوادث و فتن سركشيد ) ازانجا بر آمده بهند بار غربت (۲) گشود - اولادش درين ملك اقامت ورزيدند *

بالجمله سيد محمد مذكور در سلطنت جنت مكاني بخطاب مختار خان و منصب دو هزاري هزار و دويست سوار پايهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلى حضرت به تيولداري سركار مونگير مضاف صوبهٔ پتنه ( كه پيوسته بسرحد بنگاله است ) تعين گشت - و مدتها دران الكه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فيروز جنگ ناظم (۳) صوبهٔ بهار با ساير كمكيان آنجا بقصد استيصال پرتاب اُجينيه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ ج ] اجنيه *

( که از زمینداران مفسدپیشهٔ آن ولایت بود ) راهي گردید - و مختار خان را بهراولی فوج برگزید - چون قلعهٔ بهوجپور حاکم نشین آن سر زمین ( که آن بومی شورش گرا درانجا متحصن بود ) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب حویلی خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا درضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان ( که مقدمهٔ لشکر بود ) محاذی دروازه ملچار خود نموده لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان بر آمد - و پس از انجام این مهم کما بیش یک ماه نگذشته بود که در همین سال آغاز سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري افغانی ( که متعهد ضبط تیولش بود ) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از عامل یاد داشت بستد - و باز محال طلبي مي کرد - هرچند او ضعیف نالیها نمود رحمے نا کرده تهدید بحبس و شکنجه کرد - چون بر خاست که درون رود سد راه گردید - و بیخبر زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش شمس الدين خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان جدا جدا تحرير يافته *

## * مير محمد امين مير جملهٔ شهرستاني *

از اعيان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر كلانش مير جلال الدين حسين صلائي تخلص ( كه فاضل مستعد بود ) منظور نظر شاه عباس ماضي صفوي گشته بمنصب صدارت ( كه از اعاظم مناصب ايران است ) امتياز يافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او ميرزا رضي پسر ميرزا تقي بجاى عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گرديد - و بوفور قابليت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي يافت - و برشد كارداني توليت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومين عليهم السلام و منصب مهر داري توقيعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بيست و شش بساط هستي در نورديد - صدارت ايران به پسرش صدر الدين محمد ( كه دختر زادهٔ شاه و طفل رضيع بود ) مقرر شده نيابت بميرزا رفيع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نيز مستقلاً بامر صدارت مي پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه ( ۱۰۱۳ ) هزار و سیزده
از عراق بدیار دکن وارد گشته درخدمت محمد قلي قطب
شاه والي تلنگ بوسیلهٔ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادي
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزادهٔ میر فخر الدین سماکي
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ایران
بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قیام
مي نمود - و پس از وقوع قضیهٔ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثاني تاب توقف نیاورده بدکن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پیشوائي و وکالت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد
امین از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي
( که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي
نمي پرداخت ) چنان جا کرد که او بخطاب میر جملگي
بر نواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهي میر وا گذاشت - و
پس ازو ( که پسر نداشت ) نوبت حکومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشیای میر
دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

(۲)
پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر
براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
صفوي استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر ( که برادر زاده
او می شد ) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
(۳)
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر می خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسی ( که درین
مدت فراهم آورده ) بر گیرد - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعي
از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت
جنت مکاني یکی را به صد معروض داشتند - آن پادشاه
عالي جاه فرماني بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت -
او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ )
هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدی دویست سوار و خدمت عرض مکرر
سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر ساماني
سرکار والا سر بر افراخت *
چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ ب ] بسر می‌برد *

دیرین بندگي بمیر ساماني اختصاص داشت - و در سال هشتم
از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگري برآمده باضافهٔ
هزاری پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار چهرهٔ
کامیابي برافروخت - و دهم ربیع الآخر سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار
و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج
رخت هستي بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب
مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ
نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب
امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت
تقریب مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه
فرمود که میر واقعي اصفهاني ست - چه مردم آنجا
بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم ( که
اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت ) بنابر امساک بار
گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کسے
نمي خرید - و شریفے برغیفے مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان
مهمات پادشاهي و عمدها بحکم والا آش پزخانها ( که بلنگر
زبان زد روزگار است ) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام
میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور
لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات
کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کر

میر جبلی نیست اما این طعن و سرزنش صریح ناشي از سوء باطن است - و الّا این امر بتکلف هم مورد تحسین و محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ایران است - * بیت *

* اصفهـان نیمهٔ جهـان گفتنـد *

* نیمـهٔ وصف اصفهـان گفتنـد *

بقول اصح از اقلیم چهارم است اگرچه برخی بجهت طول و عرض از اقلیم سیوم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است - در قدیم یهودیه می‌خواندند - چه بني اسرائیل از بخت نصر گریخته گرد عالم مي گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بیت المقدس یافتند شهرے طرح انداخته به یهودیه موسوم ساختند - و برخے بنای آنرا به اصفهان بن سام نسبت کنند - جوقے از ابنیهٔ اسکندر بر شمرند - ابن درید گوید اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدي گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ همچنین سپاه و هپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز بسیار بود - چنانچه مولف تاریخ اصفهان علي بن حمزه گفته - الف و نون براي نسبت است - انتهی کلام الرشیدي - و اصفهان معرب اسپهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوشک و جوباره و دشت - چون کیقباد آن را
پای تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یکے
موسوم بکوچه گردید - زنده رود ( که به زاینده رود شهرت
دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده ) پایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائي خود دار السلطنة
ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادي و معموري آن بلده همت گماشت که مزیدے
بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان برخاسته
اند - پیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند
که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد
آورده اند که مي‌گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست
مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرحے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الاّ آنکه *
* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

## * مخلدار خان *

پسر مخلدار خان چرکس است - در دولت نظام شاهیه بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار گذرانیده بود به دکني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامے بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیاني هنگامے ( که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر داشت )(۲) او برهنموني بخت بیدار از قصبهٔ تیالي(۳) ( که دریڼولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است ) بسپه سالار پیغام نمود که این مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پیش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور میداد سپه‌سالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالي او بر همگنان گزارش نمود ( که چون بنه و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بیجاپوري در بیضاپور است ) اگر ترکتازي نموده بدان دستبردے نماید به ازین دستاویزے براي ظهور عنایات پادشاهي نخواهد بود - مخلدار خان بیاوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادے چند مي گردد دران نزدیکي زن

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بتالي [ و در بعضي نسخه ] پیتالي •

و دختر ساهو ( که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند ) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک [۲] و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونسلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس رندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار روپیه نقد و دیگر عنایات خسروانه سر [۳] بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن‌گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] عطایای *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي ( که پدرش نيز از امرای نظام شاهيه بود ) داد *

## * مرشد قلي خان ترکمان معروف *
## * بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدي دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کار طلبي او پرتو ظهور داد ( ازانجا که در خدمت مير تزکي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان مير تزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضي پادشاهي نمي کرد ) در سال ششم آن کار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزوني پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان ( که للهٔ شاه عباس ماضي بود ) نوازش يافت - و هنگامی ( که رايات پادشاهي از آگره بسير دولت آباد ارتفاع يافت　　* ع *

* بپادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ان سال آگهي بخشد ) از منزل روپباس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت کيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

( ۲ ) يعني سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرتوم تفويض يافت - و چون افزوني جمعيت نا گزير ضبط آن سر زمين بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سيصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان ( كه نقش عملداري او دران بوم فتنه خيز درست نشست و سركشان تمرد پيشه دست خوش سرچنگهاي زبردست او گشتند ) مورد تفضل پادشاهي شده بافزايش پانصدي پانصد سوار و عطاي نقاره مباهي گرديد - و در سال يازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري در اثناي تاخت بريلي از مواضع مفسدان ( كه همگي شورش گزينان آنجا در پناه ديوار بست آتش افروز هنگامهٔ كين توزي بودند ) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسكه در فوجداري متهرا بند و اسيري بسيار نموده كنيزان جميل پري چهره ( كه هر يك در حسن و ناز از ديگرے گرو سبقت مي برد ) بسيار فراهم آورد - گويند در كوردهن نگر ( كه محاذي متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد منشأ كشن ميدانند ) در شب هشتم از ماه سانون ( كه باعتبار ميلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند ) غريب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذكور بروش آنها قشقه كشيده (۲) و دهوتي پوشيده دران هجوم عام نظارگي حسن بوده گشت

( ۲ ) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نيست •

و را گشت مي‌نمود - زنے دید ( که بجمال رشک ماه بود ) مثل گرگے ( که در رمه در آید ) او را بر داشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو (۲) للهٔ استاجلو خالي از غرائب نیست - مجملے بر زبان قلم مي گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیر الامرای خراسان متکفل للگي عباس میرزا ( که از زمان جد خود شاه طهماسب صفوي ایالت خراسان داشت ) گردید - و سلطان محمد خدا بنده والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائي ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او [قزلباش] به بےضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن [گشت] - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با [خود] متفق ساخته در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد [قلي] خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته [عهد] و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک [حاکم] مشهد مقدس ( که خود را همسر علي قلي خان و [بیگلر]بیگی نصف خراسان مي گرفت ) یکتائي نورزیده در

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار شکنی افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علی قلی خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علی قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلی خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان ( که بزرگ زادهٔ آنها بود ) نامزد کرد - و هنوز او استقامتی دران ملک نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان ( که بتفاریق مردم او جمع آمدند ) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته ( که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد ) نیست بعهدهٔ من وا گذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلی خان بر مشهد مقدس مستولی گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پستر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد ( که ترغیب ملک گیري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد ) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بما مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني بر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲) فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائی رسید که علي قلي خان شاه را بر داشته فوج بمشهد کشید - مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سو سفید ترشیز برابر هم فرود آمدند - علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه نجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعتی تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلي خان با معدودے در جائے ایستاده بود - نظرش بر لوای شاهي افتاد - ممنون طالع

---

(۲) در نسخهٔ [ ا ] حرف [ واو ] نیست *

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمی (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان ( که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد ) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سرنوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي درگرفته بود بدار السلطنة قزوین ( که مقر خلافت شاهان صفویه بود ) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را برداشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اراسط الناس (۳) تا اعیان و روشناس دربار ( که همه خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ ج ] با *

کوچ در قزوین داشتند ) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امراے عمده ( که راتق و فاتق سلطنت بودند ) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده ( که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فراغت میطلبید ) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي برآورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را ( که رکن رکین سلطنت بودند ) به تیغ کشیده (۲) تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [ که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعلاے لواے دولت پادشاهے (۳) و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالے سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز نرده نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقي دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي ننوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

(۲) نسخهٔ [ ب ] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ ا ] شاهي *

و حقوق بعقوق سر بر مي آرد - و آخر الامر سر در سر آن
مي بازند ( شايد وجهش آنست که سلاطين ذوي الاقتدار
دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه
ابقای او را منافيِ مصلحت خود تصور نموده بتضييع او
مي کوشند ) اگرچه ظاهر آنست ( که بيشتر امزجه مجبول
خدمت فروشي و کار آرائي ست ) بقدر صدور نخوت رعونتی راه
مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي‌تابد ] چون پايهٔ قدر
و منزلت مرشد قلي خان بايوان کيوان رسيد و رتق و فتق امور
کلي و جزئيِ سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در
کانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه ( که
نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و للگيِ مرشد قلي خان
و درميانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت
سلوکی که مي کرد نيز نا دلخواه بود ) در سال دوم جلوس
خود سنهٔ ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت هجري هنگامی
( که جانب خراسان برآمده بود ) بجمعی اشاره نمود که ناگاه
بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

## * مخلص خان *

برادر کلان آله وردي خان مشهور است - در مبادیِ حال
ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و کار داني بپايهٔ ديوانی

(۲) نسخهٔ [ ج ] درميان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه ( که در تیول سلطان مقرر بود ) می پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیری ( چون شاهزاده ولی عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی برسم منقلا بسرداری راجه بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد ) مخلص خان را پای همت از جا رفته با آن ( که الهیار خان (۲) پسر افتخار خان و شیر خان افغان کمکی بودند ) توفیق یاری نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسیدن عساکر پادشاهی بگذراند - بجانب الهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکانی انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامهٔ شهریار بهمراهی خواجه ابو الحسن در هراولی یمین الدوله بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و عنایت علم سر بر افراخته بفوجداری نرور (۳) دستوری یافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابی اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهی گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاری و صوبه داری تلنگانه ( که دران وقت عبارت از ناندیر وغیره محالات صوبهٔ محمدآباد بود ) سربلند گردیده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت برگزید - گویند (۴) سراری جمیله

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله یار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نرورار - (۴) نسخهٔ [ج] شده •

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آ...
پسرش میرزا لشکري ( که علامهٔ روزگار بود - بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور ) به پشت گرمیِ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت - گویند اول باعث کارشکنیِ خانجهان لودي آن بو الفضول گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگیِ شما فردا ظاهر خواهد شد که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کرور روپیه مي گیرند - چون شب چوکیِ خان جهان بود پسران به تیش خانه آمده بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام دولتش بانتها رسیده بود اینحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهای او گردیده خانه نشین شد - اسلام خان بحکم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف میرزا لشکري گل کرد - اعلیٰ حضرت او را مقید و مسلسل بقلعهٔ گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائي یافته در دیار غربت مي زیست - تا باجل طبیعي درگذشت - و پسر دیگرش زوالي ست که تا سال بیستم اعلیٰ حضرت بمنصب هفصدیِ صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] روشناس *

## * معتمد خان محمد شريف *

از مردم غير مشاهير ايران است - چون بهندوستان وارد شد بدستياري بخت بيدار بدولت روشناسي جنت مكاني فائز گشت - و در سال سيوم بخطاب معتمد خان سرافرازي يافت - در حق او ظرفاى مغايهٔ آن وقت اين بيت گفتند

* بيت *

* بدور شـــاه جهـــانگير خاني ارزان شد *
* شريفه بانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشيگري احديان داشت - در سال نهم سليمان بيگ فدائي خان بخشي لشكر شاهزاده شاهجهان ( كه بمهم رانا مامور بود ) فوت كرد - و معتمد خان به بخشيگري عساكر شاهي تعين گشت - و در سال يازدهم ( چون شاهزاده بتنسيق مملكت دكن دستوري يافت ) معتمد خان باز ببخشيگري فوج امتياز گرفت - و در هنگامے ( كه جنت مكاني مرتبهٔ اول بگلگشت كشمير خرامش فرمود - و مركوز خاطر محض سير بهار آن ديار بود ) ازانجا ( كه درين موسم كتل پير پنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشكر ازان راه دشوار بلكه محال ) براه پكهلي و دمتور (۲) نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] پكلي و دهمتور *

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۹ ) ه

بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده ( که مرور بصعوبت میسر مي‌آید ) لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظا وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق ( چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید ) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے ( که در بر داشت ) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي ( که لازمهٔ سفر کشمیر است ) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب و آلات ضروري ( که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خير و بركت بوده كه در
(۲)
قليل منصبي‌هاي چنين هنگام اين همه اسباب و سامان بود كه
بيگاه و بيخبر از عهدهٔ مهمانداري پادشاه هندوستان بر آمد -
در همين مراجعت كشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض
مكرر چهرهٔ كاميابي افروخت - و چون بدولتخواهي شاهزاده
شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزيد
قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام
خان به بخشيگري دوم سر برافراخت - و در سال دهم از
انتقال مير جمله بتفويض خدمت والاي مير بخشيگري و
از اصل و اضافه بمنصب چارهزاري دو هزار سوار بلند مرتبه
گرديد - و در همين سال باعانت سيو رام كور برادر زادهٔ راجه
(۳)
بتهل داس باتفاق راجهٔ مذكور بولايت دهنديره تعين گشت -
معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در
سال سيزدهم سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از
سپنجي سرا در گذشت - اگرچه در تاريخ داني شهرتے داشت
اما از اقبال نامهٔ جهانگيري ( كه بعبارت سليس و مربوط
نوشتهٔ كلك اخبار طراز اوست ) معلوم ميشود كه سليقهٔ تاريخ
نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسي اصلا بجزئيات
ضروري نپرداخته - بلكه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ ج ] قليل منصبئ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بيتهل داس*

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سي‌ام بپایهٔ هشتصدي دو صد سوار رسیده بدفعات ببخشیگری گجرات کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیري در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف (۲) برادر معتمد خان در تیولداری لکهنؤ عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آن بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان (۳) - دران باغ منزوي بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

## * میرزا رستم صفوي *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاري ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بندهٔ دارای ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثاني بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به الکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

(۲) نسخهٔ [ ج ] برادرش محمد اشرف در تیولداری - (۳) یعنی سنهٔ هزار و چهل هجري *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن
ناحیه را بدو مسلم داشت - این معني موجب کلفت هر دو
برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ الله بر
قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اوزبک گشت و
ر و سرداری مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه
شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته
وای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای
تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود
بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم
خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان
مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی
فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را
هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد -
ر بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر
میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعی نماند - بزرگ برادر
که منتهز فرصت بود ) دست چیرگي برگشاده زمین داور
نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزي آمده قلات بستد - روزے
بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند -
والدهٔ میرزا بقلعه داري پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

( که بجانب آن ضعیفه سر داد ) در گذشت - اگرچه میرزا
بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما ( چون اوضاع زمانه حسب
دلخواه ندید - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن
آن دیار بے جمعیتی دیگر می افزود ) بشریف خان اتکه
حاکم غزنین دوستی داستان بر خوانده آهنگ بندگی پادشاهی
وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال
سی و هشتم اکبری (۲) سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک میرزا بکنار آب
چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه
مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهی فرستادند - و
متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال
یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ
خان و برخے امرا باستقبال دستوری یافتند - بچهار کروهی
لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره
گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ
حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت در یافت -
چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجهزاری
و انعام یک کرور تنکهٔ مرادی و اقطاع ملتان و بسیارے
پرگنات بلوچستان ( که افزون از قندهار است ) بر نواختند - و
پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار بر افزودند - میرزا

---

( ۲ ) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ اکبری ] نیست •

بو سعید ( که در قندهار مانده بود ) نیز رسیده بنوکری پادشاهي امتیاز یافت *

چون مردم میرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال بر گذرانیدند سال چهلم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان سو دستوري یافت - اما بنابر وجهی از سرهند بر گردانیدند - چون راجه باسو و برخے بوم نشینان شمالی کوهسار سر از فرمان‌پذیري بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحي در تیول میرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف خان را بیاوري همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازي افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشي پیش گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسگهه را نامزد فرموده میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالي بجاگیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزي بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوجے تازه بسر کردگی میرزا و یک لک اشرفي روانه کرد - آزان باز میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود میرزا مراد خواستگاري نموده بحسن یاوری آن سپه سالار مدتے در قصبهٔ تمرني ( که الحال به ظفرنگر زبان زد است )

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیري سنهٔ ( ۱۰۲۱ ) هزار
و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه
و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سر افرازي یافت -
جنت مکاني نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت
فرموده در روانه ساختن ارغونیه ( که از چند (۲) سال آن دیار
بآنها متعلق است ) با خسرو خان چرکس وکیل چهار پشت
آن سلسله ( که مبادا غدرے اندیشد ) تاکید رفت - و میر
عبد الرزاق معموري بهمراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را
از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه
دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشم‌داشت با
متوطنان آنجا نیز طریقهٔ پیش گرفت ( که منافيء آئین مروت
و مردمي بود ) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست
عالمے بداد خواهي همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ اني راي
سنگهه دلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے
جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت -
و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگاني دادند - پس
ازان بمنصب شش هزاري امتیاز یافته به صاحب صوبگيء
اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

(۲) نسخهٔ [ ج ] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ ب ] دلین *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطريق منقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٔ آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومي خان مير آتش شاهي تعهد مي‌نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب (۲) بيجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود که آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت برآمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يکم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبر سن شده از حرکت باز داشت از تکاليف نوکري معاف فرموده به ساليانهٔ يک لک و بيست (۳) هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

(۴) تاريخ است - و در عمر (۵) هفتاد و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ بيجا ] نيست - (۳) نسخهٔ [ ب ] يک لک و هشت ... - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ ج ] هشتاد و دو *

سنه ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضو
نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببراد
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پر
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآویزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني
بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت
فدائي تخلص میکرد - ازوست * 　　* قطعه

* بر چیـــد دلم بســـاط ایمـــاني را *
* کج باختـــه‌ام نرد خـــدا داني را *
* ابروی بتے قبلـــهٔ خود ساختـــه ام *
* بر طـــاق نهـــاده‌ام مسلمـــاني را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامے [ که برادر کلانش مظفر

ميرزا ( كه باهم نفاق و عداوت بوده ) از قندهار مي آمد ]
اين رباعي گفت * * رباعي *

* آن كور كه در راه حسد پامال است *
* دجال نگويمش خر دجال است *
* گويند زايران خنكي مي آيد *
* اي باد سموم وقت استقبال است *

اين قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زين پيشتر بود اي عزيزان *
* ذكر چون جرّه بازے تيز چنگے *
* بهر صيدے كه مي افكندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* كنون پريده است آن باز و مانده *
* بدستم تسمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران ميرزا ( كه هريك صاحب نام و نشان بود ) بجاى خود مثبت است - برادرانش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا هر دو در سنهٔ ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج باجل طبيعي در گذشتند *

## * موسوي خان صدر *

گويند از سادات مشهد مقدس است - و با سيد يوسف خان موسوي قرابت قريبه داشت - در عهد جهانگيري . به روشناسيِ

بادشاهي کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه سربلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب (۲) در هزاری پانصد سوار مرتقي شد - پس از فوت جهانگیري چون با یمین الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس آشیاني (که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازي یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس تقریر خوب بهم رسانیده بود *

## * مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیري به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ ( که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالیٔ غزنین اتفاق افتاد ) خان مزبور هراول فوج فیروزي بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانید - بیشتر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگي و بهادري کارنامها بر ساخت - خصوص روزے [ که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکي ( که پنج کروهیٔ دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است ) مي شد ] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبرد کار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادي کارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول درآویختند - از جانبے بهادر جي پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبے مبارز خان ( که او نیز در چنداولي بود ) خود را رسانیده از مقراض بران تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن ثمر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و خون آن خاکساران باد پیما را ( که دست قضا گرد نحوست ادبار بر سراپای آنها ریخته بود ) با خاک عرصهٔ مصاف درآمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان ( چون صوبه داریٔ دکن در سال هشتم دو حصه شده بالا گهات بخان زمان و

پایان گهات (۲) بخان دوران تفویض یافت ) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهي داشت و باب (۴) آن ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکي گردانیدند - سال هژدهم سنهٔ ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستي بر بست - به بزرگي و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه مي گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیبه ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثاني اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائي فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت اعتبار بسر برد *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ ج ] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ ب ] باب الملك *

## * مہیس داس راتہور *

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موصی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامے براد مردمي بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار باضافهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب ( که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود ) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامراني افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون ( پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والیٔ آنجا ) بهادر خان و اصالت خان با جمعے

بتعاقب او مامور شدند او بوفور (۲) کار طلبي بے اجازت شاهزاده همراهئ آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت پهلوی سندلي ( که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود ) مي ایستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ دو برابر آن مي آمد - پسر کلانش رتن ( که در جالور بود - و بچهار صدئ دویست سوار سرفراز ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدئ هزار و پانصد سوار مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس (۳) کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوري یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والئ آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زن و خورد با المانان مصدر تردداث گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ب ] بفور - (۳) نسخهٔ [ ب ] آستانبوسي ٭

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دكن علم عزيمت بر افراشت - و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه در جنگي ( كه متصل اوجين رو داد ) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج عالمگيري در آمده (۲) *

## * مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاری رضوي ست كه به پنج واسطه بشاه عالم ( كه در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ احمد آباد آسوده است ) مي رسد - او بيستم جمادي الآخره سنهٔ ( ۸۱۷ ) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد هشتاد ( ۸۸۰ ) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم يافته - او نبيرهٔ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر مخالفت حاكم اوچهه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود در زمان سلطان محمود ( كه بدو واسطه پور سلطان مظفر والي گجرات است ) بدان ديار آمده در قصبهٔ تبوه سه كروهي

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] در آمد - (۳) نسخهٔ [ ج ] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ ( ۸۵۷ ) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگي متصف بود - و در فقر و توکل ثاني نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده هنگامی ( که جنت مکاني از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) بر افراخت ) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است در سنهٔ ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهاني رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگی داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] کنبهایت - ( ۳ ) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

رباعي مشهور ازوست * * رباعي *

* در نخوت و کبر لا علاجم چه کنم *
* با آنکه اسیـــر احتیـــاجم چه کنم *
* میرم بنیـــاز و ناز دلبـــر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید پانزدهم جمادی الآخره سنهٔ ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه
هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است - پس از جلوس
فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي‌قدر بادای
تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام
اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ
دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله
چندے درسلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند
اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو
هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده
بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر
موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه
و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از
مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش
اکثر مردم ( که اصلا استحقاق نداشتند ) مقرر شده - و

( ۲ ) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموم ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دقتها ( که منبیء از ذمه برائت خود و ادای حقوق آقا ست ) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامی بسید عاید شد *

اتفاقاً درهمان ایام بداماں بیگم صاحبه آتشے در گرفت - اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سرافراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقیء عظیم مي کرد سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفیء مازندرانیء مشهور در جواني ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي لطف نیست - این بیت از ساقي‌نامهٔ اوست * بیت *

* نمي ماند این بادهٔ اصلا بآب *

* تو گوئي كه حل كرده اند آفتاب *

لا بياضے ترتيب داده ( موسوم به بتخانه ) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات عتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج لا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين عي گفت *

* رباعي *

* اى شاه نه تخت و نه (۲) نگين مي ماند *
* از بهـــر تو يک در گز زمين مي ماند *
* صنـــدوق خـــود و كاســـهٔ درويشـــان را *
* خالي كن و پر كن كه همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند (۳) - اول مهدي يد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - ون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني هٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا يم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر يد بهوهٔ بخاري مخاطب بديندار خان نسبت كرد *

(۲) نسخهٔ [ ج ] نے (۳) نسخهٔ [ ب ] ماندند *

## * محمد زمان طهراني *

از منصب داران عهد جنت مکاني ست - و مدتها بتعيناتي
صوبهٔ بنگاله گذرانيده - فوجدار و تيولدار سلهت بود - پس
ازان ( که ديهيم سلطنت بجلوس فردوس آشياني رونق يافت
او سال اول به بحالي منصب دو هزاري هزار سوار (
از سابق داشت ) ناصيهٔ مباهات بر افروخت - سال چه
باضافهٔ دويست سوار و سال پنجم نيز باضافهٔ مذکو
کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبههٔ ارادت بر
آستانهٔ عقيدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان ( که
از تغير اعظم خان به صوبه داري بنگاله مفتخر گرديده بود
رخصت آن صوب يافت - و در هنگامهٔ مردم آشام ( که باصداد
بلديو برادر پريچهت زميندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع
سرشخي گرديده بودند ) همراه مير زين الدين علي براد
اسلام خان ( که مخاطب به سيادت خان گشته ) تردد
نمايان و خدمات شايان بتقديم رسانيده رسوخ و فدويت
بر روی روز افکند - بنابران سال يازدهم از اصل و اضا
بمنصب دو هزاري هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد
سال پانزدهم باضافهٔ دويست سوار تابينانش مساوي ذات
گرديد (۳) - و چون درين سال اوديسه بپادشاهزاده محمد شجا

(۲) ع [ بعضي نسخهٔ ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ ب ] گرديدند *

ضميمهٔ صوبه داري بنگاله تقرر يافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده بپارگاه سلطنت رسيد - سال بيستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ( که براى بند و بست بلخ وغيره شتافته بود ) دستوري يافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بيست و يکم معاودت نمود او حسب الطلب پيش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانيد - پس ازان احوال او معلوم نگرديده *

## * مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشياني بيحالي هزاري شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سيوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجي ( که سرگروه آن شايسته خان بود ) و پستر باتفاق سيد مظفر خان بمالش خان جهان لودي ( که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گرديده بود ) تعين شد - چون ايشها بجستجوى آن سراسيمهٔ وادئ فرار گام فراخ بر زده خود را بوي رسانيدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثناى زد و خورد مادهو سنگهه ( که هراول سيد مظفر خان بود ) برچهٔ بوى زد - و بدين حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کوگهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعیناتي خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن ( که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد ) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهي خان مذکور بمالش ججهار سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے ( که نیکنام عم بهادر خان رهله زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد ) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالاي هستي بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو بر داشت - پستر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت ( که در جوهر ساختن عیال خود بودند ) دویده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضرت مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و ششصد

(۲) نسخهٔ [ ج ] چانده - (۳) نسخهٔ [ ب ] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم ( چون بلدهٔ برهانپور بورود رایات فیروزی رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداری سه کس مقرر شد ) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوری یافت - بعد از معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه منصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهی گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش ( که بجانب کابل معین شده بود ) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم ( که نعمت بار اندوخت ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک امیرالامرا صوبه دار کابل ( که بتسخیر بدخشان مامور بود ) رخصت پذیرفت - بستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ شتافته ( چون سلطان مزبور تعلقهٔ مذکور را گذاشت - و سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید ) مشار الیه بتقدیم خدمات پرداخته چندے بحفاظت قلعهٔ بلخ مامور بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معاودت نمود ( پس از وصول بکابل ) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ ( ١٠٥٧ ) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکند سنگهه هادا پسر اوست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

## * میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً (٢) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل ( که هنوز بسن تمییز نرسیده بود ) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد ( پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود ) جمعے ( که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند ) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

(٢) نسخهٔ [ ب ] آبای خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سلیمان ازین آگهي یافته باز متوجه کابل شد - میرزا قلعه را بباقي قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشیاني ملتجي گردید - امرای اتگه خیل جاگیرداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهی میرزا گزیده دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشیاني میر محمد خان اتگه بسربراهی مهام کابل اشتغال ورزید - میرزا محمد حکیم همشیرهٔ خود نجیب النسا (۲) بیگم را ( که سابقاً والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالي آورده بود ) بے استصواب عرش آشیاني و بے استفسار از میر محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه ( چون بچنین نسبتی عالي افتخار یافت ) مهمات درخانهٔ میرزا (۳) را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے ( که باز مناسب نبود ) میساخت - و از میر محمد خان اصلا حسابے بر نمیداشت - خان مذکور از حدت طبع تاب نیاورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه چون حیث الاستقلال بامر وکالت پرداخته بجزرسي و سخت گیري کان خود آرائي برگشاد - ظرفای آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *
* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهي هیچ

(۲) نسخهٔ [ ب ] فخرالنسا بیگم - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ را ] نیست •

کس در کابل نیست در سال یازدهم الهي سنهٔ ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل بزور گرفت ولي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ ( دوازده کروهی کابل است ) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان ( که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد ) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت * بیت

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *
* ای حسن زین بتـــر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبرنامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیهٔ بنگاله باراده شورش
(۲)
لاهور رسیده از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی راه کابل برگرفت
عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود
ري سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و
واب عذر خواهی میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ
ي دارد ( و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد ) یکی از
(۳)
رزندان را مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر
ین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سرزمین
رستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هرچند
خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای
ن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید -
(۴)
شاید در همین ایام فوت کرد - خواجه را از بطن آن
فیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان
رشادت و کار طلبیها داشت - چون نا روشناسی خود را
(۵)
یون پور میرزا سلیمان وا نموده در کوهسار بدخشان سر
(۶)
ري برافراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم آلهي
برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

---

) نسخهٔ [ ج ] رسیده - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست -
) نسخهٔ [ ج ] درین ایام - (۵) نسخهٔ [ ب ] کوهستان - (۶) نسخهٔ
] سرداري •

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه منبر
زر و سیم بنام عرش آشیاني بر آراسته عرضداشت نمود - و
پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے م
والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسروا
گردید - عرش آشیاني بلاقي بیگم دختر شاهزاده دانیال
بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکاني بمنصب
و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت -
در جشن جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجا
سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار مباهات اندوخت - آخره
بفوجداری سرکار ماندو مي پرداخت - در سال بیست و دو
( ۲ )
سنهٔ ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ
انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقد
قرابت ترقي نکرد - خالي از خست طبع نبود - پسرش میرز
ابو المعالي میرزا خان جدا مذکور است *

## * مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادی حال مدتها با مهاب
خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکا
منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخط

( ۲ ) نسخهٔ [ ۱ ] هشتم *

(۲)
مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات سرکار والا و منصب
[hazari] دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم
[...]انی و بخشیگری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافة
(۳)
[...]آباد مامور گردید - و در سال هشتم سر زمین بندیله
[...]ح الویهٔ پادشاهی گشت و او باستخلاص قلعهٔ جهانسی
[...]که از قلاع استوار جهار بر گشته روزگار بوده ) و بتفحص
[...]فائن آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای
[...]واج قاهره ( که برأي العین مشاهده نموده بودند ) همت
[...]ای داده زینهاری گشتند - و چنین حصاره را ( که باسباب
[...] آلات قلعه داری استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه
[...]رمیان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده ) بے ارتکاب
[...]خاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح
[...]بست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسی و
(۴)
[...]به بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از نظر
[...]انید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار ( که
[...]رت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است ) در
[...]خر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

---

[...]) نسخهٔ [ ب ] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] سال هشتم
[...]ه سر زمین بوندیله مطرح الویهٔ پادشاهی گشت ) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ ج ] دیفه و در [ بعضی نسخهٔ ] دیپه *

خان بطريق سفارت نزد عادل شاه والي بيجاپور ( كه ا
نا عاقبت انديشي در ارسال پيشكش تكاسل نموده بقية السيف
نظام شاهيه را در حمايت خود جا داده بود ) رخصت يافت
خان مذكور بگزارش انواع ترغيب و ترهيب او را رهگراي اطا
ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پيشكش و فيلي ( كه ف
كامل نوع خود بود موسوم بگجراج ) معاودت نموده ناي
اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانساماني
چهرهٔ كاميابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ ( ۱۰۵۱
هزار و پنجاه و يک هجري بمنصب سه هزاري ذات و سوار
و عنايت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگي دهلي
دستوري يافت - و سال هجدهم ضميمهٔ آن از تغير اعظم
خان بفوجداري و تيول داري متهرا و مهابن شادكام شد
باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار
بلند مرتبه گشت *

## كيفيت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا كه همم عاليه مصروف آن است كه ذكر جميل
صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سيّما امزجهٔ سلاطين ذوی الاقتد (۲)
( كه همواره مي خواهند كه عرصهٔ جهان را بآثار پاي
بيارايند ) داعيهٔ اساس شهرے دل نشين بر كنار درياي جو

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] ذو الاقتدار *

(۲)
ز خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد
وهش بسیار قطعهٔ زمینی ( که در ظاهر دار الملک دهلي
ن نورگده و آغاز آن معموره واقع بود ) برگزیدند - بیست
نجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ ( ۱۰۴۸ ) هزار و
ل و هشت هجري مطابق طرحی ( که در پیشگاه خلافت
(۳)
ر گشته ) بسرکاری غیرت خان برادر زادهٔ عبدالله خان
یروز جنگ ( که نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود ) زنگ
یخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور
ساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه
رجا صنعت گری از سنگ تراش ساده کار و پرچین گر و
معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده با عملهٔ بسیار مشغول
ر گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیأ لختی مصالح
نده بود که غیرت خان بصوبه داری تتهه نوازش یافت -
حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفیعه
الله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز
ن امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته
(۴)
ت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت
انجام لوازم آن بمکرمت خان ( که بوالا خدمت میر ساماني

(۲) نسخهٔ [ ب ] بعد از - (۳) نسخهٔ [ ب ] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ ج ] عمارات ،

قیام مي نمود ) مقرر گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور
رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا
سایر ابنیهٔ فردوس آئین [ که در هر گوشهٔ آن خورنقی
سدیرے ست و در هر زاویهٔ آن گلشنی و غدیرے - و بے تک
و اغراق نگار خانهٔ چین است - اما آن نقش پیشین و
نگار پسین * بیت

* درو آن قدر برده صنعت بکار *
* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای امیر خسرو ست که آنچه سابق در مد
دهلي گفته بود دریغولا بر روی کار آمد * بیت

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است ] *

بصرف شصت لک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چ
روز صورت حسن انجام گرفت (۲) *

قلعهٔ رفیعه ( که مثمن بغدادي ست ) درازش هزار گز پادشاه
و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح
بر افراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و
ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین
مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع

(۲) نسخهٔ [ ب ] درصورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن -
چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و
ق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون
ی ریزد - سوای ضلع شرقي ( که دریای مذکور بدیوار حصار
وسته است ) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته -
شیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز
محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام
و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل
بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت لک روپیه -
و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت
( که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده ) بچهار لک
روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای
جون از نواحیِ پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سي کروه
شاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون ( که شکارگاه او بود و
کشت کم داشت ) رسانید - آن نهر بعد از انتقال
سلطان بتوالیِ ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان
ماند - و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان
دار دهلي برای افزونیِ زراعت و آبادیِ محال تیول
خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون روزگار او سپري شد بترميم و
تعمير آن نپرداختند - و بدستور پيش از جريان باز ماند -
دریذولا ( که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف
گشت ) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفيدو
( که مبدأ و منتهای آنست ) مرمت کنند - و از سفيدو
تا قلعه ( که مسافت آن نيز سي کروه پادشاهي ست ) نهر
تازه حفر نمایند - بعد تياري به نهر بهشت مسمی شد - و
نشيمنها بحوضهای لبريز و فوارهای بلند پرواز نضارتے ديگر
بهم رسانيد - بيست و چهارم ربيع الاول سنهٔ ( ۱۰۵۸ ) هزار
و پنجاه و هشت هجري سال بيست و یکم ( که برای
نزول پادشاهي مختار اهل تنجيم بود ) به تهيأ اسباب جشن
و تعبيهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامی منازل خاصه را
بگوناگون نفائس فرش ( که در کشمير و لاهور از پشم شال
برای هر نشيمنے بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند )
برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزي
ده یک دوزي و کلابتون دوزي و مخمل زربفت کار هنرمندان
بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشيمنے اورنگ مرصع
و طلائیِ میناکار و منبت و ساده نصب نمودند - و هر
مسندے والا گسترده گاوتکيهها با غلافهای لآلئ مثلاّي گذاشته
مسند پوشهای زرکش بران کشيدند - و سه جانب ایوان منبع الشرف

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا
ہر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته
ودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی
خته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی
ی مرصع سریر فلک نظیر ( که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز
ست ) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید
ا اساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو (۲)
مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن مذبت
نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادهٔ
قور خانه ( که محتوی ست بر شمشیرهای جواهر نگار با
ردله های مرصع و ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع (۳)
ه در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته ) بترتیب نگاه
اشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان
ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را
یبان های زر دوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و
مل زربفت طلا باف و نقره باف گجراتي و مسلسلهای (۴)
ون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه
ی زربفت و بر روي ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

( ) نسخهٔ [ ج ] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ مرصع ]
یست - (۴) نسخهٔ [ ج ] بامسلسلهای •

زربفت بسرغه های سیمین بر افراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور ( که در رفعت و وسعت بآسمان برابري دارد ) بحکم عالي در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار و بافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره ( که دور هرکدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بیست و دو ) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّثقیل در مدت یک ماه بر افرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است *

بالجمله چنین بارگاهے ( که با فلک همسري نماید ) گاهے افراخته نشده - و چنین مکانے ( که نمونهٔ فردوس برین باشد ) باین زیب و زینت آراسته نگشته (۲) - از رو وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده ر جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سر اف مي گشتند (۳) - و گروهے بفزوني منصب و نوازش خطاب جمعے بمرحمت نقد و اسپ و فیل کام دل بر گرفتند -

(۲) نسخهٔ [ا] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند*

حیی کاشي تاریخ (۲) اختتام این بنای عالي چنین (۳) یافته

* مصرع *

* شد شاهجهانآباد از شاه جهان آباد *

زار روپیه صله برگرفت *

مکرمت خان را بجایزهٔ اتمام این عمارات (۴) هزاری ذات و
ر بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری
ات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز
اختند - و در سال بیست و سیوم مطابق سنهٔ ( ۱۰۵۹ )
زار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مکرمت خان رخت
ندگاني بربست - مشار الیه بتمول و زرداري شهرت تمام
اشت - مشهور (۵) است که روزے فردوس آشیاني فرمود که
د ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهای مثمن و مسقف
جا ( که طرح برگزیدهٔ طبیعت بود ) ترتیب نگرفت - و
ن نمط ( که پسند خاطر بود ) این شهر صورت نیافت -
درین باب تعرض گونهٔ به مکرمت خان کردند - ازان روز
مت خان گفتے که این شهر اگر بنام ما مسمی کنند
ه خرج شده داخل خزانه مي نمایم - پسرے داشت
، لطیف نام - در سال بیست و دوم بتقدیم خدمت

---

) یعني سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] یافت -
۴ ) نسخهٔ [ ج ] عمارت - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] فرموده •

فوجداري ميان دوآب مامور گرديد - و روح الله برادر زادهٔ او
منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تيز خرام بتقريب سخن بگزارش چگونگي
شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بيان اين شهر و دهلي
نيز جولاني ميكرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صور
تاسيس پذيرفت جانب راست و چپ آن بر كنار دريا س
شاهزادهاے عالي شان و امراي عظمت نشان بعمارات وسيع
و بديع و نشيمنهاي دل نشين چندان پرداختند [ كه از ابنية
عاليه ( كه بيست لک روپيه صرف آن شده باشد ) و آنچ
از آحاد ناس تا اكابر و اعالي در خور مراتب احوال
تفاوت كثرت و قلت اموال موافق خواهش و سليقهٔ خود طرح
ريخته اند ( و از حيز احصا (۲) بيرون است ) معمورهٔ عظيمے و سواد
اعظمے ست ] كه سياحان جهانگرد بلدے باين پايهٔ فسحت
(۳) و وسعت و بدين مايهٔ جمعيت و جامعيت در هيچ اقليم
نشان ندهند * بيت

* تعالى الله اگر مصر است و گر شام *

* بود يک گوشهٔ اين محشر عام *

مدينة السلام بغداد ( كه پانصد و چند سال دار الخ
خلفاي عباسيه بود ) دوره از طرفين دجله دو فرسخ است

(۲) نسخهٔ [ ج ] احصار - (۳) نسخهٔ [ ج ] اقليم *

ش کروه رسمي باشد - و محيط اين شهر عظمت‌بهر پنج
سخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو ( که
سنگ و گل کشيده بودند ) بوفور باران جا بجا ريخت
سال بيست و ششم سورے از سنگ و ساروج در کمال
ت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول
ل هزار و سيصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بيست
هفت برج و يازده دروازه ( که دو کلان بعرض چهار و
تفاع با شرفات نه ذراع است ) بصرف چهار لک روپيه
ورت انجام گرفت *
چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول
ـ هزار و پانصد و بيست گز مشتمل بر هزار و پانصد و
صت حجره و ايوانهاى نهايت مطبوع و دلپسند ( که بحکم
لى سکان بلده آنرا ساخته اند ) - از آغاز بازار ( که متصل
طبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دوصد و پنجاه ذراع
ديوار قلعه اساس يافته ) تا چوک هشتاد در هشتاد -
الي چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک
صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمين
طول و عرض - جانب شمالى اين چوک سراى دو سقفهٔ
اساس بيگم صاحب ( که يک درش جانب بازار و ديگر
رف باغ ) موسوم به صاحب‌آباد ( که حقيقةً سه باغ است )

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکے ازان مکرمت خ
پیشکش نموده و اعلی‌حضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرمود
و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامے ست بکمال نزاهت
صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و
سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوري محل پانصد
شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبر آباد بطول هزار
پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي دو رو
بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغ
بازار محاذی دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیا
اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر ( که موسوم بمسج
جهان نما ست ) در کمال رصانت و متانت و نهایـ
(۲)
فراخی ساحت بر کوهچهٔ جانب غربی قلعه بمفاصلهٔ هزار
واقع است - دهم شوال سنهٔ ( ۱۰۶۰ ) هزار و شصت هج
اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک ر
باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای
خاک گردید *

* قبلـــهٔ حاجات آمد مسجـــد شاه جهان *

(۳)
تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر
قریب صد سال گذشته ) نوئینان عظام و عمدهای والا

(۲) نسخهٔ [ ب ] فراخیٔ ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت

طرح امکنهٔ دل فریب و طراحی حدائق طراوت افزا بجائی رسانیده اند ( که ادهم تیزگام خیال در مسلک بیان آن لنگي مي گراید ) خامهٔ بپای چوبین چگونه آن راه تواند رود - خصوص مساجدے که در چوک سعدالله خان و چوک معروف به چاندني چوک ( که معمار همت عالیهٔ ظفرخان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده ) - کاسهٔ گنبدهای هر یک را با منارها از جانب بالا بصفایح مس مطلا در کمال درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم فلک را خیره مي سازد - و ازین جهت ( که از مدتے ممتد رایات ظل اللهي سایه گستر این مصر جامع است ) بکثرت ابنیه و هجوم قطان هر جانب بیرون حصارش معمورهٔ ایمنت در چهار ربع او مسکون - و از بسیاری اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقلیم هر کوچه و برزنش کشوریست بامتعهٔ اقالیم سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزیر امصار است - و در هر دوکانش بوفور نفایس و نوادر هر بار صد کاروان بار - ازین است که در فترت نادر شاهي گو چشم زخمے باین شهر رسید - و در طرفة العین بصورت اصلي باز گردید - بل همه چیزش از اول بهتر و روز افزون است - و تصویر نقش و نگارش از قدرت قلم بیرون - صنایع پردازي و نزاکت کاریها را روز بازار است - و طرب انگیزي

و بزم‌طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیزرفتار در
مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است
باین بیتے از فروغی کشمیري ( که در تعریف این شهر گفته
اکتفا مي نماید * 　　　* بیت

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شـــاه جهـــان آباد باشد *

اما دهلی قدیم ( که از مهین و دیرین شهرهای هند است
نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي
و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده
دقیقه - اگرچه برخے از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم
است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ
پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس
نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل
دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرهي
گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید

* بیت *

* وی دهلي و وی بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - س[illegible]
علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس از آن

غلق شاه تغلق آباد برساخت - پستر پسرش سلطان محمد
رے نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز
م خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده
دیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکے دیگر برافراشت
هان نما نام *

چون نوبت بجنت آشیاني رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر
ودہ دین پناہ نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائي را
ران کرده جدا شهرے برآراست - آثار این شهرها نمایان
پید است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه ( که برساحل
ریای ستلج است ) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواري
کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد
سي - شرقي آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیرآباد
ۀ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي
نه و سرچشمۀ گنگ - و ( چون درین صوبه دیگر رودها
ن ) لختی شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان
نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنگار درو - و آهوی
ن و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر
جانور و خیل و اسپ کوت بس انبوه - هشت سرکار
ت و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شازده
انزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیاني

بدو میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهانآباد موسو
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو ص (۲)
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سي و هفت دا
قرار گرفت *

این سواد اعظم ( که بهترین بلاد هندوستان است
سه فصل دارد - زمستان از غرۀ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرما ست - و دو دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
تابستان از غرۀ اسفندار تا (۳) آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار (۴)
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردي نیز معتدل
است - درین دو ماه سواري و قطره مي توان کرد
اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود
و خورداد زمان استیلای گرما ست - سیوم برسات - او
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بسان خورداد گ
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا س
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای د

---

(۲) نسخۀ [ ج ] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخۀ [ ج
[ آخر ] نیست - (۴) نسخۀ [ ج ] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

دید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهاے هندوستان است ـ
در شهریور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته -
هر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف
ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم
مي گردد - و شبها مائل بسردي - این فصل سه هوا دارد -
اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن
در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات
روزے ( که باران نشود و نسیم نوزد ) هوا گرفته مي شود -
این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
هوا متفاوت است *

## * میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکاني
منصب هزار و پانصدي هفت صد سوار سرافرازي داشت -
بعد از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خویش از
صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
سال دوم به تعیناتي صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها
برادر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک
داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده روی
سعادت بتقبیل سدهٔ جهانباني مي افروخت - و باز بدستوری
مراجعت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجاگیرداری فتح پور بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری جونپور از تغیر شاه نوازخان صفوی برادر خردش نامزد گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد - و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف استلام خلافت دریافت - و باز پدر و پسر کومکی بنگاله شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع پتهانه داری کوچ متعلق صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات اندوخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنهٔ ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری ره نورد عقبی گردید - مشار خطاب خانی قبول ننمود - میرزا صف شکن بعد فوت بخدمت تهانه داری و فوجداری حصر ولایت بنگاله چند بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئی زمان اشتغال ورزید - و در سنهٔ ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و هجری سال پنجم عالمگیری روزگار حیاتش بسر آمد - میر میران یزدی همشیرهٔ نوازش خان عبد الکافی ( که

علائی خلیل الله خان است ) در خانهٔ او بود - خلف او سیف الدین صفوی باعتبار دامادی خلیل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب خان ناموری گرفت - و بنابر جهتی از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم بیحالی منصب کامران گردید - و خطاب خانی بنام خود یافت *

## * مرتضی خان سید نظام *

پسر دوم میران صدر جهان پهانیست - از بطن برهمن زنی بوده ( که میران کمال شیفتگی بدو داشت ) - ازین جهت آن پسر را نهایت دوست داشته در صدد تربیت او شد - در حین حیات خود بروشناسی پادشاهی و منصب عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکانی او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان میر حسام الدین انجو سید مذکور بخطاب مرتضی خان ناموری اندوخت - هنگامی ( که نظم صوبهٔ دکن بمهابت خان خانخانان تفویض یافت ) خان مشار الیه نیز کومکی گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان ( که حصون تسعهٔ دولت آباد بنیروی شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجري گشايش يافت ) سپه سالار خواست يکے از سران فوج را با برخے از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت ( که مدتے در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشيده بودند - و صبح و شام از کارزار بيجاپوريه و نظام شاهيه دمے نياسوده - و آذوقهٔ ذخيرهٔ نيز نمانده ) بهر که تکليف نمود از تکفل آن سر بر تافت مشهور است که ( چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعيت بود ) مهابت خان با او درين امر مبالغه نمود - سيد بامتناع چنين اصرار ورزيد که مهابت خان خط آزادي از او نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمايت راسخ پذيراے آن خدمت گرديد خانخانان حکمت عملي بکار برده سيد مرتضی خان را با جماعهٔ ديگر بهمراهی خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحيل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسيد که ( چون او بيش از همه تعب و صعوبت کشيده ) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه ( که صوبه داری آن باو متعلق بود ) رفته چندے بياسايد - خان مذکور سيد را در قلعه گذاشته و زرے ( که از خزانهٔ عامره با خود داشت ) برای ناگزير قلعه بمشار اليه

داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تیولداری دلمو (۲) سر افرازي يافته بمالش متمردان آن ناحيه از بيس و غير آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلمو سمت جمعيت كثير و انبوهي فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طايفهٔ بيس كوتاهي نغمود - مكرر بجنگ و پيكار غالب آمده نقش صولت او درست نشست - مدتها در فوجداري بيسواره و ... بضبط و ربط تمام گذرانيد - آخر الامر از غلبهٔ پيري ضعف قوي طاقت قطره و پويه نماند - و بمهام خدمت نمي توانست پرداخت - در سال بيست و چهارم از بارگاه خلافت او را از منصب باز داشته بيست لک دام بطريق ماليانه از پرگنهٔ پهاني وطنش ( كه يک كرور دام جمع دارد ) مرحمت شد - چون پسرانش در گذشته بودند هر كدام از عبد المقتدر و عبدالله نبيرهاى او را باضافهٔ منصب و ديگر نباير او را فراخور حال بمنصب بر نواخته هشتاد لک دام تتمهٔ اين پرگنه را در تيول آنها مقرر كرد - پس ازين سيد مذكور مدتها در زمرهٔ وظيفه خواران گذرانيده باجل موعود بساط حيات در نورديد - عبدالمقتدر در عهد اعلى حضرت بمنصب هزاري شش صد سوار و فوجداري خيرآباد رسيده *

---

(۲) در[ بعضى نسخهٔ ] دلمؤ *

## * معتقد خان میرزا مکی

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیري در جنگ عثمان خان لوهاني داد جانفشاني و جان ستاني داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیر اندازي شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنموني بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولي عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت ( که از عمدهای دولت شاهي بودند ) بهوش افزائي و فرمان پذیري عادل شاه بیجاپوري تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوري یافت که قطب شاه والي آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او ( چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت ) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان براداري دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامي تنومند و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسيِ انجمن حضور و استحسان

تقديم خدمت اسباب مزيد رفعت جاه آماده گردانيد - و در
ايام ناكامي شاهزاده ( كه از بے مهري روزگار غير از قطع
فيافي سود سفر بنظر نمي آمد ) او از اخلاص وافي و
صفاي صافي ( كه سرآمد شمائل رضيه است ) پرستاري و
هوا داري خداوند مجازي را سرمايهٔ بهبود دانسته بهيچ وجه
از ركاب شاهي جدائي نگزيد - تا آنكه زمانهٔ نيرنگ ساز
بفاصلهٔ يک بست و گشاد مژه چمن ديگر طرح ريخت - و
بهار دولت شاهي گل كرد - در سنهٔ ( ۱۰۳۷ ) هزار
و سي و هفت هجري جنت مكاني در گذشت - و الويهٔ
شاهي از جنير دكن باهتزاز آمده هفدهم ربيع الآخر بر تالاب
كانكريه ( كه در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است )
پرتو نزول افكند - و نظم آن ديار باقتضاى وقت به شير
خان تونور تفويض يافت - و ازانجا كه هنوز وصول بدار
الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را
بمنصب چار هزاري دو هزار سوار برنواخته با جمعے ديگر
باحمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمير
علم بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعين
گشت - و در سال پنجم حكومت آن ولايت نامزد نصرت
خان خاندوران گرديد - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه
مامور شد - و در همين سال مكرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اوڈیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اوڈیسه بلند پایه گردید *

از غرائب رو داد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبلغها بدست آورده که (۲) افشای هر یکی موجب رسوائی بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپاندیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهار لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دریذولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان ( که بخشیگری آن صوبه یافته همراه بود ) روزے ( که از الهآباد در کشتی نشسته می رفتند ) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره برآورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیز دستی چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

(۲) نسخهٔ [ ب ] و انشای هریکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور همان ایام در گذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب [illegible]مر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار ر[illegible]ه بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال ( ۱۰۶۱ ) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت [illegible] که او بضبط نواحئ جونپور نمي تواند پرداخت - آن [illegible] بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان در جونپور بساط حیات در نوردید *

## * میرزا عیسئ ترخان *

[illegible]س جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم سنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسئ بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرگس ( که وکیل مستقل آن سلسله بود ) میرزا

غازي را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزی بخت و رهنمونی اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیري استظلال عافیت نمود - جنت مکاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنیات دکن فرمود - و چون میرزا غازي در حکومت قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانیه متمکن ساخته دست مایهٔ حکم رانی اندیشید - جنت مکاني بتوهم آن ( که مبادا عبد العلی به دستان سرائی خسرو خان ریشهٔ استقلال دران سرزمین فرو برد ) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمي فرمود - و چون جبهه سای آستان خلافت گردید بعرض برخی حساد [ که میـ از دیرباز در آرزوی ملک موروثي نعل در آتش است - اگر دریخولا مستقل شده بحاکم کچ و مکران و هرمز ( که قر واقع شده اند ) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نم مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید ] پادشاه بد گمان میرزا رستم قندهاري را بحکومت آن دیار مامور فرمود بسعی او رگ و ریشهٔ ترخانیه ازان ولایت بر کنده گشت و میرزا عیسی بجاگیرداری دهن پور گجرات سر بر نواخته تعین آن صوبه گردید - دران هنگام ( که اعلی حضرت از حوالی تتهه بناکامي براه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود ) میرزا بیاوری طالع از نقد و جنس و اسپ و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخیرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه رایات فردوس آشیاني از دکن بدار الخلافه آگره هنگام جهان گشائي بسعادت زمین بوس رسیده باضافهٔ در هزاري هزار و سیصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ایالت ملک تتهه کامروای ملک خود گردید - لیکن بعد جلوس سریر فرمان روائي حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفویض یافت - و میرزا بي نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتیولداری متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیرداری ایلچپور رخصت یافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب والای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر نواخته بفوجداری سرکار سورتهه مباهي گردید - در سال پانزدهم بصاحب صوبگي گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت - و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله ( که بمنصب دو هزاري هزار سوار سر افرازي داشت ) مقرر گشت - و بعد از عزل صوبه داري مجدداً بایالت جوناگده ( که حاکم نشین ولایت

سورتهه است ) سر بر افراخت - و در سال بیست و پنجم حراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سانبهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعي سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل [illegible] راگ و رنگ بود - و در نغمه خواني و ساز نوازي خالي [illegible] کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلان [illegible] که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشتر [illegible] در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت مي[illegible] محمد صالح ( که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده ) بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فتح [illegible] بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبی درخور سر افرازي یافتند

## * محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیچ خان از منصب داران داخلی همراهی شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای ولي عهد تعلق مي‌کرد [ چنانچه در عهد فردوس مکاني به جنت آشیاني و در وقت جنت آشیاني بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکاني و فردوس آشیاني

تنخواه شده بود ] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشياني بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداري آنجا مامور گردید - ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کشاي قضا بادني وسیلهٔ جامے را بکامے مي ریزند دران ایام [ که جراحات ...گم صاحب ( که بنابر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن ...اصلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطباي وقت ) ...چند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد ] او در پیشگاه ...طافت ظاهر نمود که هامون نام فقیرے بے نوا در سرکار مذکور باشد - مرهم او براي این قسم جراحات مفید و مشهور است - ...تر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید - ...شاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل ...دیه در وطن بطریق آلتمغا بر نواخت - و مشار الیه ( که ...طهٔ این امر بود ) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب ...ي نامورې اندوخت - سال بیست و ششم ( چون صوبهٔ ملتان ...وض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت ) ...یابت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون ...وبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سي ام مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجري پیمانهٔ زندگي او برآمود *

## * مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز (۲) جلوس اعلی حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب پادشاهي گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظ[ام] شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصر[ت] جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی شهامت و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رسید[ه] بالاگهات رکن است و (۴) درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چ[هل] و شش هجري در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهي در آمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد [سوار] دیگر اضافه یافته بصیانت و محافظت آن حصن [ا]... معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمروت و مردمي بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ ج ] عادلشاه - (۴) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان(۲) زمان گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے ( که اندرون قلعه واقع شده ) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن نیافت ( که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه رساند(۳) ) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

---

( ۲ ) یعني شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۸ ) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ۱ ] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ
فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود
شیفتگی داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

## * میر شمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتے تارک دنیا بود -
و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده -
بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در نوا
سورت ورود نمود) او بقلعه داری آنجا سرفرازی یافت -
سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی د
هزار سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت - و سال دهم باضاف
پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنهٔ پژوده مضاف
گجرات لوای بلند پایگی بر افراشت - سال هژدهم بعنای
نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اض
بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداری و تیولدا
بیر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجد
و تیولداری بتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید
سال بیست و هشتم باز به تهانه داری و جاگیرداری پژوده
از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم
رمضان مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجری
لباس هستی را بر کند *

## * مرشد قلي خان خراساني *

از ترکان سپاهي پيشه بود - بکار داني و معامله فهمي امتياز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زيک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصين را تسليم اولياي پادشاهي نموده بندگي درگاه والا برگزيد چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام يافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از ياوري طالع بدولت روشناس نيز گشته منظور نظر التفات خسروانه گرديد - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني به فوجداري دامن کوه کانگره از تغير بخنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداري بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زيب شد او به بخشيگري فوج متعينهٔ ايشان تعين يافت - و در سال بيست و دوم از تغير جان نثار خان آخته بيگي شد - و سال بيست و چهارم به بخشيگري لاهور اختصاص گرفت - چون شاهزادهٔ مذکور در سال بيست و ششم بتفويض نظم دکن لواي توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خدمت ديواني بالاگهات دکن کاميابي اندوخته بهمراهي شاهزاده دستوري يافت - و در تقديم خدمت مساعي جميله بکار برده جوهر رشادت و کار داني

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ خان ] نيست *

خود را بر روی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [ که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را ( که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسري در نیاورده طبل خود کامي و خود آرائي مي نواخت - و از امور سلطنت جز نامی بہ اعلی حضرت نماند ) کوتاه سازد ] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افکند - و در کمتر فرصت لشکرے نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهي ( که دران صوبه بودند ) هرکرا بخت اقبال مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت مرشد قلي خان ( که آثار ارادت و جانفشاني از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص منشان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید ) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان ( که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهان

گشت ) بخدمت ديواني جليل القدر سركار شاهي مدارج عزت پيمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي يافت - و چون رايات پادشاهي دهم رجب سنة ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري بگذر اكبرپور از آب نربده پاياب عبور نموده و بيست و دوم همين ماه اتفاق صف آرائي ( كه نخستين معارك آن شاه فيروزمند است ) با مهاراجه جسونت ( كه از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گرديده بعد اقامت در نواحي اجين افشرده بود ) افتاد راجپوتان مشهور مثل مكند سنگهه هاده و رتن راتهور و ديال داس جهاله و ارجن گور ( كه از رؤساى آن قوم جلادت كيش بودند ) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست توپ خانهٔ شاهزاده [ كه اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادري مرشد قلي خان ( كه از سرداران راسخ العقيدهٔ صاحب سيف و قلم بود ) قرار يافته ] بجنگ و ستيز آمدند خان مذكور باتفاق ذوالفقار خان ( كه مقدمة الجيش اول بود ) با آنكه فوجي درخور كثرت و هجوم مخالفان نداشت پاي ثبات و قرار در عرصهٔ كارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گير و دار بسيار و سعي و تلاش بي شمار ( كه منتهاى مرتبهٔ سپاه گري و جانفشاني بود ) مردانه نقد جان نثار نمود - و باداى حق اخلاص سرخروئي اندوخت *

مشار اليه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري فهميد متصديانه داشت - و ديانت و خدا ترسي (۲) پيرايهٔ حالش بود - در ديواني دکن باستمالت و رفاهيت رعايا کوشيده در توفير و تکثير آبادي ملک همت گماشت - و از کار شناسي و جزرسي تقسيم اراضي نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستور العملي قرار داد - گويند از روي احتياط (که مبادا حيف و ميلي بجانبي رود) بسا اوقات خود طنـ[ـاب] جريب بدست گرفته زمين را پيمايش مي کرد - از حـ[ـسن] نيت اوست که عمر جاويد يافت - يعني نامش بسبـ[ـب] اين دستور العمل تا انقضاي اعوام و شهور بسيار (۳) بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

بايد دانست که در ممالک فسيحة المسالک سير حاصـ[ـل] زرخيز دکن تشخيص جمع مال بر سر بيگهه و مساحـ[ـت] اراضي بجريب و تفريق زمينها و تقسيم اجناس حبوب [...] بقول درميان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بيک قـ[...] جفت گاو مي توانست و هر جنسي که مي خواست بر قلبه قليلي باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس کميت و کيفيت نمي شد - و پس ازان [ اين ولايت بروزگار ممتد بقوج کشيهاي متواليهٔ سلاطين هندوستان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] خدا پرستي ٠ (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ بسيار ] نيست *

پی سپر گردید - و رعایا از ظلم مغل و معاملت نو ترسان
و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط
چندین ساله سرباری گردید - و ویرانی بمرتبهٔ انجامید
( که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سی و چهل کرور
دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند ) بحالت اصلی
نگرائید تا آنکه (۲) نوبت بمرشد قلی خان رسید ] خان مذکور
از کار طلبی و دقت پژوهی به رای صواب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را ( که از زمان عرش آشیانی احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده ) بتازگی دران مرز بوم
بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین
نمود که اراضی اکثر پرگنات (۳) را به پیمایش در آوردند ( که
آنرا رقبه خواهند ) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله
که بکار قلبه رانی نمي آمد ) نمود - و هر دیهی ( که
...م نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر
بودند ) مقدمی آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادی
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی
از سرکار داد ( که آنرا تقاوي گویند ) و با عمال گفت که

(۲) نسخهٔ [ ج ] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست ٭

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سربسته (۲) ( که معمول زمان قدیم نیز بود ) - دوم تقسیم غله ( که آنرا تبائي نامند ) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسبغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و بذور نظر بر نرخ و چندي و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت تا حصاد (۳) في بیگهه چیزے معین نم[ود] که بعد جریب آنرا باز یافت نمایند - و این عمل در سه چ[ار] صوبهٔ دکن ( که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود ) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سررشته - (۳) نسخهٔ [ ب ] کرده *

سي و دوم بوقایع نگاریِ کچهریِ دیوان اعلی سرفراز گردید ـ وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسید که بر نام خاني مي خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه بالحاظ بعضے وجوه مرشد قلي خاني (۲) اختیار کرد - خلد مکان فرمود که من و مادر قربان علي ( کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ ) باین نادان بگوئید که علي گذاشته قلي میشود - فضل علي خان بهتر است - و پس ازان بدیوانیِ شاهزاده محمد معز الدین ( که از زندان تادیب رستگاري یافته بود ) اختصاص گرفت - و در سال چهل و دوم بخدمت دیوانیِ صوبهٔ ملتان امتیاز یافت - زبانیِ یکے از رفقای خان مذکور ( که خالي از اعتماد نبود ) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان رخصت یافت بچه کامیابي و شغف (۳) راه مقصود پیمودن گرفت و چه شیشهای مراد که دست امید بر طاق دل او همراهانش نچید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر (۴) چند روزه طرح نمود - هر صبح سیر باغے و هر شام مجلسے تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ حادثه بشیشه خانهٔ آرزویش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم آن بلده اصدار یافت که فضل علي خان را طوق و زنجیر کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

(۲) نسخهٔ [ ب ] خان - (۳) نسخهٔ [ ا ] شفقت (۴) نسخهٔ [ ج ] روز ●

این سانحه از اخبارنویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او ( که در لاهور بضبط درآمده ) باز مسترد نمایند *

## * ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حمايد شیم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به روشناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهارصدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان ( که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت ) بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاه مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقاً روزے ( که (۲) بر چنداولي ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(۲) در نسخهٔ [ ج ] دربیجا [ کاف ] نیست *

با نام و نشان نامزد بود ) از سهل انگاري قريب بدو كروه از قول دور افتادند - مخالف ( كه در كمين فرصت بود ) بيكبار با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخي خانه زادان روشناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم نيارست ورزيد - از معركه پهلو تهي ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مكرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم ببخشيگري لشكرے ( كه بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعين يافته ) اختصاص گرفت - و در سال بيست و دوم ( چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساكر نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد ) بخشيگري آن فوج بخان مذكور مفوض گرديد - و در همين سال پدرش رخت زندگي بست - او در ركاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي وقفه - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش مطرح تعين دكن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دكن بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور كارداني و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه در بندوبست آنصوبه كوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين برداشت - و بحسن سلوك همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني پایان گهات دکن ( که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد ) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزوني پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داري احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان مرافقت بر بست پس ازان ( که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید ) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان ( که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود ) بخدمت دیواني سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [ که فلک ستمگار و روزگار نا سازگار ( که شادي او غم آمود و شربت او زهر آلود است ) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نسازد ] آن

صورت نصیب چمنستان کامیابي هنوز از بادهٔ وزارت لبے
تر نا کرده که پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - یعني یک و
نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگیني چلقد و
جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي
مشهور و شگفته پیشاني و متواضع بود - و حسن معاشرت
داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش مي گردید -
و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *
* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال
...دار خان پسر او ( که از امراے عالمگیري ست ) جدا
...ریر آمده *

## * معمور خان میر ابوالفضل معموري *

...دے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ
... و کیاست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشیاني
...سب پانصدي دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از
...ز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام مي ورزید - بمددگاري طالع
قوي و دستیاري سلیقهٔ درست هر صوبه دارے ( که دران

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] تازه ناکرده - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ کاف ] نیست *

ولایت رسید ) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهلیت و مردمي سر آمد روزگار و در کار روائي و آشنا پروري یکتای وقت بود - چون نظم آن دیار به پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر تفویض یافت موصی الیه از کار شناسي و دیده وري دیرین خدمت و خیر خواهیٔ خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد التفات بود - هنگامے ( که شاهزاده بارادهٔ انتزاع سلطنت بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت بر افراخته بکوچ متواتر کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید ) او دران روز از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازي یافت و در محاربهٔ جسونت بهمراهیٔ شاهزاده محمد سلطان در فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نص[illegible] و فیروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانص[illegible] پانصد سوار چهرهٔ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دار[illegible] ( چون سواد باغ اغراباد دهلي مشهور بشاله مار [illegible] خیام عالمگیري گردید ) ازان جهت [ که اختر شناسان [illegible] جلوس مسعود بر سریر فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذی[illegible] سال ( ١٠٦٨ ) هزار و شصت و هشت هجري بر[illegible] بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسر انجام لوازم این امر بنوعے ( که معمول این دولت است ) پردازند ] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [ که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني ( که در موافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امرے سترگ اقدام نماید ) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار ( که ابرام گرفته بود ) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت ] خانه نشین گردید - معمور خان ( که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر الطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و موافقت مي زد ) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح دلنشین مشفقانه پرداخت در نگرفت - ازانجا که بر پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان ( که پاس ادب و حفظ تورهٔ سلطنت زیاده بر مراعات دوستي داشت )

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش بر خاسته براه (٢) افتاد - نجابت خان بملاحظهٔ آن ( که مبادا کچه گل کند ) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هر چند مردم هفت چوکي وغیره بر سر او تعین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها نا شکفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله ( که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسي علم استادي مي افراشت ) چند گاه بخشيء فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درویشي زد - و صبیهٔ او [ که اهلیه جعفر علي خان خراسانیست که ( ابتدا بدامادیء حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکاني دیوانیء بیجاپور و حیدر آباد و بدر (٣) و بخشیگريء فوج خان فیروز جنگ سر انجام داده - آخرها حالش بپریشاني انجامید و در مباديء عهد خسرو زمان در گذشت ] تا الآن بباغ گور خانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و دیگر اولاد میر ابو الفضل معمور خان معلوم نشد

(٢) نسخهٔ [ ب ] بر راه افتاد - (٣) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ بدر ] نیست

مگر همشیرهٔ آن مرحوم اولادش بسیار است - که یکی از نبایرش فخر الدین علي خان معموري ست ( که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده ) - اما حیف که صد یکی ازان یاوری طالع نداشت - و الّا کارهای عظیمه ازو متمشي مي شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشین صوبهٔ اوڈیسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی سنگمنیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل قلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سرافرازي یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامے ( که حسین علي خان امیر الامرا بدکن مي آمد بسابقهٔ معرفتی ( که پدرش با سید عبد الله خان بارهه داشت ) با آن عالي منزلت بفوجداری بیجاگده کنار نربدا اختصاص گرفت - و بر وجوه شتّی طرفی از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دکن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) امیر الامرا (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] بآن عالي منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوڈیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفویض یافت او صوبه داری برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان ( که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد ) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چید - و از بد اختری دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا (۲) نزد راجه ساهو بردند هرچند باغوای راجه پرداخت و سعیها کرد ( که برهم زن صلح دکن گردد ) سودمند نیفتاد - دران وقت [ که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلچ ( که گروهے ست از تلنگه ) انتزاع نمود ] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گردید - با راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببي داشت - افراطے مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ مزاجے ندیده شد (۳) *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] و ازانجا - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] دیده نشد *

## * مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیانی بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابی برافروخت - و بهتر باضافهٔ پانصد سوار مرتقی شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار ( که بمحاصرهٔ قزلباش بود ) دستوری یافت - و پس از ...ودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدی ذات و عنایت علم ...قاره کوس شادمانی بر نواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال ...ت و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ ...صب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - ... بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور ... شد - و سال سی و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه ( که ... سد بودن بر روی سلطان محمد (۲) اورنگ زیب بصوبهٔ ...لوه تعین شده بود ) شرف دستوری پذیرفت - و روز جنگ باتفاق موهن (۳) سنگهه هادا برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج ...راول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

(۲) نسخهٔ [ ا ] سلطان اورنگ زیب * (۳) نسخهٔ [ ب ] موهن سنگهه *

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده مادهٔ کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هردو برادر مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداري وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانی وطن بنام کشور سنگهه ( که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته ) مقرر گشت *

## * معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز بود - فردوس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالي لشـ[ـکر] و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنـ[ـجم] به کوتوالي لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محـ[ـمد] اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیـ[ـست] و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهم مسطور کمر عزیـ[ـمت] بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بو[د] سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیواني بیوتات ا[ز] تغیر راے مکند ( که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ ب ] ساخته *

نمیتوانست پرداخت ) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چهرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتیاز یافته از دیوانی بیوتات معزول شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم ( که بسبب ضعف قوی عهده برا نمي توانست شد ) لوای اعتبار بر افراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی صد سوار رتبه اش ببلندي گرائید - سال سي ام از اصل اضافه بمنصب دو هزاری دو صد سوار ناصیهٔ بخت را آگین ساخت - پس ازان ( که زمانه رنگ دیگر بر روی آورد و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ ت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموگر (٢) ان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد ) در اثنای خورد ناهبرده ( که از جانب دارا شکوه بخطاب خاني نام آور شده بود ) مطابق سنه ( ١٠٦٨ ) هزار ست و هشت هجري مقتول گردید *

## * مبارک خان نیازي *

پسر زادهٔ محمد خان نیازي ست - پدرش مظفر خان قي نا کرده رخت هستي ته کرد - مشار الیه در حداثت

(٢) نسخهٔ [ ب ] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال
سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران
ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت
صد سوار بر نواخته بهمراهی (۲) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت
یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان
خاندوران باز گردید ازانجا ( که شجاعت و بردلي ارثی این
خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این
سلسله ) مشار الیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تس
قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد
سر عزت برافراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متو
بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامے بامارت و بزرگي بر
و (۳) ( چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه
مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بر
روز افتاد ) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شه
نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای
در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي
جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیز
همت بتعمیر آن گماشته ) باقصی الغایة کوشید - چنانچ

(۲) نسخهٔ [ ب ] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخهٔ [ ب - ج
اودیسه *

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهدي بتقریب برخے امور روزے سر دیوان حرفے رمیان آمد - از فرط غضب و غیرت فطري نتوانست مل شد - روانهٔ حضور گردید - و پس از تقبیل سدهٔ ت مشمول اعطاف (۲) خسرواني گشته در کومکیان دار الملک انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بتهانه‌داري و اري هر دو بنگش ( که در انعام سلطان سلیمان شکوه بود ) سرافراز گردید - چون بند و بست آن سر زمین ماوای فساد پیشگان فتنه انگیز است ) چنانچه باید ت نبست در سال بیست و نهم معزول شده به تعیناتی صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگیري از تغیر ن بیگ خان بار دیگر بفوجداري بنگش (۳) مامور گشت - فوتش بنظر نیامد - فقیر دوست بود - و خدمتے شان میکرد - بعد ازو ازین سلسله کسے ترقي نکرد - حال در آشتي هم غیر از رسوم و اطلال نامے و نشانے نمانده *

## * میرزا ابو سعید *

نبیرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بیگم است - در

(۲) نسخهٔ [ ب ] الطاف - (۳) نسخهٔ [ ج ] بنکش که در انعام سلطان سلیمان شکوه بود *

رعنائي و ميرزائي شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنعی طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل بزر بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغي او بجا رسیده که گاهے هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخا دربار مي رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت فلک و ملک را بنظر (۲) در نمي آورد *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام ... بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با خود آصف جاهي برهم زده سر رشتهٔ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنظار نمي‌آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [ واو] نیست *

جهانگیری بحکومت تتهه فرق عزت بر افراخت - و چون نوبت فرمان روائی به اعلی حضرت رسید بسبب ناخوشی یمین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سی هزار روپیه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشهٔ فراغت به آسوده دلی و فراغ بالی بسر آورد - و در سال بیست و سیوم حسب الالتماس بیگم صاحب (۲) از پیشگاه خلافت و جهانبانی بفوجداری اجمیر و منصب دو هزاری ذات و هشت صد سوار بر نواخته شده (۳) رخصت تعلقه یافت - چون بمرض داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمی توانست بکارها پرداخت - در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالیانه بار دیگر در اکبرآباد معزوی گشته بقیهٔ ایام حیات را بمسرت و بے غمی گذرانید - و در اوائل عهد عالمگیری رخت بزاویهٔ لحد کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دواوین فصحا شغفی تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده سفینهٔ ترتیب داده خلاصهٔ کونین نام گذاشته - پسرش حمید الدین خان برفاقت شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب چهرهٔ سعادتمندی افروخت - و بعد جنگ راجه جسونت ( که نخستین فتح سریر آرائی ست ) بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان خانی بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بیگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ ج ] بر نواخته رخصت الخ ٭

کرم الله (۲) بفوجداری موکی پتن ( که بیست کروهی اورنگ آباد بر کنار گنگ است ) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

## * مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (۳) ( که از سادات صحیح النسب خواف است ) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - پستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگي را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامے ( که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت ) بدیوانی سرکار شاهي مباهي شد - پستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهاٹ برار ( که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است ) اختصاص گرفت *

و چون براستي و درستي و کاردانی و معامله فهمي اتصاف

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ ا ] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفرنصیب باضافهٔ منصب سر عزت بر افراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناتک ( که معظم خان میر جمله درهنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والی حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس از التجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد ) و برخے قلاع آن مثل کنچي کوتهه (۲) ( که از حصون معظمهٔ آن دیار است ) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت ( که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد ) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسپ و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران ( که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است ) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب او نامهٔ ( که دانشمند خان انشا کرده بود ) با موازی یک

(۲) نسخهٔ [ ج ] کنچي کرنهه ٭

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والئ بخارا و موازئ یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلي خان والئ بلخ ( که هر کدام مبانئ مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد مي داشت ) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني ست که چندے بدیوانئ خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازین بدیوانئ سرکار عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد *

## * میرک شیخ هروي *

برادر زادهٔ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام ( که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبهٔ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاودانی شتافته ) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاوری طالع بتعلیم پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر پادشاهزادها فرق افتخار بر افراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی (۲) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشار الیه تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب (۳) و افزونی پانصدی ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاری دو صد سوار بلند پایگی یافت - پستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد اورنگ زیب بهادر به هم عنانی ظفر و اقبال عرصهٔ پهنای هندوستان را بزیر یکران فرمانروائی در آورد بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونی پانصدی بمنصب سه هزاری سر بلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید هدایت الله قادری اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان ایام مطابق سنهٔ ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یک هجری ودیعت حیات سپرد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] خسروانه - ( ۳ ) نسخهٔ ( ج ) بیگم صاحبه *

## * مالوجي و پرسوجی * (۲)

برادران کهیلوجي بهونسله ( که از عمده‌های نظام شاهیه (۳) بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونیء بخت بیدار داخل بنده‌های پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان ( که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت ) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندیء او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان (۴) دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات بادشاهي سرگرم بود - در مبادیء تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهیء خانزمان تردد‌ات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهیء خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعیء جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین ( که پای تخت نظام شاهیه بود ) هر روز آماده تر مي‌گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن ( که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت ) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد (۵) - و در سلک

---

(۲) در [ بعضی نسخه ] مانوجي - (۳) نسخهٔ ( ج ) کیلوجي - (۴) نسخهٔ [ ب ] تعیناتیات - (۵) نسخهٔ [ ج ] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي درآویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفے نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان ( که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بر بست ) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

(۲)
مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے ( که آن تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست ) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانید -

(۲) در [ بعضے نسخه ] مانوجي *

ولئ ن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومين بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به يمن بندگي پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهيت و جمعيت تمام اندوختند - و همواره بهوشياري و زمانه سازي در امور ملازم پيشگي كوشيده جميع صوبه داران دكن را با خود راضي و سرعنايت داشتند - مالوجي چون خالي از اهليت و مروت نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه ميداشت ( كه شيرازهٔ تمام دكنيها بوده ) همه باوي يكتائي داشتند *

در سال يازدهم ( چون شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب فتح ولايت بگلانه پيش نهاد عزيمت ساخت ) او را با سه هزار مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزير خان ( كه از نوكران معتمد آن عالي قدر بود ) بآن صوب تعين نمود - مالوجي بآئين شايسته از كار مرجوعه وا پرداخته بكاميابي معاودت كرد - پس ازان بموافقت صوبه داران دكن هرجا باقتضاى وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسنديده بجا آورد - و در ايام حكومت مراد بخش ( چون شاه نواز خان صفوي لشكر بر سر ديوگدهه برد ) او پيشقدم امراى دكنيه بود - و در سال بيست و نهم شاهزادهٔ محمد اورنگزيب ميرزا خان ناظم برار را با هاديداد صوبه دار تلنگانه بتحصيل پيشكش ديوگدهه ( كه زميندار آنجا بلطايف الحيل

مي گذرانيد ) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراى دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در سال سي ام بركاب شاهزاده ( كه توردن فرماى محاصرهٔ گلكنده بود ) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بنابر برخي وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن ( كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعين شده ) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد رفته جبهه ساى آستان شدند - و در همين سال بتيولداري ايرج بهاندير و برخي پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و هنگامے ( كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين گشت ) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه راجه ( كه نزديك بجنگ گاه بود ) قيام داشتند - در عين گرمي نبرد مراد بخش ( كه در برانغار موكب عالمگيري بود ) بر بنگاه ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - پستر در جنگ دارا شكوه با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و بعد فتح بادراك ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاى حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما ( چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود ) در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم نوکري و دیرین پرستاري آنها ( که تمام عمر در بندگی درگاه آسمان جاه صرف کردند ) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي در سال پنجم سنهٔ ( ۱۰۷۲ ) هزار و هفتاد و دو درگذشت - هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید مغلیه میکرد - زمینداري جلکانون مضاف برار را به هشتاد هزار روپیه خریده بود *

## * ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود - سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي ( که مستجمع دانشهای گوناگون بود ) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد - پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخهٔ [ ج ] ملا علاء الدین علاءالملک توني *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور يکی از همراهان علي مردان خان ( که در حفر قنوات مهارتے داشت ) از نزديکی منبع دريای راوي ( که چهل و هشت و نيم کروه جريبي ست ) باهتمام خان مذکور بصرف يک لک روپيه آورده بود - اما چنانچه بايد آب ببساتين و حدائق حوالی آن شهر نمي رسيد لک روپيهٔ ديگر بارباب کار حواله شد - آنها نيز از کار نا شناسي پنجاه هزار روپيه بمرمت بکار برده کارے بظهور نياوردند - ملا علاءالملک ( که بآب ترازو هم مثل ساير فنون رياضي شناسا بود ) پنج کروه ازان نهر بحال داشته سي کروه ديگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گرديد - و در سال شانزدهم بخدمت ديواني (۲) تن قامت مفاخرت برآراست - و در نوزدهم نخست بداروغگی عرض مکرر اختصاص يافت - پس ازان بخدمت عمدهٔ خانساماني (۳) سر برافراخت - و باضافهاي متواتر کاميابي اندوخت - و چون پيش از تسخير بلخ و بدخشان فتح آن ولايت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانيده بود بعد گشايش آن ديار

(۲) نسخهٔ [ ج ] بخدمت ديواني قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] برنواخته باضافهاي الخ •

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري پایهٔ اعتبار برتر افراخت (۲) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را ( که در ظاهر اکبرآباد واقع شده (۳) ) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگوارش لختي پیغام زباني بخلد مکان رخصت فرموده فرمانی نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے متحتم نشأهٔ خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقهٔ زندگي در بارهٔ عطا گشت لواعج اشتیاق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان ( که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

(۲) نسخهٔ [ ج ] افراشت - (۳) نسخهٔ [ ج ] واقع است ٭

طرفين بود ) بعد ابلاغ احكام* و فرمان نوعے سخنان دلپذير ملائم وقت مذكور نمود كه شاهزادهٔ مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گرديده عرض داشتے متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس (۲) و رسيدن خود بحضور ارسال نمود - ليكن بعد ترخيص فاضل خان بعضے اعيان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ ارادهٔ مبالغه ورزيدند - چون بار ديگر خان مذكور پيغامهاے بشاشت آميز از جانب اعلى حضرت آورد صحبت را برنگ ديگر مشاهده نمود - و هرچند توجيهات موجه گذرانيد رائحهٔ اميد بمشام توقع او نرسيد - و انجام كام ناكام كشيد بجائے كه كشيد - و چون خلد مكان را بر دانائي و دولت خواهي فاضل خان اعتماد كلي بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان داني در حيات اعلى حضرت هم بتقديم پرستاري حضور و سر براهي مهمات بيوتات خاصه تعين فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار والا پايگي يافته اهتمام نگارش امثلهٔ جليله و مناشير عاليشان ( كه بديوان كل و وزير اعظم تعلق دارد ) مفوض گرديد - و پستر باداے لختے پيغام در خدمت اعلى حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پيشگاه خلافت رسيده برخے از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشياني از نظر گذرانيد -

(۲) نسخهٔ [ ج ] قدمبوسي *

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی ( که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود ) رگهناتهه متصدی مهمات دیواني رهگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - (۲) و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - پانزدهم ذیقعده سال ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامراني رسانید - ازانجا ( که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است ) آن (۳) خان کمالات آئین را ( که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش زیبنده و شایان بود ) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و ( چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله برگذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده ) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه ( که روز هفدهم وزارت بود ) داعی حق را لبیک اجابت

(۲) نسخهٔ [ ج ] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ ب ] قابلیت او *

گفت - نعش او بموجب وصيتش (۲) بلاهور نقل يافته در باغي ( كه جهت مدفن خود ساخته بود ) مدفون گشت (۳) - گويند روزے چند پيش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت كه من بوزارت مي رسم ليكن عمر وفا نمي كند - چنانچه بعد ديواني اين بيت مكرر (۴) بر زبانش گذشت　　* فرد *

* اميد بسته بر آمد ولے چه فائده زانك *
* اميد نيست كه عمر گذشته باز آيـــد *

گويند احكامے ( كه فاضل خان از روی تنجيم به اعلى حضرت و خلد مكان نوشته داد اكثر مطابق واقع بر آمد - گويند ازين صدمه ( كه آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپاى عالمگير پادشاه رسيد ) نيز آگاهي داده بود - و در ملائي هم وقعے بكسے نمي گذاشت - و هر يك را بهر پنجگي و قابليت خود بنظر نمي آورد - گويند روزے اعلى حضرت بسير نهر موسوم به بهشت ( كه بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسيده بود ) سوار شد - سعدالله خان نيز همراه بود - در مذكورات مكرر نَهَر بفتح وسط ( چنانچه زبان زد عام است ) مي گفت - فاضل خان بعنوان ايراد گفت نَهْر بگوئيد (۵) بسكون وسط - سعدالله خان در جواب آيهٔ خواند -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] وصيت او - (۳) نسخهٔ [ ج ] شد - (۴) نسخهٔ [ ج ] مكرر اين بيت - (۵) نسخهٔ [ ب ] بگويند •

انَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمكابره زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود كه مگر فصاحت قرآن كمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادهٔ او ( كه در همان ايام از ايران زمين نزد عم خود رسيده بود ) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذكور خواهد شد *

## * مير محمد سعيد مير جمله مخاطب بمعظم *
## * خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلكنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والئ آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملكت (٢) در قبضهٔ اختيار او بود - تا آنكه بنيروي شهامت و كارداني ولايتي از مضافات كرناتك ( كه يكصد و پنجاه كروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لک روپيه حاصل داشته ) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس مثل كنجي كوتهه و سدهوت (٣) ( كه عبارت از بالاگهات كرناتك و فرخنده بنياد باشد - و دريتولا حاكم نشين آن كرپه است -

(٢) نسخهٔ [ ج ] آن ملك - (٣) نسخهٔ [ ج ] كنجي كوتهه و سدهوت *

و هيچ يک از اسلاف قطب الملک را ميسر نشده بود ) از کرناتکيان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسيد که پنج هزار سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران و امثال مي افراشت - ازين رهگذر جمعی ( که با وی مخالف بودند ) از روی عناد و بداندیشي در پردهٔ دولت خواهي حرفهای دور از کار ذهن نشين قطب شاه ساخته از جانب مير جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات پسرش مير محمد امين [ که در حضور بود - و بنشهٔ دو بالای جواني و دولت سرشار رعونتی در سر داشت - و ازين فتوح شگرف ( که نصيب پدر او گرديد ) به بد مستی نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزے سيه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهي بخواب رفت - و استفراغ نموده سربارِ سوء مزاج گرديد ] آثار بے التفاتي پيدائي گرفت - مير جمله ( که در پاداش چنين فتح عظيم توقعها داشت ) از مشاهدهٔ نتايج خلاف متمنی دل بر داشتهٔ رفاقت شده در سال بيست و نهم بشاهزاده محمد اورنگ زيب ( که به صاحب صوبگي انتظام بخش دکن بود ) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس آشياني بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنايت متضمن

(٢)
مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاري هزار سوار بمير محمد امين پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي محمد عارف كشميري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغاي اين خبر محمد امين را با منتسبان او قيد نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم بر كردهٔ خود اصرار ورزيد - شاهزاده محمد اورنگ زيب اولا منشور بادشاهي متضمن آن ( كه سلطان محمد ميخواهد از راه اوڈيسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - بايد كه از ولايت خود بآئين نيك بگذرانيد (٣) ) فرستاده - آن سادهٔ لوح غافل از تيرنگئ روزگار بتهيهٔ ضيافت پرداخت - شاهزاده حسب الحكم هشتم ربيع الاول سنهٔ ( ١٠٦٦ ) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستين خلف خود را بطريق منقلا بحيدر آباد راهي ساخته خود نيز سيوم ربيع الآخر بر آمد - درين هنگام قطب الملك از گران خواب غفلت بيدار شده محمد امين را با والدهٔ (٤) او روانه ساخت - او دوازده كروهئ حيدر آباد ملازمت سلطان محمد دريافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

---

(٢) نسخهٔ [ ب - ج ] دو هزار سوار - (٣) نسخهٔ [ ج ] بگذارند - (٤) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ او ] نيست •

نموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده ( که سه کروهی شهر است ) در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهي نمودار گشته خیرگي نمودند - سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان نمود - و روز دیگر حیدرآباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے صیانت شد - اما بسیارے به کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت - و کتب نفیسه و چیني آلات و اجناس بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزوني اشیا بمرتبهٔ بود که ( با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز ) وقت کوچ هنوز خانها مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیأ اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه ( که سه کروهی جریبي ست ) تعین ملچار نمود ( با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود ) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاري شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادي الاخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانے متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطاني مباهي گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه تانک ( که دو صد و شانزده سرخ باشد ) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید ( که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت ) - و چون نشو و نما یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات ( که موصل بمطلوب تواند شد ) همت مقصور داشته قابو مي جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او ( که اکثر غلام اند ) علي نام مجهول النسبی را ( که بفرزندي بر داشته بود ) جا نشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا وا کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده ( مثل مهابتخان و راو سترسال

و نجابت خان ) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را ( که از حصون رصینهٔ دکن است ) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [ که رایت عزیمت بافتتاح گلبرکه ( که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است ) مرتفع ساخت ] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته ( بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پریندة (۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي ) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد بر گردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و در آمد مهمات سلطنت (۳) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پرندا - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ سلطنت ] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت
(۲)
شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت زده بلطایف الحیل در چنین هنگامے ( که رهنے تمام بعساکر راه یافته بود ) خود را بسلامت در آغاز سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعي معظم خان از وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
(۳)
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک درینوقت رخصت شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو
(۴)
تهي نموده معروض داشت - که در نشأهٔ بندگي جز انقیاد حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت صید آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که ( چون آن خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم ) لختے مقدمات ضروریة الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

(۲) نسخهٔ [ ج ] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ ج ] مخالف قانون دور اندیشي - (۴) نسخهٔ [ ج ] کرده *

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخے برانند که ( چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمي دید ) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان وا نمود که بر اعلحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالي شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (۲) اندیشیده از قید آن سید بیچاره ( که سراسر در پاس نمک مصروف است ) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه (۳) داشت - که از اطوار او رایحهٔ رو گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیان مي‌پیوست *

و ( چون امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے سودائي و هر لرے بازاري گشت ) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان ( که شاهزاده بدستیاري اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت ) معظم خان را باسترداد (۴) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

(۲) نسخهٔ [ ب ] روز رست و خیز - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ ب ] بباز داد *

بصوبه داری خاندیس مباهي و مفتخر فرمود - و در همین سال ( که از دار الخلافهٔ دهلي باطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود ) معظم خان طلب (٢) حضور گشته بطریق ایلغار دو روز پیش از جنگ در قصبهٔ کوه بآستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروغی دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت - و پس از بر افراختن (٣) رایت نصرت و فیروزي معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع ( که از نبردگاه قرار بر فرار داده ) رخصت یافت - درین مهم تدابیر صایبه و پر دلیهای شایسته ( که شایان سرداران والا شکوه باشد ) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر نوعی رعب افزا گشت [ که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر ( که آنرا محل عافیت خود مي پنداشت (٤) ) رخت سکونت انداخت ] معظم خان راه راست آنرا (٥) گذاشته طریق بیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(٢) نسخهٔ [ ا ] شاهزاده محمد - (٣) نسخهٔ [ ج ] یافته - (٤) نسخهٔ [ ب ] مي دانست - (٥) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ آنرا ] نیست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از اصغاے این خبر اکبرنگر را ( که مقر حکومت او بود ) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله ( که مدار جنگ آن ولایت است ) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته (۲) خود بارادهٔ عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاري در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او ( که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاض خاطر بهم رسانیده بود ) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ ( ۹۶۹ ) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشمن - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع هولي ( که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود ) از وقوع این حادثه عنان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] مخصوصے *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای عظیم در معسکر افتاد - و سر باری دیگر تشویشها گشت - شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید - معظم خان بهراولی فتح جنگ خان رهیله و میمنهٔ اسلام خان بدخشي و میسرهٔ فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی ( که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش بلند اختر ) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي صوبه دار بهار ( که بکمک مي‌آمد ) برنوشت که از راه تاندہ شتافته متصرف شود که زه و زاد و بنه و بار شجاع آنجا ست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان ( که از حضور روانه شده بود ) چند روز صف آرائي (۲) موقوف نمود - درین اثنا نوعی ( که معظم خان اندیشیده بود ) شجاع بشنیدن خبر داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] صف آرائي را موقوف نمود ه

بهاگیرتي رو بسمت سولي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند - معظم خان ( که در انتهاز این فرصت بود ) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام ( چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود ) ششم جمادی الأخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج ( آنچه عجالةً مقدور بود ) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و ( چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود ) معظم خان مدت یک ماه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] دکاري - و در [ بعضی نسخه ] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از مهاندي و استیصال مخالف ( که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد ) برگماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش فراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت تمام (۲) انجام یافته بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابي در حدود بکله گهات بهمرسید - آن نوئین قوي همت بهیئت مجموعي سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ بنگاله برگرفته از چوکی میرداد‌پور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش ( که از دست تاراجیان خود هر باقي مانده بود ) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ ( که بطنطنهٔ قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته ) ششم رمضان آغاز سال سیوم عالمگیري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگیرنگر

---

(۲) در نسخهٔ [ ا - ب ] لفظ [ تمام ] نیست ٭

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ رخنگ ( که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است ) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلي اوزبک با دوازده (۲) تن مغلان و معدودے دیگر ( که همگي بچهل کس نمیکشیدند ) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعیٔ جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید ) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماریٔ اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود پیم نراین زمیندار (۳) کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوزه گهات (۴) جسارت ورزید - چی دهج سنگهه راجهٔ آشام ( که بفزونیٔ جمعیت و وسعت ولایت و بسیاریٔ ساز و سر انجام تفوق دارد ) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ ( که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود ) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالیٔ پرگنهٔ کري باري ( که

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ کس ] نیست - ( ۳ ) در بعضی [ نسخه ] گهوزا گهات - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] جی دهج سنگهه *

پنج منزلی جهانگیرنگر است ) متصرف شدند - معظم خان ( که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید ) درصدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و دو هجري بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع بري پتهه (۲) ( که سرحد ملک پادشاهي ست ) رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را ( که از انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود ) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهے گشوده بپای همت مردانه مسافت مي پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزي گشت - گویند (۳) این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار ( که خوش برگ و موزون گل است ) نشانیده اند - معظم خان جمعے را بتعاقب پیم نراین [ که خود را بدامن کوه بهوتنت ( که

(۲) نسخهٔ [ ج ] برے تپهه - و نسخهٔ [ ب ] بری تپه - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] وکوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است ) کشیده بود ] تعین نمود -
او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای
کوه برآمد - چه آن کوهے ست سرد سیر ( که پیاده را بصد
دشواري صعود بران متصور است ) - این ولایتے ست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبي
طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و
اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگي بهیتر بند و
باهیر بند ( که عبارت از درون و بیرون باشد ) هشتاد و نه
پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر
قوم کوچ (۲) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ
جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا ( که از
نژاد راجه هاي بزرگ قبل از اسلام است ) اعتبار عظیم دارد -
سکه بر (۳) زر میزنند - نرایني میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام
بود اسفندیار خان ولد الله یار خان مرحوم را بفوجداری
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
راه گهوره گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ ج ] سکه بزر ميزنند -
نرایني گویند *

دو کروه از رنگا ماتي (۲) گذشته ( با وصف کمال صعوبت راه )
گام همت در مراحل عزيمت نهاد - و در تصفيۀ آن مسالک
صعب المرور کما ينبغي لوازم (۳) جهد بکار برد - فيلان کوه پيکر
بصدمۀ دندان جنگل درهم شکسته پايمال مي ساختند - و
تبرداران و پيادهاي لشکر بقدر وسع تيز دستيها مينمودند -
چون همه جا راه بکنار دريا بود در هر قدم دلدل يعني
گلي ( که دران آدم و اسپ و فيل فرو رود ) پيش مي آمده -
آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشتهاے کاه
مي انباشتند و راهے ميساختند - باين عنوان روزے دو و نيم
کروه راه بيشتر طي نميشد - چون بچوکي کهته رسيد ( که
کوهے ست بر ساحل آن دريا و محاذي آن کوه ديگر است
پنج رتن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس
يافته ) آنرا بتصرف در آورد - و جمعے ( که بجنگ نوارة
پيوسته بودند ) هزيمت يافته لختے غريق و جوقے دستگير
شدند - تا آنکه به دو کروهي (۴) کواهتي ( که سرحد قديم
پادشاهي بود ) معسکر فيروزي گشت - دران موضع حصارے در
نهايت رصانت واقع شده - و بهفت کروهي آن قلعۀ کجلي
متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فيل بسيار دران

---

(۲) نسخۀ [ ج ] رنگا پاني - (۳) در نسخۀ [ ج ] لفظ [ لوازم ] نيست -
(۴) نسخۀ [ ا - ب ] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اعجاز هند آمده - و بتخانهٔ گورپکها و لونا چماری (۲) و اسمعیل چوکي ( که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهے ( که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند ) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي ( که درانجا فراهم آمده بود ) از بیمناکي و هراس زدگي راه قرار پیمودند - و پس ازان ( که تا کواهتي که ازانجا کرگانو (۳) دار الملک آشام یکماهه راه است ) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد ۰

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افکندند - و زین از پشت مراکب باز نمي‌گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را ( که از مشاهیر قلاع آن سرزمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانو است ) بدستیاري اقبال بجنگ و پیکار برگشود - قریب سه لک آشامي جنگ جو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ فواره دو پیوستند - زمانے ممتد ( که گاهے اتفاق نیفتاده (۴) )

(۲) نسخهٔ [ ج ] دونا چماري - (۳) نسخهٔ [ ج ] کره گانون - (۴) نسخهٔ ( ب ) نیفتاده بود ۰

جنگ نواره رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعهٔ چمدره ( که ثاني قلعهٔ سیمله بود ) بے کارزار مفتوح گردید - از سنوح این قضایا شکست تمام باحوال مخذولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپ ( که از کرگانون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواري ست ) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطهٔ کرگانون از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و بخطبه و سکهٔ پادشاهي رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاري تدبیر و پردلي آن سردار سپه سالار چنین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکه هاي وسیع [ که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مبهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده ( چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانرواي اکثر سواد اعظم هندوستان نوبتي یک لک سوار با سامان درخور بگشایش آندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامي فرو برده ) اثرے ازانها ظاهر نشده ] بتسخیر اولیاي قاهره در آمده از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام محال یک کرور دام و عطاي تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگاله طولاني واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبي سمت - و عرضش از کوهستان شمالي تا جبال جنوبي تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتي تا کرگانون هفتاد و پنج کروه جریبي و ازانجا تا ولایت ختن ( که مسکن پیران ویسه بوده و درین زمان مشتهر به اوه (۲) و دار الملک راجهٔ پیگوسمت ( که خود را از نسل پیران ویسه میداند ) پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کاهروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالي دشت خطا سمت ( که ازو به ماچین گذارش رود ) - و عامه ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب ( که اعظم آنها آب دهنک است ) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالي این دریا است أتر کول گویند - و (۳) آنچه در طرف ساحل جنوبي سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت بریگ شوئي انهار طلا حاصل میشود - و (۴) این یکی از محصولات است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سالي یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتي مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان مي گرایند - و سکهٔ قدیم آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اده - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست - (۴) نسخهٔ [ ج ] و آن *

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستین در جمیع امور مزیت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولایت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پیشاني با برخے حوایج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع - هرکس در پیش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنچو (۲) نام از میان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غیر از پان فروش دیگر اصناف محترفه دران نمي نشینند - چه خرید و فروخت دران دیار متعارف نیست - سکنهٔ آنجا یک ساله اقوات ذخیره مي کنند - و غیر از کرپاسے بر سر و لنگے در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهي کما هي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان اهل آندیار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي (۳) راجه است - گویند یکے از اجداد او فرمانرواے ملأ اعلی بود - چون بدین دیار هبوط نمود دلنشین او افتاد - دیگر بآسمان نرفت •

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ب • ج ) ونچو - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] سرگي •

بالجمله چون خانخانان آثار موسم برشکال ( که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع مي شود ) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهراپور را ( که بمسافت نه و نیم کروه از کرگانون در دامن کوهے بوده ) باراده انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهاد ( که جا بجا مختفي بوده در انتهاز فرصت بسر مي بودند ) دلیري آغاز (۲) کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را (۳) مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرگانون و متهراپور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقي انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتي بر زندگانیِ فوج پادشاهي گذشت که بد تر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

(۲) نسخهٔ [ ج ] مختفي - (۳) نسخهٔ [ ب ] و چون

خزيده بمصالحه و زينهار در آمد - خان سپه سالار باقتضاي مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تامروپ (۲) نهضت نمود - در خلال اين احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري شده ارکان همت امرا و لشکريان تزلزل پذيرفت - که مبادا روزگار سردار بسر آيد - و کار لشکر از بے سري بفساد گرايد - يا پيش از انصرام اين مهم موسم بارش در رسد و همان صعوبتها رخ نمايد - بلکه برخي در صدد آن شدند که ( اگر باستيصال راجه خان خانان ارادۀ گذرانيدن موسم شگال داشته باشد ) ممالک خودسري سپرده به بنگاله بايد شتافت - چون سردار ازين معني آگهي يافت اين الم روحاني مزيد ( مزاجي ) گرفت جسماني گشت - اگرچه يک منزل پيش رفت ( تا عنديم خيره نگردد ) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم ساخت - چنانچه بوساطت دلير خان ( که راجه بدو توسل جسته بود ) چنين قرار گرفت که راجه صبيۀ خود را يا دختر (۳) راجۀ پيام ( که با او قرابتي دارد ) با بيست هزار توله طلا و يک لک و هشت هزار توله نقره و بيست زنجير فيل برسم پيشکش و پانزده زنجير فيل براي خانخانان و پنج زنجير فيل بجهت دلير خان بفرستد (۴) - و در عوض يک سال

---

(۲) نسخۀ [ ا - ب ] تامروت - (۳) نسخۀ [ ب ] با دختر - (۴) نسخۀ [ ج ] براي دلير خان •

سه لک توله نقره و نود زنجير فيل در سرکار داخل سازد - و هرساله بيست زنجير فيل پيشکش مي فرستاده باشد - و تا وصول آن يک پسر و سه کس از عمده‌های او برسم يرغمال در بنگاله باشند - و ولايت درنگ ( که يکطرفش بگواهتي پيوسته ) از آترکول و ولايت بيل تلي (۲) از دکن کول ضميمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رايت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولايتي ( که بتازگي داخل ممالک محروسه شده بود ) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادويهٔ حاره ضيق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشيد ناگزير از کجلي کوچ کرده قصبهٔ کواهتي را معسکر ساخت - و رشيد خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پيم نراين زميندار ولايت کوچ بهار ( که باز بران ديار مستولي شده بود ) تعين کرده خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در دو کروهی خضرپور ازين مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پيوست *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ ج ] لفظ ( شهر ) نيست *

میر جمله امیرے عظیم الشان و نوئینے شاهزاده نشان
بود - در سرداران و امراي قریب العهد خود بوضع متین
و فرط وقار و راے دور بین و دانش رسا و پردلي و
شجاعت فطري و کارطلبي های بجا یکتا (۲) و بے نظیر بود -
در کشور گشائي و مهم سر براهي هیچ کس باو نمي رسید -
چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان
ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بسیار گذاشته که
تا الآن احیای نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد
تالاب و باغ و حویلي شهرتے باسم (۳) او دارد *

## * میرزا نوذر صفوي *

خلف میرزا حیدر ( که دومین پسر میرزا مظفر حسین
قندهاري ست ) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه
اکبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ
پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیري بمنصب
پانصدی صد و پنجاه سوار رسیده بود - چون سریر فرمانروائی
هندوستان به وجود زیبنده نمود صاحب قران ثاني زیب و
زینت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دودمانش او را بمنصب
هزاری دو صد سوار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین
سپنجي سرا در گذشت - پسرش میرزا نوذر بدستیاری طالع

---

(۲) نسخهٔ ( ج ) و کار طلبیها یکتا و بےنظیر بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسروانی گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سربلندی یافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدی و خدمت قوش بیگی مباهات اندوخت - و در همین سال پانصدی دیگر یافته بپایهٔ سه هزاری مرتقی گشت - ازانجا که عنایت بهانه جو ست سال بیست و دوم در جشن وزن شمسی او را بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبه گردانیدند - و در اولین یساق قندهار به همراهی شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر سرداری فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسیم ملچار محافظت عقب کوه (۲) چلرنیه باو و برادرش میرزا سلطان تفویض یافته مصدر خدمات گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر اعتقاد خان بهرایچ مضاف صوبهٔ اوده بتیول یافته به بندوبست آن مرخص گردید - و (۳) پستر بفوجداری ماندو سر برافراخت *

چون از متداد بیماری و ازمان مرض از کار مانده بود ( چنانچه بحفظ تیول خود هم نمی توانست پرداخت ) در سال بیست و ششم از نوکری معاف داشته سی هزار روپیهٔ سالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان ( که میرزا مراد التفات خان پسر میرزا رستم قندهاری عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا می گذراند ) او نیز آنجا بسر برد - مشار الیه

(۲) نسخهٔ [ ج ] جلهرنیه - (۳) نسخهٔ [ ج ] پستره

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد آمده برسم گوشه نشیني به فراغت و آسودگي شب بروز مي رسانید - در سال هفتم عالمگیري سنهٔ ( ۱۰۷۴ ) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي در گذشت - میرزا مسرف باد دست بود - هرچه آمدے بر افشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - این بیت در نگین خود بطریق سجع کنده بود *

* بیت *

* نوذر ممکیــن اگر زر داشتــے *
* بینوائي در جهـــان نگذاشتــے *

## * میرزا ابو المعالی *

پسر میرزا والی مشهور است ( که بلاقي بیگم صبیهٔ شاهزاده دانیال در خانه داشت ) - مشار الیه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سر افراز گردید - و در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و جاگیر داري و فوجداری سیوستان تارک عزت بر افراخت - پستر پانصد سوار دیگر اضافه یافته در سال سي و یکم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجداری ترهت مضاف صوبهٔ بهار کامیاب اعتبار گردید - پس ازان [ که بو العجبیهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام افکنده بدستان سرای نفاق ابنای خلافت انواع تخلل بمهمات ملکي

راه یافت و کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه ( که رتق و فتق فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت ) از مقابل عالمگیري هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بورود موکب عالمگیري زینت پذیرفت ] باقتضای عقل مصلحت سنج از عظام امور اول کارے ( که پیش نهاد عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند ) این بود که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه ( که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت ) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً بمرافقت تن داد - شجاع ( که سابق از عناد دارا شکوه در نواحي بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود ) از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته شکرگزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام ( که الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد ) شجاع از آرزوی زیاده طلبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب اله آباد افراشت - ازین - آگهي خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت . پیش ازان ( که تقارب و تلاقی فریقین دست دهد ) میر ابوالمعالی برهبری سعادت از لشکر او روے ارادت به درگاه عالمگیری آورده دولت زمین بوس در یافت - و بعنایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خانی و انعام سی هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار به منصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعین شاهزاده سلطان محمد بتکامشی او خان مذکور نیز ضمیمهٔ کومکیان شاهزاده گردید - و پستر بفوجداری دربهنگه صوبهٔ بهار می پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با الله وردی خان فوجدار گورکهپور پیوسته بمالش زمیندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ ( ۱۰۷۴ ) هزار و هفتاد و چهار هجری باجل طبیعی روزگار حیاتش سپری شد - پسرش عبد الواحد خان در سال بیست و دوم بخطاب خانی سرفرازی یافت - و در محاصرهٔ حیدر آباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - پرگنهٔ انہل مالوه ( که از زمان میرزا والی باین سلسله تنخواه است ) بجاگیر مشار الیه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے ( که مرهته صوبهٔ مالوه را یکسر بتصرف آورد ) آنها را بیدخل نمود - نبیرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است ( که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید ) -

چون نوبت رياست به صلابت جنگ رسيد بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امين الدوله بهادر سيف جنگ و ديواني سركار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي كرده مطابق سنهٔ ( ١١٨٩ ) يک هزار يكصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي بے مثل (٢) بود *

## * محمد صالح ترخان *

پسر دوم ميرزا عيسى ترخان است - در سال بيست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداري سورتهه طلب حضور گرديد - و نظم سركار مذكور بالاصالة (٣) بمشار اليه تفويض يافت - و چون در همين سال والد بزرگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتياز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تيولداري سيوستان از تغير ميرزا ابو المعالي و افزوني پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت * اتفاقاً دران هنگام دارا شكوه از تعاقب افواج عالمگيري هيچ جا مجال اقامت نيافته بعزيمت تتهه خود را بسمت سيوستان كشيد - و صف شكن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگيري ( كه بتعاقب او مامور بود ) نيز پاشنه كوب در رسيد - درين

(٢) نسخهٔ [ ب ] بے بدل بود - (٣) نسخهٔ [ ج ] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه
به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان مزبور (۲) محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه دو کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا
کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور نمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
( که چنین تابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت )
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب برطرف

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست ۰

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتی (۲) ( که در حوالی بیسواره سر فساد (۳) برداشته بود ) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

## * ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس نوشته (۴) اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي البَحرِ - اَلوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتي غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحین گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - نا گزیر مردم از ممر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هر جا مامنے یافتند خزیدند - جمعے از بني قریش

(۲) نسخهٔ [ ج ] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ ج ] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ ج ] نوشته که الذواتي الخ *

در سنهٔ ( ۱۵۲ ) یکصد و پنجاه و دوم هجري از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولایت دکن ( که موسوم به کوکن است ) فرود آمده توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرو گرفتند - و برای شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چیزے نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیاوری طالع مورد التفات علي عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - یا آز و پندار چشم او را از حق بیني پوشیده خود را برتر از نوکری بیجاپوریه انگاشته سودای ملازمت عالمگیري در دیگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنکه در سال هشتم میرزا راجه جے سنگهه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعین یافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران (۲) خواب غفلت

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ گران ] نیست *

بیدار شده ملا را ( که بسمت فهمیدگی و کار دانی از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت ) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا ( که دریذوقت حصول دیرین آرزوی او صورتی بست ) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ ( ۱۰۷۶ ) هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معنی به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازی خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطانی گردانید - موصی الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر ( که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست ) در راه کوفتناک گشته ( چون باحمدنگر رسید ) از جام اجل شربت ناکامی چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد بر طبق منشور پادشاهی بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت بر افراخت - و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد ( که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازي یافته ) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمنصب مناسب رسید *

(٢)
چون فوجداری کوکن بمعتبر خان تعلق گرفت مشار الیه از روی حزم و هوشیاري چنان به بند و بست آن الکه ( که موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است ) پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت - غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او ( که پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت ) مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش ( که پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] به معتقد خان تفویض یافت *

خود را بفرزندي گرفته بود ) تعلقهٔ او به زین الدین علي خان خسر پورهٔ اش تفویض یافت و مدتے (۲) گذرانید - و باز در عهد خلد مکان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذکور یافت - و در مبادئ سلطنت فرخ سیر حیدر قلي خان خراساني بدیواني دکن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسید - ازانجا ( که اقتدار و تسلط او از دیوانیان هزار و یک (۳) افزون بود ) با خان مذکور بر سر زر خالصه ( که متصرف شده بود ) پیچید و خفت ها رسانید - و در اوایل صوبه داري حسین علي خان امیر الامرا به آرکات نزد سعادت الله خان (۴) نایته شتافت - او بنابر هم قومي و رعایت خاندان قدیم و رئیس زادگي ورودش را باعزاز تلقي نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقیهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نیز خطاب پدر یافته در کرناتک است - حویلئ ملا یحیی از مشاهیر امکنهٔ قدیمهٔ اورنگ آباد بود - چون پیوسته بمکان حکام نشین است آصفجاه در ابتیاع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندئ ورثه درست کرده فرستاد *

## * مخلص خان قاضي نظاما کرهرودي *

ابتدا بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بنوکرئ پادشاهي

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] او مدتے گذرانید - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] هزار و یک بود بلکه افزون - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] سعد الله خان نایته *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد - سال بیست و یکم به بخشیگري و وقایع نویسي صوبهٔ کابل چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سربلند گردید - سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه کام دل برگرفت - سال بیست هشتم (۲) بهمراهی سعدالله خان بتخریب قلعهٔ چتور کام جلادت پیش گذاشت - پستر باتفاق خلیل الله خان بخشی واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور قرار یافته برسر مرزبان سري‌نگر رفت - سال سي ام بامیدی داغ قامت قابلیت آراست (۳) - و پستر تعین دکن گشته سال سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور نمود - تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی دو صد سوار رسیده - پس ازان ( که سلطان محمد اورنگزیب بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد ) او دامن جانفشاني بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ ج ] بر آراست ،

(٢)
در رکاب بادشاهي بوده - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدغن برآورده باز بحضور رسید - و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک تردد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب (٣)
دو هزاری سیصد سوار بر نواخته همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

## * میرزا راجه جی سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

(٢) نسخهٔ [ ج ] بود - (٣) نسخهٔ [ ب ] بر نواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه ( چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت ) او ( که بناچاري با وی طریق موافقت مي پیمود ) بعد شنیدن خبر رسیدن موکب ظفرکوکب فردوس آشیاني باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جویني بتنبیه متمردان مهابن ( که پرگنه ایست از سرکار آگره ) دستوري یافته تنبیه شایسته نموده برگردید - و ( چون در همین سال نذر محمد خان والیِ بلخ سلسله جنبان فساد گردیده بصوبهٔ کابل درآمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد ) نامبرده نیز با خان مزبور تعین گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي مامور گردید - و سال سیوم با شایسته خان بتنبیه خانجهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني قرار یافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مرتقي گشت - و چون سید خانجهان بارهه را بنابر بیماري بحضور طلب داشتند هراولیِ فوج اعظم خان بوے تعلق گرفت - و درجنگ بهاتوري (۲) و تاخت پیتهه و قصبهٔ پرینده

(۲) در[ بعضی نسخه ] پنہتہ *

مصدر تردداتِ شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله ( که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده ) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستور رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان ( چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود ) راجه اسپ برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آوردن کهیه وقت مراجعت ( که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد ) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالاگهات ( که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد ) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل برگرفت - بستر در پیشگاه سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوری پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه از روے عاطفت بمرحمت خلعت خاصه برنواخته او را بوطنش ابنیر (۲) مرخص فرمود که چندے بر آساید - و سال یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان شجاع ( که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت شده بود ) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور آمده بعنایت مالاے مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن چهرهٔ شادکامي برافروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت - در سال پانزدهم بهمراهي سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ [ که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (۳) ( و نامبرده بغي ورزیده ) بود ] راهي شد - و پس از وصول بنواحي قلعهٔ مذکور ( چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش صادر شد ) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد - و در جلدوی این ترددد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] انبیر - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] راجه باسو بود - و نامبرده بغي ورزیده ●

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس ازان ( که صفح جرایم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد ) راجهٔ مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم ( چون صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت ) حکم قضا توام بنام راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم سپرده نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابين او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناصیهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده - و بسرداری برانغار لواے مباهات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست و شاهزاده طلب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست و سیوم عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و اواخر همین سال برخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه فساد پیشگان کامان پهاري ( که ما بین مستقر الخلافهٔ اکبر آباد و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است ) مامور شد - و چون بعرض رسید ( که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار سوار و شش هزار پیاده تفنگچي و تیر انداز فراهم آورده بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیارے از فتنه پژوهان را قتیل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست آورد ) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ حال کلیانه ( که جمع آن هفتاد لک دام است ) در طلب این اضافه عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور آمده با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگامی ( که فردوس آشیاني در کابل بود ) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه ( که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود ) متعین شد - و بستور بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده ( چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت ) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان براے منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [ چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع ( که بنابر سفوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود ) بعرض رسید ] او باتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد -

دریں ضمن ( که رایات عالمگیري از دکن بحرکت آمده بعد شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه باکبرآباد رسید - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود ) موصی الیه بنابر شیر فکري از همراهي سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی به پشت گرمي خلیل الله خان ( که بتعاقب دارا شکوه مامور بود ) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشار الیه در لاهور حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا ( که مدتے بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها پے در پے کشیده ) اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شکوه ( که متصل اجمیر رو داد ) مصدر نبرد شده پس از هزیمت او با جمعی بتعاقب مامور گردید - و سال چهارم بانعام محال (۲) بجمع یک کرور دام سوای انعام سابق چهرهٔ امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا بهونسله [ که باعتماد حصون حصینه مثل پورندهر گدهه وغیره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد ( که از عهد سلاطین نظام شاهیه در تصرف داشت ) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطریقي

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] محال جمع یک کرور دام *

مي پرداخت - و بمترددين دريا مضرت مي رسانيد ] معين شد - و پس از وصول بناحيهٔ مذكور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورنده ر پرداخته ملک متعلقهٔ سيوا را پے سپر سم عساکر پادشاهي گردانيده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسيمه گشته بملاقات راجه آمد - و بيست و سه قلعه بسرکار گذاشت - چون اين معني بمسامع سلطاني رسيد دو هزار سوار از تابينانش دو اسپه سه اسپه قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هشتم بتخريب ملک عادل خان ( که در ارسال پيشکش مقرري تمهل مي ورزيد ) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهيئت مجموعي تا قريب بيجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقيقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم يابي غله و چاره دران نواح رو داد باقتضاي مصلحت بارادهٔ اين ( که سبک بار گشته بعزيمت گوشمالي دکنيان پردازد ) ازان نواح برگرديده داخل ملک پادشاهي شد - و درين رفت و آمد متواتر با افواج دکن ( که بطور قزاقي جنگ مي نمودند ) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتياط سردارانه بتقديم رسانيد - پس ازان ( که موسم

برشکال قریب شد ) و منشور پادشاهي متضمن این ( که چهاؤني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید ) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و بستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید - سال دهم مطابق سنهٔ ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بر بست - بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا - (۲) ازینجا ست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علیحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است *

## * محمد قلي خان نو مسلم *

نیتو جي بهونسله است ( که قرابت قریبه با سیوای مشهور داشت - و سر آمد اعیان دولت او بود ) - چون بحسن سعی میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهي رو آورد و (۳) پسرش سنبها جي ( که طفل هشت ساله بود ) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن ( که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ ب ] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمے اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد ) دران هنگام نیتوجي ( که معتبر و سر لشکرش بود ) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار باوج سماک رسانید - و ( چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید ) در مبادی آن یساق نیتوجي بسرکردگی فوج سیوا نیکوخدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منگل بیره (۲) و دیگر گدهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین بادشاهي گردانید *

و ( چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائي همراه نداشت ) از پنج کروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور ( که بملک پادشاهي درآمده غبار شورش انگیخته بودند (۳) ) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله ( که از اعاظم قلاع عادل شاه بود ) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخے بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] منگل و بیرہ - (۳) نسخهٔ [ ج ] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران ( چون خبردار بودند ) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعے را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) ( که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود ) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او بتازگي پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوري بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما ( که بسر خویش بحضور شتافته بود ) از اکبرآباد ( که مرکز رایات پادشاهي بود ) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو (۳) را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریزپا گراید - راجه جمعے را تعین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ ج ] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان ( که حسب الطلب روانهٔ حضور بود ) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او (۲) بدرگاه والا رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال باخبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان موصی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام ( که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود ) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و پسنر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] وچون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

# * میرزا سلطان صفوی *

برادر خرد میرزا نوذر (۲) قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار بر نواخته بهمراهی خان مشار الیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قوربیگي گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر بر افراخته دستوری (۳) یافت - و پس ازان ( که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود ) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود ) از خدمت شاهي جدائي نگزیده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام باقتضای دواعی تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند - و میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] میرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ ب ] دستوری همراهي یافت *

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از پهلوی رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ نیکو پرستاري بیاراید - پس ازان ( که اعلام دولت عالمگیري از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته که و مه هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود ) مشار الیه از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگي گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمراهي بادشاهزاده محمد معظم ( که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیهٔ سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته ) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [ که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضای مصلحت براجه جے سنگهه ( که بمالش عادل شاهیه قیام داشت ) تفویض شده بود ] دستوري یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن
نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - موحی الیه
مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب
در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش
بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه
دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان
بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

## * میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است ( که
مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست ) - به بیوگانیٔ صبیهٔ
عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني
بخطاب التفات خان و منصب دو هزاري هشت صد سوار
مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در
بندگی پادشاهي گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش
نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پیشگي اعراض نموده بسالیانهٔ
چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ
عافیت گزیده کامرواے امن و امان بود - و ابواب آسودگي
و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن
رشادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ مراد ] نیست *

التفات خسروانه گشته در آغاز سال بیست و یکم شاهجهاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و خدمت قور بیگي امتیاز یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ منصب بر نواخته بفوجداري لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید مرتضی خان بلند پایگي بخشیدند - و در سال بیست و پنجم بفوجداري جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداري جونپور مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم راني صاحب قران ثاني از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ سلطنت عالمگیري ریخت شاهزاده شجاع ( که از آبله ناکي خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیري عنان تاب فرار گشت ) از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزاني داشتند - و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منزمت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آریزش از قلعه بر آمده باتفاق آنها در دو منزلی آله‌آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار بر گماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ وهن و فتورے ( که از احوال شجاع پیدا بود ) ازو گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا بر گزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تپ شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشهٔ دلهای بلبلان چندان *
* که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

## * میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیّه ( که احیای نام نیاکان والا شان خود نماید ) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري ( که لازمهٔ خاندان اوست ) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها ( که در جنگ بار رسیده ) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادری

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري ( که لشکر خان با امرای بسيار بقيد ملک عنبر افتاده (۲) ) ميرزا منوچهر ( که در عنفوان شباب و ريعان جواني بود ) نيز زخمهای مؤلم برداشته تن باسيري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معرکهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از استخلاص جنت مکاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائی اعلی حضرت بشمول عنايت خسروانه کام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداري سرکار بهرايچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در سه سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد اورا از تغير مشار اليه بفوجداري دامن کوه کانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگي دماغ انزوا گزيده مدتے بدستياري جنون بے ساخته از فراز و نشيب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشياري يک چندے بنظم صوبهٔ اوده پايهٔ عزت بر افراخت - و پستر به تيولداري و فوجداري ماندو قيام (۳) داشت - و در سال بيست و پنجم از انتقال احمد خان نيازي بقلعه داري احمد نگر دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم بحکومت ايلچپور سرافراز

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] افتاد - (۳) نسخهٔ [ ج ] ثانده •

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعے از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی دور اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل ( که سوای آن در تصرف نداشت ) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه ( چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت ) او برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کوکیا *

این نیکوخدمتي و حسن اخلاص در معارکے ( که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد ) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت ( و شاید سببے دیگر هم باشد ) از مبادئ سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے ( که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوري داشت ) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود ) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سربلند گردید (۲) - و به تیولداري و فوجداري ایرج شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سیوم هجري بساط هستي در نوردید - باغے در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد (۲) - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داري احمد نگر سر بر افراخت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

## * مهابت خان ميرزا لهراسپ *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر او ست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر كارهاى نمايان و ترددات شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت باقتضاى خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافه‌هاى منصب بر نواخته بخدمت مير تزكي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجداري بهرايچ مضاف صوبهٔ اودهه شتافته بضبط و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تيولداري بيانه رخصت يافت - و مكرر بيساق قندهار در ركاب شاهزادهاى عالي مقدار تعين گشت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سربلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والاى پنج هزاري پنج هزار سوار و از لهراسپ خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ كابل دستوري يافت - و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن يرليغ رفت - كه بجانب بيجاپور ( كه علي نام

مجہول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند )
شتافته نهجی ( که مناسب داند ) مهم بانجام رساند - و
بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور ( که
پنج کروهی آن مکان است ) بجهت کهي رفته بود که مخالف
دفعةً بهیئت مجموعي نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوري با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان ( که از عمدهٔ سران مقاهیر بود ) با راو
سترسال بگیر و دار در آمد - و هرسو هنگامهٔ سرستاني و
سر فشاني گرمي پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشاني از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پیپهته - و نسخهٔ [ ج ] بنهته ٭

زده افضل خان مشهور را ( که بصری لشکر بیجاپور نخوت
مي فروخت ) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت
نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار ( هنوز کارها حسب خواهش
انجام نگرفته بود ) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت
اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه
( که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست
خود آورده ) فرمانے بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید
برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه
بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم
بادشاهي ( که از متحتمات عالم بندگي ست ) کار بند گشته -
بے آن ( که اظهار این معني بشاهزاده نماید ) کوچ بکوچ
روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سي و یکم
سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري مجدداً
بصوبه داری کابل دستوري یافت - و در سال پنجم جلوس
عالمگیري از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز
ملازمت بادشاهي گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه
بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی رسید ( که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت ) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شازدهم ببند و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملي و کار شناسي ( چون از پیشاور ره نورد پیش گردید ) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئة باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معني در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس کور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ ج ] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ ا ] بیتهل داس*

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری مبادی سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سری و بیباکی یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه ( که مرد غیور و غضوب بود ) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده بقاضی عبد الوهاب گجراتی قاضی القضاة حضور ( که سخت جا در مزاج پادشاهی داشت ) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امراے با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت (۲) بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلے از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضی کفایت می کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ ( که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود ) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

(۲) نسخهٔ [ ب ] نهضت ·

بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گوله قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

## * مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباى خويش از موطن اصلي برآمده باميد بندگيِ آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان كشيده - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدي دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سرعزت برافراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داريِ تومان پنجشير ( كه از تومانات صوبهٔ كابل است ) نوازش يافت - و چون خالي از كارطلبي نبود باضافه هاى متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و تيولداريِ تومان ايسا و بحرا (٢) مضاف صوبهٔ مذكور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را ( كه در كومكيان كابل امتياز داشت ) مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (٣) ( كه در تيولش بود ) بمكر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شكوهي

(٢) نسخهٔ [ ب ] ايسا بحراو - و در [بعضے نسخه] ايسا و بغراو - (٣) نسخهٔ [ ج ] از توابع بيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا ( که در پیشاور اقامت داشت ) حسب الحکم پادشاهي به میر کلن نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینهٔ آنجا و الوسات افاغنه از عازي و صای (۲) به تنبیه آنها پردازد - او بچستي و چالاکي افواج گران ترتیب داده براه نوردیه در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحرا ( که بکمک آمده بودند ) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باغیان به سنگرهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزوني سنگ لاخ پیاده شد - و دامان بر زده بقلاوزي همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده ( گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعي و تلاش نمودند ) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت گوسفندان غارت نموده هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند - مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بفزوني پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و در عهد عالمگیري نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگي کشمیر اختصاص گرفت - و در

(۲) نسخهٔ [ ج ] غلزي و صائي - و در [ بعضے نسخهٔ ] علي زئي •

سال سیزدهم از تغییر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت - و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال قوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

## * مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازی داشت - در ایامی ( که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن روانهٔ هندوستان شد ) او بخطاب مرتضی خانی چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید - و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوری را بگلگونهٔ زخم آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز نقش نیکوخدمتی را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلندی اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و هشت هجری رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود - در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولی نعمت جان در بازم - میسر نشد - دیگران زر و جواهر می گذرانند - من چند جان بجای خود می گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بیستي نوکر پادشاهي شدند - و پیادها در کارخانجات انسلاک یافتند - سید شجیع بود و سپاه را بیش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خاني مامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه ست بامي تعین شده مصدر ترددگردید - و سال شانزدهم پسر زمیندار کمایون را ( که از بي سپر شدن تعلقهٔ او بسپر و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سید مرتضی خان عفو زلالش صورت گرفته بود ) ببارگاه سلطنت آورد - سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه داري اجمیر رایت اعتبار بر افراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بیست و سیوم به تنبیه خیره سران سوجت و جیتارن (۲) و سال بیست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري میواب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیابي پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(۲) در بعضي [ نسخه ] چیتارن *

## * مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه ( که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند ) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزیند ] لهذا پادشاه او را با آن ( که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود ) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم ( که رایات بادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد ) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه ( که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده ) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار ( که افواج قزلباش محاصره نموده بودند ) روانه گشت - اما برطبق حکم پادشاهي در کابل ماند - و ( چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گستردند ) او محلهٔ سواران خود ( که دو هزار نفر بود ) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن ( که طوی او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود ) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و دوم ( چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد ) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هردو برادر تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داري مالوه از تغير خانجهان بهادر شايسته خان و مرحمت صد اسپ ازانجمله يکے بساز طلا و فيل با ساز نقره و ماده فيل و يک لک روپيه نقد بلند رتبه ساخته از بارگاه خسرواني رخصت دهانيد - او با همراهان به اوجين رسيده بعد از قرب وصول موکب عالمگيري هرچند بادشاهزاده اظهار ملايمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را يکرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسيدن (۲) راجپوتيه ها و فرار گزيدن ديگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن غنيمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ايامے ( که موکب بادشاهي کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه رسيده بود ) بعد صفح جرايم او (۳) ( که بشفاعت نوئيذان حضور صورت گرفته بود ) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوري داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداري برانغار نامزد شد ۰

چون خو کردهٔ ناز برداري اعلى حضرت بود و درين صحبت اثرے ازان نمي ديد خار خار ناخوشي بخاطرش مي خليد -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بقتل رسيدن بسيارے از راجپوتيه (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ او ] نيست ۰

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالي گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخے از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام ( چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود ) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گری میرزا راجه جے سنگهه ( که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود ) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد - و ازانجا ( که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت ) غایبانه به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داریِ احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داریِ گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [ چندے با شایسته خان و مدتے با بادشاهزاده محمد معظم ( که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود ) گذرانید - و

در تخریب ملک سیوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طالب حضور شده ببارگاه دولت رسید - و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثاني والئ ایران آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم ( که پیش از نهضت موکب بادشاهي بنابر حزم‌گزیني با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد ) او هم بهمراهئ بادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والئ ایران ( که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسرواني از لاهور برگشت ) او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه دارئ جمرود از مضافات کابل رخش طرب بر انگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه ( ۱۰۸۹ ) هزار و هشتاد و نه هجري رخت هستي بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراواني جمعیت عمدهٔ راجهای هندوستان بود - اما ( چون بناز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده ) سلیقهٔ دنیاداري نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست ( که بر تالاب ساخته ) اثرے ازان باقي ست - کنور پرتهي سنگهه پسر کلان او در حین حیاتش درگذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

او دو فرزند متولد شده - یکی زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدي راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهي تربیت پذیرفته - و پسر دیگر ( که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند ) اجیت سنگهه است - که احوالش درین کارنامه جداگانه اندراج یافته *

## * میر سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنيِ فقر داشت - آبای او از مدتے در قنوج [ که در زمان ماضیه پای تخت راجهاي ذوی الاقتدار هندوستان و معمورهٔ عظیم الشان بود - ( گویند سي هزار دوکان پان فروش داشته ) - و الحال مضاف اکبرآباد و برزخ است میان آن و صوبهٔ آله آباد و صوبهٔ اودهه ] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویهٔ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافادهٔ فیض سالکان صوري و معنوي مي پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیاني بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدرشناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلحضرت ( که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود ) مقدم سید را ( که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت )

باکرام تلقّي نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزے چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشي دیگر زد که قرعهٔ عزلت و بے اختیاري آن شاه آفاق گیر افتاد - بحکم عالمگیري ابواب آمد و شد مردم درخدمتش قاطبةً مسدود گشت - مگر میر که به باریابي و دوام مجالست مأذون گردید - از ابتدای سال سي و دوم تا دم رحلت آن شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان معاني و احادیث مستفید مي نمود - پس ازان حضرت خلد مکان از مستقر الخلافة اکبرآباد بکمال توقیر و احترام طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش بلند پایگي بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالي خصوص کتاب افادت آیات احیاء العلوم و فتاوای عالمگیر شاهي ( که بحسن اهتمام آن پادشاه بتازگي تالیف یافته بود ) و دیگر نسخ سلوک بمیان مي آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه اشتغال ورزیده در انجاح مرام طبقات انام مساعي جمیله بذل مي نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهي نبود - در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه بحضور رسیده ملاقات خسرواني در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافلم از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادي بوده ( که عالم است بعلم ظاهر و باطن ) - اگرچه ارادة بخواجگان جنت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محي الدین عربي ست - شرحے موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [ اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود ] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکے میر ( که صاحب عزت و احترام بود ) - و دیگر شیخ محمدي ( که در لباس درویشي و زهد مي گذرانید ) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدي پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داري مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهي - و الّا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدي انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامے ( که شیخ گفتگو کرده ) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست
حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زياده از خانهٔ
فقراي متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله مير اصلا
رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نيامد -
اما در وطن صاحب ضياع و عقار و املاک و مواضع گرديد -
خصوص هر دو پسران ايشان سيد امجد خان و سيد عبد الکريم
شريف خان ( که به استاد زادگي پادشاه ناموري يافته ) بمنصب
و جاگير و خدمات لايقه مخصوص گشتند - نخستين در سال
سيزدهم از انتقال قاضي محمد حسين جونپوري خدمت احتساب
اردو يافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
نيز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد
قيام داشته لواے اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس
ازان به بخشيگري و واقعه نويسي آنجا منصوب شده - گويند
براي نماز جمعه جايزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد
خلد منزل بخدمت والاى صدارت کل و خطاب صدر جهان و
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغير گرديد -
ديانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سير
نيز بتجويز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع مير
و وزير موقوف ماند - و شايد در وقتي بديواني اجمير و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم کشید - نومیدن سید عبد الکریم ( که او نیز کتب متداوله در مدرسه گذرانیده بود ) دران هنگام ( که بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیري گشت ) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختي و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته ( که از تمام بلده از وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود ) او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین گردید - و امینی جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن بدو تفویض یافت - (۲) پس ازان بخطاب سید شریف خاني نامي گردید - و چون در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانی دریای مانجرا (۳) رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار بهم رسید و کار بجائی انجامید ( که زنده از خوردن میته اجتنابی نداشت - و هرسو که نظر کار میکرد از لاش مردها کوچهها نمودار بود ) قرعهٔ تجویز کرور گري گنج بجای سردار خان [ که مرزا یار علي بیگ نظر بران ( که درین چار موجهٔ نوازل ( که سرانجام آن بر نیک نامي افزاید )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گردیده امینی جزایر الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] ماخرا ٭

متعذر مي نمود ) از قبول آن پهلو ورزيد ] بنام خان مذكور ( كه ديانت و سخت گيري او بر روي روز آمده بود ) افتاد - و ازان ( كه در چنين ايام سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام ندارد ) عالمے ( كه از دست تشدد او بفغان بود ) و متصديان حضور ( كه دلے بري داشتند ) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بكمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذكور رخصت يافت كه در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احكام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان ( كه برادر اعياني بودند ) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره در افتاده معاندت گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - كه آنها خوگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ كَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد كرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائي جهان دار شاه بنيابت صوبه داري اكبر آباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداري جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نبست - در خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخے استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او ( که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت ) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنهٔ ( ١١٥٩ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکے نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش •

رحمهم الله - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته ( چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است ) عبدالرحيم پسر شريف خان سيد زاده و طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و بايشها كار نفرمايد . كه گندم نماي جوفروش اند و زر اندود - انتهى - هرگاه در حداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه باشد - الحال پختگي مشق اطوار بقدر سال خوردگي پيدا ست *

## * ملتفت خان مير ابراهيم حسين *

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگري احديان سرافرازي يافت - و پس ازان بداروغگي پيشكش مباهي گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار خانه زادي ( كه نزد سلاطين قدرشناس فوق اعتبارات است ) از امثال و اقران بدرجهٔ برتري مي پيمود - پس از جلوس عالمگيري ( چون برادر كلانش مير سلطان حسين افتخار خان اوج گراي مرتبهٔ امارت گرديد ) او نيز از پيشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگري احديان منصوب گشت - و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (؟ که زیب آرای مسند خانسامانی گردید ) (۲) آخته بیگی
شد - و در همین سال از انتقال الّه یار خان بداروغگی
گرز برداران و ملازمان جلو ( که جز بمعتمدان تفویض نیابد )
اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید -
و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای
اتک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده
یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور رساند (۳) - و باز
همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش درآمد - و
بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت
و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص
گرفت - و پستر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین
گردید - و در سال هیژدهم از انتقال صف شکن خان
محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان
بنابر جهتی از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و
دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه
مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی
اکبرآباد اسپ نشاط دواند - و در سال بیست و چهارم
روزے بدیهی تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری
سنهٔ ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ ج ] رسانود *

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جونپور در گذشت *

## * محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جملهٔ اردستانی ست - چون دست تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید رهائی بخشیده در خدمت سلطان محمد ( که برسم منقلا بدان ولایت در آمده بود ) ارسال نمود - مشار الیه دوازده (۳)
کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان در یافته دل از خوف و خشیة وا پرداخت - در سال سی ام شاهجهانی بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهی بست - چون بخطهٔ برهانپور رسید بجهت افزونی بارش و عارضهٔ طبیعت چندے از همراهی باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خانی چهرهٔ کامیابی افروخت - و در همین سال معظم خان رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مهم را بر نهج پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونی هزاری ذات بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گردیده حکم شد تا رسیدن پدر فیابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سی و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضی

(۲) نسخهٔ [ ب ] درین سال - (۳) نسخهٔ [ ج ] ملازمت در یافته *

والا از دیوانیِ اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمیِ او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگری از تغیر دانشمند خان ( که خود استعفا نموده بود ) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را ( که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود ) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از (۲) آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز (۳) خاطر نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را باموری غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهیِ خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [ چون عمارت شکارگاه سموگر ( که بر کنار آب جون است ) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ از ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ج ] خاطر نشان *

پذيرفت ] محمد امين خان بقدم عقيدت و فرط ارادت
برساير بندهاى پادشاهي سبقت جسته . بآستان بوس
عالمگيري رسيد - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب
چهار هزارى سه هزار سوار سربلندي يافت - و در همين
ماه به بحالى خدمت مير بخشگيري والا پايگي اندوخت -
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف
و نفاق برملا نواخته از موكب عالمگيري روگردان شد
و بگام فرار راه وطن پيش گرفته عزم پيوستن به دارا شكوه
داشت ( بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت )
محمد امين خان با فوج (٢) جرار بگوشمالى آن سرخيل كفار
تعين گشت - و خان مذكور بسبب قرب وصول دارا شكوه
( كه از احمد آباد عازم اجمير بود ) از نواحى (٣) پوهكر
برگشته بموكب پادشاهي پيوست - و در سال دوم بمنصب
پنج هزارى چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم
باضافهٔ هزار سوار امتياز يافت *

و چون در سر آغاز سال ششم مير جمله در بنگاله
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم
بخشيد - و به تعزيت و تسليت خاطر او پرداخت - و او را
همراه خود بملازمت بادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

(٢) نسخهٔ [ ج ] افواج - (٣) نسخهٔ [ ج ] پوهكهر *

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین بآویزشهای نمایان شمشیر خان ترین (۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داري لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخے کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام مي داد - رای پادشاهي اقتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

(۲) نسخهٔ [ ج ] شمشیر خان ترین •

بالید - و با آن ( که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ (۲) آفاق بود ) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت - قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند ( که سراسر خلاف مزاج بادشاهي بود ) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات اندوخت - ازانجا [ که بقم های غرور غیر از زرد رنگی بر رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق روزگار نمي بیزد - رگ گردن علم ( که مي افرازد ) دشمن شغفي و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی ( که مي بندد ) خواري و بد انجامي ] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز ( چنانچه باید و شاید ) پرداخته خار بن فساد آن فئهٔ طاغیه را ازان سر زمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سیوم هجري ( پیش ازان که از کتل خیبر عبور کند ) با وجود رسیدن اخبار ( که افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

(۲) نسخهٔ [ ج ] روزگار *

(٢)
جوشیده اند ) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیري و نفاق بد اندیشان ( چنانچه در عهد عرش آشیاني بر زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود ) بظهور رسید - افغانان از اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازي نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
(٣)　　(٤)
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار افتاده نقد هستي درباختند - محمد امین خان از فرط غیرت خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عناني تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیري در آمد - صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ های خطیر گرفته با برخے از پردگیان او وا گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت -

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] حسابے ازانها بر نداشت - (٣) نسخهٔ [ ب ] افتاد - (٤) نسخهٔ [ ج ] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش ( که شش هزاری پنج هزار سوار بود ) بکمیِ هزاري ذات متنبه ساخته بصوبه داریِ احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم ( که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود ) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي ( که از سادات کرام آن مکان معلی ست ) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والیِ آنجا عبد الله قطب شاه بدامادیِ خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

( که عقد واقع خواهد شد ) میر احمد عرب را ( که داماد کلان و رائق و فائق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود ) با او بر سر حرفی برخاش رو میدهد - و بجائی می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمی بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمی یافتند - اگر یکی از راجه های عمده ( که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت ) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را (۲) تغیر می داد *

## * مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواری ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق (۳) سرافراز گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست

(۲) درنسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ب ] سر افرازی یافته -

قلعهٔ آسیر ( که سر آمد قلاع صوبهٔ خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است ) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلسلهٔ بندگی و خانه زادی را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانید - و در (۲) یساق گولکنده همراه بود - پس از تشئید مبانی مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والی آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر (۳) خان درون قلعه رفته آن عفیفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً (۴) پس ازان باضافهٔ یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام از تغیر حسام الدین خان بقلعه داری اودگیر و افزونی پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سی و یکم ( چون غالب خان عادلشاهی تفویض قلعهٔ پریندا ( که از حصون رصینهٔ دکن است )

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] در یساق - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] محمد طاهر و زین خان -
( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] و در سال سی ام از تغیر الخ *

نمود ] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داری آن حصار استوار تعین گشت - وچون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای ملک ستاني بر افراخت خان مذکور ( که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود ) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کاردان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داري و فوجداری ظفر آباد بدر مي پرداخت - ودر سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - ودر سال بیست دوم هنگامی ( که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي گردید ) مختار خان بملازمت فایز شد وچون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهي از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت بر افروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبانی از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دستهٔ یشم ( که جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود ) در اعزازش افزود - و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید - و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ ( ۱۰۹۵ ) یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سر سبد قبیلهٔ بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

## * مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخی ست - در حضور پدر برشادت خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و بستر بداروغگی عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری چهرهٔ بختوری افروخته از تغیر ملتفت خان داروغهٔ گرز برداران گشت - و در همین سال مهر ترکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگي امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتی
(۲)
بسلب منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمی
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
روح الله خان آخته بیگي شد - و پس ازان بدکن تعین
گشت - و هنگامی - ( که موکب بادشاهي از اودیپور رانا
معاودت نموده سایهٔ نزول بساحت اجمیر افگند ) مشار الیه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میر تزکی
اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبهر و دندرانه
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرهٔ بوندي پرداخته متصرف شد او باستیصال آن
بدمآل کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالی بوندي
پیوست درجن سنگهه قلعه بند گردید - آن خان شهامت شعار
برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهی شب را پردهٔ
کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسارهٔ روزگار کشید -
(۳)
و انروده سنگهه نبیرهٔ راو بهاو سنگهه هادا ( که نیز از حضور
رخصت یافته بود ) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
آن شده - مشار الیه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبیل
سدهٔ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجهٔ افتخار پیمود -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بسلب منصب معاتب گردیده - (۳) نسخهٔ [ ب ] انروده •

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذو الفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجری از تنگنای دنیا بر آمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی ( که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند ) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

## * محمد علي خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش ( که در علم طب حذاقت تمام داشت ) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف خسرواني گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت بر آمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام ( که موکب منصورهٔ پادشاهي از

پنجاب بدار الخلافه معاودت نمود ) مشار اليه بخطاب خاني نوازش يافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقيهٔ کوفت اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند بنابر وجهی طبع خلافت پناهي ازو منحرف گشته مورد عتاب خسروانه (۲) گرديد - او نيز به تبعيت پدر از منصب معزول شده از نظر التفات خاقاني افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبيعي رخت هستي بربست عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکيم صالح خان به داروغگی کرکر آقخانه (۳) اعتبار اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد - و پستر داروغگی چيني خانه نيز ضميمه گرديد *

و چون ديانت و کفايت و کاردانی و معامله فهمي او در پيشگاه سلطنت و جهانباني لمعهٔ ظهور بر داد پيش از سفر اجمير از تغير روح الله خان بوالا خدمت خانساماني فرق افتخار برافراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خسرواني - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرکيراق خانه - و نسخهٔ [ ب ] کرکراق خانه - و در [ بعضی نسخهٔ ] کرکراقيخانه ٭

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید - بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده ( که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود )

هژدهم رجب سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجري طایر روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال دیانت و جدے وافر در گرد آوری مال پادشاهي ميکوشید - بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید - در اتقا و پرهیزگاري مولع بود - ارقات خود را مصروف نماز و روزه داشتي - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب گماشتي - نعمت خان حاجي در هزلهای خود زاهد خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او داروغگي های متعلقهٔ خان ساماني داشت دورباش احتیاط صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد - خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست - نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیت *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

## * مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر ( که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود ) رتق و فتق امور ملکي و مالي باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا ( که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند ) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب لابه‌گري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پذدت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامے ( که رایات عالمگیري ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسرواني گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ‌آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - ناگاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب (۲) او ( که

(۲) نسخهٔ [ ا ] صاحب *

در فوج فیروزي بود ) بجنس (۲) از نظر پادشاهي گذشت ـ
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نموديم (۳) ـ
حالا ( که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را
محاصره نموده کار برو تنگ آوردند ) واجب آمد که سوای
جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفی با قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعي بر بندد ـ و
ما بسرداری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعین نمائیم ـ و ببینیم که ایشان کدام کدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد ـ ازین ممر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت ـ و بر زبان گذشت ـ که ما تعریک
چیني فروش میمون باز چنگ (۴) نواز را موقوف (۵) داشته بودیم
حالا ( که ماده خروس خود ببانگ آمد ) جای توقف نماند ـ
باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بیست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گردید ـ خلیل الله خان باتفاق شیخ
منهاج ( که در نوکری بیجاپوري خضر خان پني (۶) را بغدر
کشته به ابوالحسن پیوسته سر ناموري مي افراشت ) با رستم

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بجنسه ـ (۳) نسخهٔ [ ج ] مي نمودم ـ (۴) نسخهٔ [ ب ] پلنگ نواز ـ و نسخهٔ [ ا ] تلنگ نواز ـ (۵) نسخهٔ [ ج ] موقوف بر وقت داشته بوديم ـ (۶) نسخهٔ [ ج ] تيني *

راو عمزادهٔ مادننا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن ( که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سرلشکر پیغام داد ( که بسبب اغماضے ( که با شما بعمل آمد ) در معرض عتاب آمده‌ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (۲) ( که سرحد صوبهٔ بدر است ) وا گذارید دستاویزے براے استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه ( گوش شنوا داشت ) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کوشیر و سیرم - و در [ بعضی نسخه ] کرل هیر •

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرائي مکرر بمیان آمد - روزے شوخي و استیلا بجائے رسانیدند که رای بندرابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر اسپ خود را باو رسانیده از دست مخالف وا رهانید - و دران روز زن غیرت خان بخشي پادشاهزاده در حوضهٔ فیل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز دیگر دکنیها بغرور یگانگي (٢) پیغام کردند که از روی انصاف باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هرچند درین امر صرفهٔ ناتمام است که نیزه بازي و شمشیر بازي را استعمال کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل اندازید - تا در انجام کار رو بفرار ( که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پندارید ) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ نمي کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمي نمائیم - آخر الامر نفاقے ( که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده و دکنیها مي باشد ) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیهٔ آوارگي پیموده رو بحیدر آباد گذاشت - پادشاهزاده درین مرتبهٔ ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] یکرنگي - و نسخهٔ [ ا ] یک انگي •

به نارسائي متهم ساخته هزيمت را سبب او را نمودند - مادنا ( که قاطبةً با مغل دوست نبود ) خاطرنشان ابو الحسن ساخت که او ارادهٔ نوکري پادشاهي دارد - بزندان (۲) بايد نشاند - ناچار خان مذکور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخار بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور بآستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يکم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب جبههٔ دولت بر افروخت (۳) - و بمکان خدمت رسيده در سال سي و دوم جان باجل سپرد - کلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ (۴) فوت اوست - بعد از اختيار نوکري پادشاهي پسر زادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده بناصيه سائي آستان خلافت سرمايهٔ کامیابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مکرمت خان امتياز يافت *

---

(۲) نسخه [ ج ] پادشاه (۳) نسخهٔ [ ب ] بر افراخت - (۴) يعني سنهٔ هزار و نود و نه *

## * موسوي خان میرزا معز *

صبیهٔ زادهٔ سید السادات میر محمد زمان مشهدي است که سر آمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشار الیه در ریعان شباب از والد بزرگوار خود میرزا فخرا ( که از سادات موسوی قم است ) برهم زده به دار السلطنة اصفهان ( که مجمع اهل فضل و کمال بود ) در آمد - و (۲) در خدمت علامي آقا حسین خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستیاری طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقلیه یگانهٔ روزگار گردید - و در سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگیري گردیده (۳) بمناصب مناسب سر عزت بر افراخت - و با صبیهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال روزے میرزا را با شیخ عبد العزیز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و مذاکرهٔ حکمي درمیان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهاؤ الدین محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

---

(۲) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ج ] بمنصب مناسب - (۴) نسخهٔ [ ب ] غریب مباحثهٔ علمي الخ *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر کار بجائی کشید که شیخ بهم بر آمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهورهای کنچنی از من پرسیده بودند - یا (۲) امروز شما پرسیدید - بالجمله در ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و بنوت امیر الامرا شایسته خان مي نازید و در دیگرے بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاوهٔ فضل و کمال خویش انگاشته بر خود مي بالید - و از غیرے فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبداران نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

(۲) نسخهٔ [ ب ] بار امروز .

در تلافیِ آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نو ملازم را تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گویند در محاسبهٔ جاگیر داري اکثر طلب سرکار نیز ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا براے رجوع سزاولان تعین مي شدند - و آنها مبلغے داده لیت و لعل بکار مي بردند - در یساق دکن از قلت پایباقي و کم حاصلیِ ملک و بسیاریِ ارباب طلب ( خصوص نو نوکران دکني ) کار بجائے رسید که با وصف مچلکاے (۲) معمولهٔ موسوي خان مبلغے از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - (۳) لهذا هرچند منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفیان نا شنیده انکاشته تن نمیدادند - درین ایام همگیِ این ضوابط نسیاً منسیاً گشته - الحاصل در سال سي و سیوم موسوي خان از تغیر حاجي شفیع خان بدیوانیِ دکن کامیابي اندوخت - و در سال سي و چهارم سنهٔ ( ۱۱۰۱ ) یکهزار و یک صد و یکم هجري برحمت حق پیوست - کجا شد موسوي خان (۴) تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ ولادت اوست - در خوش خیالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و دقت آفریني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مچلکه‌هاے - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] ابتدا هر چند الخ - ( ۴ ) یعني سنهٔ هزار و پنجاه و شش ٭

مي كرد - آخر موسوي دل‌نشين او افتاد - ازوست * شعر *

* سه راه معصيت‌ها شد پريشاني مرا *
* داشت عرياني نگه ز آلوده داماني مرا *

## * محمد بديع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثاني همراه پدر به هندوستان آمده - سال بيستم به پيشگاه سلطنت رسيده جبين ارادت را نور آگين ساخت و بعنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و اسپ با زين مطلا بلند پايگي اندوخت - سال بيست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپيه ساليانه لبريز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي لواي سربلندي برافراخت - سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي سيصد سوار كام دل برگرفت - و پس ازان (كه رتق و فتق سلطنت بخلد مكان تعلق پذيرفت) همراه پدر و عم خود در فضاي اكبرآباد دولت ملازمت دريافت - و در جنگ شجاع و دومين پيكار داراشكوه ملتزم ركاب پادشاهي بود - و همراه سربلند خان مير بخشي و رعد انداز خان مير آتش بكارها تعين شده - پستر بوجهي معاتب شده از منصب برطرف گرديد - سال سي و ششم مشمول عنايت گشته بمنصب

صده هزاري هفت صد سوار رنگ پريده بر روي آمد - مآل حالش بكجا انجاميد معلوم نيست *

## * مصطفى خان كاشي *

كه شيعه ايست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت بود كه چون فوت نمود اسباب تكفين و تدفين او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوكري محمد اعظم شاه كام دل اندوخته ساز صحبت او كوك گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گرديد - چون در سركار پادشاهزاده بنابر افزوني خرج سپاه هميشه نالش بود خان مذكور بحقيقت وا رسيده قرار داد - كه زياده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده يا ضرورت مهمے نگاهداشته شود تا منجمله جمعيت مقرري عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسي او كار سركار پادشاهزاده نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پيشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانيد كه هيچ كار بے مشورت او تمشيت نمي توان يافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مكان بظهور مي رسيد بادشاه از پخته كاري

خان مذکور می دانست - و چون افاغنه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوهٔ بد ظنگی گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریبی مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبهٔ معظمه ( زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفاً ) معاودت نموده بصورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما ( چون از فحوای آن بوی صفح جرایم بمشام خرد نمی رسید ) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع بر خواند - * ع *

* بهر صـــورت که آئی می شنـــاسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست ( که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد ) صورت نه بست - خان مذکور ( که بحلیهٔ فضل و کمال آراسته بود ) نسخهٔ موسوم به امارات الکلم برای تسهیل استخراج آیات قرآنی تالیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگوئید

تاليف است - شاهزاده عرض* کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ ( که درین ماده سابق کسے نوشته ) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشیني بسر آورد - خانهٔ عالي ( که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته ) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را ( که متصل بنکاپور بود ) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکی لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است ( که بعرض رساند ) لیکن چون بر مهم مامورہ باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسیدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده بارادهٔ شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستی بفاصلهٔ از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفي به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم بارهه و میرتوزکان براي منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که جاي دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید - صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلو خانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلو خانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلو دار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقدیم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پستر به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بنابر شهرت آن ( که شاهزاده زیر جامه زره پوشیده ) پیالهٔ ارگجه طلب داشته بعدٌ وا کردن بند جامه بدست خود مالید - و شمشیر خاصه ( که پیش پادشاه بود ) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشیر مذکور از روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصیحت مشتمل بر اشارهٔ آن ( که شما را گرفته خلاص نمودیم ) بر زبان آورده مرخص ساخت *

## * مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهي را بنیابت پدر سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گردید - و در سال سي و سیوم بخدمت عرض مکرر سرمایهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قور بیگي شد - و بمنصب دو هزاری هفت صد سوار تحصیل کامیابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغير بهره مند خان بخدمت بخشيگري دوم چهرهٔ امتیاز برافروخت - و بستر پانصدي ديگر يافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود - و در آخر سال چهل و چهارم الويهٔ ظفر پرچم عالمگيري از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد مُرچ (۲) مضاف بيجاپور بمسافت سي و شش کروه مضرب خيام پاشاهي گرديد - خان مذكور ( كه بامراض شديده مبتلا شده بود ) چهارم شهر مذكور سنهٔ ( ۱۱۱۲ ) يک هزار و يكصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پيوست - و در روضهٔ زبدة العرفا سيد شمس الدين ( كه يكے از مشايخ آن ديار است ) واقع قصبهٔ مذكور مدفون گرديد - نجابت ذاتي با كمالات كسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق - ابواب فيض بر روي آشنا و بيگانه مفتوح داشتے - و در اجراي كار خلايق بسيار كوشيدے - و در مثل گذرانيدن منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله خان اول جري و حريص بود - با آن ( كه شوم طمعي ها نداشته - بلكه استغنا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود ) طرفه جا در مزاج پادشاه كرده بود - مكرر در حق او بر زبان

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرتضی آباد مرج • و در [ بعضی نسخهٔ ] مرتضی آباد عرف مُرچ *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [ که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت ( که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود ) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است ] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو کمال عداوت بود - و قایما ( که با پسر بود ) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ ( ۱۱۰۸ ) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد رخت هستي بر بست - بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائي طبع موزون داشت و اشعار رنگین مي‌گفت - ازوست - * شعر *

* خمـــار ما و در تـــوبه و دل ســـاقي *
* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغلیت و فضیلت مذاق تصوف داشت - خالي از درد نبود *

## * مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما پذیرفته چندے بحفاظت قلعهٔ رام گیر و فصلے بحراست آسیر و ایامے بفوجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد - و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب سه هزاري رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت - چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سید محمود و سید جهانگیر بخاطر بادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید محمود مي گوید در خاندان ما کسے محمود خان و فیروز خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان - پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضى خان برای کدام بندۀ ملتوي سمع - به ازين کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضى خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ ( ۱۱۱۲ ) هزار و یک صد و دوازده هجري انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري کامیاب گشت - بعد ازو پسرش سید مراد علي مبارک خان ( که دو هزار و پانصدي منصب داشت ) و از انتقال پسر او سید شیر علي مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعین شد - و پس ازان سید علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علي اکبر مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین علي خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کاوش پیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود - یک بار آصفجاه بوجهی از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده فوجی بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه صاحب بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

## * محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام شاهزادهٔ عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت هم رکن رکین فرمان روائي و سر خیل دولتیان پادشاهي میشد - در مبادئ جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقی بر ذمهٔ خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانش را ( که در حداثت سن بودند ) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب مناسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بے طالعي موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند ( و الّا بمنتهای مراتب امارت مي رسیدند ) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته شد - میر ابراهیم بمنصب هزارئ چهار صد سوار نوازش یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتی بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی حج بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابی افروخته از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت ( که بیست کروهی پیشاور است ) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغی و طغیان بر افراشت و از امرای کومکی برخے بطوع و جوقے باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدودے از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن نا شنوی بود - از آوارگی شاهزاده بزمین بوس عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی الهآباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بحراست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داری نادرگ شتافت . و پمتر باز بے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهی مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین پیریا نایک دژ نشین - از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت - به عبد الغنی کشمیری دست فروش اردو ( که بمکر و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود ) آن زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته بار داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائی یافت - پس ازان محتشم خان را ( که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیری بود ) بتجویز نایک ببحالی منصب و تفویض قلعه داری سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیری از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش ( که برای مصالحه بحضور آمده بود ) رخصت یافت که قلعه خالی نماید - این هم بعمل آمد - و می دانست که بسقیفه سازی و شعبده بازی او کوچ پادشاهی خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

(۲) نسخهٔ [ ج ] واکن کیره - و در [ بعضے نسخه ] واکینکره •

نیست بار دیگر نایرۂ جدال مشتعل ساخت - و بیچارہ محتشم خان را محبوس گردانید - روزے ( کہ بسعی بهادران جسارت کیش قلعہ بدست آمد ) آن بد نہاد خان مزبور را در خانہ مضبوط کردہ آتش بخانها زدہ گریخت - اگر ساعتی مردم پادشاهي دیرتر مي رسیدند خان مذکور سوختۂ آتش بیداد آن مقہور مي گردید - گویند خان مذکور از فلزات چیزے خوردہ بود - در عین زمستان عرق از بدنش مي چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باہ و بسیاری نسوان شہوت تمام داشت - و غیر از شہوت راني و خواب و خور دیگر شغلے نداشت - و بسبب بر طرفی متواتر و بے چاکري احوالش بپریشاني کشید - هنگام مراجعت از کهیلنہ ( کہ انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راہ یافت - و هر نالہ از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جسرے قایم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نماندہ - چہاردہ کروہ راہ در یک ماہ و هفدہ روز سپري گشت ) خان مذکور ( کہ بے نسا نمي توانست (۲) ) خود پیادہ با اکثر زنان عصا در دست دامن کوہے گرفتہ افتان و خیزان قدمے چند مي پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

---

(۲) نسخۂ [ ج ] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد - مگر میر محمد خان (۲) ( که خطاب پدر یافته دستگاهی بهم رسانید ) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

## * مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود (۳) - خان مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزکار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان اوج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان ( که به تهانهٔ اندي رخصت یافته بود ) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و ( چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود ) اکثر بهزاولی افواج مامورہ بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان ( که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نکرده - (۳) نسخهٔ [ ب ] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت ) ازانجا ( که خان مذکور بیشتر بگشت ملکي و تعاقب تیره بختان مرهتهٔ سایر و دایر مي بود ) در حضور مهمات بخشیگري را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن‌کیره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار ( که چند کسے بیش نبودند ) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالي اردو نیز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور سایر اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزادهٔ محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روزبهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل نا چسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجي ( که هیچ یکے از زبانش نرسته ) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستي را میـگذارم در کجي خواهم شدن *
* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه بعقب فیلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم درگذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - ( چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست ) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین ( که داماد جانسپار خان بهادر دل بود ) خطاب پدر یافته - و دومین ( که خویش تربیت خان میر آتش بود ) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه ( که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده ) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پستر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - درهمان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] کهرري - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] کوررة - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] بفوجداری کودرة و بکلانه منسوب گردانیده •

براى خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گويند بنابر سقم احوال زرے هم براى سرانجام شادي قرار يافته بود - مطلب خان زيادة طلبي مي كرد - و او ابا مي نمود - خان مذكور تند شده بوسايط ( كه درين پيغام بودند ) گفت - كه آخر انصاف كنيد دختر بني مختار است - يكے ازانها ( كه شوخي در مزاج داشت ) جواب داد كه ايشان هم فاعل مختار اند بجهت خويشى مذكور - ابو طالب خان ( كه آفت رسيده بود ) همراه خان مذكور بحيدرآباد شتافته بقلعه دارى شاه پور مضاف كولپاك و انواع مراعات آسودگي يافت - در جنگ نواب آصف جاه ( كه با مبارز خان اتفاق افتاده ) زخمي شد - در خجسته بنياد هر دو برادر بوقت موعود خويش حيات مستعار سپردند *

## * ميرزا صفوي خان علي نقى *

نسبت بخاندان سلاطين صفويه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مكان وارد هندوستان گرديده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارى هزار سوار و خطاب ميرزا صفوي خان نامور شده به بخشيگرى سيوم چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم ( كه وصلت او با صبيهٔ معظم خان قرار يافت ) خلعت با سرپيچ و دوازده هزار روپيه نقد مرحمت گرديد - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت -
و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - ( چون اکثر
مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند ) او نیز
مقتول شد *

## * منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و
نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي پیوسته (۲) -
سال سي ام ( چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله ترده
نمایان بتقدیم رسانید ) او باضافهٔ منصب و خطاب منور
خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي
بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه
( که جانب مالوه مرخص گردید ) قرار گرفت - پس از
ارتحال خلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ
هندوستان شد - و در جنگي ( که فیما بین شاهزادهٔ مذکور
و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست ) نامبرده با برادر
کلان خود خان عالم در هراولي بود - بمقابلهٔ عظیم الشان
فیل رانده ( چون به برادر او زخم تیر رسید ) جهان در
چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

(۲) نسخهٔ [ ب ] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبي سمت ( که مرتضی پور صوبهٔ برار در تیول داشت ) - ابتدای عمل نظام الملک آصفجاه در دکن فوجے زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن امیر بےنظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت - تا آنکه باجل طبیعي در گذشت - پسرانش اختصاص خان ( که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته ) و اعزاز خان و دیگران هم بودند - هر یکے بقدر قسمت از محال ارثي جاگیر یافت - چندے پیش ازین همه از سررشتهٔ حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او ( که فقیر محمد نام دارد ) باقي ست - بنوکری این و آن روزگار بسر مي برد *

## * مختار خان قمر الدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست و یکم عالمگیري بخطاب خاني سر افرازي یافت - بعدتر بخدمت قراول بیگي ممتاز گردید - و ( چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لوای کامراني افراخت ) او به تعیناتي پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و بداروغگی اصطبل اسپ شادکامي اند - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهانهٔ

هولنكي ( كه از محالات بيجاپور است ) مرخص گرديد - و ازانجا تعين محاصرهٔ بيجاپور گشت - و ( چون سال سي ام بعد از فتح بيجاپور الويهٔ ظفر طراز پادشاهي سايهٔ معاودت بظاهر شولاپور افكند ) پانزدهم محرم سنهٔ ( ١٠٩٨ ) هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزادهٔ محمد بيدار بخت نخستين خلف شاه عالي جاه محمد اعظم شاه با دختر نيك اختر خان مذكور حسن انعقاد يافت - و آن عفت سرشت به پوتي بيگم مخاطب گرديد - و در سال سي و سيوم خان مشار اليه بخدمت مير آتشي خلعت امتياز پوشيد - و پس ازان به تعريك و سرزنش خيره سران كنك گيري (٢) و راے باغ تعين شد - و در سال سي و هفتم باز بمير آتشي اختر طالع بر افروخت - و در سال سي و هشتم از تغير فدائي خان كوكه بصوبه داري اكبر آباد درجه پيماى اعتبار گشت - و در آخر سال چهل و يكم از حكومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي اكبر آباد سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب سه هزاري رسيده بوقوع تقصيرے بكمي پانصدي معاتب شده باز به بحالي كمي پايه افزاى امتياز گشت - و در

(٢) در [ بعضى نسخه ] كنگري - و در [ ديگرے ] هوكري *

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنسني تعلقهٔ راجا
رام جات مفسد ( که دوم رجب سال مذکور سنهٔ ( ۱۱۱۷ )
هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني مفتزع شده ) باضافهٔ
پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

( هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطيهٔ دولت بختيارے
عرق ريزان سعي باشند ) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش
چه طرفے تواند بست - بل آنچه او کارشکني انديشد
به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش
آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت
بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمي نهاد - ( چون
محمد عظيم دومين پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ
استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد ) در فکر بيجا
ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [ چون محمد
اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر ( که معسکر پادشاهي
بود ) شتافت ] چندان کلمات وقوعي از جانب محمد عظيم
بپادشاه رسانيد که فرمان طلب و گرز بردار تعين شد - و
ندانست که آمدن محمد عظيم بلای عظيم بجان او خواهد
بود - چنانچه محمد عظيم نزديک به شاهزاده پور (۲) رسيده بود
که بر واقعهٔ ناگزير خلد مکان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

(۲) در [ بعضي نسخه ] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه ( که وسط مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته ) اولین پایهٔ سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پٹنه (۲) میبود باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت ( که از مالوه بگجرات شتافته بود ) بنویسد - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان ( که خسر او می شد ) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت بر گمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار نو رسیدهٔ گجرات ( که خود را اعظم شاهی می گرفت ) انتظار می کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - ( چون والا جاه دومین

(۲) نسخهٔ [ ب ] پٹنهه *

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي يافت ) بعذان همچشمي ( كه مبادا برادر كلان صاحب جمعيت و دست گاه شود ) به باريابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد كه پيش فرستادن شاهزاده مقتضاي حزم و احتياط نيست كه دولت دنيا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاين آگره دست تصرف يافته باعانت دو صوبه دار چنيني لواي خود سري بر افرازد قباحتے عظيم دارد - چه دشمن خانه بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [ كه نصيبهٔ سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بختي ظاهر حالش را فرو گرفته بود ( هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد آبستن صد تباهي بود ) فوراً بشاهزاده نوشت كه تا رسيدن اين جانب بمالوه ( كه سر راه دكن است ) اقامت نمايد *

القصه ( چون سرير فرماندهي هندوستان از شكوه اقبال بهادر شاهي آسمان پايه گرديد ) ازانجا ( كه عموم رأفت و مكرمت آن شاه كرم گستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فيض بخشي او چون سحاب يكدفعه سيراب ساز خشك و تر ) مختار خان باضافهٔ نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي سربلندي يافته به بحالي صوبه داري اكبرآباد با خدمت والاي خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باسترداد اموالش از

صامت و ناطق ( که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده )(۲)
کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان ( که حکم استرداد
جنس او شود ) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت
رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي
خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز
جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از
بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبلغے را
از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے چیزها متهم
بود - نعمت خان هاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *

* هرکسرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

## * میرزا یار علي بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقا
مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در آمده بود *

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختگیري زبانزد -
پستر بداروغگی ڈاک و داروغگی کچہری (٢) سرافراز شده در اجرای
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايهٔ چهار صدی چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلي گستاخ بود - گويند ساده روئی را برای منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاگير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسی که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزی الوش بار عنايت شد - و وقت باريابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داد -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
( که اين سجدهٔ سهو است ) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزی بتقريب ادای شهادت تورانئی در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که توراني ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم توراني ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] سر فراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانید که پاجئی را چه یارا که از حکم ولي‌نعمت سر به پیچد - ( چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گراني نمود ) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه برآرند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ ( ١١٢١ ) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

## * میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه ( که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت ) سرافرازي یافته [ با آنکه بدرشتي و سخت گیري ( که لازم راستي و درستي است ) شهرت داشت ] درین کار پادشاهزاده را ( که اکثر از ارباب تحریر سرگران و برآشفته مي بود ) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت برآمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه داری خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [ که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت ) چون ساحت بلدهٔ برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید ] میخواستند چند گاهے بسیر و شکار رمنهٔ کراره ( که سیر جائے است دلگشا و نخچیر گاهے ست مسرت افزا ) عشرت اندوزند - و آن دیهے ست سه کروهی برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفای آب بے همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندے بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز ( که ازان آبشارے میریزد ) - بفرمان صاحب قران ثاني ( که در ایام پادشاهزادگي به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه شده ) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروي کار آمده - آبشارے دیگر از روی این بند مي افتد - و دو سوی آن دو دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه بمسامع جلال رسید بے اهمال و امهال اوایل شعبان سال سیوم سنهٔ ( ۱۱۲۱ ) هزار و یکصد و بیست و یکم هجري کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن یکے از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبهٔ راویر (٢) ( که هفت کروهی برهانپور است ) قلعه دار را ( که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود ) گرن گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابلهٔ زن حربیه خود را بدزدید (٣) -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن ( که بگرد آوردن لشکر و یراق کر و فر مقید شود ) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم ( که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند ) پاسداری آبرو را بر خود داری ترجیح داده باکراه و اجبار ( که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند ) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر ( که از هفت صد سوار متجاوز نبود ) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] رادیر - (٣) نسخهٔ [ ب ] بدر برد •

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتیل گردانیده کار بجائے رسانیدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود ( که سرکردگی فوج طرح داشت ) کومک بجا نموده شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فنای قلعهٔ راویر دایرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر و تفنگ درمیان بود - ( چون اشقیا دریافتند که بنای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست ) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند - اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تک پا بکار برد - لیکن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت کرد - هرچند برخے آزمودکاران بآئین خیرخواهی گفتند ( که شب روی مصلحت نیست ) گوش نکرد[۲] - چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و نیران پیکار برافروختند - رزم جویان طرفین داد مردانگی و دلاوری دادند - میر احمد خان با بیشترے از اولاد و اقربا و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائی از باد گرو برده دران حالت ( که

(۲) نسخهٔ [ ب ] نکرده ٭

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت ) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از (٢)
تیر پایان خود را بشهر رسانید - تتمه لختی مجروح و برخے ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکے میر سید محمد ( که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود ) - و دومین میر محامد ( که بخطاب پدر مخاطب گشته ) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

## * محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست ( که احوالش جداگانه نوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمییز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل (٣)
و هشتم ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم ( چون ملازمت پادشاه نمودند ) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] رسانیده - (٣) نسخهٔ [ ج ] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خاني یافته در هندوستان اوقات زندگي را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیوانیِ صوبجات آنجا و پستر بتعلقهٔ میر آتشي سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگریِ دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقي (۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقي مانده اند *

## * منعم خان خانخانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبی جزو کوتوالیِ اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهي رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهي بجوهر رشادت و کارداني با روح الله خان میر بخشي متوسل گشت - بخشی الملک منصبے برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرتقئ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخت ياري ترقي نموده بدولت رو شناسيِ خلد مکان (۲) رسيد و بخدمت متفرقه مامور ميگرديد - سال سي و چهارم بخدمت امانت هفت چوکي از تغير مير عبد الکريم ملتفت خان امتياز يافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگيِ فيلخانه اختصاص گرفت - ( چون در مهم کهيلنا بکمک محمد امين خان بهادر نرسيد - و تهاونے سرزد ) بکميِ منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بديوانيِ مهين پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغير اسلم خان مامور شد - و ديوانيِ کابل نيز ضميمه گرديد - و بحسن اخلاص و نيکوخدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت - (۳) و در سال چهل و نهم صوبه داريِ پنجاب بوکالای شاهي نامزد شد - بتجويز شاهزاده نيابت بخان مشار اليه با فوجداريِ جمون اصالةً تفويض يافت - و بمنصب هزار و پانصديِ هزار سوار مرتقي گشت - و با راى صايبه و نيروى مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطيع و ايل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - ( چون مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهيِ شاهزاده بخود تصميم داده بود ) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي کوشيد - از نيرنگيِ

(۲) نسخهٔ [ ا ] مامور گرديد - (۳) نسخهٔ [ ب ] که صوبداری الخ ٭

بتقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده
از پیشاور ( که قشلاق کابل است ) بعرصهٔ دلگشای دار السلطنة
لاهور ( که دوم صفر اتفاق افتاد ) منعم خان قریب پنج
هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و
تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نیکو خدمتی او
پنجاه هزر سوار (۲) موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده ( که
مساوی همین عدد بود ) در ظل رایت پادشاهي مجتمع
گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد
اعظم شاه در تردد و جانفشاني شریک غالب بود - اجمالش
آنکه ( چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت النسا (۳) بیگم
همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار
گذاشته عزیمت پیش نمود ) خلد منزل ( که کمال حلم
و خدا ترسي داشت ) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم
شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر ( که پیشتر

(۲) نسخهٔ [ ا ] شاهزادها - (۳) نسخهٔ [ ج ] زیب النسا ه

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما )
اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضمیمهٔ بیجاپور به کام بخش
( که برادر خرد بجای فرزند مي باشد ) وا گذراند ( ما
از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما مي افزائیم ) بهترین
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنیم و عالم
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان
در آئیم - * ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود
دیگرے را بنظر نمي آرید *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر
لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلَامُ عَلَيْکَ يَا وَالِي الْهِنْدِ -
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر ( چون این پیغام بمحمد اعظم
شاه رسید ) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم
دیگر ( که بعینه از تعادل و تکافو بود ) * بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *
* از بام خانه تا بثریا از آن تو *

درمیان آورد - و پس ازان برآشفته بایلچي گفت این پیر

حرف مگر گلستان شيخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقليمے نگنجند * بيت *

* چو فردا بر آيد بلند آفتاب *
(۲)
* من و گرز و ميدان افراسياب *
(۳)
هژدهم ربيع الاول متصل حاجو ده کروهي اکبرآباد تلاقي فريقين اتفاق افتاد - خانزمان با فوجے جرار باتفاق شاهزادهاي ديگر از چپ و راست وقتي رسيد که محمد عظيم الشان را بيدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزارے عظيم و آويزش هاي نمايان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادليج در پهلوي راست زير بغل رسيده - اگرچه استخوانهاي قبرغه مسلم ماند اما يکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پاي ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بيدار بخت و والا جاه رهگراي فنا شدند - هاي محمد اعظم تاريخ است - خانزمان
(۴)
با اهل و عيال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قريب نصف شب بحضور رسيد - و ازان زخم منکر غش کرد - بيست و نهم همين ماه بخطاب والاي خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نيست - (۳) نسخهٔ [ ج ] جاجو - (۴) يعني سنهٔ هزار .

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس ( که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته ) از پیشگاه خلافت و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ دهرآرای بعیادت او ( که ازان زخم ذي فراش بود ) سایه گسترده بانواع نوازش و دلدهي ( که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود ) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او ( که بده لک روپیه میرسید ) بقدر یک لک روپیه پذیرائي یافت - و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبرآباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتري افروخت - و در سال چهارم ( که خلد منزل بقصد استیصال کرزی (۲) بد مآل در شاه دهورا (۳) رسیده اقامت نمود ) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوهگذه رفته محصور گردید - افواج پادشاهي دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة ( که جان فشاني را

(۲) نسخهٔ [ ج ] کزوی - (۳) نسخهٔ [ ب ] شاه دره

باعتقاد تناسخ حیات ابدي تصور مي کردند ) بکمال رغبت و شوق بر آمده بر مورچالها مي ریختند - و جمعی را کشته بقتل مي رسیدند - پس از مدتے ( که آذوقه مفقود شد ) یکے از کهتري‌ها کلابا نام تنباکو فروش خود را فدیهٔ آن مغوی ضلالت کیش ساخته با لباس * فاخره بجایش نشست - و کرد (۲) با جوقے بر مورچال پادشاهي یورش نموده بملک برفي راجه ( که متصل بود ) بدر رفت - و بعد فتح آن مکان مردم پادشاهي کلابا را با شان و شوکت دیده کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند - خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاری دیوان عام شد - و فرمودند قفس آهني سیخ دار زود درست نمایند - پس ازان ( که به پرس و جو پرده از روی کار بر داشتند ) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است - خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت همه پیاده شده بکوه راجه برفي در آیند - یا کرد را دستگیر نمایند یا راجه را کشیده بیارند - و براجه هم نوشت که بهبود خود در دستگیر ساختن آن محتال شناسد - گویند هرکارهای ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور ( که با خانخانان

(۲) نسخهٔ [ ب ] گرو و نسخهٔ [ ج ] گرد - (۳) نسخهٔ [ ج ] راجه برني *

عداوت هم چشمي داشت ) از كوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند كه كرد دستگير گشت - هركارهای خانخانان باعتبار همجنسي زبانی آنها فرا گرفته متواتر اين خبر رسانيدند - و او بپادشاه عرض كرد - ذوالفقار خان گفت اغلب كه اين همه اصلے نداشته باشد - پس ازان ( كه معلوم شد واهي بود ) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس كردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بيمار شد - و ماده دماغي گشته بجانب گوش ريخت - و در همان ايام وديعت حيات سپرد *

خانخانان بسيار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قديم و پاس مراتب قدر شناسي مي كوشيد - حتی كه بلحاظ ديرين ربط با كم منصبان به تعظيم پيش مي آمد - هرچند در جود و كرم و اكرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در كارها فيضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نيک نفسي بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت كچهري سزاوار تعين ميكرد كه كاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز ديگر نماند - برفع بلیۀ خوراک دواب از ذمۀ منصبداران طرفه تحصيل اجر جزيل كرد - در عهد خلد مكان همين كه

بمنصب دار خوراک دواب لازم مي شد ( هرچند که از قلت پایباقي (۲) جاگیر قلیلي ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننماید تا بصرف حوائج او چه رسد ) داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي و دیگر متصدیان به تشدد از وکیلش باز خواست زر خوراک مي کردند - و هیچ جا فریاد نمي رسید - ناچار وکلا استعفای وکالت مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در همین تنخواه دامها بقدر خرج دواب از اول جاگیر منها کرده تتمه بنویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سنتها بماند *

کمالات کسبي هم ( که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر کنند ) داشت - شعر مي گفت - میلانے به تصوف بهم رسانیده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطلب عمده ندارد - نکاتے چند با شعر برجسته حسب حال آورده - حرف گیران سخن ساز بعضے بالحاد و برخے بتهمت ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازین نسبتها عاري ست - در الهامے ( که سیر خود به بهشت و ازانجا پایان (۳) عرش بیان نموده ) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پائباقي - (۳) نسخهٔ [ ب ] تا به پایان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الہام اگر مخصوص اولیا دارند دعوی بے معنی ست - و موہم سوء ادب - با وصف رفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره به نیت ابقای نام بر صفحهٔ ایام مي خواست در هر شهر و بلدهٔ حویلي و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت ابتیاع اراضي و عمله مي فرستاد - متصدیان ناعاقبت اندیش (۲) بخوش آمد و اظهار مجری زمین و خانها به تعدي و ظلم از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پیدا ست که مبتنی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازین سرای فاني از اول هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم از سرکار پادشاهي خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الهي مجمع هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را ( که پادشاه هذه زمین بنوکر خود مي فروشد ) بشاه ایران یا روم نقل کنند قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبري هوشمندانه جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر شده است فردا مي میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

(۲) همچنین در دو نسخه - و در نسخهٔ [ ب ] مخیری *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان ( که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت ) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتی مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگری سیوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پستر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگی ( که سنهٔ ( ۱۱۳٦ ) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت ) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه هزار سوار (۳) کسوت افتخار در بر گرفت *

## * میرزا محمد هاشم *

پدر واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاد - خلد منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ ج ] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ ب ] چهار هزاري سه هزار سوار *

کرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غريب نوازي به تنخواه مبلغ سه هزار روپيه و تعين مهماندار اعزازش افزود - و بنام خان فيروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت - که هرگاه مشار اليه به احمد آباد برسد بدستور محمد امين خان صوبه دار سابق گجرات [ که در عهد خلد مکان ما يحتاج قوام الدين خان برادر خليفة سلطان ( که از ايران رسيده بود ) حسب الحکم سر انجام نمود ] ضروريات او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نمايد - خان فيروز جنگ طفل صغير خود را باستقبال فرستاده خود هم چند قدم پيش آمده در خورد - و پانزده هزار روپيه نقد و فيل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان ( که ميرزا قريب باردوی پادشاهي رسيد ) کوکه خان نامي ( که مادرش مصاحبهٔ پادشاه بود ) بمهمانداري معين شد - روز ملازمت بانواع عطاياى خسرواني مباهات اندوخت - ( چون از شدت گرما عرق ضعفي بر چهره اش ظاهر گشت ) حکم شد که در خسخانه برده آب يخ پرورده بخورانند (۲) *

دران ايام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت درميان بود - و محمد عظيم الشان درمين خلف خلافت ( که در مهمات سلطنت دخلي تمام داشت ) بر سر آن شد

(۲) نسخهٔ [ ج ] بخورانيده *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگري
و صوبه داری دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذو الفقار خان مي‌گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و مي‌خواست باین تقریب هر مهٔ کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادهٔ ایران نموده یکے از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بپادشاه از جانب شاهزادها رسانیده بودند - خصوص رعونت
و تبختر بیجا - مشار الیه ( که سر تواضع به پادشاهزادها
فرود نمي آورد ) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشارهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي
( که همچشمی بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود ) بپادشاه عرضي نویساند - که
با پادشاهزادها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه
بر پیشانی عرضي دستخط کرد - که با پاشاهزادها در سواري
از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور عمدها

مجرا نماید و تا سه هزاري ( که سبقت سلام نمایند ) دست بسر شود - چون بر سر دفعهٔ ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد که تا آمدن حضرت در پیش خانهٔ خانه زاد خان بنشیند - چنانچه روز دوم میرزا پیش از بر آمدن بدربار رسیده بود که سزاولی بگفتهٔ شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در پیشخانهٔ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذرخواهیها نمود اما این عرضي و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان ( که خودش درخواست نموده بود ) سر افرازي یافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعیان دربار بیروئي و کج خلقي بکارش کردند لیکن اصلا ازین ترش روئیها صفرا شکني نخوتش بعمل نماید - و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل برحمت حق پیوست - و بعد ازان کسی باحوالش نپرداخت - مدتے در دار الخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاریخ منتخب اللباب ( که با محرر این اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانیِ خود را بار فرموده ) نقل می‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از استخوان فروشیِ نیاکان و نسب پرستی هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردي ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافهٔ دهلي رسید همراهان ( که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند ) بمساجت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنیِ دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله بر آمد - که ( همینکه بملازمت پادشاهي شرف اندوز می شوید (۲) ) اول روز منصب هفت هزاري ( که منتهای دولت هندوستان است ) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تند شده جواب گفت - اینجا هر پاجي هفت هزاري ست - برای

(۲) نسخهٔ [ ج ] مي شوند *

من چه نخر دارد - سبحان الله پس ازین[2] ( که مقدمات ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید ) بسیارے ازین سلسله رخت سلامت بدامن هندوستان کشیدند - چون سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد بهمان پیشین عزت و اعتبار ( که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند ) نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیه روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخے بتزویج دختر خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند - چنانچه یکے[3] از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد ازان ظاهر شد که مدعی کاذب است - و همچنین در دیار دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس ازان ( که میرزایان واقعی این سلسله رسیدند ) معلوم همگنان شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند *

## * محمد مراد خان *

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادري او باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده - ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او ( که میر بخشي کام بخش شده ) بخطاب احسن خان مخاطب

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پس ازان - (۳) در نسخهٔ [ ا - ج ] لفظ [ یکے از ] نیست *

گرديده در محل پرورش يافته به نشو و نما رسيدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش ميرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بيست و هفتم ( كه براى وصول تتمهٔ پيشكش ذمهٔ ابو الحسن تعين گشت ) ارشاد شد كه چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانيم بايد كه ( چون ديگران بطمع مال فريفته شده ) به خوشامد او نپردازي - بلكه در حرف بے محابا پيش آئي - و درشتي نمائي كه او هم با تو درشتي كند - و مارا حجتي براى استيصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضي پادشاه در كلمه و كلام بے باكي كردے و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گويند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد كه ما هم پادشاه اين الكهٔ محقر گفته مي شويم - ميرزا محمد بر آشفته گفت كه شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همين امور باعث ازدياد گرانئ خاطر عالمگير پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت كه ميرزا محمد اين اعتراض شما غلط است - تا كه ما پادشاه گفته نشويم حضرت عالمگير را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذكور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذيرفته به واقعه نگارئ كل دكن سرفرازي داشته - سال بيست و هفتم ( كه پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود ) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پیشتر ( که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد ) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکے از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان ( که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید ) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا ( که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت ) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام مي شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - درین ضمن ( که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست ) ابوالحسن از خان مذکور تقاضای جواهر خود نمود - و فوجے بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما ( چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفر کوکب باين طرف معلوم شد ) رستگاري خود دران ديده خوانچه هاى جواهر را در بهنگيها بحضور فرستادم - سر من حاضر است - ناچار مرا کشته بايد گرديد - اما پادشاه را به از کشتن حاجب دست آويزے براى استيصال شما نخواهد بود - ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن ( که او از نيک سرشتي نمي خواست که بانيِ آتش افروزي شود ) در سه مقدمه را بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسيد - بپايۀ عتاب در آمد - و بکمي دو صدي دو صد سوار و سلب خطاب تذبه اندوخت - دران ايام هر چند خواست خوانچه هاى جواهر مذکور ( که قريب ده لک روپيه ماليت بود ) بکار خانه داران بسپارد هيچ کس دست بآن نکرد - بعد يک سال متصديان بعرض رسانيدند - پادشاه از روى قدر شناسي فرمود که خاطر ما از عدم خيانت او جمع است - بگيرند - و رسيد آن بدهند - در همان ايام کمي منصب بحال نموده خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خاني بنام خود در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیگري بمنصب هفت صدي چهار صد سوار رسیده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاري و سوانح نگاری بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام فوجداری کودره (۲) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید [ هرچند از ایام شاهزادگي تا وقت مهم حیدر آباد ( که موصی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری (۳) فوج شاهي مامور بود ) حقوق نیکوخدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت ] اما ( چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز بود ) اعتماد خان نامي بوسیلهٔ ذوالفقار خان ( که او هم از تبدیل خطاب غافل شده ) بعرض رسانید [ که محمد مراد خان با بخشیِ کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد ( که ملک سپاه خیز است ) مامور ] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گردید *

[ هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او ( که فی الحقیقة ساختهٔ بد اندیشان بود ) خاطر نشین پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد ] اما او بنابر اثبات برات ذمهٔ خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

---

( ۲ ) در [ بعضی نسخهٔ ] کورره - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت - سال سیوم هنگامے ( که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [ چون بنابر بے سر انجامي ( با آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانتے نمود ) نتوانست بتعلقه شتافت ] لهٰذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد ( که اصالةً به بهادر مذکور تعلق داشت ) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنهٔ ( ۱۱۲۲ ) هزار و یک صد و بیست و دو هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه بوده - در آخرها ( چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود ) بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان ( که دران وقت فوجداری کودره و تهاسره داشت ) بعد اطلاع ۸ عرضي نمود - که ( هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند ) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد ( که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته ) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصی ( که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشي دست از روزگار او کشیده ) در ساخته بودهٔ سر مثلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملچار گردید *

روزے یکے از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها ( که در صحرا مي چریدند ) تیر و کمان بدست طي مسافتي نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معني پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضي کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی (۲) شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید (۳) که جا قابل قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچهٔ خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکارها معلوم گردید - روز دوم ( که خان مذکور خلاف معمول تنها بمجرا رفت ) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام حجابت حیدرآباد روزی در مجلس ابو الحسن ( که فضلای آنجا فراهم بودند ) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه بمیان آمد - سخن باینجا کشید که ( چون میان پادشاه و والی ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه بنزاع کشید ) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والی مذکور را ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

(۲) نسخهٔ [ ب ] کومک - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسیم می شد - خان مذکور گفت که درین امر والیِ ایران بهیچ وجه دخلے ندارد - اصل آنست که آخته بیگی اسپان مزبور را وقتے ( که پادشاه بتلاوت مشغول بود ) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معثان را بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسپان متوجه شود - درین ضمن آیهٔ قرآنی متضمن احوال سلیمان عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ ( که در ملاحظهٔ اسپان پیشکش نماز سنت و بروایتے فرض قضا شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسپان را مذبوح ساخت ) بتلاوت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نسبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسپان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل ( که شاهجهان آباد تازه آباد شده ) هیچ محلهٔ نبود که خالي از حویلیٔ یکے از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و ( چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر نمود ) حکم شد که در هر محله یک دو اسپ ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [ چون در ایامے ( که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طلب حضور

گردید ) محمد مراد خان ( که فوجداری کودره و تهاسره داشت ) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت ] همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان ( که باو رسیده بود ) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - ( چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است ) گفت که که امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتي در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلانے مردم قدر حضرت عالمگیر نمي داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که با کدام دیوانه سروکار مي افتد - محمد مراد خان اخلاف و صبایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علي خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پیرانه سري بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبيهٔ كلانش به مير حسن خلف امانت خان مير حسين منسوب بود - اولاد اخلاف ديگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

## * ميرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدين محمد نام پسر ميرزا سلطان صفوي ست - يادگار سلسلهٔ صفويه بود - بدستياري بخت بلند پايهٔ امارت خويش را از پدر و پدر كلان خود در گذرانيد - اما خاتم دودهٔ خويش گشت - بعد ازو تا حال ازين خاندان كسے رايت بلندنامي نيفراخت - بالجمله مشار اليه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به يساقهاى دور و نزديك تعين مي گشت - در سال بيست و ششم جلوس خلد مكان بخطاب خاني و فوجداري رام گير (۲) صدر نشين عزت گشت - پس ازين بفوجداري ايرج بهاندير مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجداري پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعين گرديد - و در سال چهل و چهارم از تغير معتقد خان بخدمت صوبه داري خانديس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشيگري سيوم تحصيل ناموري نمود - و بافزايش لفظ ميرزا بخطاب صدر الدين محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے [ كه موكب پادشاهي از سواد بهادر گده ( كه

(۲) نسخهٔ [ ج ] رامكر و در [ بعضي نسخه ] رامكير *

چندے معسکر والا بود ) بعزم تسخیر قلعهٔ کندانه رخصت
(۲)
نمود ] احمال و اثقال در بهادر گده گذاشتند - و بخشي
الملک میرزا صدر الدین محمد خان ( که بعنایت سلطاني
(۳)
بپایهٔ دو هزار و پانصدي هشت صد سوار رسیده بود ) باضافهٔ
پانصدي دو صد سوار بمنصب سه هزاري هزار سوار و فیل
کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و
در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني غایبانه
بخدمت بخشیگري دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور
گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزوني پانصدي دیگر
مرتبه افزا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهي محمد اعظم شاه
شتافت - و در جنگ بهادر شاه [ چون اعظم شاه کشته گشت
اکثر امراي خلد مکاني و والا شاهي با بهادر شاه موافقت
بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند -
مگر خان مذکور ( که زخمے بر داشته در معرکه ماند )
چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید ] به بحالي
خدمت سابق و منصب پنج هزاري و خطاب حسام الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [ مآثر عالمگیري ]
دو هزار و پانصدي هشتصد سوار بود - پانصدي دوصد و پنجاه سوار اضافه
یافت *

میرزا شاهنواز خان صفوي رایت بلند نامي [افراخت - و در کمال اعزاز و احترام مي گذرانید - و ( چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین توزي و صف آرائي با یک دیگر[2] چست بستند ) هریکے[3] از امرای پادشاهي با هرکه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزے ( که ایام بحران و آشوب بود ) موصی الیه از نزد شاهزادهٔ مذکور برگشته از نزدیکی دایرهٔ جهان شاه مي گذشت - مردم او بغلط ناگهاني بر سرش ریخته پاره پاره کردند - و بقولے روز جنگ ( چون کار عظیم الشان بانصرام رسید ) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپهٔ تیر گرفتند - هرچند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم کسے نشنید - بر فیلش بر آمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوري و کم طعامی او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے پلاؤ و قدرے قلیه طیار مي کردند - در سیر خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالت آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] یک دگر - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ هریکے از ] نیست ●

## * مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر است - حسن عقیدت و کار طلبیهای آن مبارز بسالت نشان آنهمه دل نشین عالمگیر پادشاه بود که بیک نیکوخدمتي ( که در مبادی جلوس او جان عزیز خود را بکار ولي نعمت ایثار نمود ) حقے عظیم بر ذمهٔ خود برشمرده (۲) اخلافش را مشمول انواع التفات و تربیت گردانید - مشهور است که اینها را پادشاه صاحبزاده مي گفت - ازین بود که این التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پی نبرده از بےنیازي سر بکسے فرود نمي آوردند - و غیر از گوشه نشیني و انزوا بکسے نساختند - بالجمله میر اسحق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان سرافرازي یافت - و بداروغگی بندهای جلو عزت اندوخت - و در سال هیجدهم ( که گل زمین حسن ابدال معسکر پادشاهي بود ) خان مذکور (۳) با برادر خودش شمشیر خان محمد یعقوب (۴) و فوجے شایسته به تنبیه افاغنه مامور گردید - خان مزبور از سمت کتل خالوش (۵)

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بر ذمهٔ خود شمرده - ( ۳ ) در [ مآثر عالمگیري ] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجے شایسته مامور گردید - که از سمت کتل خابوش به تنبیه افاغنه پردازد - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] خرد - و در [ بعضے نسخهٔ ] خود - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] خابوش - و در [ بعضے نسخه ] جانوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را پے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول (۲) خود را نمودار کردند - او ازانها شماره بر نداشته بیمحابا خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین ( که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند ) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیز الله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبي و راه نیابي بیابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامي داشته بانواع موافقت (۳) و دلداري (۴) پیش آمد - و حسب الحکم

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج ناممدود ( که دو طرف کمرکوه پنهان بودند ) برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور مي رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم مي کنند - و مردانه شربت واپسین مي نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے آبي و هیچ طرف راه نیابي بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائي واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه دار باجور مي رساند *

( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] داشته - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] مرافقت *

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهتے مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگی در سال بیست و ششم بادراک ملازمت ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکري نموده در دار الخلافه منزوي و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون ( که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است ) بحضور رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - ( چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیفے بمیان نیامد ) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي مي گذرانید - و از اندوختهها حویلي و دکاکین خرید - خرچے هم

داشت - و خالي از كمال نبود - خود را صوفي مي گرفت -
و همه اوست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود -
نواب آصف جاه ( كه در عهد بهادرشاه روزے چند در
دار الخلافه گوشه نشين بود ) خود مي فرمود - دران آوان
بخدمت مكرم خان رفته استفاده ميكردم - در زمان محمد
فرخ سير بسير عدم قدم بر داشت - لاولد بود - عبيد الله
خان نامي متبناى او مشهور است - سيد حشمت الله
خان ( كه درين ايام از جانب آصف جاه بوكالت دربار
پادشاهي متعين است ) پسر اوست *
[ چون اكثر بطالت به مهومي و كيميا دوستي مي كشد -
و بسيار ديده شد كه اين شغل سراپا اميد در رفع بيكاري
اثرے دارد ] مكرم خان هم ازين سودا خالي نبود - در اواخر
عهد خلد مكان طرفه واقعهٔ رو داد - كه از سوانح (۲) بعرض
پادشاه هم رسيد - و خواص خان در تاريخ خويش آورده -
كه من از شخصے ( كه از جانب محمد يار خان ناظم
دهلي جهت تحقيق اين خبر نزد مكرم خان رفته و
زباني خودش اصغا نموده ) شنيدم - چون خالي از اعتماد
نبود ثبت مي افتد - پس ازان ( كه خان مذكور بتلاش
كيميا شهرت گرفت - و كارخانهٔ دستكاري گرم گرديد ) فقيرے

(۲) نسخهٔ [ ج ] سوانح نگاران *

مرتاض مشايخانه هر و شكل آمد - و براستي و بے نيازي خود را وا نمود - و نهايت باحتياط ظاهر كرد - كه من مريد (۲) قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم صناعت مبشر (۳) شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب كاري ( چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مكرر قدرے طلا را با دستكاري دو چند بنظر در آورد ) كه مكرم خان بوى گرويد - و هر چند درين مدت تكليفى و تواضعے ميكرد اصلا اعتنا ندي‌نمود - و از جميع تنعمات (۴) محترز بوده بمقدار كمے از چيزهاے سهل بسند داشت - و هرگاه ذكر تعليم بميان مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنكه روزے گفت ديگے بسيار كلان آوردند و تا دهنش يک ته اشرفي و يک ته پل (۵) سياه بالاى هم چيدند - و بگل حكمت گرفته آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهيب ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده گفت خيلے نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون كودک سياه چرده جبر و اصلاح آن ميشود - مكرم خان گفت چگونه مجوز سفک خون ناحق توان شد - از سر بايد گرفت (۶) -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] من مريد حضرت غوث الثقلين ام - (۳) نسخهٔ [ ب ] پيشرو شده ام - (۴) نسخهٔ [ ا ] متنعمات - (۵) نسخهٔ [ ب ] پول سياه - (۶) نسخهٔ [ ج ] بايد گذشت ٭

فقیر بهم بر آمده گفت از شما می شود (۲) - چند اشرفی را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلے گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے رانده قطرهٔ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک برتافت - زمانے نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیرے دزد طفل بیچارهٔ را همین ساعت بر داشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - آنرا گرفته بدهید (۳) که مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتی می نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطمیع می نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمی دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللَّتَیّا وَ الَّتِیْ آن شعبده باز خود بر آمده گفت - اینک حاضرم - پیاده‌ها دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت ( چکنم (۴) ) نشسته گاهے انگشت حیرت بدهن دارد و گاهے دست ندامت بدندان میگزد - همین که سپیدهٔ صبح دمید کسے را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

---

( ۲ ) همچنین در هر سه نسخهٔ - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا - ب ] بدهند - ( ۴ ) همچنین در هر سه نسخهٔ -

و پرسان شدند - هیچ کس چیزے نگفت - ازان مذبوح خبر گرفتند - نیافتند - حیرت بر حیرت می افزود - بعدتر آتش دیگ سرد نموده چون کافتند بجای اشرفي سنگریزه یافتند - هرکه از خان مذکور می پرسید میگفت بهای تماشائے بود که ازو دیدم *

## * میر ویس غلزي * (۲)

غلزي قومے ست از افاغنه - اینها در نواح زمیداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوي ( که گرگین خان والي گرجستان (۳) بیگلربیگي قندهار بود ) گرجیه بهمراهي او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - میر ویس ( که رئیس قوم خود بوده ) ببارگاه شاهي بنابر تظلم و فریاد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حلیم و سلیم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سیاست ( که لازمهٔ ریاست است ) دست بردار گردیده خوني را بمدعي نمي سپرد - و دیت قصاص از سرکار خود مي داد - لهذا سستي عمل بادشاه هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطاوعت احکام شاهي نمیکرد تا بداد دیگران که پردازد - لهذا میر ویس بمشاهدهٔ این احوال راه مکهٔ معظمه ( زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا ) پیش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسیده در

---

( ۲ ) در [ تاریخ ایران ] غلیزائي - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] برجستان *

صدد قابو بوده در سنهٔ ( ۱۱۲۰ ) هزار و یک صد و بیست هجري هنگامے ( که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام ده سنج بیرون قندهار بود ) برو ریخته اسیر گردانیده کارش باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ نمود - پادشاه مزبور [ که خواهش موافقت پادشاه ایران داشت - و برای رفع کدورتے ( که ما بین خلد مکان و شاه عباس ثاني بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچیٔ هندوستان بمیان آمد (۲) ) توطیه ها مي انگیخت ] صلاح وقت دانسته او را بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان برنواخته سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک نالایق بآن درگاه بعمل آورده - مي باید آنچه لازمهٔ کیفر او باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را با فوجے جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان خان شاملو قورچي باشي بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ ب ] بمیان آمده بود *

ميرويس هشت سال راتق و فاتق مهمات آنجا بوده گوشهٔ فنا گزيد - و پس ازو برادرش عبد العزيز بر سرير حكمراني نشست - و بعد يک سال محمود پور مير ويس با چند كس از حواشئ او ساخته او را بقتل رسانيده رايت حكومت بر افراشت - و [ چون در هرات هنگامهٔ ابدالي ( كه شيعه ايست از اقوام افغان ) بلند شد ] عبد الله خان ابدالي با پسر خود اسد الله ( كه بهمين مظنه چندے در هرات عباس قاي خان شاملو حاكم آنجا مقيد داشت ) از محبس گريخته باجتماع جمعيت پرداخته اول قلعه اسفرار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ ( ۱۱۲۹ ) هزار و يک صد و بيست و نه هجري بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه ( كه بتصرف غلزيان بود ) بغفلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بين فراه و زميداور (۲) با اسد الله بجنگ پيوسته نامبرده را بقتل رسانيد * ع *

* اسد را سگ شاه ايران دريد *

تاريخ (۳) اين واقعه است - ازان ( كه قلعهٔ مزبور استحكام داشت ) بقتل اسد الله اكتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلايل خدمات شموده بشاه سلطان حسين

(۲) نسخهٔ [ ج ] زميند اور - (۳) يعني سنه هزار و يكصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رخصت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انگاشته محمود را به صوفیِ صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالیِ هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستر باستماع هنگامهٔ بیجن (۲) سلطان لکزي ساکن فراه ( که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ دروني را کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید ) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه بر انجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غلزي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخیِ اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامیِ توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۴ ) هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

(۲) همچنین در دو نسخه •

و کار بر مردم آنجا قسمی تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای رو شناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانید - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج برو طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بناورد و قم و قزوین و طهران تا پول کربي ( که سرحد عراق و خراسان است ) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را ( که در اصفهان مي بود ) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر رومیان شکست یافته بمصالحت
پرداختند - پهتر با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت -
و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و
جا نیافته متصل قندهار ( که بنابر کشتن محمود روی رفتن
آنجا نداشت ) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر
محمود غلزي باستماع این معني ابراهیم نام غلام خود را
با فوجے برسر او فرستاد - ابراهیم باو رسید - و اشرف
بضرب تفنگ ابراهیم سنهٔ ( ۱۱۴۲ ) هزار و یک صد وچهل
و دو هجري به نیستي سرا رو کرد - حسین مزبور چندے در
قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

## * محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین
پسرے شاید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید -
هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا
میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر
دست رد بر سینهٔ دولت مي کشید دست زنان رو بر آستانهٔ
او مالیدے - ( اگرچه پدرش ایام زندگي را آزادانه صرف
عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید ) اما این در
عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط
بیش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگي

کشيد - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگيري ( که هنوز پدرش زنده بود ) بمنصب چهار صدي (۲) نو سرافراز شده بصبيهٔ ميرزا فرخ فال عم خود [ که پسر کوچک يمين الدوله آصف جاه است که ( از بس فربهي و تنومندي معذوري بوده ) بروز اعياد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطيه و انعام پادشاهي ادخار جمعيت مي نمود ] کد خدا شد - در سال بيست و يکم بداروغگي زرگر خانهٔ سرکار والا امتياز يافت - و پستر داروغگي قور خانه نيز ضميمه گرديد - و رفته رفته به ميرتوزکي عزت اندوخته بخدمت عرض مکرر نيز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگي غسلخانه اعتبار افزود - اما از خويشتن داري و تن آساني يک ماه و دو ماه بدربار نمي رفت - تا آنکه پيش منصبي ذو الفقار خان نصرت جنگ ( که بسرفوجي نام بر آورده همواره در جلدوي مالش اشقيا و تسخير قلاع دکن اضافه‌ها يافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه‌ها بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسيده ) در عالم هم چشمي و هم سري نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفاي نوکري نمود - و بران اصرار ورزيد - بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نمايد - شاهزاده هر چند گرم التفاتيها بکار برد اصلا فريفته

(۲) در [ مآثر عالمگيري ] محمد يار ولد اعتقاد خان چهار صدي نو سرافراز شده *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه نیست که به میانجي گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلهٔ بسیار کرد - پادشاه فرمود که مي خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر باو رسید عرضي نمود که همه مردم را برطرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانے از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد ( چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکري نیست ) برخصت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را ندید - حتی که از پیش خیمهٔ او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر دو پوستهٔ آزادي و استغنا مشق استقامت مي نمود - چند ماهے به بیکاري بر نیامد که بختیاري و اقبال یاوري کرد - در سال چهلم سنهٔ ( ١٠٠٨ ) هزار و هشت هجري از پیشگاه سلطنت و جهانباني بارسال فرمان صوبه داری دار الخلافه از انتقال عاقل خان خوافي دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد ( که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد ) بانضمام صوبه داري مفوض گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان ( چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید ) منعم خان را ( که دران وقت خطاب خان زماني یافته بود ) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [ اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سي لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات ( که بجهت سرانجام لابدي گرفتند ) تن در داد ] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه ( با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد ) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشار الیه مقرر بود - ( چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت ) او تا اغراباد باستقبال شتافته همان روز در نیمدت (۲) آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نیمله ●

خويش آمده نشست - ذوالفقار خان ( که دران وقت وزير اعظم هندوستان بود ) مکرر بديدنش رفت - و نظر بر رويهٔ او ( که هيچکس در حضورش بسلاح نمي رفت ) جمدهر از کمر وا کرده رفتے - روزے ( که پادشاه محمد فرخ سير بهم عنانی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد ) در نفس شهر سر سواري ملازمت در يافته از بيرون قلعه بخانهٔ خويش بر گشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داري گاه بيگاه مقدمات جز باو رجوع مي شد - و دران هنگام ( که محمد فرخ سير از تسلط سادات بارهه بجان آمده در صدد پيش آمد امراى عالمگيري شد ) خانساماني را از انتقال تقرب خان شيرازي بابرام و سماجت بدو تکليف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - گاهے کَيْفَ مَا اتَّفَقَ پيش پادشاه مي رفت - و هرگاه بکچهری خانساماني رفتے فرود نيامده پالکي سواره دستخط ميکردے - و براى پالکي ستونها نصب کرده بودند - ديانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سير هرچند کارے نداشت اما جاگيرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دو سه مرتبه بطلب بار ياب پادشاهي شده - بوقت موعود داعیٔ حق را لَبَّيْکَ اجابت گفت - غير از حسن يار خان ( که در جواني

در گذشت ) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلي و دکاکین بسیار در دهلي داشت - مردم در وجه کرایهٔ آن مبالغه ها دارند *

## * میر جمله خانخانان *

عبد الله (۲) نام مرد ملائی بود توران زا - کسے بزبانئ خود او نقل میکرد - در ایامے ( که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت ) روزے بر سبیل تفنن با جمعی بسیر باغچهٔ بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاقي در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلي طئ مسافت میکرد - در عهد خلد مکان ( که بدین ملک رسید ) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - بستر قاضئ بلدهٔ عظیم آباد پتنه گردید - و در ایامے ( که محمد فرخ سیر به پتنه رسیده بر تخت نشست ) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کوک ساخته همراهئ رکاب گزید - و پس ازان ( که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد ) او بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

(۲) نسخهٔ [ ب ] عباد الله *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت اما بمحرمیت فرق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي باختیار او قرار یافت - ازانجا ( که مغل عجول طبع یک دفعه باین دولت عظمی رسیده بود ) از تسلط سادات بارهه ( که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچک را بخاطر نمي آوردند ) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر ( چون نظم دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت ) او برفتن دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده ( چون فوج بسیار و بیش قرار نگاه داشت ) از عهدهٔ طلب بر آمدن متعذر گشت - بنابران سراسیمه شده مخفي در پالکی پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران دقت ( که در حضور برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي مي گذشت ) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار پادشاهي دهانید - پس از دستگیر شدن (۲) آن پادشاه او پیش سادات بارهه آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتنه از مغلان همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با اینهمه در اجرای کار هرکه با او (۳) رجوع مي نمود مبادرت میکرد *

## * مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي (۴) ست - سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بفوجداري و قلعداري ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی بمردانگي بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور ( که حسین علي خان

---

(۲) یعني شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ ج ] باو *
(۴) نسخهٔ [ ا ] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد ( با آنکه او هر راه بود ) بنابر وفور غیرت [ یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور خوش نمي دانست ] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علي خان بعد رسیدن بحضور او را معزول ساخت (۲) - و برای رهانیدن عمل بمنصوب بنظام الملک آصف جاه (۳) ( که دران ایام ناظم مالوه بود ) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداری دست چپ بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

---

(۲) در تاریخ مظفري ] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه ( که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري وفوجداري آن ضلع مامور بود ) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳) یعني خواجم قلي خان ٭

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید) عوض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری میواب و بستر به صوبه داری پتنه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود) مدتها بنیابت خان مزبور حراست آله آباد سرانجام مي داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سر رشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت *

## * مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - (چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذي اوصاف و منتسبان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مآل را در خور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام
(۲)
( که سواد برم پوری اقامت جای معسکر پادشاهی بود ) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند ( چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و صهبا کشی اعتیاد داشت ) یکی از نبایر وزیر خان شاه جهانی ( که سوانح نگار دار السلطنت بود ) در افراد سوانح کشف حال نمود - دارغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان یزنهٔ او ( که دیوان خالصه بود ) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تامل ( با آن همه تشرع و احتسابی که داشت ) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق نیکو خدمتی آن مرحوم بدارغه ارشاد شد - که در جواب

---

(۲) در [ بعضی نسخه ] برهم پوری - و در [ مآثر عالمگیری ] برهم پوری و برهمن پوری مسمی به اسلام پوری *

باوجود که هردو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق خانه زاد چیزهای مستقبح و ناپسند بحضور نویسد *

و [ چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه ( که رهگرای صوبهٔ ملتان بود ) وارد شهر گردید ] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز درخور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاح و اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای این معني بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني صوبهٔ ملتان و تتهه و مَا يُضَافُ اِلَيْهِمَا از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمهٔ دیواني فوج بنام آن راستي منش تفریض یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا ( که مزاج طرفین بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود ) جنسیت علت ضم گردید - و اتحاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر عمدهای آن دولت ( که مجي و ذهاب مستورات خویش را درمحل شاهي ناگزیر امارت خود مي دانستند ) با آن ( که یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود ) با وصف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ ( که از کارهای دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش می نمود ) پس ازان ( که افواج آن بومی مستاصل گردید - و شیرازهٔ جمعیت آن قوم ازهم پاشید ) شاهزاده خواست که فوجی با یکی از مقربان بر سر مأمن و مسکن آنها تعین کند - اکثری سر باز زدند - آن صداقت کیش بامر ولي نعمت خویش بلا اهمال پا برکاب استعجال گشت - آن طایفهٔ نیک اعتقاد بمحض ادب سیادت با وجود قدرت و توانائي چهره نا شده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسید بافزایش منصب و خطاب خاني ناموري اندوخت - و پس ازان [ که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و شاهزاده بهمراهی پدر عالي قدر [ که از بلدهٔ پیشاور بجنگ برادر خود محمد اعظم شاه ( که هر یک بمقتضای وقت سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود ) رایت عزیمت افراشت ] در ملتان خان مشار الیه را به نیابت صوبه داري گذاشت - و پس از عزل ( چون بلاهور رسید ) ازان ( که خلد منزل بدکن متوجه شده بود ) بنابر دور دست ها نتوانست سفر گزید - دو سه سال کما بیش دران بلده به بیکاري گذرانید - و بے مداخل مخارج زیاد ( که لازم

دولتمندیها ست ) کشید - و ازانجا [ که دیانت و امانت بصحت بحیط به صرافت بے شایبۀ لوث و لبس (۲) داشت و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب ( که هر صنفے از اصناف آن مشاهره یاب بود ) در می آمد ] درین ایام زرے [ که از وجوه جاگیر و نقدی پسران ( که هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند ) فراهم آمده ] بمصارف در آمد - و ( چون در مقام سادهورا (۳) مضاف سرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود ) به تیول آباد صوبۀ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده ( که به جهاندار شاه ملقب شده بود ) مواد افتخار اندوخت - و بعد ازان ( که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید ) اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید - اما از استغنا‌ے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا و کینه وری کوکلتاش خان ( که همیشه در پردۀ دوستي کار شکني ها میکرد ) فتح الباب از رفاه و مکنت رو ننمود - بلکه از رهگذر نا قدر داني و افسرده دلي بقطع سلسلۀ آمد و رفت دربار و انقطاع مجرى و سلام انجامید - رزے

---

(۲) نسخۀ [ ا ] لب ولبس - (۳) نسخۀ [ ج ] شاه دهورا و در [ بعضے نسخه ] شاه درة *

در دار الخلافه كيف ما اتفق سر سواري دوچار پادشاه شد - و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمود آورد - و از بے كاري و پريشان حالي تاسف و تلهف نمود - و تعيير و سرزنش ( كه بايست ) بكار كوكلتاش خان رفت - تجويز صاحب صوبگی گجرات و لاهور بميان آمد - ازان ( كه ارتشا و كار سازي را روز بازار و مير و وزير را با داد و ستد سر و كار بود - و مزاج آن متدين واقعي ازين چيزها پر بيگانه ) چگونه در گيرد - آخر كار ناچار بقلعه داری ارک لاهور بصدد افتاد - چند ماهے نگذشت كه گلے ديگر شگفت - و سرير آرائی فرخ سير رعب افزای دور و نزديک گشت - نزديک بود كه بعلت ديرين رفاقت جهاندار شاه دست زده عتاب پادشاهي شود - پيش آگهي و اشراف قطب الملک ( كه چندے در ملتان تعين بود - و بر حقيقت حال وقوف داشت ) بفرياد رسيد - بعرض رسانيد كه مشار اليه ( چون از اخذ و جر و حيف و ميل اجتناب مي ورزيد ) باستمزاج شاهزاده كارها را به اختيار كوكلتاش خان وا گذاشته خود بنامے خورسند بود - لهذا آن بليه از سر وا شد - در اواخر عهد آن پادشاه ( چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و منزلت سلطاني اوج پيمای اعتبار گشت ) بقدم آشنائي و سابقهٔ تعارف ( كه او هم جهاندار شاهي بود ) ديواني

صوبهٔ کشمیر ( که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائے سمت دلگشا ) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [ چون هنگامهٔ محتوي خان ( که در احوال میر احمد خان ثاني نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده ) (۲) آشوب آمای آن خطه گردید ] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزي ( که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاد ) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلي آمده سالے چند به بیکاري و بے جمعیتي گذرانیده در سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) و هزار یکصد و سي و پنج ( که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده ) روح پر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جواني ( که از نوزده سالگي بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته ) در بلدهٔ لاهور سنهٔ ( ۱۱۱۱ ) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخے

( ۲ ) - ترجمه اش عنقریب مي آید *

ذي ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب
در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سالی
( که امیر الامرا حسین علي خان بدکن نهضت فرمود )
وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پاتابهٔ غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگي آورد - در سنهٔ ( ۱۱۴۵ ) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبهٔ برار سرافرازي یافت - آن نسخهٔ برهم خورده
را نوخط شیرازهٔ رونق گردانید - و آن گل پژمردهٔ از هم
ریخته را به آبیاری سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن
تمشي و نیکو کار گذاري بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانے نمکے دارد *
[ چون دران هنگام ( که والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دامَ اِقبالهٗ
باقتضای وقت بست و گشاد دکن پیش گرفت ) حسن
اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد کشید ] بتلثم بساط
فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامراني بر
رخ عقیدت خویش گشود - ( هرگاه سابقهٔ رأفت ایزدي
بدستیاری یکے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و روشن گر

تقدیر آئینهٔ روشناسی یکی از پشت بدیوار ماندگان گمنامی را بر زداید ) هرآئینه سودات ظهورش شکرخانهٔ جلوهٔ شهود آراید - چنانچه بے سلسله جنبانی احدے آن والا قدر بے هنری مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانید - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شریک و سهیم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص بخشید *

و ( چون حصول هر امرے در حلول وقت بود ) بعد از چندے بدیوانی دکن و نیابت دیواني و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری آن نطاق هوا خواهي و خیرسگالي بر میان کار داني و کار شناسي بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم نیاکان خویش ارتشا و پاره ستاني ( که اهل روزگار حق السعي گویان حلال تر از شیر مادر دانند ) از قلمرو خاطر یک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن این ملکهٔ رضیه بخوف و خشیت آلهي بس نادر و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزید التفات او ( که مستجلب جاه و افزایش قدر است ) منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد یکی اگر باین صفت متحلي ست در

ابتدائے زمان بندانی و مفاهت منسوب است - الحمد لله که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما ( که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت می اندوزیم ) (۲) در علو همت آفتاب سمت منیر ( که پرتو تربیتش عام ) و از فرط عطا سحاب سمت بے نظیر ( که فیض انعامش تام ) - مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاري ( که ازان چشم دوچار نشود و سر بالا نتواند شد ) (۳) اجتناب واجب شمرد - (۴) اختیار افتاد　　* بیت *

* سر ببـالا نتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان ( که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید ) [ چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته ] این رهین امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون سایه با شخص همقدمی نمود - و بجرعهٔ می شیراز کام و دهان وقت را بحلاوت می اندود *　　* بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] می اندوزم - (۳) نسخهٔ [ ج ] سر بپالا - (۴) نسخهٔ [ ب ] واجب شمرده اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مہیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *
* تن پروري بگوشهٔ خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عبہر بود - اکثرے را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستي گرائید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفسے چند بر نیاوردیم که (۲) بے راهه روي گردون ناهنجار براه پیکار سراسر خسار انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فیل (۳) بود - ( چون معامله فزوني شد و زیان کاري بهزیمت متمثل گردید ) سران و سوخیلان بمحوطهٔ ( که قریب ناوردگاه بود ) در آمدند - جز فیل آن عالي نژاد ( که آنهم بسر رهگذر آن چار دیوار رسیده ) دیگر دران عرصه نماند - ازین تماشائي کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم غیر ازین [ که درین پناه جا ( که بے پناهي بهتر ازانست ) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و رایگان جان در باختن ] سودے متخیل نیست - آن قوي دل تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشید - و دید که

(۲) نسخهٔ [ج] سراسر خار- (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلوریز اند - از راد مردي یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند - آنها بمشاهدۀ این حالت اسپ بآفرین و تحسین گشوده دست از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمے چند باقي بود که برخے ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه بر آمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته (۲) ( هر چند آن دلاور پردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعتها نمود ) جز ایحاش طرف ثاني هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران بر گشاده همانجا باز داشتند - از نیرنگیِ تقدیر در جنگ سالم مانده در صلح زخمے بر داشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشے چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز عمدۀ (۳) ( که چرا خویشتن را بکشتن میدهي ) متنبه گشته خود را از فیل برتافت - چون حفظ آلهي وقایه بود بجانب حلقۀ فیلان ( که دم و خرطوم باهم پیوسته بود ) افتادم - معاً عمدۀ دیگر بهواداري آن سامي مرتبت را نیز بر فیل خود گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(۲) نسخۀ [ ب ] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نبیرۀ سعد الله خان است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگي و محرومي آشنائی دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم ( که احوالش نگاشتهٔ خامه شد ) رهنموني کرد - هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضي بعقوبت ها شایان تر بودیم لیکن حلم آصف جاهي ( که آیه ایست از آیات الهي ) در عتاب گاه پاداش بطلب منصب و جاگیر اکتفا (۲) فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنیدني ها بگوش نخورد و نا دیدني ها بنظر در نیاید * * بیت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *

* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده - (۳) و اشاره در دیباچه بدان رفته - تا لطیفهٔ غیبي رو نماید - و فضل لا ریبي رخ گشاید - و شغلی دلخواه بدست افتد - بدین مشغلهٔ دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که کلپتره نویسي و لاطایل گوئي بیش نیست - چون طبیعت را از آفت تعطیل صیانت نموده و از هجوم افکار ردیهٔ باطله باز داشته مقید وقت افتاده چه توان کرد که بطالت

(۲) نسخهٔ [ ج ] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته *

و عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *

* می این قدر نبود که رنج خمار ماند * (۲)

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل پر شکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [ که انشراح او بجنبش باز بسته اند ( که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر ) - آب بآن لطافت از دیر ایستادگي کثافت پذیرد - دل تا کی بستوه نیاید ] سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ما هم سحرے داشته باشد *

نعم عمرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را سپیدۀ (۳) ماه صبح در پی است * * بیت *

---

(۲) نسخۀ [ ج ] آن قدر - (۳) نسخۀ [ ب ] سپیدۀ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدي *
* غبار دیـــدهٔ یعقوب آخر توتیـــا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب (۲) نی - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکني سبب را برما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آني پیش آر - الٰهي هرچه از ما بتو رسید اَستَغفِرُ اللّٰه - و هرچه از تو بما رسید اَلحَمدُ لِلّٰہِ - اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنعَمتَ فَزِد - وَ کَمَا زِدتَ فَاَدِم - وَ کَمَا اَدَمتَ فَبَارِک - بِحَقِّ الحَقِّ و اَهلِهٖ وَ صَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ *

## * مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلي بهمراهي والدهٔ ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده ( چون بگجرات پنجاب منزل گزید ) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور ( که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است ) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود باو بخشید - و پس ازان ( که پا بسن رشد و تمییز گذاشت ) جولانی عرصهٔ (۳) تلاش روزگار

---

(۲) نسخه [ ب ] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ ا ] جولاني تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي ( که
با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت )
پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد .
و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا
نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي
سرافرازي یافته چندے به پیشدستی (۲) بخشیگری سیوم مامور
شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شہرتے
اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان ( که از
اکابر کشمیر است ) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن
حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابی
تازه یافت - بافزونی منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض
بخشیگری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار
بر افراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده
میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمیز (۳) ( که محال
خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد بوده ) نامزد شد - در ازای
حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری
نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاپور ( که
بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است ) ضمیمه شده بعطای
فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگری و

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پیشدستي و بخشیگري - (۳) نسخهٔ [ ج ] سنگمنیر .

فوجداری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

( چون خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بربست ) خان مزبور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته حفاظت و حراست آن الکهٔ (۲) وسیع وجه همت گردانید - از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانید - ( چون نوبت فرمانروائی بجهان دار شاه رسید ) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولایت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول باوجین ( که حاکم نشین آن صوبه است ) با رتن سنگهه چندراوت زمیندار رام پوره [ که در عهد عالمگیری بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین ولا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سری و سرداری بدماغ بی مغز خود راه داده و انبوهی فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی دست تجبر افراشته بود [ اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاقی ( که با کوکلتاش خان داشت ) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن الکهٔ وسیعه وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشي بحال مربی او عاید گردد ] نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارد - (۲) ضعیف الاسلام شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را ( که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود ) با فوج بسیار بر قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را بر داشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی ( که همگي بسه هزار سوار نمیرسید ) (۳) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه ( که بیست و سه کروهی ارجین است ) یسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [ که اکثر افغانان نامي بودند مثل دوست محمد روهیله ( که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداري دران مرزبوم ندوانیده ) با سه چهار هزار سوار نوکري میکرد ] میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ ( که آتش افروز رزم و جنگ است ) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] میرسید •

بالا گرفت - درین اثنا نسیمی از مهب عنایت ایزدي وزید - و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد ( که هنوز زد و خورد گرمي داشت ) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنایم گشته بهم عنانیِ نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقي توجه گمارد - زنش بضعیف نالي درآمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائیِ محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داریِ گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانیِ او منقضي نگشته بود که ایالت آنجا به داؤد خان پنی (۲) اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داریِ حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانیِ وسیع به مفسد گزائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا درآورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و پویه دمی نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخهٔ [ ب ] داؤد خان پیني - و در [ بعضی نسخه ] پنّني *

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمی داشت اما فوجهای گران مرهته را باآویز و ستیز نمایان آوارهٔ دشت فرار می ساخت - یکی از اشقیا ( هرگاه بسرحد او قدم گذاشت ) سرچنگ مستوفی خورد - و هر مرتبه ( که ارادهٔ دست انداز آن دیار نمود ) ضرب دست او دیده بتنگ یا جان بدر برد *

دران هنگام ( که امیر الامرا حسین علی خان ناظم دکن شده آمد ) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنیاد رسید - امیر الامرا پس ازان ( که شخصیت او دریافت ) باندازهٔ قدر و منزلتش سلوک پسندیده نموده مقضی المرام بتعلقه مرخص گردید - و ( چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتهاض نمود ) ازانجا ( که خان مشار الیه بمراسلات زبان موافقت داده بود ) از حیدرآباد روانه شد - بعد ازان ( که آصف جاه از جنگ مخالفان وا پرداخته باورنگ آباد اقامت داشت ) رسیده بملاقات چهرهٔ مزید اخلاص افروخت (۲) - و از طرفین تجدید مواثیق یکجهتی باتفاق بمیان آمده بتجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوای شادکامی افراخت - قضا را درین اثنا سادات ( که از

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر افروخت *

(۲)
بیم کین توزی آنها شبی نمي غنودند ) بروز خود نشسته راه ناکامي سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی پسرها بر انگیخت - و جشن طوی و سور بر آراست - دران ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم فرمود - با آن ( که صوابدید آن خان دور بین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود ) اتفاقاً بکتل فردا پور رسیده برخی وجوه اقامت دکن رجحان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت مضمون ساخت * 　* بیت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *
* پیر در خشت کهنه آن بیند *

(۳)
پس ازان بمشورت و کنکاش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادوني رو آورد - از سران و افغانان جذوبي ( که از دیرباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند ) پیشکش معتد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شتافته ازانجا ( که بایستی بجمعیت و صلابت رسیده رعب افزا مي شد ) با معدودے آمده ملحق گردید . چون صرفهٔ خویش ندید [ که سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نمي غنوده - (۳) نسخهٔ [ ج ] پس ازان ( که بمشورت ... ... ... ) از سران الخ .

تحکم شده هرچه گویند بتن بر دارند ( چه خود از همان آبشخور آب مي خورد ] باهم یکتائي ورزید (۲) - آنچه مطمح نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - ( اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته نشد ) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از باز پرس برداشته محال سیکاکول (۳) ( که خالصه بود - و دست بر داشته گاهے ازان داخل خزانه میکرد ) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلش نموده کاوش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان ( که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد ) ازین ( که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین (۴) حقوق اخلاص در غایت متحقق است )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ورزیده - (۳) نسخهٔ [ ج ] سیکاکل - و در نسخهٔ [ ب ] سکاکول - (۴) نسخهٔ [ ج ] که فیما بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار الیه را هم بتکرار نوشت و خواند برین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله خان خسرش ( که در حضور خان سامان و نایب وزارت بود ) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطمیع زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امیدواریها داد - خان مزبور با وصف بی برکردگی و کهنه تجربگی از جا در آمده بے آن ( که استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد ) از روی فدویت و نمک خوارگی انقیاد اوامر بادشاهي را بخود مصمم گردانید - در محاصرهٔ گڈھی پھولچري (۲) ( که نزدیک مچھلي بندر است - و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا متحصن گشته در جنگ و پیکار داد دلیري و دلاوري میداد ) شش هفت ماهے گذرانیده بود که فرمان صوبه داري دکن رسید - خان مزبور چندے دیگر صرف اوقات پران قلعه نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *

چون افغانان جنوبي درین امر نیز سلسله جنبان بودند بهادر خان پني فوجدار کرنول و ابو الفتح پسر عبد النبي خان فوجدار کرپه (۳) و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر خان و متبنای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخهٔ [ ج ] پهرلچهري و در [ بعضی نسخه ] پهلچري - و در [ بعضی جا ] پولچري و پهلجري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ ج ] کڑپه *

کرناٹک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشي با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندهیه ( که پرگنهٔ ایست از سرکار باسم یالا گهات برار ) خواست موسم باران بگذراند - درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه ( که بنابر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود ) باستماع انتشار مرهته در مالوه از منزل سوردن (۲) کذار گنگ بهاگیرتي روانهٔ آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین برگشته به پرگنهٔ سهور ( که متصل سرونج است ) رسیده بود که خط محمد عنایت (۳) خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید - [ که باغوای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبي مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این طرف است - و از فحوای مشورت این‌ها چنان مستفاد مي شود که بعد از دخل صوبه داري با عساکر دکن متوجه مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعین گردند ] با خدام تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل مبارز خان بدست افتاده ( آنچه زبانی عنایت الله خان

(۲) نسخهٔ [ ب ] سورون - و در [ بعضی نسخه ] سورن - (۳) نسخهٔ ( ج ) محمد عنایت الله خان *

نوشته ) مقوی مضمون مرقوم محمد عنايت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و بپای استعجال رهسپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم محمد شاهي داخل خجسته بنياد گشت - و بر سبيل اتمام حجت نخست مواعظ و تحذير از سفک دماء مسلمين برنوشت - خان شهامت منش ( هر چند که کار کَيْفَ مَا اتَّفَقَ بدين مرتبه رسيده بود ) دل بای دادن و بر گشتن شايان سري و سرداري خود ( که از مبارز پيشگان روزگار بود ) نديده ( خصوص در عالم نوکري اين خام خياليها کے در خور نام و زيبندهٔ شانش باشد ) سر از مواعظ غرض آلود پيچيد - و مستعد رزم و پيکار گرديد - آصف جاه نيز باتفاق باجي راو وغيره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده ( چون به پرگنهٔ چار تهانه رسيد ) خان قضا گرفتهٔ اجل رسيده با فرط جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعی غلط بين باراده ظفر نگر ( که آلتمغای بهادر خان است و آبادي افغانان ) باندیشهٔ آن که ( بايلغار و شبگير بدان قصبه رسيده دمی آسايش نگرفت - و يکسر به اورنگ آباد شتافت ) از دو حال خالي نيست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر مي کند توپخانه ( که نازش او به پشت گرمي آنست ) نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانهٔ سردار و زه و زاد مردم فوج با شهر ( که پای تخت است ) بدست آورده آمادهٔ نبرد مي شویم - از آب پورنا ( که فرود آمده بمقابل ده دوازده کروهي رسیده بود ) بر گشته باز عبره نمود - بدانست که انحراف از حریف رو برو در هندوستان دمے نقد فرار بر خویش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم روا داشتن است - (۲) في الواقعه محرر این سطور همراه آصف جاه بود - همان روز رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او ( که یقیني اکثرے بود ) مرجوح گشت - بل بیم زدگي و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد از نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند - شخصے تاریخ غریب بهندي یافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* تر گیا مبارز خان *

مادهٔ آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پیش قدمان یزک و کار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا درآمد - آنها بدان بسند نکموده با لختے از مرهته به برگي گري و قزاقي در آمده حریف را از یلغار بر داشته (۳) قطع دو قدم راه بدشواري

---

( ۲ ) چنانکه در جزو اول صفحهٔ ۲۱ مذکور شده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - نا گزیر بقصبهٔ شکر کهیرله (۲) بهیر و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگي برون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدو شبانه روز کشید - بعلت بے چیزي ( که همه باسپ و قمچي ماندند ) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري ثلثي از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ ( که دو فوج مرتب ساخته یکے بسرداري خویش و دیگرے بسري عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهي قصبهٔ مذکور صف آرا بود ) روان شده بدست راست عوض خان ( که طرف یمین آصف جاه بود ) سبک عنان گردید - ناگاه نالهٔ ( که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت ) پیش آمد - ناچار سررشتهٔ یسل گسیخت - و زده برهم خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسپ چراغ پا مي شد از تنگئ جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار مي افتاد بزمین نارسیده میان دو کفل و دو سر اسپ

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] سکهر کهریه و در [ بعضے نسخه ] سکرکهرله - اما در [ تاریخ مظفري مرقوم است که ] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیرة جنگ صعب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره مي پيمود - آخر مردم جرانغار براه افتادند - با این همه توپخانهٔ رعد نهیب برق افکن خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوته یراق پیوست - درین اثنا سرداران منصور با جزائرهای جان کاه و تفنگ های زندگي ربا به پشت گرمي رسیده آتش در خرمن هستیِ آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تیر قضا گشته بسیارے از سرداران [ مثل بهادر (۲) خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و حسیني خان پسر علي مردان خان حیدر آبادي و امین خان دکني و جگدیو راو جادون ( که هر دو ازین طرف رفته ملحق شده ) و محمد فایق خان کشمیري ( که دیوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود ) با سه هزار و پانصد کس ] گریبان بچنگ اجل دادند *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبایستي بکار برد - و الا بوصول فرمان اگر دست از گدهیِ (۳) پهولچري بر داشته

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست نظام الملک بقتل رسید - ( ۳ ) در نسخهٔ [ ۱ ] دولحر بغیر نقطه مرقوم است *

متوجه مي شد كار تا اينجا نمي رسيد - بعد (۲) ازين هم معلوم نمي شد كه بدين طول خواهد كشيد - و آلا ساز و سر انجام و فوج بسيار مي توانست جمع كرد - حتّى كه در ايام جنگ هم سران مرهته پيغام رفاقت نمودند - خصوص كانهو بهونسله با پنج هزار سوار بقليلے راضي بوده - اصلا قبول نكرد - كه اينها همه سرجنگ خورده و مالش يافتهٔ من اند - آينده هم سر حساب نگهداشتني ست - منت پذير نمي شوم - اگر بے زر آمده رفيق شوند مضايقه ندارد *

بالجمله در نواحيِ آن قصبه ( كه صحرائيست دلفزا ) مدفون گشت - سرآمد امراى حال بوده - بلكه به اميران زمانه هيچ مناسبتے نداشت - بوى سرداران سلف ميدارد - شجاعتش با فراست قرين - و رياستش با سياست هم نشين - در استقلال و متانت كوهے بوده ( كه از تند باد انقلاب روزگار جنبشے در اركان ثباتش راه نيافتے - و در راست انديشي و حسن تدبير قدر اندازے بود ( كه هرگز تير فكرش از نشانهٔ مقصود چپ و راست نيفتادے - دور باش عمل و اختلاط مخل نداشت - ( هرچند خالي از يار باشي و صحبت دوستي نبود ) نوكر پروري و رفيق نوازي بسيار داشت - عيش پرستي و تن آساني نمي كرد -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] با اين هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بود - بجز رسي همه جا میرسید - شلتاق و شتلم درمیان نمي آورد - حیف رایگان رفت - به منتهای دولت نرسید - از صبیهٔ عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - دو پسر خرد اسعد خان (۳) و مسعود خان (که یکی با دختر مطلب خان (۲) بن مطلب خان بني مختار و دیگرے با صبیهٔ خان زمان مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گردید) در عین شباب همراهیِ پدر برگزیدند - و از همه کلان تر خواجه احمد خان است که پدر همیشه بنیابت خود در شهر میگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رایِ جلال الدین محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستیِ مزاج چنان در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ او نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن پدر با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خان خواجه سرا را (که قلعه داري مي نمود) بیدخل کرده با مال و متاع و اتباع و اشباع بقلعه شتافته باستحکام برج و باره پرداخت - و تا یک سال نگهداشت - هر چند

---

(۲) دراحوال مطلب خان [ اسد خان ] بغیر عین مهمله وقوع یافته - اما اغلبکه [ اسعد خان ] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان در جزو سیوم صفحهٔ ۹۵۳ گذشته *

او را مناسبتی باین کارها نیست ( مرد بیچاره است - همیشه روزانه مي خوابد - و شبها بیدار ) به رای و تدبیر دیگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [ که دلاور خان ( که خسر او بود و خالهٔ حقیقي هم بار منسوب ) مصلح شده ] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکري و عدم تقاضای اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندے عوض جاگیر حیدر آباد در اونّهه پور و قوال یافته (۲) - الحال از مدتے در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کارے بکسے ندارد - جاگیرے در خاندیس یافته - دیگرے خواجه محمود خان است که در جنگ زخمهای مؤلم بر داشته صحت یافت - و آصف جاه بمنصب پنج هزاري و خطاب مبارز خان مشمول نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خاني یافته آمنیرهٔ (۳) خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهیِ آصف جاه معزز است - دیگرے عبد المعبود خان ( که در حین حیات پدر بحضور

---

( ۲ ) همچنین در دو نسخه و در [ سیوم ] عوض جاگیر حیدر آباد رانّهه نور و قوال یافته - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] آنبیر *

شتافته ) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داری پرینده در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند ( که عداوت خون را بوصلت نسیاً منسیاً می کنند ) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

## * معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان ( که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد ) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر اردوغگیها سر بلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

( چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت ) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بديوانئ صوبهٔ احمد آباد و متصديگري بندر سورت و نيابت نظامت گجرات ( که اصالةً دران ايام بنام خاندوران بود ) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسيق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمايان در محصول بندر و محال خالصه ( که سپرد او شده بود ) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني ( که با جمعيت بسيار بمقابله آمده بود و او جمعيت کم داشت ) بجرأت پيش آمده برو غالب گرديد - اما بنابر درشتئ مزاج او رعاياي آنجا ناراض بودند - و جاگيرداران آن صوبه شکايت کلي داشتند - و اين معني باعث کبيدگئ خاطر قطب الملک شده بود - ازانجا تغير شده در عهد سلطان رفيع الدرجات عزيمت حضور نمود - و بمقتضاي وقت پس از وصول باکبر آباد با سيد عزت خان بارهه چون شير و شکر جوشيده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسين علي خان با قطب الملک نرد صفا باخته شريک مشورت هردو برادر شد *

و ( چون در عهد سلطنت سلطان رفيع الدوله حسين علي خان بدفع فساد نيکوسير بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب آکبرآباد ارادهٔ نمود ) او بخطاب بهادري آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راه پیمائي در آمد - و در محاصرهٔ قلعهٔ اکبرآباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر ( که بعد فوت راجه چهبیلا (۲) رام ناگر عم خود در صوبهٔ الهٔ آباد سر نافرماني داشت ) با فوج شایسته دستوري یافت - و ( چون (۳) باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید ) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقهٔ میرآتشي از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علي خان ( که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانهٔ پادشاهي آوردند ) نام برده با جمعیت سوار و پیادهٔ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظهور آورد - و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب (۴) شش هزاري شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شادکامي نواخت -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] چهبیله رام - (۳) در [ تاریخ مظفري ] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه الهٔ آباد را بتیاري برج و بارهٔ استواري نمود - (۴) در [ تاریخ مظفري ] حیدرقلي خان بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدرقلي خان بهادر ناصرجنگ امتیاز یافت *

در جنگی ( که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد ) بهراولي مامور شده در سر دادن توپخانه بزر افشاني بعهدهٔ آن سعی بلیغ نمود - (۲) و بهتر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را ( که زخمی بدست آمد ) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه (۳) بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال ( ۱۱۳۳ ) هزار و یک صد و سي و سه هجري صوبه داری گجرات از تغیر اجیت سنگهه و متصدي گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشي باو تقرر یافت - و در سال دیگر ( که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد ) او ( که بزبان آوري و دلیري موصوف

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمد شاهي ترددیکه بکار برده و بزر پاشي بیدریغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشي از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده -

( ۳ ) در [ تاریخ مظفري ] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر در گذشته بود دو زخم یکي زخم تیر بر پیشاني و دیگرے زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود ) در کارهای ملکي و مالي دخيل ميکرد - اين معني بر مزاج وزير گواره نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حيدر قلي خان را مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تيول جاگيرداران (٢) را متصرف گشت - لهذا (١) جاگير او ( که در نواح دار الخلافه بود ) بضبطي در آمد - او باستماع اين خبر بمتصديان حضور نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و اطاعت نمي آيد - لهذا صوبه داري آنجا بنام نظام الملک (٣) آصف جاه بهادر تقرر پذيرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه شد - او باستماع اين معني با آن ( که فوج بسيار فراهم آورده بود ) خود را بجنون انداخته روانهٔ پيشگاه سلطنت گرديد - و پس از وصول بدو منزلي شاهجهان آباد بتسخير صوبهٔ اجمير ( که بتصرف اجيت سنگهه (٤) رفته بود ) تعين

(٢) نسخهٔ [ ا ] لفظ [ را ] نيست - (٣) در [ تاريخ مظفري ] چون درين ايام معزالدوله حيدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرأت در وادي بغي گذاشت راي جهان آراي صوبه داري گجرات و مالوه ضميمهٔ وزارت و ايالت دکن نموده مهم حيدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه‌کوب تا جهالوه قريب گجرات خود را رسانيده - و حيدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود نديد بدر جنون زده بحضور پادشاه رسيده - بعد چندے از تغير خانزمان بخدمت مير آتشي سر بلند شد - (٤) نسخهٔ [ ج ] اجيت سنگهه راتهور ه

شد - و بعد ازان ( كه گدة پتلي (۲) هم مفتوح گشت ) بحضور آمده مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) هزار و يک صد و سي و هفت هجري شبی با زن خود در خس خانه مي خوابيد ناگاه آتش در گرفت - و چمن زندگيش را سوخت (۳) - در كارها طبع رسائی داشت - و جلادت را بكار داني فراهم كرده بود - اما مزاجش خالي از سختگيري و زياده سري نبود - گويند طعام گرم ميخورد - حتی كه بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

## * مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجي شفيع اصفهاني خريد كرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربيت نمود - و همراه او بايران رفت - و پس از فوت او بدكن بر گرديده بقليلی نوكر حاجي عبد الله خراساني ديوان صوبهٔ برار شد - و پستر نوكر پادشاهي گشته در عهد خلد مكان بمنصبی درخور و خطاب كار طلب خان سرفراز

(۲) نسخهٔ [ ج ] گدة پڈيلي - و در [ بعض نسخه ] گدة بڈيلي - (۳) در [ تاريخ مظفري ] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حيدر قلي خان ناصر جنگ در ايام گرما بخس‌خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نيافته همانجا برحمت ايزدي پيوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے دیواني حیدرآباد داشت - پستر بدیواني صوبهٔ بنگاله از تغیر ضیاء الله خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در ایامے ( که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود ) حیدر بیگ نامي را با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ پیش آمده شکست داد - پس ازان ( که سلطنت به محمد فرخ سیر رسید ) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا جمیري بصوبه داری آنجا تعین یافته کار بقتال و جدال رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سیته ساهو ( که از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ صوبه داری آنجا و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ ( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري رهسپر مالک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند در فن عملداري کمال آگهي داشت - کوحے پر از نجاست ساخته نام آن بیکنته نهاده بود - زمینداران را درانجا قید مي‌نمود - و بیکنته ( بفتح بای موحده و سکون یای تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و تای فوقاني مثقلهٔ

هندي با هاى مخفى موقوف ) بزبان اهل هند عبارت از بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *

(۲)
پس ازو شجاع الدين محمد خان بهادر داماد او [ که میرزا دکني عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نور الدین از قوم افشار ( که یکی از اجداد او علي يار سلطان نام در ایام شاه طهماسپ حاکم فراه مضاف خراسان بود ) و خود او چندسه بتعلقه داری ایلکندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام صوبه داری جعفر خان در بنگاله بحکومت اوڈیسه مي پرداخت ] بايغار نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذيرفت - و کود مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبى گشت -

(۳)
رونق از بنگاله رفت تاریخ فوت اوست *

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالاي مروارید و خنجر مرصع و شمشير با ساز میناکار و فیل و اسپ از حضور والا مورد مراحم گشت - ( ۳ ) یعنی سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري *

پس ازو پسرش علاء الدوله سرفراز خان[۲] بهادر حیدر جنگ ( که میرزا اسد الدین نام داشت ) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجری بدست علي وردي خان ( که از پیش آوردهای پدرش بود ) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ پزنهٔ سرفراز خان است - نامش میرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبریزي از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - میرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اودیسه بود - (چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد ) او هم فوجی فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باودیسه آمد -

(۲) در [ تاریخ مظفري ] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اودیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عنایات از پیشگاه جهانباني برای سرفراز خان خلف او روانه گردید ٭

و سعيد محمد خان پسر حاجي محمد را ( که برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اڈیسه بود ) دستگیر ساخت - علي وردي خان با هردو عزیمت اڈیسه کرده حاکم آنجا را هزیمت داد - ازان بعد بدکن آمد - نظام الملک آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگیر و قرب مصاحبت خود خرسند گردانید - سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و یک صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي کرد - این بیت ازوست * بیت *

* مپندار از ضعیفان کار سنگین بر نمي آید *
(۲)
* که کوهي میشود صورت پذیر از خامهٔ موئے *

(۳)
حلیله اش مشهور به مهمان بیگم صبیهٔ شجاع الدوله مدتے زنده بود - در حیدر آباد بحویلی خرید کردهٔ شوهر بسر (۴)
مي برد - پسرش یحیی خان چندے قلعه داری کهنپوره مضاف فرخنده بنیاد داشت - سالي چند قبل از حالت تحریر ازینجا آواره شده *

## * مهاراجه اجیت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داری جمرود در گذشت او در شکم مادر بود - پس

(۲) نسخهٔ [ ا ] خامهٔ مورے - (۳) نسخهٔ [ ج ] مهين بیگم - (۴) نسخهٔ [ ب ] کهنهور - و در [ بعضی نسخه ] کهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستر بر طبق حکم خلد مکان
کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد -
راتهوران ( که قدیمان راجهٔ متوفی بودند )(۳) بجنگ بر خاسته
برخی بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس
ازان ( که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و
قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب
او مامور ساخت ) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را
از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم
کروهی لشکر پادشاهی رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از
نزد پادشاهزاده بر خاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار
گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات
پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از
ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه
بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب
فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور
رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین
نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را
دید - و تسلی یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم
بمنصب سه هزاری سر افتخار بر افراخت *

(۳) نسخهٔ [ ج ] ندیمان - و نسخهٔ [ ب ] نموریان *

و ( چون پادشاه متوجه دکن بعزيمت مقابلهٔ کام بخش گرديد ) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کچهواهه اسباب ضروري برداشته و خيمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبيه اين قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان ( که در پنجاب عالم گير شده بود ) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشيده بوساطت خانخانان قرار يافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سر سواري ملازمت نموده رخصت وطن يابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا ( که فلک فتنه زا هردم توطيهٔ ديگر بر مي انگيزد ) خلد منزل را بعد رسيدن لاهور قضيهٔ ناگزير پيش آمد - و پستر ميان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سير رسيد - سال دوم جلوس حسين علي خان امير الامرا با فوجی بر سرش تعين گرديد - نامبرده مغلوب رعب گشته به امير الامرا رجوع آورد - و بقبول پيشکش جرايم او بصفح مقرون گرديد - صبيهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داري گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سير حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک فالي دست آویز سند بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان ( که امرا با فوجی بر سر او تعین شدند (۲) ) راه وطن خود پیش گرفت - و در گده پتاي مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهي رفته بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهي سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهي سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدري برداشته به بخت سنگهه برادر خرد خود نوشت - و او بتقریبی در حالت خواب اجیت سنگهه را روانهٔ بئس القرار ساخت (۳) - لهذا ابهي سنگهه مخاطب

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید اوبا بیست و دو امرا برمهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف و عنف اورا مطیع و منقاد ساخته قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امراے مذکور بحضور آورد *

( ۳ ) در [ تاریخ مظفري ] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سر شورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وغیره تمامي ملک پدر او فریفته بر کشتن پدر تحریض دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنهٔ ( ۱۱۴۰ ) هزار و يک صد و چهل هجري از تغير سربلند خان به صوبه داري گجرات رايت عزت بر افراخت - و بوطن رفته يک سال به بند وبست آنجا گذرانيد - و در سال يازدهم محمد شاهي داخل گجرات شده بمرهته چوتهه صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون ديد سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجيت سنگهه دو پسر داشت - اولين ابهي سنگهه که احوالش گذشت - و دومين بخت سنگهه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گرديد - و پس ازو پسرش بجي سنگهه در حالت تحرير متصرف است - و به رعايا پروري و پاسداري زير دستان و سر شکني زبر دستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدين اسلوب است که بعد فرار از نزديکي اجمير ( چون هيچ جانب مقر نيافت ) پيش سنبها بهونسله شتافت - سنبها بسلوک پيش آمده چندے نگاهداشت - ( چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند ) او مرعوب گشته جهاز سواره روانهٔ ايران شد - چون جهاز بمسقط رسيد حاکم آنجا نگاه داشته بخلد مکان نوشت - درين ضمن ( که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سليمان

صفوي گرديد - و سابق سلطان محمد اكبر از ارادهٔ خود اطلاع داده بود ) شاه بتعلقه دار مسقط ( كه رجوع شاه ايران دارد ) بتقيد نوشته طلب داشت - و لازمهٔ احترام بجا آورده هميشه ضيافت و سير بود - آخر سلطان درخواست كمك نمود - شاه گفت كه هنوز پدر شما زنده است - بعد ازين ( كه نوبت ببرادران رسد ) آنچه لازمهٔ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت كه مزاج من با هواى اينجا نمي سازد - رخصت دهند كه قريب قندهار در ولايت گرم سير متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و براى اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معين كرد - سلطان پس از رسيدن آن نواح سال ( ١١١٥ ) هزار و يك صد و پانزده هجري بگلشن بقا خراميد *

## * مير احمد خان ثاني *

خلف مير احمد خان شهيد است كه در صوبه داري برهان پور با كفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخست محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر نامي گرديده چندے فوجداري چكلهٔ اسلاباد صوبهٔ پنجاب بعهده اش بود - قضارا درانجا حليلهٔ او ( كه محبت و دلبستگي مفرط بدو داشت ) رو در نقاب ممات كشيد -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این ناسور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زدهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغے طرح انداخت و پستو بنیابت عنایت الله خان کشمیری به ایالت خطهٔ کشمیر کامروائی یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائی انجامید - تبیین این اجمال (۲) آنکه محتوی خان ملا عبد النبی ( که از علمای (۳) عصر و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود ) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانیء خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهی با هنود آن دیار کاوشے بصورت احتساب مي نمود *

( چون انقلاب روزگار و بے نسقی سلطنت انبعاث و ایراث خود سری و خیره روئے شور پشتان مي نماید ) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ (۴) شهر را بروایات مرجوح (۵) فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضي سماجت و ابرام نمود - که احکام شرعیه ( که به ذمي متعلق است ) مثل ممانعت از رکوب

---

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحهٔ ۷۲۱ از جزو سیوم اشارة بهمین بودة - (۳) نسخهٔ [ ج ] علمای قشري - (۴) نسخهٔ [ ب ] اجامرهٔ - (۵) نسخهٔ [ ج ] مرجوحه *

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن شرذمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و مروج است بعمل مي آید - احداث امر غیر معمول بدون حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بپایمردی یکتائي گزینان هر جا هندوئے مي دید مراتب استخفاف و استحقار مي نمود - اتفاقا درین ایام روزے مجلس رای نامي ( که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود ) با براهمه بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکرو (۲) بهر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا بزعم خود مأمن پنداشت - آن بیداد گر بر گشته بمحلهٔ هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان بسند ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا یافت بشکنجهٔ بیعزتي در کشید - خان مشار الیه دران روز بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر (۳) ساخت - روز دیگر جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهي و منصبداران

(۲) نسخهٔ [ ا ] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ ج ] بے بر *

بتلافي و تدارک مافات بر سرش شتافت - آن جسارت کیش بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز برجوشیدند - جماعهٔ از عقب پلی را ( که خان مذکور ازان گذشته بود ) سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ می انداختند - و سنگ و خشت می زدند - و نسوان و صبیان هرچه می یافتند از بام و در می بر تافتند (۲) - دران هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان با جمعی نقد جان در باخت - خان مذکور ازان چارموجهٔ هلاک ( که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن می یافت ) بعجز گرائیده بخفت و خواری بسیار جان بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ خانهای هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را با جمعی ازان مأمن بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختان برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر محتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه ( که حاکم دیگر از حضور نرسیده (۳) ) بفصل قضایا و اجرای

(۲) نسخهٔ [ ب ] بر می تافتند - (۳) نسخهٔ [ ا ] رسید *

احکام استقلال مي ورزيد - و در مسجد نشسته در تمشيت امور ملکي و مالي مي کوشيد - ( چون مؤمن خان نجم ثاني بنيابت عنايت الله خان برفع اين آشوب و تجديد بند و بست مامور گرديد ) اواخر شوال بسه کروهی کشمير رسيده فرود آمد - محتوي خان ( که شرمندهٔ کردار نکوهيدهٔ خود بود ) با جمعے از فضلا و اعيان شهر باتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار ( که از مشاهير آنجا بود ) باستقبال نايب صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد يا از روی شرارت ( که خميرمايهٔ سرشت آن مرز بوم است ) مشورت داد - که نخست بخانهٔ مير شاه پور خان (۲) بخشي رفته استعذار گذشته نمايند - و پستر پذيره شوند - زمان پاداش افعالش رسيده گوش بر آواز پيام اجل بوده فوراً شتافت - صاحب خانه ( که از منصبداران ککهر وغيره و برخے مردم محلهٔ جدّي ملي (۳) را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود ) پس از ساعتے خود به بهانهٔ شغلے برخاست - آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ريخته اول دو پسر خرد سال وی را ( که همواره پيش پيش او مولود خوانده ميرفتند (۴) ) علف تيغ بيدريغ ساخته او را بانواع تعذيب آوارهٔ باديهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ميرشاپور خان - (۳) نسخهٔ [ ج ] چدّي ملي - (۴) نسخهٔ [ ب ] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خود کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدّی ملي ها ( که بمذهب تشیع شهرت دارند ) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس ازین دو محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بے ناموسي بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ بخشي و قاضي شتافته ( نخستین به پیغولهٔ در شد که پی نبردند - و دومین بدر زد ) خشتے از خانهٔ آنها بجا نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداری مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ فوتش آگهي نشده *

## * معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

(٣)
برادر مادری خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت روشناسی خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خود

---

(٣) نسخهٔ [ ج ] برادر مادندري خان فیروز جنگ *

سر رشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خاني و عطای مادهٔ فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه ( که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود ) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان ( که اعظم شاه بقتل رسید ) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و بهتر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه ( که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد ) نامبرده ( که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان‌آباد گردیده بود ) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن ( که حسین علي خان امیر الامرا کشته شد (۲) ) قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده (۳) طلب داشته

(۲) در [ تاریخ مظفري ] در جنگی که افواج پادشاهي را با غیرت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان رو داده حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرده و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [ تاریخ مظفري ] و نجم الدین علي خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گده بر آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالی جاگیر خوشدل ساخته و مبلغی نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانید - و پس ازان ( که نظم صوبهٔ گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت ) او را به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و ( چون در سنهٔ ( ۱۱۳٦ ) هزار و یک صد و سي و شش هجري صوبه داری گجرات از تغیر آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت ) شجاعت خان و رستم علي (۲) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار ( که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعی حیدر قلي خان فایز شده بنیابت سربلند خان در گجرات و سورت دخیل

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان ( که دران وقت حاکم بندر سورت بود ) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیلاجي گایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهته ( که صاحب بست هزار سوار بود ) از احمد آباد کوچید - بر کنار دریاي مهتي تلاقي فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وي بقتل رسید *

شدند ) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسيدند - تا آنکه سربلند خان (۲) خون رسيد و بخشي حامد خان کشته شد و او دخيل تعلقه گرديد - بنابران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن رسيده بتفويض صوبه داري ناندير لواى بلند رتبگي بر افراخت - و بعد چندے مطابق سنهٔ ( ۱۱۴۰ ) هزار و يک صد و چهل هجري در ايامي ( که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود ) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزيد - و در روضهٔ شاه بنده نواز ( قُدِّسَ سِرُّهٗ ) بيرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غيور و سپاهي (۳) و صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (۴) ( که شهرت گرفته اند ) خير الله خان و حفيظ الله خان و مرحمت خان هر يکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگير در خور با نقدي بطور مدد خرچ سرفرازي

---

( ۲ ) در [ تاريخ مظفري ] مبارز الملک سربلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهڻه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصايح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بعم خود ظاهرا درباب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا ابالي بود اين معني فائده ننمود - آخر امان بيگ بخشي خود را بافوج مرهڻه بحرب مبارز الملک متعين گردانيد - و او جنگ عظيم درميان آورده بقتل رسيد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سپاهي وضع -
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعي مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر مي بردند - از هر یکے اعقاب باقي (٢) - و بپارهٔ جاگیر روز را بشب مي رسانند - پسران مرحمت خان ( که خودش بسادگي زبان زد بود ) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از (٣) پرگنهٔ مالکنده (٤) سرفرازي دارند - و با محرر اوراق شناسا *

## * محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غني بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگي توپخانه مي پرداخت - پستر در تعلقه داري مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون میر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار داني فراهم داشت ) مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشي نمي شد - ( چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] باقي اند - (٣) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ از ] نیست -
(٤) در نسخهٔ [ ب ] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند ) او در معارک ( که با سید دلاور علی (۲) خان رو داد ) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائی نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و قدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادری و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خدمت فوجداری بگلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و پیشتر بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد برنواخت - مدتے درانجا نشست - سال ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسهٔ متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد ( که بنا نهادهٔ اوست ) مدفون گردید - به آشنا پروری و فیض رسانی اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدرداني نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازی یافته چندے بفوجداری سرکار بگلانه صوبهٔ خاندیس و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

( ۲ ) در [ تاریخ مظفری ] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علی خان با فوج شایسته به چهارده کروهی برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - و محمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روی داد - دلاورعلی خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمی گشته دستگیر گردیدند *

گردید - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله مشهور جنگ اختصاص گرفت - سالی چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقی ست - ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری محال مرقوم امتیاز دارد *

## * محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداري روزگار داشت - سادات بارهه پیش آورده بنوکری پادشاهي و دولت روشناسي رسانیدند - سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگی ( که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم رو داده ) خان مزبور در همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهي پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قایم جنگ لوای اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنهٔ ( ۱۱۴۳ ) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردهر (۲) بهادر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران اوان فوجی بر سر ستر سال بندیله برده - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهي (۳) ( که در تصرف او بود ) مستخلص ساخت *

(۲) نسخهٔ [ ب ] گردهر - (۳) نسخهٔ [ ج ] محالات پادشاهي را الخ *

ستر سال در صدد قابو بوده پس ازان ( که خان مزبور جمعیت افزود برطرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود ) بعد چهار ماه محاصره ( چون در هوا اثر وبا ظاهر شد ) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعي در محاصره داشت که پسرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستر سال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را برکند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداري محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبر آباد بسر مي برد - پس ازان ( که صفدر جنگ وزیر شد ) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زاري کرد مفید نشد - ناچار او بر آمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده بمقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع ( که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود ) گذاشت - و نول راي نامي را براي تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسيد - احمد خان برادر قايم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول راي جنگ نموده او را کشت - و صفدر جنگ ( که بارادهٔ کمک نول راي از دهلي روانه شده بود ) به سنوح اين واقعه مابين قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور رسيده سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) هزار و يک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود - و شکست فاحش يافته بر حوضهٔ برنجي ( که سوار بود ) با آن ( که زخمي شد و فيلبان و سوار خواصي هردو بکار آمدند ) اما نادانسته از چنگل افاغنه رهائي يافته بدهلي رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ اوده فرستاده خود جانب الهٰ آباد عطف عنان نمود - و در تحريق اماکن و اسر اشخاص بهيچ وجه کوتاهي ننمود - سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و يک صد و شصت و چهار هجري باز صفدرجنگ باجتماع جمعيت پرداخته باتفاق ملهار راو هولکر و جي آپا سندهيه رخش عزيمت بتدارک برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را ( که از جانب احمد خان حاکم کول جليسر بود ) ره سپر وادئ فرار ساخت - و [ چون بوصول اين خبر احمد خان ( که الهٰ آباد را در محاصره داشت ) راه فرخ‌آباد گرفت ] مرهته متعاقب رسيده درانجا او را محصور ساخت - او قابو ديده ازانجا

بر آمده بهمین پور ( که مستحکم تر بود ) خود را رسانید *
روزے ( که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک او رسیده جنگ بر روی کار آمد ) او منهزم گردیده در دامن کوه میاریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج رفت - آخر از راه عجز در آمده خاطر خواه صفدر جنگ صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود راتق مهمات بود - شهرت (۲) نیکوئی او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده از ذکور و اناث ( که بعد خرابی دار الخلافه پیش او مي رفتند ) خدمت آنها بیش از بیش مي کرد - و بے تکلیف نوکري بخانهٔ هریک ماهوار مي رسانید - و بخلق و تواضع پیش مي آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامي گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ روزگار گذاشت - از باقي ماندهاي خاندان او آگهي دست نداده *

## * مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳) پدرش از شوستر وارد هندوستان گردیده در شاهجهان آباد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و شهرت - (۳) در [ تاریخ مظفري ] اسحاق خان مؤتمن الدوله ( که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن گردید ) مرزا غلام علي نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود - در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهمرسانید - لطیفه گو و حاضر جواب بسے بود *

اقامت گزيد - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکري پادشاهي معزز گشته بخطاب غلام علي خان سرافرازي يافت - و بتعلقهٔ بکاولي مي پرداخت - نامبرده در هند متولد گرديده پس از سن تمييز بحصول قابليت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانساماني و إکمال تقرب عروج نمود - سال بيست و دوم مطابق سنهٔ ( ۱۱۵۲ ) هزار و يک صد و پنجاه و دو هجري رخت زندگي بر بست - شعر مي گفت - ازوست　　* شعر *

(۲)
* ز بسکه در دل تنگم خيال آن گل بود *

* نفير خواب من امشب صفير بلبل بود *

(۳)
سه پسر گذاشت - نخستين ميرزا محمد ( که او نيز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانيده محسود اقران بود ) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتياز پذيرفت - و بخشي چهارم شد - فردوس آرامگاه

---

( ۲ ) مقطعش اين است - عجب مدار اگر بوي جان دهد اسحق * سواد شعر تو از دودمان کاکل بود - ( ۳ ) در [ تاريخ مظفري ] و او سه پسر و يک دختر گذاشت - نخستين ميرزا محمد خان نجم الدوله - دوم ميرزا علي خان افتخار الدوله - سيوم ميرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمده و منصب و جاگير پدر سرمايهٔ عزت اندوخت - و ديگر برادران بتقرب سلطاني معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ايشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ ازدواج داد *

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدرجنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیگری او بحال ماند - و کرور گیری شاهجهان آباد ( که از خدمت سیر حاصل است ) ضمیمه شد - و [ چون صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره ( که در شرقي شمالي صوبهٔ دهلي مي باشند ) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ شکست یافت ] نجم الدوله ( که همراه صفدر جنگ بود ) داد شجاعت داده مطابق سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) هزار و یک صد و شصت و سه هجري خود را بمیدان عدم کشید - دو پسر دیگر مؤتمن الدوله یکی میرزا علي افتخار الدوله دوم میرزا محمد علي سالار جنگ در عهد عالمگیر ثاني از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقا صفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال ( ۱۱۶۸ ) هزار و یک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ اوده نزد شجاع الدوله رسیدند - پستر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلعت تن بخشیگری قامت مباهات آراست *

## * متهور خان بهادر خویشگی *

رحمت خان نام رَحمَةُ اللّٰهِ عَلَیهِ - شگفته پیشاني گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پهلو انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصی بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر بخاطرش گذشتی محو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتی - و فرضاً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافي و مسکت گفتی - جدش اسماعیل خان حسین زئي [ آن شعبه ایست از علي زئي که خیلی ست از خویشگي ] بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر (۳) بهادر خویشگي ( که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته ) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

(۲) نسخهٔ [ ب ] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [ نظر ] بظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [ نذر ] بذال آمده *

به سمت التفات و امتیاز شاهي فایز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار سرفرازي یافت - و [ چون با شیخ میر خوافي ( که از اعظم مقربان شاهي بوده ) ربط یکجهتي داشت ] در سایر معارک سلطاني ( که با مدعیان خلافت واقع شده ) بهمراهي او داد شجاعت و پُر دلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید - و در مبادي سلطنت بفوجداري سلطانپور و نذربار دستوري یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و اله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان ( که غیر از اولاد دختري وارثے نداشت ) بدست آورده در وطن بر نشست - و ایام زندگي را بآسودگي بسر آورد - دومین بزر میراث توجه نگماشته صرف عنان بنوکر پیشگي نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از میر فکریهایش امیر خان ناظم آنجا ( که بندوبست پابرجای او ضرب المثل عالم است ) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داري غریب خانه (۲) و پس ازان مدتے به تهانه داري مندر (۳) ( که

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] اله داد خان سلخ ربیع الاول ( سال هجدهم ) بتهانه داري غریب خانه سرافرازي یافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - ( ۳ ) در [ مآثر عالمگیري ] مندر - ( ون ) مندله *

(۲)
او بهین و مرغزار تهانه های مشهور آنجا ست ) و لنگرکوت حاکم نشین ( که روزے چند به رحمان داد خان خویشگی مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال گشت ) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سر برافراخت - هنگامے ( که نظم صوبهٔ کابل به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت ) ازانجا [ که خویشگیها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او یزنهٔ سلطان احمد ( که اعظم شاهی مقرري بود ) بوده ] شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهي معتبرے بموکب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگي برخاست *

تبذین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور (۳)
بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت ( که حضرت بر سر جهاد اند ) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما ( چون اطاعت بالای طاعت است ) غلام بامور ماموره مي پردازد - بمحض اقتضای سخت سنیهٔ ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم بکافري ( که در کهسار سرحد کابل مي باشد ) به نیت غزا

(۲) در نسخهٔ [ ا ] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ ج ] عرضي نموده بود *

تاخت و تاراج می برد - از اساری آنجا چند سراری ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که ( چون آنها دار الحربی واقعی اند - و باستخدام الیق و اولی ) هر سال ازان جواري و سراري چند اسامی می فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاد - ناچار (۲) امة الحبیب را ( که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده ) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بمهین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [ که او مثل مهر پرور ( که نیز از مواهب پادشاهي بود ) منظور نظر عاطفت شاهي گشته بپایهٔ احترام و اعتبار بر آمده و صاحب توره و توزک شد ) به همچشمی مهر پرور مذکور ( که بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیج (۳) محمد خان بهم رسانیده بود ) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابوت او راضي ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بستر او واسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهي را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پیشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] امة الجیب (۳) نسخهٔ [ ج ] قلیچ محمد خان *

( اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد ) لیکن از پریشانی سپاه متفرق گشته اشتداد بیماری علاوه گردید - از مرافقت متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش رحمت خان بجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد عنایت خاص شاهی بود - چون پدرش بعلت بیماری در لاهور باز ماند رضا می‌داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه نرود مگر مشار الیه که خواه نا خواه با خدا داد خان برادر علاتی خویش تنها بر آمده در دهلی برکاب شاهی پیوست - بیست هزار روپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب متهور خان چهرهٔ ناموری افروخت - مکرر تجویز خدمات بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداری لکهنؤ و بیسواره رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحلت خلد منزل بے آن ( که تغیر شود ) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعز الدین ( که باتالیقی خان دوران خواجه حسین بمقابلهٔ فرخ سیر بر آمده بود ) ملحق گشته رفاقت او بر گزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای کهجوه در ماليد خان موصی الیه بجای خویش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید بآشنائی دیرین کوم خوني بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت ( که سردار عنان اسپ سبک ساخت ) هم‌پائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوري یافت - چون افاغنهٔ جنوبي ( که خالي از سرتابي نبودند ) بزعم آن ( که شاید بنابر هم قومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد ) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبي خان میانه ملاقات نموده همراهي بر گزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالاگران جز همت گماشته [ چون طرفي نه بست و زمیندار سریرنگ پتن (۲) ( که عمده تر ازو دیگرے نیست ) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے ( که بهریا (۳) بومي چتلدرک (۴) لختي ملک او متصرف شده بود )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سریرنگ پٹن - و در [ بعضی نسخه ] سري رنگ پٹن - و سري نگر پٹن - (۳) نسخهٔ [ ج ] بهرما - و در [ بعضی نسخه ] بهرما [ بغیر نقطهٔ حرف رابع ] - (۴) نسخهٔ [ ج ] چیتل درگ - و در [ بعضی نسخه چیتل درك و حلدرک [ بغیر نقطه و مشکوک است ] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قافاگی تقاضا داران رخت پریشاني بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار ( که زمام حل و عقد بدستش بود ) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کارے منتشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان ( که هنگامه آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد ) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش روي آورده به بحالي منصب و جاگیر کامیابي یافت - بهتر

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بے سامانی افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل پرگنات شده تن به ادای زر باز گردانیدن نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد ( ازان که خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت ) بناخن زنیها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم سپاهي اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر صرافت خانه جنگي آورد - معهذا مشار اليه از نیک باطني بآن کوتاه نظر ( که مي خواست از متصل ناندیر گذشته ببالکنڈ شتابد ) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر از دور برگذرند بُعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان ره سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے ( که زیاده بر پنجاه سوار نبود ) بقصد سد راه بر آمد - از تائید غیبي در اثناے قطع مسافت کماندار و غیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهي لشکر بهم رسید - شامے فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب برنده داري گذرانیدند - همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

بالا گیرد - به آب زنی مصلح (۲) چند فرو نشست - و قرار یافت
که بناندیر آمده از روی حساب زر باز گردانید را جواب
گوید - از تیره بختی با آن ( که مردم خوب چیده داشت )
تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهی شد -
و همراهش یسل بسته بفاصلهٔ ره می نوردید - از بیوقوفیهای
خویش مدتے زندانی ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداري نیفزود - و از بے سرانجامی
و پریشانی او سرموئی نکاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالی از استعجاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست
نمی باشد - درانجا ترحم و مهربانی را روز بازار و با مروت
و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبهٔ غیر ضروري که از عادات باز می داشت - علاوهٔ آن
در جنگ مبارز خان بسرداری دو هزار سوار ( که اکثر افغان
پنی بودند ) در هراولی عوض خان بهادر صف‌آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا
ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مصلحی چند *

لختي او هم تهمت زدهٔ خویشتن داري گردید - و در همان اثنا تفنگي بمرفق دست راست او رسیده زخمي کرد - مکرر (۲) به شد و مکث نمود *

( اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود ) اما در تسلط نواب نظام الدوله ( اَدَامَ اللّٰهُ اِقْبَالَهٗ ) بیش از بیش ملتمسات او درجهٔ پذیرائي یافتي - و بعرض للّٰهي او عالمي کامروا گشتي - هنگامی ( که آصف جاه از هندوستان معاودت نمود ) به برهانپور شتافته ملاقي گشت - سخت و سست و بلند و پست ( آنچه نبایست ) گفته طرفداری نظام الدوله را بر خود رنگ بست نمود - هرچند از پی برکردگیهای سردار بظاهر چندان رنجشي تراوش نکرد اما باطن یکسر غبار آلودهٔ (۳) کدورت گشته مزهٔ صحبت و صفای محبت نماند - چون سال بیست و پنجم محمد شاهي به انتزاع کرناتک رایت عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند - در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسیده آماسید - و در یک ماه بزهیر و سحج کشید - غرهٔ ربیع الثاني سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) یک هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بقریب سپیدهٔ سحر شام نومیدي گل کرد - و غرهٔ حیاتش بسلخ ممات رسید - غرهٔ همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] مکرر به شد و نکث نمود - [ ۳ ] نسخهٔ [ ب ] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر دو صد عابد يافت *

تاريخ يافته اند - و از لفظ دو صد عدد مذكور گرفتند (۲)
نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسيارے از رسائل و كتب اين فن فراهم آورده بود - و مي گفت كه هنوز از عام وا نپرداخته ام كه كار بذن عمل شوم - ( اگرچه نيم برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند ) اما از بس فرو رفتگي درين فن علمے ديگر ( كه گويا مستور بود بر متقدمين و متأخرين ) بر وی كشف كردند - اكثر آيات و برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود آورده قسمے بيان ميكرد كه دلنشين مستمع ميشد - و كذلك از بسيارے احاديث و كلام اكابر و اشعار مشايخ و كبراي صوفيه معانیء مطلوبه استنباط مي نمود - غريب تر آنكه آيات و احاديث مشكلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم مطابق گردانيده مدلل مي كرد - و بعد برهان رسانيده - حيف معلوماتش تدوين نيافت - آخرها محرر اين اوراق درين امر تحريكے مي كرد - افسوس كه زود طاير روحش برياض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائیء

(۲) يعني سنهٔ هزار و يكصد و پنجاه و شش ه

راقم باین فن دست تاسف میزد - ابتدای تحریر این اوراق پراگنده را نظر ثاني میکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نموده - بتغیر کمے مثبت افتاد *

احقر العباد ( چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مگس را صید مي کرد ) ازین روی بهرهٔ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قریب ببلوغ رسید بتعلیم طیور صفیر (۲) اشتغال مي نمود - و از استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات آن مي شنود ( ازانکه خط و سواد نداشت ) برای تحریر بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي کشید - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب مي نمود - چون یک مرض را دوای متعدد مختلف الکیفیة بود متفرس شد که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اکثر ادویه عربي و یوناني بود یکے باختیارات بدیعي حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طلب علمیت مفید و علم بزدره جزوے سمت ازان - لهذا کفایهٔ منصوري سند (۳) نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصیبهٔ وافي بر داشت - و از قوت علمي تشریح طیور نموده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] صغیر - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] نموده *

خواست کتابے در بزدره بنویسد - چه درین فن سه علم ضروري ست - تندرستي و قوت طبور و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود نگاهے به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوع ( که اعزه بیان میکردند ) گذشت - بخاطر رسید مقصود ( که القای اشیا ست بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه بدل گردد ) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس نماندے - از سماعي خود را باز داشته بکتب این فن رجوع کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب باسلاف صالح ( که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند ) منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست بر داشته به تحصیل این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ ( ۱۱۳۲ ) یک هزار و یک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصیلي بر اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمے مہارت داشت ( از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي ) مطالب غامضهٔ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذلک در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بنابران شوقم به تصفح این علوم داعي شد - و لختے مماس بهم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید فیه ما فیه معلوم نمود - علمے در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثلے ست از علم صنعت که بآن متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور باطله بداهةً - و ظاهر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معانی احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا مي رسد - انتهی کلامه *

پس ازین نوشته دو ماه نگذشت که برحمت پیوست (۲) - در ظهور کلمة الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسید - و مرهم هر خسته جگرے مي گردید - چندے به پیغام آصف جاه ( که عرض حوایج مردم بعهدهٔ متصدیان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برحمت حق پیوست *

است - شما چرا برای همه کس مي گوئيد ) خود را
باز داشت - و باز بر سر کار خويش رفت - (۲) حرفهايش خالي
از پذيرائي و دل نشيني نبود - و نيک تمهيدے مي گفت -
که سردار را ( با آنکه صرفه در نشنيدن نبود ) خوش
مي آيد - (۳) منصب پنج هزاري داشت - اما سپاهيانه
مي گذرانيد - باکه درويشانه - اصلا بمداخل وا نمي رسيد -
(۴) رحيم داد يکسريه پسرے ( که در فوجداري بيسواره به بند
افتاده و تربيت يافته ) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش
مي گذشت دست بر داشته مي داد - هرچند سعايت او
ميکردند نا شنيده مي انگاشت - گاهے بپای مواخذه
نياورده فارغخطے مسجل بمهر خود و اولاد خويش حواله
نمود - مذهب اماميه داشت - و مسائل مختلف فيه را
خوب مدلل ساخته - اگرچه مقيد بفروع نبود در تبجيل
و اکرام سادات بسيار مي کوشيد - اعتقاد داشت که اين طايفۀ
عليّه بايد ( بشرف انتساب خاندان نبوت ) در اکثر احکام
و حدود شرعيه از ساير ناس مستثني و مخصوص باشند -
گفتم اگر تخصيص و ترجيحے مي بود کتمان از شارع صورت
نمي داشت - نکتۀ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

---

( ۲ ) نسخۀ [ ج ] و حرفهايش الخ - ( ۳ ) نسخۀ [ ا ] مي آمد -
( ۴ ) همچنين در هر سه نسخه *

يعني هرگاه آن رحمة للعالمين بمقتضاے شفقت و عاطفت
خويش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداد
و بمساوات حکم کرد اگر امت در جنب چنين احسان
ذرية مقدسهٔ او را بامتيازے ( که ديگرے شريک نباشد )
خاص گردانند (۲) از آئين مروت بيرون نخواهد بود - و
بکيش محبت و بندگي بيگانه نخواهد نمود - نا دانسته
سيدهٔ ( که پدرش حيدر علي خان از نباير شاه ميرزاى
حيدر آبادى مشهور و سادات مازندران است ) بعقد نکاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف مي بود -
و مرةً بعد اولى و کرةً بعد أخرى از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت -
پسرے را امة الحبيب بعد واقعهٔ خلد منزل بفرزندي گرفته -
پس از فوتش بدکن پيش والد بزرگوار آمد - با آنکه در
دولت عظيم پرورش يافته خالي از وارستگي و بے تکلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ نا گزير پدر نگذشت که اسير
سر پنجهٔ اجل گرديد - اليوم از پسرانش يکے در وطن است -
و فخر الدين خان و ديگر برادران صاحب منصب و جاگير
اند - و برادر زاده و خويش آن مرحوم جانباز خان دو هزار
و پانصدي همت - راقم اين سطور در مبادى حال بدستيارى

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] گرداند *

سعی آن مرحوم پا بصحت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئي بعتاب گاه آصف جاه رسانيد - و انزوائی ( که موجب تحرير اين نسخه گرديده - و در رفع بيکاري ياوري ها نموده ) به هم نشيني و هم خانگي ضمناً و اقامةً دو سال کما بيش با مغفور گذشت - پاس جزئيات در خورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجي زياده بر قدر طرفين ديده مي شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگيش بود دقيقهٔ فرو نمي گذاشت - محسن و خيّر بالذات بود - رَحِمَهُ اللّٰهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت آلهي شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

## * محتشم خان بهادر *

(۲)

مير محمد جان پسر محتشم خان شيخ مير است - از ساير برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب عليّه زينت النسا بيگم خواهر اعياني محمد اعظم شاه ( که پيوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذير حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بيگم صاحب مدعو شده ) دختر مير مسعود نامي منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

(۲) نسخهٔ [ ج ] مير محمود خان *

در آورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیری بمنصب هفت صدی رسید - ممارس علمی درست داشت - نزد ملا جیون امیتهی وال (۲) ( که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل می بود ) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا می گرفت - در (۳) زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا ( که مهمات سلطنت از نظام استمراری بر افتاده - و اعتبار خانه زادی و اندازهٔ نوکری رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار استظلال عافیت جستند ) خان مومی الیه هم بعد از واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه بطریق مدد خرج می یافت - ( چون آن امیر عالی جاه باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزی اعادی پر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم اشتهار افراخت ) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و هنگامی ( که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امتیهی وال باشد - (۳) نسخهٔ [ ج ] و در زمان الخ *

طلب حضور گردید ) خان مزبور از همراهي احتراز ورزیده از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه بتعیناتي دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان ( که روز کارزار از شاخسار مردي گل زخمے چیده بود ) بتفویض خدمت مذکوره ( بقول خودش که این کار مرغوب و (۲) محبوب و معشوق من است ) دامن کامیابي بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپایهٔ پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زور و مکر ناآشنا - در یکروئي و یکرائي یکتا بود - اخلاص و (۳) عقیدتے ( که با سردار باید ) استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت - با وصف عمدگي مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل نکردے - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا نخورد - بظاهر کلف و عبوس مي نمود - اما در انجاح کار خلایق خود را معاف نداشتي - و بقدر میسور کوشیدے - هرچند باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخهٔ [ ج ] اخلاص و عقیدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارد پرستي را باعلان و شيوع رسانيده - ازين هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطيع و تزئين آنها توجه مي گماشت - و همين را مصارف همت مي پنداشت - در ايامے (كه نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچنان پلي داشته) شازدهم جمادى الاولى سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجري بعالم بقا خراميد - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشيگري و از اصل و اضافه منصب دو
(۳)
هزار و پانصدي يافته - جوان هموار با سلوک است - و به كار روائي موفق *

## * مقرب خان *

پسر امين خان بهادر است كه احوالش جداگانه مذكور گرديده - [ چون پدرش از كوته انديشي ( با وصف رعايتهاى نظام الملک آصف جاه ) چشم از حقوق پوشيده برخاسته بحيدرآباد نزد مبارز خان رفت ] مقرب خان بفراهمى فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شريک گشت - و در هنگامهٔ آويز و ستيز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسيد - او برسم اهل دكن با جمعے از

(۲) نسخهٔ [ ب ] اسبان - و نسخهٔ [ ج ] اسباب و اقبال - (۳) نسخهٔ [ ج ] همواره با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که ( مجروح افتاده بود ) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیرداري و آبادان کاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او مي کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیشقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده ( که دو روپیه و سه روپیه یومیه بلکه بیشتر ) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامی ( که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد ) بر همین یک پرگنه و دو سه محالی از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

(۲) نسخهٔ [ ج ] فراهم آمدی *

منجر بجراحات متعدده گرديد - مكرر گوشت پارها بريدند - و فزونيها تراشيدند - هر مرتبه التيام مي يافت - باز عود مي كرد - آخرها ( كه گرگ اجل در كمين بود ) بيست و دوم ربيع الاول سنهٔ ( ١١٥٨ ) هزار و يك صد و پنجاه و هشت هجري اسير سرپنجهٔ خويش گردانيد - ابتدا بفقدان باه و قطع رجوليت شهرت داشت - پس ازان كتخدا شده خواستگاري ها نمود - پسران آورد - هنوز صغير بودند كه در گذشت *

برادر اعياني او نبي (٢) منور خان ( كه بسبب ناسازي و عداوت فيما بين بقليل جاگيرے جدا مي گذرانيد ) از واقعهٔ نا گزير برادر آگهي يافته باتفاق مادر ( كه نزد او مي بود ) شتافته قصبه را بمال و متاع متوفى متصرف گرديد - و بزعم خود قايم مقام برادر شده سر سرداري بر افراخت - و چون ميدانست كه ( با وجود پسران همه بر وي مسلم نخواهند گذاشت ) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندي سر خود سري زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند كرده باستحكام برج و باره و ادخار ذخاير پرداخت - بظاهر حرمان ورثه و حقيقةً كثرت خزانه ( كه زبانزد خاص و عام بود ) داعي پدان گرديد كه آصفجاه بقصد اقتلاع آن زياده سر و انتزاع آن مكان از دست او در عشرهٔ سيوم ربيع الاول سنهٔ ( ١١٥٩ )

---

(٢) همچنين در هردو نسخهٔ - و يا بني باشد *

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سوان آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه ( که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد ) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو ( که ذخیره بهمه چیز بروجه مستوني بود - و از بس وسعت شهرپناه ) محاصرهٔ ساير اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر رسیده بود دلے خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضاي مبرم است دگرگون نمي گردد ) آصف جاه همانجا تصمیم چهاؤني فرمود - و لختے بازوی همت درونیان بسستي گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط ( که مجبول طبعیت سردار بود ) روزے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري هاي محل و مردم قلیل ( که همگي به هزار سوار

نمي رسيد ) سير كنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذي دروازه ( كه افواج سركار ازانجا كمتر از مسافت دو كروه و سه كروه نبود ) مردم بار گفتند كه قابوی عجيبی بدست آمد - جلو ريز به كوته يراق مي پيونديم - و بر مي داريم - در جواب گفت كه مرا دعوي صوبه داري دكن نيست - براي اين پرگنه يورش برپا كرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول ( كه دو ماه از محاصره منقضي شده بود ) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگيان افتاد *

تفصيل اين اجمال آنكه آن بيمروت خواست كه بيچاره اطفال آن متوفي را از ميان بر دارد - دكني هائی كه با او يكتائي گزيده ( چون اكثرے نمكخوار و پرورش يافتهٔ متوفي بودند ) بر انديشهٔ او آگهي يافته بدنامي كور نمكي بر خود روا نداشته بهيئت مجموعي ازو بر گشتند - و نگذاشتند كه ساعتے آرام گيرد - جزاير و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسيده ناچار هوش و دل باخته همان شب با پياده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سين جادون پناه برد - روز ديگر پسران خان متوفي بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندير ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور سرفرازي يافته قصبه با چند مواضع بجاگير آنها مقرر شد - ( چون رحمت عام و حلم كامل فطري سردار

است ) آن کشتني هم بوسيلهٔ راجهٔ مذکور بصفحِ جرايم زندگي در باره يافت - قريب دو لک روپيه بقيهٔ نه ده لک روپيه ( که آن متغلب در ايام تسلط خويش بباد داده ) با دو صد و چند اسپ و چند زنجير فيل سواى جنس ذخيره از غله و سرب و باروت ( که نيز ضبط شد ) عايد سرکار گرديد - در حالت تحرير پسر کوچکش ( که به خطاب پدر نامور شده بود ) در وقتي ( که متصل قلعهٔ کايان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت ) بگزند هواى وبا مطابق سنهٔ ( ۱۱۹۰ ) هزار و يکصد و نود هجري جان بحق تسليم نمود - پسر کلاني ( که به ابراهيم منور خان زبانزد بود ) جاگير ديگر يافته با جمعيت بنوکري مي پرداز - درينولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

## * مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش مير محمد رفيع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود ( که ميرزا افضل نام داشت - و مقتدي خان خطاب يافته ) از ايران بهندوستان آمده - پدرش بديوانيِ گواليار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغاي (۲) خود بشارت خان نام ( که فوجداري ماکاپور صوبهٔ برار داشت ) آمده به تنبيه مفسدان

---

( ۲ ) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقاني صحيح است *

دیهات آن پرگنه جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر بلشکر پادشاهي رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان بخشي را بعقد مناکحت در آورد - ( چون عایشه بیگم صبیهٔ دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود ) بنابران بسلفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سربلند خان نامور شده دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بند و بست بصوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان ( که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود ) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفوجداري کره صوبهٔ آله آباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل ( چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد ) نامبرده بتصور ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایامے ( که صوبه داري گجرات ضمیمهٔ وکالت بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده ) ذو الفقار خان او را نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا ( که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید ) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داري اوده هم سر بلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده بحضور آمد - و از تغیر میر جمله بصوبه داري عظیم آباد پتنه لوای امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزیمت به تنبیه دهرماجي زمیندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را رهسپر وادی فرار ساخت - و در اثنای گریز زخمے باو رسیده آوارهٔ دشت عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم تمن دار بیش قرار نوکر مي کرد بعد عزل ازانجا بحضور آمده مدتے گرفتار تقاضای تنخواه سپاه بود - دران ایام ( که صحبت پادشاه و وزیر و بخشي برهم خورد ) آنها نظر بوقت تالیف منظور داشته زرے مخفي باو فرستادند - که از دست سپاه رهائي یافت - بستر در عهد سلطان رفیع الدرجات بصوبه داری کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال ( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري بصوبه داری گجرات از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابي بر افراخت - و بشجاعت خان گجراتي سند نیابت فرستاد - حامد خان عموی آصف جاه ( که به نیابت او در احمد آباد

بود ) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع درهد اقامت نموده کنتها نامي مرهتّه را بکمک طلب داشته بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان ( که در سورت بود ) استعداد جنگ نموده باتفاق پیلاجي گایکوار عزیمت مقابله کرد - و کنار دریای مهي تلاقي رو داد - چون پیلاجي در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنهٔ ( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري

مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهيِ تعلقه شد - و بخشیِ حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نا رسائیِ مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود که مبلغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي و تیول جاگیرداران ( که دران صوبه بود ) بصرف آورده دیندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست - نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هر کس را که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي کمي نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهتّه چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - لهذا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلیٔ خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را ( که کلان بود ) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا مي طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه ( چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان ( که عمدهٔ باني این چیزها او بود ) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - ( چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگي مجبول داشت ) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ ( ۱۱۵۸ ) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستي (۲) در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر ( اگرچه بمنصب

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] همدرین آوان ( یعني سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم ) مبارز الملک سر بلند خان ( که اصلش از تون بود - و تون شهریست در ایران ) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب پادشاه برچار بالش امارت تمکن داشت و بروایت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ●

شش هزاري رسيده بود ) اما با كم اسبابي در شاهجهان آباد بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او مير گجراتي هيچ رشدے نكرده - مهتدي خانه پسر خانه زاد خان برفاقت اين و آن وقت مي گذراند *

## * مها راو جانوجي جسونت بنالكر *

پسر راو رنبها ست كه در عهد خلد مكان بمنصب عمده و تعيناتي دكن سرفرازي داشت - و ( چون با سران راجه ساهو بهونسله مكرر سرچنگها رسانيده بود ) اينها بعد قرار يافتن صلح با حسين علي خان شكايت او بميان آوردند - او به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقيد ساخت - و در ايامے ( كه نظام الملك آصفجاه بهادر از مالوه راه دكن پيش گرفته عبور نربدا نمود ) حسب درخواست محمد انور خان رهائي يافته بكمك برهانپور تعين شد - او ( كه آبله در جگر داشت ) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور در ساخته بملازمت پيوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان عماد الملك مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول علم اعتبار بر افراشت - سليقهٔ جاگير داري خوب داشت - به آبادئ اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

رایت تهور مي افراخت - ازانجا که سیر منصوبه بود واسطهٔ جواب و سوال سران مرهتهٔ دکن مي شد - در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب جسونت ناموري اندوخت - و در جنگ پهلچري بهمراه سردار مذکور مصدر تردداث شایسته گردید - اگرچه در السنه قرعهٔ بدنامیِ مقتول شدن او بنام نامبرده هم افتاد سال ( ۱۱۷۶ ) هزار و یک صد و هفتاد و شش هجري بدار عدم شتافت - پسر کلانش انند راو جیونت ( که آثار رشادت از چهرهٔ او لایح بود ) در حین حیات او درگذشت - الحال پسر دوم او مها راو و راو رنبها پسر جیونت مزبور بطریق ارث بجاگیر او کامیاب گشته بنوکریِ سرکار مي پردازند *

## * مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان از وطن آمده ابتدا با عنایت الله خان بسر مي برد - و پس از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمر الدین خان گردید - و بنوکریِ پادشاهي امتیاز اندوخت - ازانجا که متصديِ پخته کار بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه بدیوانیِ خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاریِ شش هزار سوار و عطاي علم و نقاره و پالکي جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند رتبگي

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان
که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان ( که در مزاج پادشاه
وقت شاه عالم بهادر جا کرده ) محیط مقدمات سرکار
پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به رای او
منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده
در سنهٔ ( ۱۱۹۳ ) هزار و یک صد و نود و سه هجري
یکی از شاهزادها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده
جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و ( چون کار
آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک
امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند ) باتفاق شاهزاده
برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم
شد - ازانجا ( که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف
خان از سابق طریق عناد مسلوک بود ) پادشاه او را بدست
ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و
خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او
بحال مانده *

# * حرف النون *

## * نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشاپوري ست ( که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش‌آشیاني بتسخیر دیار شرقي رخصت یافت ) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوري حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهاؤنیِ جنت آباد گور ( که بنابر زبونیِ آب و هوا جمعی کثیر از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند ) او نیز بساط زندگي در نوردید - (۲) نامبرده ( که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر مي گذرانید ) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خاني امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهیِ خانخانان ( که بگشایش بنگاله معین گشته بود ) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندے به عملداریِ محال خالصهٔ شریفه مقرر شده ( چون آوارهٔ (۳) نویسان باقي بر آوردند ) او جواب زر واجبي

(۲) چنانکه در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۱۹۰ بتفصیل مذکور است -
(۳) نسخهٔ [ ج ] اوارجه نویسان *

نگردہ سرکشي بنیاد نہاد (۲) - و قصبۂ کرہ را ( کہ بجاگیر اسمٰعیل قلي خان مقرر بود ) محاصرہ نمودہ الیاس خان لنکاہ نوکر خان مزبور را در پیکار کشت - بنابران اسمٰعیل قلي خان با جمعے از پیشگاہ سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم باو رسیدہ مصاف نمود - او جمعے را بکشتن دادہ رہ سپر بادیۂ فرار گشت - و بستور رفتہ با معصوم خان فرنخودي ( کہ خیال بے راھہ (۳) روي در کاخ دماغش جا کردہ بود ) اتفاق جست - و در جنگے ( کہ با شہباز خان رو داد ) شریک او شد (۴) - ( چون معصوم خان غالب گشتہ مغلوب شد - و بہ اردہ شتافت - و شہباز خان جمعیت فراهم آوردہ بر سر او رفت ) نامبردہ دلنہاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بہادر

---

(۲) در [ اکبر نامہ - جلد ثالث - صفحہ ۳۲۷ ] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایۂ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوري ست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصہ بود - آوارہ نویسان خردہ گیر باقي برآوردہ بودند - آن زربندہ سرکشي را از حق گزاري بہتر اندیشید - دست فتنہ دراز کرد و قصبۂ کرہ را محاصرہ نمود - (۳) نسخۂ [ ب ] بے راہ روي - (۴) در [ اکبر نامہ جلد ثالث صفحہ ۳۳۱ ] چون شہباز خان حوالي قصبۂ بہیہ رسید الخ *

وغيرة در حدود سنبل غبار فتنه انگيخت[٢] - ازانجا ( كه حكيم عين الملك[٣] قلعهٔ بريلي را مستحكم ساخته باجتماع جاگير داران آن نواحي پرداخت ) او باستصواب برخے زميندارانِ سررشتهٔ بندگي بدست آورده بفوج پادشاهي پيوست - و به مريم مكاني تمسك جسته زنهار نامهٔ آن مهين بانو دست آويز رستگاري ساخته سال بيست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرايم او در گذشت - تاريخ فوتش بملاحظه نيامده *

## * نور قليج[٤] *

پسر التون قليج خان از قرابتيان قليج اكبري ست - در عهد عرش آشياني بمنصب پانصدي رسيده سال بيست

---

( ٢ ) در [ اكبر نامه - جلد ثالث - صفحه ٣٤٨ ] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاكستان هزيمت - چون معصوم خان فرنخودي از سيه بختي روي در ادبار آورد عرب بهادر و نيابت خان و شاه داده و بسيارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگيختند - ( ٣ ) در [ اكبر نامه جلد ثالث صفحه ٣٨٣ ] و نيابت خان از وا ماندگي بعين الملك پيوست - و از غنودگي بخت راه جدائي سپرد - و خيال شورش پيش گرفت - و چون كارے بر نساخت بدرگاه حضرت مريم مكاني لابه گري نمود - و بدست كسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهين بانوی روزگار در دست داشت بدان قدسي عتبه رسانيدند - و ازانجا ( كه فرمودهٔ آن پردة نشين اقبال حسن پذيرائي گيرد ) شازدهم فروردين [ سال بيست و هفتم ] اين نا بخشودني در سايهٔ بخشايش شاهنشاهي آسايش گرفت -

( ٤ ) در [ اكبر نامه ] نورم قليج - [ و ن ] نور قليج *

و یکم جلوس هنگامی ( که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود ) نامبرده همراه قلیچ خان بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال سی ام قلیچ خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان غوری فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

## * نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفی از علوم نقلي و عقلي بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود * * ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال ( که ازو استفسار مي نمودند ) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ایدر - و در [ اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱ ] و قلیچ خان و نورم قلیچ وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ [ یعنی سی و یکم مهر ماه الٰهي سال ۲۱ سنه ۹۸۴ ] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات اوست - ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوي معزز و معتبر بوده - شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد مزاج شاهي را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه (۲) از حدود آذربایجان قورچي تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله کامي تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان بود - مسرعے فرستاده ازین خبر بپدر آگهي داد - میر یحیی بنابر ضعف پیري نتوانست فرار گزید - همراه قورچي بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ ( ۹۶۲ ) نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگي ودیعت حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب جنت آشیاني روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (۳) در سر آغاز جلوس

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] شاه ایران - ( ۳ ) در [ اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹ ] و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقادهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمیء عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختی اوقات برخی غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - (۲) و از وسعت مشرب و عدم تعصب ( چنانچه در عراق بتسنن زبان زن روزگار بود ) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان (۳) هر طایفه اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتے بود نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتے وافي داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق گشت ( و او از آگره بر آمده متوجه الور (۴) شد ) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سرے به پنجاب کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را ( که از

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [ اکبر نامه جلد اول ] میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصرب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] غالبا *
( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] ابلور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست ) پیش بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ ( ۹۸۱ ) ( نه صد و هشتاد و یک (۲) در قصبهٔ سیکری در گذشت - قاسم ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علي به خیرسگالي و نیک ذاتي و دوام خدمت عرش آشیاني اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خاني یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاري بر آمد اما نسبت قوي بهم رسانید - عرش آشیاني سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازي خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضي عیسی عم او ( که مدتے در ایران بامر قضا اشتغال داشت ) بهند آمده در سلک منتسبان سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در ( ۹۸۰ ) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سي و هشتم بعرض رسانید که قاضي عیسی دخت خود نذر حضرت کرده - آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر مي برد - عرش آشیاني بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سنکري در گذشت *

بر گرفت - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و (۲) افزوني اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال نهم سنهٔ ( ۱۰۲۳ ) هزار و بیست و سه هنگامی ( که دار الخیر اجمیر مورد موکب جهانگیري بود ) بجوار رحمت پیوست - و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حلیلهٔ (۳) خود ( که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود ) مدفون گشت - نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام داشت - و در تاریخ داني بے همتا بود - گویند هفت جلد روضة الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتے داشت - جنت مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه تخمین و قیاس داشته - و غریب دور بیني بکار مي برد - یک قلب کبوتر ( که در هوا بودے ) تا نظر میکرد میگفت چند است - چون مي شمردند یکے تفاوت نمي نمود - نقیب خان عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف ( که باسم جد خود موسوم بود ) نیز صاحب فضل و کمال

( ۲ ) در [ اکبر نامه جلد ثالث ] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضي عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پرده نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گیتي خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] خانم حلیلهٔ جلیلهٔ ٭

(۲)
بوده - همشیرهٔ میرزا یوسف خان رضوي در خانه داشته منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده درگذشت *

## * نور الدین قلي *

در عهد جنت مکاني بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازي یافته - سال دوازدهم بمنصب هزاری سیصد سوار ناصیهٔ امتیاز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوجے ( که بتعاقب او مامور شده (۳) ) باجمیر رسیده متوقف بود - پس ازان ( که جنت مکاني بنعیم جاوداني پیوست - و رایات فردوس آشیاني ببلدهٔ مسطور رسید ) او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق ( که دو هزاری هفت صد سوار بود ) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي ( که بمالش جهجار سنگهه بوندیله نوبت اول تعین شده ) دستوري یافت - و سال سیوم در ایامے [ که دکن مضرب خیام پادشاهي بود - و سه فوج به سرکردگی سه امیر برای تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني ( که او را پناه داده بود ) مقرر شده ] او بهمراهی اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم شعبان سنهٔ ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک هجري در وقتے

(۲) نسخهٔ [ ج ] بود - (۳) نسخهٔ [ ب ] مقرر شده بود *

( که از دربار بر خاسته بخانه میرفت ) کشن سنگهه پور جهونت راتهور بکینهٔ آن ( که در عصر جنت مکاني پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند ) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

## (٢)
## * نظر بهادر خویشگي *

موطن و منشای او قصور ( که قصبه ایست از دوآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان ( که درمیان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند ) - مشار الیه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر بر افراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزونیِ اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار بر تر افراخته در سال دوم بفوجداریِ سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُر دلیِ خود دلنشین همگنان ساخت - روزے ( که عنبر کوت بدست اولیای دولت در آمد ) از زیرش تیر و تفنگ و بان ( که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند ) جماعهٔ ( که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند ) ملجار را

---

(٢) چند جا [ نذر ] بذال معجمه نوشته - و در ( مآثر عالمگیري ) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از جانب راست بقلعه درآمد - و بازار (۲) جان ستاني و سرفشاني گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق قلعهٔ دوم ( که به مهاکوت اشتهار دارد ) در آورد - و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش یافت - پس ازان بنابر جهتي قریب دو سال دست از ملازم پیشکي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - ( چون راستي و درستي مزاج و حاضرباشي و چست خدمتي او سکه زده عالم بود ) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته باز بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافراز گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکنا (۳) و تسخیر قلعهٔ مؤو تاراگدهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهي شاهزاده مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان ( که شاهزاده چنین مملکتي موروثي مفت بدست افتاده را وقعي ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت ) با آن ( که نظر بهادر خویشکي بتجویز مدار المهامي

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] داد جان ستاني و سرفشاني داده - (۳) نسخهٔ [ ج ] چکنا *

سعد الله خان بهمراهی قلیچ خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود ) از وطن دوستي با جمعے از راجه های عمده برخاسته به پیشاور آمد - ( چون عبور از آب اٹک ممنوع بود ) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی رستم خان دکني ( که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد ) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر گشاد - و داد مردي و مردانگي داده کار نامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین (۲) پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - مومی الیه به خدا ترسي و دینداري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شمس الدین خان *

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست مي کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه مي خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه مي باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از نظر اعلی حضرت مي گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

## * نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والی بدخشان است - برشادت و ناموری سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [ اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان ( که آیهٔ قهر و شر مصور بود ) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید ] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداري سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامي نمود - و بفوجداري صوبهٔ ملتان ( که در جاگیر یمین الدوله بود ) دستوري یافت - پس ازان فوجداري

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگي سرانجام داد - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کار طلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [ چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر (که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکي وسیع و کان طلا دارد ) در گذشت ] زنش باتفاق دوست بیگ مغل ( که از وقت راجه دخیل کارها بود ) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتّي راني اشتهار داشت - برخی اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروري سابق این ناحیه کیلا گرهي را ( که تعلق بدان راجه داشته ) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامي این ولایت را بحوصلهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه ( که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب جون اساس گذاشته ) و قلعه کاني را ( که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت ) بدست آورده حوالهٔ زمیندار نمود - و حصار نذور (۲) را بر گشود - و قریب هردوار از آب گنگ گذشت - هرچند ( که والیِ آن ولایت پیادهٔ بسیار فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت - و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست ) خان تهور نشان بپای مردیِ جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - ( چون به سي کروهیِ سري نگر رسید ) آن بومي از دست برد پے در پے هراسان گشته از راه گریزي در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سرانجام وعدهٔ دو هفته درمیان آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور فتوحات متواتره آن دفع الوقت (۳) را چندان وقع نمیگذاشت - تا آنکه قامت آذقه بجائي کشید که مردم نامي را جان بلب رسیده نانے بلب نمي رسید - چون مردم کوهي راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - ( چون کار بجان و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اندور - (۳) نسخهٔ [ ا ] آن وقع الوقت را •

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخے غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلل جبال ( که گذر طایر دشوار بود ) افتان و خیزان بعد از بیست روز ( که باوراق اشجار سد جوع میکرد ) از نواحي سنبهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالي منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داري ملتان از تغیر قلیج خان سرافرازی اندوخت - و ( چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از مؤو و نورپور و تارا گدهه و پتهان (۳) گشایش یافت ) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والاي پنجهزاري بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده مي شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده ( که بمهم بیجاپور مامور شده بود ) انسلاک یافت - دران هنگام ( که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ج ] چکنا - (۳) در [ بعضے نسخهٔ ] بتهان *

امرای کمکی دکن روانهٔ حضور گشتند ) عمده ترے (۲) جز او از مردم پادشاهي کسے در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ ( ١٠٦٨ ) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت (۳) - پس از محاربه با مهاراجه جسونت [ که در هراولی سلطان محمد ( که سردار میسره بود ) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد ] بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا ( که نجابت خان متکبر و جلف وضع بود ) ازین رفاقت باد بروت بخود بسته ناز سرگراني به آقا مي فروخت - و از بلند پروازي کافر ماجرائیها مي نمود - چون (۴) مزاج سلاطین غیور مي باشد [ خصوص عالمگیر پادشاه ( که با پدر و برادران چه کرد ) نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستی بر چهرهٔ کسے باشد ] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای صفرا شکنی او لیموئے از ترش وضعي (۵) بکار برد - هنگامے ( که

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] عمده ترین - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] راهي شد - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] و چون - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] لیموي ترش وضعي *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام گردید ) نجابت خان بنابر طختیه وجوه ( که همه از ناهنجاریهای خودش ناشي بود ) خانه نشین گشت - خلد مکان میر ابو الفضل معموري را ( که از دیرین خدمتي مورد عنایت گشته خطاب معمور خاني (۲) یافته بود - و با خان مذکور نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت ) باصلاح مزاج و گذارش برخي پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوبي ( که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته ) فرو نشاند ] او از بے باکیها بلا تحاشي زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي ( که دماغش زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود ) بملاحظهٔ آن ( که مبادا کچه اش گل کند ) نیمچهٔ ( که بر مسند داشت ) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ عدل ساخت - (۳) بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده ( که بابرام گرفته بود ) معاتب گردید - پس از معاودت از ملتان ( که باز دهلي مخیم سرادقات گشت ) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

بار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم ( که تا آن وقت بے یراق بحضور می آمد ) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب اول دیگر باره (۲) آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و بُردلي یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراده سلطنت مدار جنگ و زر داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک بسیار بجا می آورد - گویند ( چون بعد محاربهٔ مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید ) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] دیگر بار *

نخواهند پیمود و مردم پادشاهي ( که همراه شما اند در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه بار اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد ( چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت ) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضی درین صحایف مذکور اند *

## * نوازش خان میرزا عبد الکافي *

برادر علاتی اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله (۲) یزدي بشرح و بسطی شایان نگارش پذیرفته - و

---

( ۲ ) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۵ مذکور شده *

تتمه ( که ناگزیر مقام بود ) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی
گردید - مجملے مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - ( چون
میر خلیل الله یزدی از سرگرانئ فرمانروای ایران شاه عباس
ماضی دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید )
جنت مکانی قدوم اورا گرامی داشته بانواع نوازش و عواطف
بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته
افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیری رسانیده از
تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب
پسران خرد سال خود اصالت خان و خلیل الله خان را
نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه
جنت مکانی بر طبق التماس مشار الیه در باب فرستادن
پسرانش مصحوب خانعالم ( که بسفارت رفته بود ) بشاه پیغام
داد - و آن مروت کیش بے چین پیشانی آنها را با خان
مذکور فرستاد - بالجمله ( چون میر میران را سکونت
هندوستان دلنشین افتاد ازانجا ( که شرافت و نجابت این
خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین
من الامس ) صالحه بیگم مهین صبیهٔ یمین الدوله آصف خان
خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه
میرزا عبد الکافی و همشیره اش شاهزاده بیگم ( که بصف شکن
پسر میرزا حسن صفوی منسوب گردید ) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات تربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سي ام از تغیر میرزا سلطان صفوي قور بیگي گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری ماندو ( که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است ) رخصت یافت * و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

## * نامدار خان *

پسر کلان جمدة الملکي جعفر خان است - مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني در حینی ( که پادشاه عزیمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد ) او بمنصب پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم ( که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت ) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامراني اندوخت - سال بیست و چهارم ( که صوبه داری بهار به پدرش تفویض یافت ) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت - سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بداروغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پس ازان ( که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده متصل سموگر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت - و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیری پیوستند ) او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را ( که سابق از مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد ) مامور گردید - همدرین سال ( که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والی ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق منقلا بسمت کابل تعین گشت ) او نیز بعنایت خلعت و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار کام اندوز شده بهمراهی شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت - سال دهم به تفویض فوجداری سرکار مراد آباد و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت - و [ چون دران سال پدرش جعفر خان ( که بسرانجام امور وزارت مي پرداخت ) داعیٔ حق را لبیک اجابت گفت ] سلطان محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

(۲)

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیری ] چون بیماري جمدة الملک جعفر خان باشنداد و امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه ( اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت ) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [ یعنی ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰ ] جمدة الملک جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین دولتین ارادت آئین خاطر مقدس تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یک صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهي عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند *

نظم صوبهٔ اکبرآباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهه مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار روپیه سالیانه در اوبگده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان آب رفته بجو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود تا آنکه در گذشت. مرحمت خان دیندار پسر اوست ( که سال بیست و پنجم عالمگیري همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر دستوري یافته ) - سال بیست و هشتم به تهانه داری (۲) کده نمونه مضاف دکن سربلند گردید - سال بیست و نهم برای (۳) رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *

## * ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد عالمگیري تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقي کرده بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه [ که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره ( که در انعام داشت ) آمده نشست ] صوبه داری آنجا بناصر خان

(۲) در [ مآثر عالمگیري ] کره نمونه - (۳) در [ مآثر عالمگیری ] در ماه ذی القعده به تهانه داري مدکل مابین ظفرآباد و حیدرآباد رخصت شد - و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً

سنهٔ ( ۱۱۲۹ ) هزار و یک صد و بیست و نه هجري

در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد -

و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب

کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه ( که نظام الملک

بوزارت مامور شد ) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام

او صادر شد - و در ایامے ( که نادر شاه بعزیمت هندوستان

وارد کابل گردید ) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي

سنهٔ ( ۱۱۵۱ ) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور

رسید جنگے بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے

نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او

درگذشته بدستور سابق صوبه‌دار کابل نمود و پس از مراجعت

از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید -

در هنگامهٔ شاه دراني حکومت کابل از وی رفت - نزد

شاه نواز خان میرزا پهلوري آمد - و پستر بدهلي آمده

در سال ( ۱۱۶۱ ) هزار و یک صد و شصت و یک هجري

باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه دراني

شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند

مدال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار ناخوشي

برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

## * نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خاني سر بلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض فوجداری جونپور ناموري اندوخته - بهتر بورفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر مي گذرانید - پس ازان ( که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد ) او همراهي گزیده در جنگ سید دلاور علي خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علي خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزي و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ ( ۱۱۳۲ ) هزار و یصکد و سي و دو هجري از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داري برهانپور مامور شده دستوري یافت - و ( چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلي خان جانب احمد آباد تعین گردید ) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصت تعلقهٔ خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت - و بعد زر دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و ( چون نوبت دوم بهادر مزبور احرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت ) مطابق سنهٔ ( ۱۱۴۸ ) هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه ( که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسیده ) او باستقبال بر آمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني بر بست - بسیار خلیق و متواضع بود و بصیر و تفنن مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بیرون خجسته بنیاد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساختهٔ اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند - پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس درویشي در بر کرد - و عملهٔ ملک پدر خود واقعهٔ برهانپور مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

## * نظام الملک آصف جاه طَابَ ثَرَاهُ *

جد مادري او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان بادشاه است - و جد پدري او عابد خان که پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید - و بدولت روشناسي پادشاه و خدمت گزیني شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملتزم رکاب بود - و بعد از (۲) سریر آرائي بمنصب چهار هزاري اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت کل و بعد ازان بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیج (۳) خان افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت (۴) شازدهم جمادي الاخره سنهٔ ( ۱۰۹۲ ) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني (۵) قامت

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] بعد سریر آرائي - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب - ج ] قلیچ خان
( ۴ ) در [ مآثر عالمگیري ] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیچ خان سرافراز شد - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] بخلعت صدارت قامت آراست *

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) ثمان و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین خان - نام اصلی او میر قمر الدین است - و سال میلاد او سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب چین قلیچ خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

(۲) در [ مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹ ] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [ که قلیچ خان خود را دران آتش بهار شررباز در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید ( چون کارکنان قضا و قدر خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کار نامه در عقدهٔ تعویق باشد ) گولهٔ زنبورک بشانهٔ خان شهامت نشان دررسید - گشایش دژ آهنین صورت نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوب بدست آمده - انتهی - چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاری بمنصب پنجهزاری عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزادها سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و (۲) چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داری اوده با فوجداری لکهنو (که دران وقت فوجدار آنجا از حضور علحده مقرر می شد) ممتاز گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ (۳) خطاب او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر فرصت بنابر گرمی بازار امرای جدید و کساد امرای قدیم از نوکری استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد - و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری مباهی ساخت - و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا سید حسین علی خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت (۴) - و

(۲) در نسخهٔ [ ج ] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ ج ] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداري سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقي فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [ تاریخ مظفري ] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهته و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلي (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان تواند رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهته بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادرزادهٔ امیر الامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیاد اورنگ آباد جلو ریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور (۲) از توابع صوبهٔ برار جنگی صعب رو داد - عالم علي خان (۳) از فرط تهور پای جلادت افشرده خون خود را بی محابا ریخت - (۴) نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - ( چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود ) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصی را مقرر کرد تا امیر الامرا را در عین (۵) سواری پالکي بخنجر دغا (۶) کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیر الامرا بوصول این خبر وحشت افزا یکی از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] و نزدیک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار یافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولي متهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني عم داؤد خان و بسیاری دیگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پیادهٔ کرناتکي و فیلان مست جنگي و توپخانهٔ شایسته مستعد محاربه گردید ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سید عالم علیخان - ( ۴ ) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت با نوزده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهته زخمدار شده با چند مرهتهٔ دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] حین - ( ۶ ) نسخهٔ [ ب ] وغا -

برداشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد محاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت - محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب عابد خان مذکور و قاضی بلدهٔ سمرقند بود - محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت - و بطوری ( که تحریر یافت ) بپایهٔ وزارت اعلی مرتقی گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست که قواعد خلد مکانی ( که متروک شده بود ) بتازگی رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منحرف ساختند - در همان ایام مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) خمس و ثلثین و مائة و الف آثار بغي از ناصیهٔ حال حیدر قلي خان ناظم گجرات هویدا گشت - نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوه (۲) قریب گجرات رسید حیدر قلي خان ( که بارادهٔ جنگ مسافتی طي کرده بود ) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

---

(۲) در [ تاریخ مظفري ] جهالوه ‌‌•

دیوانه قرار داد - نواب بدار الخلافه عطف عنان نمود (۲) - و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمهٔ حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا غبار خاطرها افزوني گرفت - و در سنهٔ ( ۱۱۳۶ ) ست و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر نواب مبارز خان ( که از سالها ناظم حیدر آباد بود ) مفوض گشت - و ملال پنهاني بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت هواي دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد ( که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود ) بهانه ساخته از پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند - بیست و سیوم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) سبع و ثلثین و مائة و الف جنگی عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه باستمالت نواب کوشید - و همیشه بارسال فرامین عنایات و بذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درین ایام بخطاب

---

( ۲ ) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدر قلي خان مذکور شدة - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سکرکهیرة - و در [ بعضي نسخه ] سکر کهیرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسين و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و بشرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید * قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي گذاشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طي منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان رعایت و مدارا مي کرد - ( چون امیر الامرا خان دوران در جنگ نادر شاهي جانفشاني نمود ) پیش از استیلاء نادر شاه منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور افکند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت - ( چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگاباد رسید ) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن ( که مبادا آویزشی رو دهد ) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] نواب نظام الدوله *

( ۲ )

چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[ چون شیطان لعین راهزن بني آدم است . تا بحدے ( که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي برد ) و بمعارضهٔ تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِيْ ضَلَالِکَ الْقَدِیْمِ گستاخ مي سازد ] . نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگا باد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم ( که حاضر بودند ) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهي و ظلمت شام و تنگیِ وقت فوج طرف ثاني ازهم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در دست پدر ذالاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را ( که در دست مرهته بود ) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت ( که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند ) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ۱ ] خزیده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي از جانب خود مقرر فرموده در سنهٔ ( ١١٥٧ ) سبع و خمسين و مائة و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ ( ١١٥٩ ) تسع و خمسين و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد ( که در دست بعض آمرای دکن بود ) بعد محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنهٔ ( ١١٦١ ) احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضی شدید عارض شد - بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه چهارم جمادی الاخره وقت عصر سنهٔ ( ١١٦١ ) احدی و ستین و مائة و الف رایت بمالک جاوداني بر افراخت - وقت بر داشتن نعش غریوی از خلق بر خاست - که زمین و زمان در لرزه در آمد - امرای عظام جنازه‌اش را دوش بدوش بمیدانی رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدس سرُہ روانہ ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت (۲) تاریخ رحلت او ست - که میر غلام علي آزاد یافته *

## * نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *
## * رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائی رسانیده بود که موشگافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

( ۲ ) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صایبه و مساعی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را ( که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورده - و تا حوالئ دهلي زیر و زبر ساخته (۲) ) گوشمال واقعي داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلي الویهٔ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی ( که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت (۳) ) در سنهٔ ( ۱۱۵۵ ) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه فرزند گرامي را از عتاب بر آورد - و در سنهٔ ( ۱۱۵۸ ) ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدر آباد او را مورد نوازش فرمود - و صوبه داری اورنگاباد تفویض نموده رخصت آن بلده ساخت - و در سنهٔ ( ۱۱۵۹ ) تسع و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدر آباد به دهارور رسیده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ساخته بودند - ( ۳ ) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحه ۸۴۹ ٭

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکي جانب واکنکیره خرامش نمودند - از انجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور (٢) پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پتن ( که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است ) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد ( که مقر خلافت دکن است ) متوجه گشت - و ایام برشگال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان رواے هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت ( که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بنقصان عظیم شده بود ) شقهٔ طلب (٣) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس بغي هدایت محي الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه ( که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (٤) و ادوني

---

(٢) نسخهٔ [ ا ] راجه میسوریه - (٣) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ طلب ] نیست - (٤) نسخهٔ [ ج ] رابچور *

مي پرداخت ) بمحض امتثال حکم ظل اللهي و اصلاح کارهای پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضور ورود نمود (۲) - و اخبار سرکشي و بے اعتدالی هدایت محي الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشکال درانجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نوایت آرکات به هدایت محي الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریص نمود (۳) - هدایت محي الدین خان رو بآرکات آورد - و درانجا جم غفیرے (۴) از فرنگیان فراسیس ساکن بندر پهلچري بوساطت چندا با فوج هدایت محي الدین خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انورالدین خان گوپا موئي (۵) ( که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته ) رفتند - شازدهم شعبان سنه ( ۱۱۶۲ ) اثنین و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شهامت جنگ درجهٔ شهادت یافت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] ناسخ عزیمت ورود نموده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] درینجا *
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] جم غفیر - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] انورالدین خان شهامت جنگ گوپا موئي *

مخفي نماند که تا این وقت نصارای فرانسیس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند - هدایت محي الدين خان اینها (۲) را رفیق خود کرده جري ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم ( که بیانش عنقریب مي آيد ) باعانت فرانسیس واقع شد - و بعد ازین نصاري سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فرانسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک آرکات بعضی را فرانسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت (۳) را گرفت - پس بنای تسلط نصاري ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدين خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوري افواج و اجتماع سرداران نامي دکن و افزوني مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري ( که پانصد کروه جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد ) پاشنه کوب رسیده

(۲) نسخهٔ [ ب ] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و هفتم مذه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت آوردند - و هدایت محي الدین خان زنده بگیر (۲) آمد - نواب بحکم - لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ - هدایت محي الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان ومال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای (۳) هدایت محي الدین خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است) او را از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد - و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند - و بفحوای کُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ - احسان جان بخشي بر طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند - و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سري گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد آنها (۴) توقف دران سر زمین واجب دانسته متوجه آرکات شد - و

(۲) نسخهٔ [ ب ] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ ب ] ابقای - (۴) در نسخهٔ [ ج ] اینها - و در نسخهٔ [ ب ] خود این لفظ نیست *

فوجے بمدافعۂ آن گروہ باطل پژوہ تعین نمود - از نیرنگئ قضا و قدر چشم زخمے بفوج اسلام رسید - و قلعۂ نصرت گڈھہ چنجي (۲) ( کہ پای تخت الکۂ کرناتک است ) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [ کہ تدارک ہر امرے باید فوراً بظہور رسیدہ عبرت افزای متمردان گردد ) باوصف شدت برشکال و مشاہدۂ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غلہ ] خود بدولت متوجہ تنبیہ کفرۂ فجرہ گشت - و یازدہم شوال سنۂ ( ۱۱۶۳ ) ثلث و ستین و مائۃ و الف از آرکات کوچ فرمود - و ہفدہم ماہ مذکور باشارۂ درویشے از جمیع منہیات توبہ کرد - و تا نفس واپسین بر حالت توبہ ماند (۳) *

ازانجا ( کہ فلک شعبدہ باز در ہر جزو زمان نقشے تازہ (۴) بر روی کار مي آرد ) سرداران افاغنۂ کرناتک ( کہ درین یساق ملازم رکاب بودند ) باوصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگئ ولي نعمت نداشتہ و از قہر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیدہ بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعے از

(۲) نسخۂ [ ج ] چینجي - (۳) نسخۂ [ ب ] توبہ کردہ تانفس واپسین الخ - (۴) نسخۂ [ ب ] در ہر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس
خود فرستاده فرنگیان را ( که زیر قلعه چنجي اجتماعی
داشتند ) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم
بحساب تنجیم سنهٔ ( ١١٦٤ ) اربع و ستین و مائة
و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه
بتقویت نصاری نمي پرداختند آن جماعه ( که شرذمهٔ
قلیل بودند ) قدرت نداشتند که رو بلشکر آرند - هرچند
بعضے دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند (٢) که افاغنه
بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من
با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدے ( که در وقت جنگ
فیل را جانب افاغنه راند ) که باتفاق اینها فرنگیان را
باید برداشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان
سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست
بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون
صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا
نشناخته اند - اندکے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان
فرصت همت خان و شخصے ( که در خواصی او نشسته بود )
تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(٢) [ ب ] رسانیده بودند *

رسید و کار آخر شد - اقاغنه (۲) سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوکے [ که امت در ماه محرم با امام الشهدا ( رضي الله عنه (۳) ) کرده بودند ] نوکران نواب با نواب کردند - إنَّا لِلّٰهِ وَ إنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعهٔ چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * * قطعه *

* نوّاب عدل گستر عالي جناب رفت *
* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت (۴) *

دران شب ( که آبستن صبح قیامت بود ) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد خدا حافظ تست - ( نام اصلی او میر احمد است ) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] افاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعني سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن مي پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت - و در لمحهٔ غزل طولانی (۳) آبدار بنظم مي آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* و له *

* ای دل ز زلف یار مدد مي توان گرفت *
* سر رشته ها (۴) ز عمر ابد مي توان گرفت *
* گر بیخودے بمیکده فال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد مي توان گرفت *

* و له *

* ای شوخ هوائي مفگن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ آبدار ] نیست -
(۴) نسخهٔ [ ب - ج ] سر رشتهٔ زعمر ابد *

* و له *

* مرنجـان خاطرم جانان مراج نازکے دارم *
(۲)
* تو گر از حسن مغروري من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشهٔ دستار بخود میلرزد *
* قد او تازه نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری هدایت محي الدین خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیارے از هدایت محي الدین خان نوشته گرفتند = هدایت محي الدین خان با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی (۳) حاکم را ملاقات کرد - و جمعي از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر آباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد = قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محي الدین خان و افاغنه غبار نفاق بر انگیخت - رزمے ( که در سرزمین لکریت پلي (۴) مخیم شد ) ناخوشي طرفین باعلان رسید - و عاید بپرخاش شد - از یک طرف هدایت محي الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افاغنه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] معذورم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] حاکم آنجا را - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] لکریت بلي -

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محي الدين خان نیز بزخم تیرے ( که در حدقهٔ چشم رسید ) آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه گیرا افتاد - و کسانے ( که با نواب شهید بدغا پیش آمدند ) همه بجزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آنِ واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے ( که این جنگ واقع شد ) یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هژدهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ - (۲) و هر جا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانے ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه ( که با نواب شهید طریق دغا پیمودند ) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا (۳) غایبانه می باخت - و همت خان ( که نواب را بشهادت رسانید ) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داؤد خان پنی ( که با امیر الامرا حسن علی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد ) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

(۲) نسخهٔ [ ب ] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ ب ] شطرنج وغا می باخت *

مرحمت شد ) داوُد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و ( چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان ( که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود ) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بیاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عملے ( که ازان بے همت صادر شد ) جان و مال و آبروے همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه خواهد بود - وَ سَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْٓا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ (۲) - و حسین دوست خان عرف چندا (۳) هم بتیغ انتقام مذبوح شد - و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیل این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - ( چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکات را معطر ساخت ) محمد علي خان آمده دولت

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] خواهند شد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا ( که در پهلچري نشسته بود ) عاید شد - و همان جماعهٔ نصارای فراسیس ( که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند ) همراه گرفته با فوجے دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتّن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم خود هزار و یک صد فرنگی سفید پوست ولایت زا سوای فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے ( که (۴) شبخون آوردند ) هیچ کس روی آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] دیوانان پتّن - (۳) نسخهٔ [ ب ] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ ج ] آورده بودند *

## * نجيب الدوله شيخ علي خان بهادر *

از اولاد سيد الطايفه شيخ جنيد بغدادي ست - پدرش شيخ علي خان كلان و عمش بهروز خان پسران شيخ محمد جنيدي ( كه صبيهٔ او بدست شيخ منهاج بيجاپوري بود - و شيخ منهاج از امرای بيجاپور بود ) - سال هفدهم عالمگيري [ چون بهلول خان عبدالكريم خواص خان را ( كه وكيل مهمات سكندر عادل شاه بود ) دستگير كرده خود مختار گرديد ] ازانجا ( كه از دكنيان مطمئن نبود ) شيخ را با جمعی بتقريب تنبيه سيوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام كومک و در باطن بكشتن شيخ تعين نمود - روزے ( كه خضر خان شيخ را بدعوت طلبيد ) او بر ما في الضمير او پی برده چهتي نموده خان مزبور را كشت - و خود را بفوج خود رسانيد - بهلول خان با جمعيت خود رفته با شيخ جنگ عظيم نمود - و شيخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم ( كه بهادر خان كوكه بموجب حكم پادشاه به تنبيه عبد الكريم از خجسته بنياد روانه شد ) شيخ مزبور آمده شريک فوج پادشاهي گرديد - و پس از صلح كوكلتاش مزبور شيخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شيخ نوشت كه اگر فوجے تعين شود قابوی تسخير قلعه هست - خان مزبور وزير بيگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را ( که آخرها جان نثار خان شده ) با جمعے فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهي آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکري پادشاهي اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد جنیدي بنوکري والي بیجاپور مي گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکري پادشاهي مي پرداخت - پس از فوت وی سر کردگي به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامے ( که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت ) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معني اکراه مي کرد - روز اول ملاقات ( که بسلام گاه استاد ) دفعةً مفلوج شد - و بهمان بیماري در گذشت *

پس ازو کار دولت به شیخ علي خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه مي گذرانید - نوبتے به صوبه داري ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقي گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسے باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواري اسپ خوب داشت - مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۲ ) هزار و یک صد و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به تیولداري آشتي وغیره دیهات پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار ( که بموجب فرامین سلطاني بطریق سیورغال در تصرف نیاگانش و تا حیاتش باو مقرر بود ) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر (۲) پسرانش هیچ کس رشدے نکرده *

## * نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانید - در ایامے ( که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسید ) او نوکري غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ تربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لواي ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه دراني در سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه با او ملاقات نموده بنابر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخهٔ [ ج ] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگي تصاعد نمود - و بجائے رسید که با امیرالامرا و عماد الملک طرف (۲) گشت *

و ( چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ دهلي نمود ) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات ازان رو داد - درین ضمن ( که شاه درانی آمده ) نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهاو رفته شریک نبرد گردید - پستر ( چون سلطنت بنام شاه عالم بهادر قرار یافت - و شاه درانی بملک خود مراجعت نمود ) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ ( ۱۱۷۹ ) هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات پسر سورجمل (۳) ( که باراده انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد آمده بود ) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال در دار الخلافه مي بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخهٔ [ ج ] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ ب ] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه ( ۱۱۸۵ ) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري درگذشت *

پسرش ضابط خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن ( که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان‌آباد عزیمت نمود ) او از حضور بوساطت مجد الدوله ( که دران ایام نایب وزارت بود ) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهي دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد ( که بتصرف ضابط خان بود ) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائي متصدي کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي ( چون از کرده هاي خود موسوس بود ) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گدهه ( که از مدتے مسکن و ماوای او بود ) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان ( که داخل دار الخلافه گردید ) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ ج ] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان ( که در ضلع پنجاب سرِ اَنَا وَ لَا غَیرِي بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضے محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند ) پیوست - مدتے بافواج آنها بر محالات پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده جهت بند و بست آنجا رخصت رهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

## * نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلي او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت ) در صغر سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ ( ۱۱۶۹ ) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داري برار شادماني هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي عهدي جا گرفت - و دران ایام ( که از راو بالا جي آثار

زیادهٔ طلبي مشاهده نمود ) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس ( که در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود ) از حیدر آباد در رسید - ( چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود ) کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي بهونسله ( که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهته دران صوبه بود ) مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر بارادهٔ ملاقات صلابت جنگ ( که دران هنگام متصل مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود ) عازم آن سمت گردید - ( چون بصالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد ) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي قابض امور آنجا گردید - پس ازان ( که در سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالا جي راو قلعهٔ احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک بر کاست ) التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت لک روپیه بمرهتّه داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجبندری صوبهٔ مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا ( چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزون شده روای حکم درمیان نمانده بود ) چند سرکار صوبهٔ حیدرآباد بقبول ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته برسات را رفته به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر ( که رگهناتهه راو برادر بالاجی با فوجے آمده تکلیفات چند در چند بمیان آورد ) سر رشته استقامت از دست نداده با او جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و درانجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف بوده متصل حیدرآباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور ( که تعلق باو داشت ) آن طرف کشنا برده بود - و چون فائدهٔ مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

برسات به بیدر آمد - و ( چون دران سال بالاجي فوت نمود - و رگهناتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند ) قابوی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) هزار و یک صد و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش کروهي پونه ( که مسکن و ماوای آن فریق است ) رسید - و بعد استقرار صلح به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داري دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را منزوي ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید - و سال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم عبور کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره شدن نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده ( که گاهے پانزده کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد ) تا سرحد پایان گهاٹ برار و ازانجا تا قصبهٔ پٹن صوبهٔ خجسته بنیاد به طي مسافت پرداخت - ( چون رگهناتهه راو جهت تاخت و تاراج روانه سمت حیدرآباد گشت ) او خود را به پونه رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ فرو نگذاشت - پستر بقلعهٔ اوسا آمده تخفیف بار نموده بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق شدند - یکے آن طرف ( که بهمراهي او به خجسته بنیاد

رسیدند ) دوم این طرف ( که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند ) - مرهته ( که در صدد قابو بود ) ناگهان بر سر افتاد - برخی بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو ( که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود ) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ ( ۱۱۷۸ ) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري بر سر قمرنگر کرنول ( که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود ) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجي کوته و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ ( ۱۱۸۲ ) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را ( که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته ) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطرخواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان ( که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ ( ۱۱۸۷ ) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد ) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهکله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد - ازانجا ( که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار درگرفته بود ) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن کار پردازان قدیمی راو بالا جي ( که از تلون مزاجی رگهناتهه راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت در دل مي‌شکستند ) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند - او کمرهمت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب قلعهٔ مرچ و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار ( که سابا جي و مادهو جي پسران رگهو جي بهونسله باهم مناقشه داشتند - و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سري میخاریدند ) آنسمت عنان تافته تا ناگپور ( که جای بود و باش کسان رگهو است ) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جي پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله ( که مرد کثیر الخلق بود بدست سپاهی اسمعیل خان سنهٔ ( ۱۱۸۹ ) هزار و یکصد و هشتاد و نه مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازان بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلي و جزوي وا میرسد - و الحق در تدابیر ملکي مو شگافي مي کند - در قبیله پروري و مراعات صلهٔ رحم ید طولی دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما در محفل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون سپاه گري از تیر افکني و برقندازي و اسپ تازي شناسا و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الهي و رجوع در کارها بجانب او آشنا - ایزد تعالی شانه بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد - و عمر دراز با مزهٔ آن روزي کناد - پسر کلانش میر احمد خان بهادر ( که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است ) آثار هوشمندي از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر اکبر علي خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن است اما آداب شناسي از رویهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد - او سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند *

[ از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه ( ۱۱۷۶ ) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش ]

## * نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان ( که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست ) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی ترددات شایسته ( که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید ) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیباني بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داری گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ ( ۱۱۲۲ ) اثنین و عشرین و مائة و الف
کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه -
نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ
( ۱۰۸۲ ) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاري بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
صوبه داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و
خطاب بر نواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري
و صوبه داری دکن مباهي گشت - و ( چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبهٔ خلافت شتافت ) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه
بے پر و بال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن گردید - و قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) ( که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری برهانپور مامور شده بود ) بصلح بدست آورد - و سیزدهم شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان ( که از حضور بمحاربهٔ نواب تعین شده بود ) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر یافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سید عالم علي خان برادر زادهٔ امیرالامرا سید حسین علي خان ( که نایب دکن بود ) در نواح بالاپور لوای نصرت افراخت *

و [ چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امین خان ( که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود ) نیز در گذشت ] نواب در سنهٔ ( ۱۱۳۴ ) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست - فقیر دران وقت بدار الخلافه اقامت داشتم - و در همان ایام معزالدوله حیدر قلي خان اسفرایني (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در وادی بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلي

(۲) نسخهٔ [ ج ] الور - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ اسفرایني نیست *

خان بار تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهابوه (۲) قریب گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم خود حامد خان را نیابت صوبه داري گجرات و اردهه داده بمالوه آمد - و نیابت صوبه داري مالوه به عظیم الدین خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را بر گردانیدند - و در سنهٔ ( ۱۱۳۶ ) ست و ثلثین و مائة و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم حیدر آباد باو مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود ( که سابق بحکومت آنجا پرداخته بود ) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتي طي کرده جانب دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد - بیست و سیوم محرم الحرام سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) سبع و ثلثین و مائة و الف در شکر کهیره (۳) جنگ صعب رو داد - مبارز خان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] جهالوه . (۳) نسخهٔ [ ج ] سکر کهیره - و در [ تاریخ مظفري ] سکر کهیرله ٭

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت - بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب مبارز الملک سربلند خان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته در سنهٔ ( ۱۱۳۸ ) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه سر فراز فرمود - و در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگهه و صوبه داری مالوه از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و محی الدین قلی خان را که ( وزیر و از اقربای نواب بود ) نائب صوبهٔ اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای چنبل یکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت آمدن نواب از دکن دزدان کنار چنبل لشکر را تصدیع بسیار رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق رویه روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمن‌پور گذشته زیر کالپی دو باره دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *

درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای مغویان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح شر در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناتک بر بست - اول بالتجا از پادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها بر داشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناتک بربست - اول قلعه ترچناپلي را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ ( ۱۱۵۷ ) سبع و خمسین و مائه و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۱ )
احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منوره ( که قریب قلعهٔ دولت آباد است ) پائین مرقد شاه برهان الدین غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمرالدین خان روی توجه بعالم جاوید آوردند - مولف گوید * قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه درِّ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است - از عهد خلدمکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه بر چار بالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال بحکومت شش صوبهٔ دکن ( که قلمرو چندین پادشاهان عالیجاه بود ) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند - عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان صيت قدر دانيِ او شنيده رو بدكن آوردند - و زله از شيلان كثير الالوان او بردند - از آثار اوست حصار شهر پناه برهانپور ( كه در سنهٔ ( ۱۱۴۱ ) احدى و اربعين و مائة و الف بناى آن گذاشت ) و بمرور ايام باتمام رسيد - و آبادي نظام آباد بالاى كتل فرداپور ( كه در ويرانهٔ محض بود ) طرح انداخت - و مسجد و كاروان سرا و دولتخانه و پل تعمير نمود - مطابق اين آبادي سمت حصار شهر پناه حيدر آباد و نهر هرسول ( كه وسط شهر اورنگ آباد مي‌آيد ) (۲) - نواب سخن موزون مي كرد - و ديوانے ضخيم دارد - از نتايج طبع شريف اوست　* بيت *

* تا مقابل كرد با خود حسن يار آئينه را *
* تازه آبے آمده بر روى كار آئينه را *

---

(۲) در [ تاريخ مظفري ] الحاصل او مدت سي سال بحكومت شش صوبهٔ دكن ( كه هريك مملكتي ست علحده ) استقلال تمام يافته ذخاير كامراني اندوخته و دران صوبجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حيدرآباد و معموريِ نظام آباد بالاى كتل فرداپور و نهر هوسول ( كه در شهر اورنگ آباد مي رود ) و مسجد عالي و كاروان سراى وسيع و پل استوار از آثار اوست - و او علما و فقرا و مورخين و شعرا را عزيز داشتي و دامن اميد اينها را از زر و سيم گران بار ساختي *

* و لهٗ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید یکسر سر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ ناموري اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

---

نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [ که بعد کشته شدن خواجه عاصم ( مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي ) بنواب آصف جاه مقرر شده بود ] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائي به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امیر الامرائي از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر بعضے وجوه اول راضي نبودند - آخر راضی شدند - نوعیکه در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا سیوم رجب سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس ستین و مائة و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و ( چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط بود ) هولکر مرهتّه را ( که با فوج سنگین در نواح دهلي بود ) رفیق خود گردانید - و بعد طيِ مسافت بیستم ذیقعدهٔ سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک ( که در حیدرآباد بود ) بقصد مقابله مسافتے نوردید - غنیم قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و هنکمیز و جالنه (۲) از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود - امیر الامرا ( چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمدهٔ مقابله با امیر الممالک در پیش داشت ) سند ملک خاندیس

(۲) نسخهٔ [ ج ] و سنکمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود ( که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد ) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او ( که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند ) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

(۲) در [ تاریخ مظفري ] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ ( که در حضور پادشاه بود ) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم رقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین است - او هم بخطاب موروثی غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائے رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی ارثي را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمبیر و ڈیگ را ( که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است ) محاصره نمودند - و ( چون عمده اسباب قلعه گیري اضراب اتواپ است ) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیري ( که مدار المهام او بود ) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این ( که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید ) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه (۲) نهاد - و از راه قطاع الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر منصبداران ( که در نواحي دار الخلافه بود ) غبار فتنه بر انگیخت - درین ضمن سورجمل جات ( که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود ) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را ( که دران نواحي هنگامه پرداز بود ) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه تجریده آمده

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] ڈاسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الٰهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل ورزید - الحال ( که بیرون بر آمده است ) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے سهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده شبے ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت ) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهادر رار و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه برگرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاثه سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه ( که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود ) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي به اسیري در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آپا ( چون دید که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد ) او هم دست از محاصره بر داشته بنارنول رفت - و سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور ( خصوص صمصام الدوله میر آتش ) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائي به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے ( که وزارت گرفت ) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عز الدین (۲) خلف معز الدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ ( ۱۱۶۷ ) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را ( که تمام فتنه ازو رسیده بود (۳) ) میل کشید - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] عزیز الدین - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنهٔ ( ۱۱۶۱ ) احدی و ستین و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - عماد الملک عالمگیر ثانی را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید - و به بودانه رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجی را بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عبد الله خان کشمیري مدار المهام شبا شب بلاهور ( که ازانجا چهل کروه مسافت دارد ) رخصت کرد - اینها دریک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را ( که در تمام غفلت خوابیده بود ) بیدار کرده مقید ساختند - و ازعمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در بدل پیشکشی سي لک روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - چون این خبر بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار یاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان چون طفل آدینه ( که از کتب رم کند ) از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه درانی بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک ( که سر و سامانی نداشت ) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف انور شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از انتربید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثاني و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثاني را از دهلي طلبیده با جانباز خان ( که یکی از سرداران رکاب شاه بود ) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سر انجامی عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اودهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سانڈی و پالي ( که سرحد صوبه اودهه است ) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه ( قدرے نقد و باقي بوعده ) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ ( ۱۱۶۰ ) ستین و مائة و الف از میدان سراے کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالی اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے ( که محاذی دار الخلافة رسید ) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله برسر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائی هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان ست - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصة عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگناتهه راو برادر اعیاني بالا جي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن ( که عبارت از مهارپور و چاندور و تمام قصبات بارهه باشد ) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد ( نوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد ) عماد الملک را از دهلي بکومک طلبید - عماد الملک [ که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت - که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند ] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) ثلث و سبعین و مائة و الف عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

و در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افگند - و دتا از نواحی شکرتال بر خاسته بارادهٔ مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان ( که باهم کشتي میکردند ) او دید زور آور کم زور را به نیروی بازو عقب مي برد - درانیان بقوت ترکتازي هم اورا جانب دهلي پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امرا ست و بلیة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - درینجا رخسار صفحه بحال اجمال آرایش مي یابد - ( چون نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد ) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را ( که نشهٔ غرور در سر داشت ) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و رعب

او قسمی غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای هندوستان براے اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ ( که در ترجمهٔ او مي آید ) سر از اطاعت بپیچید - نواب از نربدا معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لواي عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري ( که از اورنگ آباد پانصد کروه جریبي ست ) بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراست - نسایم فیروزي بر پرچم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم برشکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره ( که درین یساق ملازم رکاب بودند ) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگي پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصارای پهلچري شب هفدهم محرم بحساب تنجیم و شازدهم بحساب رویت سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را ( که مقید همراه بود ) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریخت - روزے ( که زمین لکریت پلي مضرب خیام شد ) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو واسطهٔ به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب ( که از سرداران نوایت آرکات است ) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریض نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصارای فراسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انور الدین خان گوپاموئي ( که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود ) رفته شانزدهم شعبان سنهٔ ( ۱۱۶۲ ) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام‌الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهي ست - ساکن سیکاکول ( که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود ) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزی ( که سرزمین لکریت پلي مخیم شد ) ناخوشي پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر ( که در حدقهٔ چشم رسید ) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتي نداشت - در ایام ریاست ( که دو ماه بیش نبود ) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتي - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جي با فوجے از پونه بر سر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسے ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

بخود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند -
بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای
فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و
بعد قتل مظفرجنگ نصارا بصیغهٔ نوکري در رکاب
امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر
مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم
رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی
سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - ( چون
انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلاوت مي کنند -
و بنادر هردو فرقه باهم قریب واقع است ) نصارای انگریز را
هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسید - که
الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را
بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ
بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع
و سبعین و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده
از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را
بزمین آگنده قاعاً صفصفاً ساختند - و سیکاکول و راجبندري
و دیگر مواضع ( که در جاگیر فراسیس رفته بود - و
قیاس کار نمي کرد که چه طور از دست اینها خواهد
بر آمد ) خود بخود مستخلص گردید *

امیر الممالک خلف سیوم نواب آصفجاه غفران پناه - نام اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثانی به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکیل مطلق شد - راجه جمعی از نصارای فراسیس را ( که مظفر جنگ از پهلچهری نوکر کرده همراه آورده بود ) استمالت نموده رفیق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالا جي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را ( که سر راه پیش آمد ) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم بر آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم ( که ماه خسوف تمام کرده بود ) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالا جي ( که در حالت پوجا یعنی پرستش

خسوف بود ) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی بوجا بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه آردن و مصالح برابر خاک بود - امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد - سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف راجه رگهناتهه داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد خود را بحیدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدله تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه‌داری دکن پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلوتهي کرده به کپرتله نزد جانوجي بنالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانو جي بنالکر و نیز بوساطت بالا جي ( که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه ربطی داشت ) بامیر الامرا پیوسته سررشته موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدولة از حیدر آباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدر آباد از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده هفده روز زندگاني کرده در گذشت ( درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد ) غنیم ( که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود ) ملک خاندیس و سرکار سنگمیز و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکی ( که از امیر الامرا گرفته بود ) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کهرتله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ ( ۱۱۶۷ ) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادي مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سر انجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف ( که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند ) صمصام الدوله در سنهٔ ( ۱۱۶۹ ) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داري برار و دومین را صوبه داري بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید - و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک ( که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباد آمده بود ) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاجي راو باردهٔ پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر ( که قریب سي کروه از اورنگ آباد است ) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات بر خاست - نواب آصفجاه ثاني بعد مصالحه از سندکهیر باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید ( که با وصف نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست ) در شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدرآباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب استوا سنهٔ ( ۱۱۷۱ ) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسبی سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان کاپردي ( که جبرًا و قهرًا حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود ) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتم ( که از قصبات اعظم برار است ) چهاوني کرد - و بعد چهاوني با جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار محاربات درمیان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک ( که در نواحی حیدرآباد بود ) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیژدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با دو برادر عمزادهٔ بالا جي با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ ( ۹۰۰ ) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ ( ۱۰۰۹ ) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال یادو راو خیال خامے در سر خود پخت - و خواست که ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد - ابراهیم خان کاپردي را ( که بدتر از آزر بت تراش بود ) نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکے از قوم اراذل بود که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد - سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک نوکران آصفجاه ثاني بود - بتفریط و افراط نواب جدا شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم جمادی الاول سال مذکور در سواد اودگیر بتقابل عساکر رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود - امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اودگیر به دهارور دایر بیایند - و بعضے افواج سرکار را ( که قریب دهارور بود ) با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود - هنر اینها همین که رسد غله و کهی لشکر اسلام بند میکردند - و قابو دیده به کوته یراق مي جنگیدند - و مدار فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر حصارے از توپخانه کشیده بدفع مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقي و جنگ فرنگي یعني آشکاری توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعي و اجتماعي راه طی میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالي مي رفت - و تیر توپخانهٔ اسلام بایشها اتفاقي مي رسید - ابراهیم خان با آن ( که خود را مسلمان مي گرفت ) طرفه کمر بر شکست اسلام بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداري توپها سر داده آنے فرصت نمي داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگي سپاه راه یافت و عالمي راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادي الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده بقلعهٔ اوتیسه سه کروهي دهارور رسیدند - غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق مي سازند عهده برائي متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادي الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ مجموعي بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیتي

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
بر چیده شد - نا گزیر صلحے ( که آبستن هزاران فساد بود )
انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور ( که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود ) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه غنیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجبی بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضی از صوبهٔ برار و بعضے از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالبًا چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصی تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
چنین یافته　　* قطعه * 

* کافر دشمن اسلام گرفت *
* حصن بسیار حصین از فن *
(۲)
* سال تاریخ رقم کرد خرد *
* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوجے براي قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجي فی الجمله استادگي کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعهٔ موافق قرار دادے (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده　* قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *
* دگر دولت آباد حصن علم رفت *
* خرد سال تاریخ برلوح گیتي *
(۳)
* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *

(۲) یعني سنه هزار و یك صد و هفتاد و سه - (۳) یعني سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این ( که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود )
بزبان قلم مي آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجي والی دهلي پیش ازان ( که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین قرن دارد - در سنهٔ ( ۷۰۴ ) اربع و سبعمائة با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طي کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو ( که از رطل گران غفلت سیاه مست بود ) جمعی را ( که دران وقت حاضر بودند ) به مقابله و مدافعه فرستاد - و دو کروهی دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - ( چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نذموده ) تاب حملهٔ اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسپ از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْح یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا ( که عقل از تصدیق آن ابا دارد ) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمیع اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنهٔ ( ۷۰۶ ) ست و سبعمائة ملک نائب کافور را ( که عمده ترین امرای حضور بود ) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدایا از قلعه بر آمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنهٔ ( ۷۰۷ ) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوکر یا بسیارے از ممالک قدیم سرفراز گردانید - و قصبهٔ نوساري را ( که متصل بندر سورت است ) بانعام او مقرر کرده یک لک تنکه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزاني داشت - رام دیو بدیوکر رسیده آن قدر ملک ( که از سلطان یافته بود ) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشت - در سنهٔ ( ۷۰۹ ) تسع و سبعمائة سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه دیوکر به تسخیر درنگل تعین فرمود - چون بدیوکر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لکد دیو راجهٔ آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ ( ۷۱۰ ) عشر و سبعمائة باز ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر یکی از بنادر دکن ( که درین عصر از طغیان آب خراب است ) و بعضے بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوگر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بنابر احتیاط فوجی را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرده - و بلال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن ( که تعداد آن منحصر در علم الهي ست ) بدست آورده قرین سلامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان (۲)
کرناتک را ( که اسیر کرده آورده بود ) یکقلم سر داد - و از راه سلطان پور و نذربار در سنهٔ ( ۷۱۱ ) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق (۳)
جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

(۲) نسخهٔ [ ج ] که اسیر کرده بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] هشت هزار اسپ *

ملک نائب چون بدیوگر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدي نصب کرده بجای رام رام تحیة و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ ( ۱۰۴۲ ) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هذه یکی بعد دیگرے بحفظ قلعه (۲) مي پرداختند - بعد چهار صد و شصت سال تخمینًا از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوگر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوگر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منسوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے سامانی استادگي نکرد -

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن قلعه - و نسخهٔ [ ب ] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاد قلعهٔ را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده سنهٔ ( ۱۰۹۷ ) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر ( که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود ) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا مي آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست تسبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائهٔ و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید　　* قطعه *

* دژِ شـاه اســلام کافر گرفت *
* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خــرد ســال تاریخ او *
(۲)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصی و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چرانندہ - آسا اهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - ( چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد ) چار دیوار قدیم شکسته حصارے از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والی برهانپور ( که در سنهٔ ( ۸۰۱ ) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید ) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجهٔ بگلانه و انتور (۳) جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولي عورات در قلعه فرستاد -

---

( ۲ ) یعنی سنه هزار و یکصد و هفتاد وچهار هجري- ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] رنتور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در ڈولیها نشانده فرستاد - چون ڈولیها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار از ڈولیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مست غفلت بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقي اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد - ازان وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنهٔ ( ۱۰۰۹ ) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علي خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسرے این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ بادرا را در گرفت - و با افواج پیش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست دنا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر می خندد -
و قاعد اجل او را رهنمونی کرده بهندوستان رسانید - اگرچه
سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجی راو قرار یافت و
مدار المهامی بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد
رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس راو و یادو و
سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و
توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه
در واقعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم
جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائة و الف
بوقوع آمد - و بالاجی راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده
سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر
او مادهو راو ( که صغیر سن است ) و برادر اعیانی او
رگهناتهه راو عاید شد - و در سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و
سبعین و مائة و الف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با
امیر الممالک از قلعه بیدر ( که درانجا چهاونی شده بود )
بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و
مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده
در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و
تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه
ثانی بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الضرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را ( که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته ) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بنابر غبارے ( که با برادر داشت ) و راجه رام چندر ( که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود ) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے ( که نا کردني ) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ خود بر آمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیارے را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و ( چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید ) پیش مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش می شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و فریاد بر آوردند که می خواهی که خانمان ما را بر دست مسلمانان برباد دهی - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل صلح بآصف جاه ثاني تسلیم نمودند - و این مصالحه ششم جمادي الآخر سنهٔ ( ١١٧٥ ) خمس و سبعین و مائة و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه دراني بر بادو ظفر یافت - نواب آصفجاه از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے ( که ازو بوقوع آمده ) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ ( ١١٧٥ ) خمس و سبعین و مائة و الف بارادهٔ چهاؤني داخل قلعهٔ صوبهٔ بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ ( ۱۱۷۷ ) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمده - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهُ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکـــن روح والای او *
* به پرواز از دام محنت شده *
* رقـــم کرد تاریخ فوتش ذکا *
۱۱۷۷
* امیر الممـــالک بجنت شده *

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان ( که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت ) فرمان شاه عالي گوهر را ( که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود ) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را ( که برهمنی ست ساکن سنکمیز ) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الحرب پونه چهاوٗني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین معني اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ ( ۱۱۷۶ ) ست و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادي ( که از عمده نوکران نواب آصفجاه ثاني ست ) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگهناتهه راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعے از اورنگ آباد دویده در نواحئ ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه راو ( که کمال بے ساماني و سراسیمگي داشت ) آمدن محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند - بنابران جمعے شایسته با رگهناتهه راو فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجے از پونه بر آمد - بر دوازده کروهي از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت - و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب نارردگاه رسیده بود که این جا مناقشه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدگانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مراتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این (که ترا بر جای رگهناتهه راو قایم میکنم) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمي نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از نا قدر داني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک (که اصل شیوهٔ غنیم است)

اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربي شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب کرد - مؤتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیاني محمد مراد خان بهادر و دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو این معني دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال ( همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد ) غارتیان همراهي او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد - و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و تختهای دروازه را ( که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است ) خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیاري در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعي

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمی معرکه ( که تیر و تفنگ می بارید تفنگی بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی شنیده رخت آوارگی جانب بکلانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهی پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصْبَحُوْا لَا یُرٰی اِلَّا مَسَاکِنُهُمْ - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللهِ در عهد بالا جي و یادو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ اینها به یغما در آمد - و عمارتیکه بصرف لکوک ساخته بودند وقود آتش غضب آلهي گردید - میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید　* قطعه *

* آصف جاه دویم سلیمان اعلام *
* آبادی قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
۱۱۸۱
* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد جمعی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم همت درمقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه راو بے نیل مقصود برگشت *

# * حرف الواو *

## * وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی ست - بپایهٔ هفت صدي رسیده در سفر و حضر بار یابي داشت - پس از قتل علي قلي خان خانزمان در دیار شرقي جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها مي پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطیهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئي برخاست - ازانجا ( که دو رنگي مجبول مزاج نامبرده بود ) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولي نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلي جدائي گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعے

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعدهٔ خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکري بود *

## * وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه باقدام بیان پیموده - که ( چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیباني رهائي یافته بکره مانکپور آمدند ) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامی (۲) ( که عرش آشیاني نصارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته ) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - او بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید ) سال بیست و یکم ( اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت ) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به رای رزین وزیر خان تفویض

(۲) نسخهٔ [ ج ] درین هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان ( که میرزا خان طلب حضور گشت ) سپه سالاري نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست و دوم ظاهر شد ( که آن ناحیه از بے پروائی وزیر خان غبار آلود نا ایمني ست ) راجه تودرمل ( که در کار داني و مردانگي از یکتایان روزگار بود ) بیاوري تعین گردید - اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابي ( که از ملازمان ابراهیم حسین باغي بود ) مظفر حسین پسر خرد سال او را از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان جرأت به صف آرائي نمیکرد بدلیري شهامت و پر دلی راجه ( چنانکه در ذکر او ثبت افتاده ) مخالف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر مهر علي مهیج غبار آشوب گشته سر بفساد بر داشت - وزیر خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران فرومایه جدائي گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره تر گشته بمحاصره پرداخت - روزے ( که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در صدد بر آمدن بودند ) از کشادگاه تقدیر تفنگے بمهر علي رسیده بکوی نیستي فرو شد - مظفر حسین میرزا را از ناتجربگي دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا ( چون کارهای گجرات از وزیر خان متمشي نمي شد - و نا روائی

داد دهي علاوهٔ اختلال آن ديار گشت ) معزول شده بحضور آمد - و در سال بيست و پنجم از تغير شاه منصور شيرازي بمنصب وزارت امتياز اندوخت - و در همين ايام بحکومت اوده دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم ( که خان اعظم بدفع معصوم خان عاصي و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان کافر نعمت تعين گشت ) وزير خان بکمک نامزد گرديد - و پس از انهزام معصوم خان ( که ميرزا کوکه از ناسازي هواي آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود ) سپه سالاري عساکر آن مملکت تا رسيدن صوبه دار حضور بوزير خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبي بر سر قتلو خان لوحاني ( که بر ولايت اوڙيسه استيلا يافته بود ) فوج کشيده او را آوارهٔ باديهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بيست و نهم بارسال پيشکش راه اطاعت و انقياد پيمود - وزير خان اوڙيسه باو گذاشته خود بتانڈه برگشت - و با صادق خان و شهباز خان کنبو کمکي بوده در ضبط و نسق آن ملک مي کوشيد *

چون در سال سي و يکم هر صوبه بدو امير کار آگاه حواله شد ( تا يکي اگر بدرگاه آيد يا رنجور شود ديگري بکار او پردازد ) پاسباني بنگاله بوزير خان و محب علي خان قرار گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ ( ۹۹۵ ) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود - پس از فوتش شهباز خان ( که دران هنگام بخشئ سپاه آن دیار بوده ) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - ( چون در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شایسته کرداری نیاگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسئ زمانه و فراخ حوصلگي و خبرسگالي و آگهئ بر دوام فراهم نشود سزاوار آن نگردد ) (۲) در کمتر فرصتی آن تباه گوهر بهم نشیني هرزه درایان یافه سراے نیرو خواسته اندیشهٔ کج گرائي فرا پیش گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعین شد که سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور هنسوه محصور گردید - تا جاگیرداران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیاني چندے زنداني فرمود

## * وزیر خان مقیم نام *

در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب درخور و خطاب وزیر خان سرفرازي یافته - پس ازان ( که سکهٔ سلطنت بنام جنت مکاني نوراني شد ) از اصل و اضافه بمنصب هزار

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] درکمتر فرصتی آن تباه گوهر هم نشیني هرزه درایان یافه سرایا به نیروی خواستهٔ اندیشهٔ کج گرا فرا پیش گرفت *

و پانصدي و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ ( که از والا شاهیان آن پادشاه بود ) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانیء بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوري پذیرفت - و تعلقهٔ مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پیوست - پستر ( چون پادشاهزاده سلطان پرویز بیساق دکن معین شد ) او بهمراهیء پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بودے - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - سال دوازدهم بعطاى علم و اضافهٔ پانصدي قامت قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

## * وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جواني در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ پزشکي بدولت قرب و مزاج شناسي فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداروغگیء عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمیء خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهي نمود - و در مهم رانا ( که دیوان بیوتات بود )

خدمات شگرف بجا آورده بپایۀ عمدگي ترقي و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملتزم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - باکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعیٔ ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد (۲) - و هنگام اقامت جنیر بدیوانیٔ سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود *

روز جلوس صاحب قران ثاني بر سریر خلافت و حکم راني بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم ( چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد باداے پیشکش تعلل مي نمود ) اعلی حضرت وزیر خان را باضافۀ سواران بمنصب پنجهزارے پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعۀ دولت آباد بپردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانۀ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا ( که در یساق

---

( ۲ ) نسخۀ [ ب ] بصرف خاصۀ پادشاهي در آمد - ( ۳ ) نسخۀ [ ج ] عمده ترین - ( ۴ ) نسخۀ [ ب ] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود ) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور نظم صوبهٔ پنجاب [ که در تیول یمین الدوله بود - و تنقیح محال خالصهٔ آنجا ( که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است ) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمي آمد ] بوزیر خان ( که قدیم الخدمة معتمد بود ) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبرآباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ ( ۱۰۵۰ ) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسپ لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامع دارد که بمرور دهور و اعوام نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف بر انداخت - و نوعے وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روي وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگي و بے تکلفي بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے که مي شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو مي نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهي کار پادشاهي را توأم عبادت الهي مي دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگیِ خواصان سرفراز شد - سال سي و ششم فوت نمود *

## * وزیر خان محمد طاهر خراساني *

از خاکِ پاکِ مشهد مقدس رضویه است - سَلَامُ اللّٰه عَلَىٰ سَاکِنِهَا - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه
بود - مدتی ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و
کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم
شاه جهاني ( چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی
خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری
دکن یافت ) بانتزاع الکای بگلانه ( که مابین گجرات و
دکن بسیر حاصلي مشهور است - و بر سبیل آلتمغا نامزد
شاهزاده شد ) مامور گردید - جناب شاهي پس از وصول
بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجیء دکني بتسخیر آن
ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبي و کف آوري
سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر
( که مسکن و مارای بهرجي مرزبان آنجا بود ) یورش
نموده بتصرف در آورد - آن بومي از آسیمه سري بقلعه
( که بر قلهٔ کوه است ) رفته متحصن گشت - سردار
جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دواني
و نبرد آرائي کمر سعي چست بر بست - آن زمیندار
مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و
پیمان ملاقي گردید - بغد و بست آن مرز و بوم مفتوحه و
حراست قلعهٔ ملهیر ( که حاکم نشین آن دیار است )
بمحمد طاهر مقرر گشت - و ( چون در سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) هزار و

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده تفویض یافت ) او بنیابت صوبهٔ خاندیس من حیث الاستقلال اختصاص گرفت *

و ( چون بیست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رایات عزیمت بدفع دارا شکوه برافراخته گشت ) نظر بر قدم بندگي و دیرین فدویت و فرط محرمیت و بسیاری قرب و منزلت بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم و نقاره و خطاب وزیر خاني سر اعتبار بر افراخت ۰ و پس از ظهور کامیابي ( که سریر سلطنت هندوستان بجلوس عالمگیري مزین گشت ) صوبهٔ خاندیس بمعظم خان میر جمله ( که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد نظربند بود ) متعلق گردید ۰ خان مذکور حسب الحکم به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت ۰ و بعد ازان بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبیل سدهٔ خلافت جبهه آرا (۲) گشت ۰ و در سال سیوم بصوبه داری اکبرآباد خلعت امتیاز پوشید ۰ و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید ) خان مزبور از آگره بهمراهی شاهزاده متعین گشت ۰ و

(۲) نسخهٔ [ ع ] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه بلند پایگی یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال (۲) پانزدهم سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) یک هزار و هشتاد و سیوم هجري همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پورهٔ بیرون شهر مذکور ( که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدي ست ) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسي صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلئ عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود - و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

(۲) نسخهٔ [ ج ] یازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلی بود - (۲) غزوات اعجاز سمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسی بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدری ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

# * حرف الهاء *

## * هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - ( چون پدرش سال سی و نهم جلوس عرش آشیانی در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید ) او ببارگاه سلطانی رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا رستم قندهاری بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالی کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ مؤ مصدر ترددد گردید - پستر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخهٔ [ ا - ب ] لفظ [ حضرت ] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آمیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان ( که از جانب حکام دکن قلعه داري کالنه و ترنبک داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود ) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ ترنبک سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و صاحب صوبگي ملک اوڈیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - (۲) که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

## * هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] خبیر دارد *

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته ـ سال نهم ( که ملک دکن مضرب خیام سلطاني بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوري پذیرفت ) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم ( که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید ) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه ( که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد ) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خاني نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقارهٔ طبل شادکامي بر نواخت - و در همین سال برطبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شدهٔ با صوبه دار ایلچپور بر خوردهٔ مع پیشکشات پیش شاهزادهٔ روانه گشت - سال

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کیسري سنگهه •

سي ام بر طبق حكم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعي جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندیر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجري بکنج نیستي خزید - و در ناندیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان ( که برادر زادهٔ او باشد ) براي نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقي او عبدالرحیم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بیست سوار کامیابي داشت *

## * هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهاني از تغیر عم خویش مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي یافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزاري شش صد سوار رسید - ( چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبر آباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت ) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خانی کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیری بود - ( چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان در باخت ) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسروانی از عزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئی فرمود - و داروغگی غسلخانه ( که جز به معتمد (۲) اخلاص منش عقیدت نشان تفویض نشود ) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار دانی و مزاج شناسی مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبگی یافت - ( چون در همان ایام بارادهٔ سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود ) به صوبه داری دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازی پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشی مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] معتمد خاص عقیدت منش •

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور
مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید - و چون
صداقت و فدویت خان مشار الیه با نیکو معاملگي و
راست کیشي دلنشین خلد مکان بود در صوبه داری آگره مدتها
بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس
مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ ( ۱۰۸۲ )
هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بساط هستي
در نوردید - خان موصی الیه در شیوهٔ بندوق اندازي سر آمد
امثال و اقران بود - چندے بتعلیم پادشاهزاده محمد
اعظم ( که ورزش فن ناگزیر نشأهٔ سروري ست ) تارک
افتخار مي افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت
پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه
گشتند . نخستین در پردلي و جسارت منشي مشهور
روزگار بود - رسوم سپاهگري پر لازم گرفته (۲) - تکیه و لحاف
او بے زره نبود - جمعے را با خود رفیق داشت و آنرا
چهل تن مي نامید - از غرور خانه زادي اکثر مصدر بے باکیها
میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامے
( که اجمیر معسکر پادشاهي بود ) بنابر جهتے از منصب
بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ٭

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیار پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ او با نهنگ در قلعه داری چناده گدهه مشهور عالم است - در قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند *

## * هژبر خان خلف الله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس و پستر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک ( که در راه کابل واقع است ) سر بلند شده در جنگ با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

## * همت خان میر عیسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغاز نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز - مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضایل خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهمان نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریاب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *
* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے ( که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود ) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني ( که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود ) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داري مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداري نواحي آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش ( که هزار سوار بود ) پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگي گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگي دیوان خاص اختصاص گرفت - و پستر بمنصب سه هزاري و بخشیگري سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگري دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داري اکبرآباد امتیاز یافت - و سال هفدهم ( هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال ) بداروغگي غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

همین علي خان بصاحب صوبگی الٰه آباد و مرحمت یک لک روپیه خرمي اندوخت - و سال بیست و سیوم در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سربلند خان میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری اول فرق تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي و طغیان اکبر [ که باتفاق مغروران راتهور و برخے سران لشکر پادشاهي از غایت وقاحت و بے سعادتي بارادهٔ مقابلهٔ پدر عالیقدر دران وقت ( که زیاده بر ده هزار سوار در رکاب پادشاهي نبود ) نزدیک رسید ] خلد مکان همت خان را ( که بشدت مرض مبتلا بود ) بحراست اجمیر در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم سنهٔ ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در همسران سر آمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوقے و سلیقهٔ درست داشت - میرن تخلص میکرد - پسرانش (۲) محمد مسیح مرید

(۲) نسخهٔ [ ج ] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان •

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم بخدمت میر توزکي سر برافراخت - پستر خطاب خانه زاد خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

## * همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

## * محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب درخور و خطاب خاني سر برافراخته پستر اولین بخطاب مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان (چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود ) موسی الیه سي کروه تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ منصب و عطای خطابها شادکامي اندوختند - ازان جمله مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهي گردیده رخصت بیجاپور یافت - و پس از وقوع فتح آنجا سال سي ام بعنایت اسپ با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ الهآباد نامزد شد - و سال سي و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش ناظم الهآباد گردید) نامبرده بصوبه داری اودهه و فوجداری گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري الهآباد باو قرار یافت - بدستور طلب حضور شد - سال سي و هفتم بملازمت پادشاهي پیوست - و جهت رسانیدن متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوري پذیرفت - سال سي و نهم [ چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهي بتفصیلی ( که در احوال قاسم خان کرماني رقم زدهٔ کلک اخبار سلک گشته ) درکهور پره (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب گردیدند ] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندوق اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ ( ۱۱۰۶ ) هزار و یک صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - دومین سال

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] کوروره *

سي ام از تغیر مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سي و هفتم بنظم الهٓ آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای یک کرور دام بطریق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و یکم ازانجا معزول گردید *
(۲)
صاحب مآثر عالمگیري مینویسد که سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم الهٓ آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومی جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پیمای افتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار دوم هم صوبه دار الهٓ آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالبًا سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حویلی عالیشان ( که محاذی عمارت حمامی در نهایت پاکیزگي ساخته ) یادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت بر هم خورد *

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] سپهدار خان ناظم الهٓ آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبیهٔ مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجهٔ پیمای افتخار گردید *

# * حرف الياء *

## * يوسف محمد خان کوکلتاش *

پسر کلان خان اعظم اتگه است - با عرش آشیانی نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعی از پیشگاه سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیرام خان ( که عازم نواح پنجاب بود ) بگیرد او نیز در سن دوازده سالگی بهمراهی پدر تعین یافت - و در روز معرکه با جمعی از مبارزان میان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتگه خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میسره چاره دران دید ( که بر فوج بیرام خان تاخت آرد ) خان مذکور پیش پیش پدر بوده مصدر ترددات شد - و بخطاب خانی نام آور گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه کشته گردید او با جهتمندان خود (۲) مسلح شده سر راه

(۲) نسخهٔ [ ج ] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - لا آنکه سیاست پادشاهي در بارهٔ ادهم خان خاطر نشین گردیده پارهٔ تسلي شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس ( که ماجرای کافر نعمتي و فتنه پژوهي علي قلي خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید ) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایهٔ عاطفت عرش آشیاني بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط باده پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ ( ٩٧٣ ) نه صد و هفتاد و سه هجري بخلوتکدهٔ فنا شتافت (٢) *

---

( ٢ ) در [ اکبر نامه ] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادهٔ پیمائي روز خور پانزدهم خورداد ماه الٰهي موافق پنجم ذیقعده پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

## * انتباه *

حکما آب انگور را ( چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند ) مجوز استعمال آن گردیده تعین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمانش آن ( که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است ) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی ( عَلَی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده ) نظر بحسم مادهٔ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیهٔ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

## * یوسف خان کشمیری *

پدرش علی خان چک (۲) مرزبانی کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلانی بر گرفتند - او نخست خانهٔ ابدال عم خود ( که اندیشهٔ سری بخاطر آورده بود ) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندوق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان عیدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

(۲) نسخهٔ [ ج ] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد - اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و ( چون پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان آن سر زمین سید مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر چک (۲) عم زادهٔ خان مذکور را بسرداری برگزیدند ) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید (۳) و بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب کشمیری را ( که از معتمدان رکاب بود ) جهت دلدهي با حیدر پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سي ام ( که صوبهٔ پنجاب مقر سلطانی بود ) پادشاه را نیز طلب او بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علي و بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر خود بدولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

(۲) نسخهٔ [ ب ] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروشی او بر گزاردند میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که ( از راه پکهلي نزدیک بولباس (۲) رسید نامبرده بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند پادشاه نشد (۳) - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنا بران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري بر داشته جنگی کرده به پراگندگي افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و ( چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتي بظهور پیوست ) قاسم خان را با فوجي شایان راهي ساختند - او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] پولیاس - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] این رای پسند نشد *

نموده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده
در حدود بهار جاگیر تنخواه شد - و تعیینات صوبهٔ بنگاله
گردید - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر بدرگاه
سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائي ساخته
مدتے بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان میر بحر
بگشایش آن صوبه تعیین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها
دو روئي افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سري نگر
گشت - بعد آن هم نامبرده شیوهٔ سرتابي داشت - در سال
سي و چهارم وقتے ( که پادشاه در کشمیر بود ) پس ازان
( که پا افراز خاصه برای دلجمعئ او رفت ) بتارک نهاده
کامیاب آستانبوسي گردید *

## * یوسف خان ولد حسین خان تکریه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیاني گردیده
بمنصب شایان سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار مباهي گردید - و
پس از جلوس جهانگیري پانصد سوار بمراتب او افزود - و
سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعیین گردید - و چون
ترددات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت
علم لوای کامراني بر افراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گردیده بفوجداري کوندوانه و عنایت خلعت و فیل نوازش یافت *

## * یعقوب خان بدخشی *

ابتدا نهصدی پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحیم تعینات دکن بود - در جنگے ( که شاه نواز خان مرزا ایرج عنبر حبشي را شکست داد - و کار نمایان صورت بست ) خانخانان عنان اختیار پسر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمایان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن بلند پایگي بر افراخت - و آخرها تعینات صوبهٔ کابل گردیده سال اول جلوس فردوس آشیاني ( که نذر محمد خان والي بلخ در نواح کابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پیغامهای تهدید آمیز خواست که بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد ) او در کابل بود - پاس نمک خوارگي مقدم داشته جوابهای صاف درشت گفته فرستاد - و وقت موعود بعدم آباد شتافت *

## * یاقوت خان حبشی *

که از غلامی خداوند خان مشهور به یاقوت خداوند خان اشتهار یافته و از رشد و شجاعت مدار علیه و مشار الیه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشي و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا لگدکوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد ) به فریب کاری زنش ( که هر روز زنان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او مي برد ) بمرتبهٔ شیفته و فریفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا ( که مبلغهای خطیر بمردم بخشید ) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود مي نمودند - ازین جهت یاقوت خان ( که سردار نامور صاحب جمعیت بود ) دل بر داشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیري به پانصد سوار حوالی جالنه پور آمده به راو رتن هادا ( که بحفاظت بالا گهات مي پرداخت ) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهي داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئی او پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي ( که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود ) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخے همراهانش منصبے درخور ( که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد ) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیاني او را بارسال علم و نقاره مباهي فرمودند - و ( چون سر آمد امرای دکن بود ) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - ( چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملچارها بر افراخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت ) یاقوت خان فرتوت ( که با وجود نوکری پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشتی ) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که
بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام
بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد
تقویت محصوران شد - هرچند سعی نمود ( که آذوقه و
تفنگچی و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند ) بسبب
دیدبانی اهل ملچار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله
( که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند ) مکرر بدست
افتاد اندیشهٔ او بر روی روز آمد - آن خاین خایف براه
فرار ( که شعار غلامان است ) شتافته بخیل عادلشاهیه
پیوست - ازانجا ( که اقبال پادشاهی روزافزون بود ) کارے
( که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد ) در باطن سبب
شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف
سپاهگری سرزنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد
فتح عنبرکوت ( که عبارت از شهر پناه دولت آباد است )
رندوله خان و ساهو بهونسله روبروی خانزمان ( که بر گهات
کاغذی واره بود ) مانده یاقوت خان بهمراهی مراری پنت
صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان
میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے
از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان ( که بمدد لهراسپ
پردازد ) در اثنای راه نوردی بجزوے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حرے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و سرداري عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسپ فرستاد - که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت بر افراخت - و بشمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه (۲) مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثناے گریز جهرے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از ترک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان براے محافظت سردار لختی پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستي فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو (۳) مور و مگس فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهادران (۳) نسخهٔ [ ج ] مانند مور و مگس *

دلیران نصرت کیش بدنا کامی آن گروه کمال جلادت بکار برده جمد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین سرادرے ( که در علو مرتبهٔ سپه کشي و فوج آرائي سهیم و عدیل نداشت ) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف و باعث دل شکني محصوران گشته مقدمهٔ انفتاح قلعه گردید - پسرش فخر الملک نیز درین سلطنت علیّه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پیش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعي در گذشت - حسن خان وغیره پسران فخر الملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکری عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنمونی بخت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیهٔ عجز و استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

## * یوسف محمد خان تاشکندي *

تاشکند شهرے ست از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم است و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شده - شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبي کوهستان سرحد بدخشان و شمالي [ اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)

(۲) نسخهٔ [ ج ] ا

و بانکي ( که به (۲) اترار مشهور است ] اما الحال بسبب عبور و مرور اوزبکیه اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غیر از جانب غربي ( که کوه ندارد ) گذار (۳) بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون ( که بآب خجند مشهور است ) از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت ( که بشاهرخیه اشتهار دارد ) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و از شمال آخسي و شاش (۴) ( که از بلاد قدیم است و سابق بفناکت اشتهار داشته ) الحال به تاشکند و تاشکنیت (۵) معروف - لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور - خصوصاً لالۀ هفت رنگ که خاصۀ آن ناحیه است *

بالجمله ( چون خان مذکور از وطن مالوف وارد هندوستان گردید ) ایامے چند بمرافقت عبد الله خان فیروز جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشي و بخت یاري بخدمت شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

---

(۲) نسخۀ [ ج ] اترار - (۳) نسخۀ [ ب ] گذر - (۴) نسخۀ [ ج ] شایش - (۵) نسخۀ [ ج ] تاسکیت و نسخۀ [ ب ] تا سکنیت *

ورزید - و پس از سربر آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بتفویض تیولے از نواحئ ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای نیرنگ پردازیهای تقدیر بیک ناگاه گرفتار حادثهٔ غیبي گردید - یعني بهمراهئ بهادر خان روهیله در روز نوبت کهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهیه تلاشهای بهادرانه و کوشش های رستمانه نموده بزخمهای گران در میدان افتاد - مخالف فوزے عظیم دانسته او را با بهادر خان بر داشته بردند - مدتے در بیجاپور مقید و محبوس بود - چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و تاراج حوالئ بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت ناصیهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه ( که درباره بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است ) تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلای مینا کار و اسپ و فیل سر بر افراخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مباهي گردید - و پستر بصوبه داری تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقتي و بیوفائي ازینها مشاهده نمود [ که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور ( که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد ) غدر کرده بتحکم مبلغے بصیغهٔ طلب بر گرفتند ] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا • بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیر داری ماندو سرفراز گشت - و بجهتے مورد عتاب گردیده - و هزاري بحال ماند - و پستر

بفوجداری و قلعه داری کانگره دستوری یافت - و در اوایل جلوس عالمگیر شاهی[(۲)] بصدور برخے حرکات مخالف مرضی پادشاهی از منصب و جاگیر افتاده گوشهٔ انزوا بر گزید *

پسرانش با وصف خانه زادی بنابر سوء مزاج خلد مکان منصب یاب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قور بیگی گردید - و پایهٔ عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و به میرآتشی امتیاز یافته در جنگ جاجو[(۳)] ادای حق نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستی بر افشاند - خلف او میرزا فتح الله ( که خرد سال بود ) بحالت خان سلطان نظر اعظم شاهی بعلاقهٔ آشنائی و خواجه تاشی بتربیتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگی دیوانخانه و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موروثی سر عزت بر افراخت - در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] عالمگیری - (۳) نسخهٔ [ ج ] حاجو *

## * يكه تاز خان عبد الله بيگ *

پسر منصور حاجي بلخي ست كه مرد فهميدهٔ آزموده كار و از اعيان دولت نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پيش فردوس آشياني فرستاده - از پيشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپيه نقد و ديگر عطايا مشمول نوازش خسرواني گرديده رخصت انصراف (۳) يافت - پسرانش نيز همراه بودند - هر يكے بعطيهٔ در خور كامیابي اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے ( كه بسعي شاهزاده مراد بخش ولايت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بيابان نوردي گرديد ) حاجي مذكور بايالت و حراست قلعهٔ ترمذ مي پرداخت - از صوابديد و به انديشي پسران خويش محمد منصور و عبد الله بيگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگي درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت نامهٔ با خلعت مصحوب يكے از معتمدان ارسال يافت - و سعادت خان نبيرهٔ زين خان كوكلتاش بحفاظت ترمذ تعين گرديد - او قلعهٔ مذكور را بخان مشار اليه تسليم نموده بجناب شاهي پيوست - و غايبانه بمنصب دو هزاري هزار

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] او از پيشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ ب ] آنطرف *

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش نیز بمنصبی مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب خانی یافته تعین بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلثیم ساحت سلطنت فرق طالع بر افراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت صد (۲) سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه ( که بهمت و گشاد سلطنت در دستش بود ) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام ( که موکب عالمگیري عبور نربدۀ نموده رهگرای مستقر الخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شش صد •

بود ) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوجین سد
راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با
جمعے از سپاهیان نامی توران در قراولي بود - چون
سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار
بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده
با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے
از امرای پادشاهي بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه
با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموني بخت
باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [ چون پیش ازین ( هنگام بر افراختن رایات عزیمت
جهانگیري از دکن ) خطاب مخلص خاني نامزد قاضي
نظامای کروردي شده بود ] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب
سه هزاري هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه
مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه ( چون شجاع
هزیمت نصیب بجانب بنگاله رهسپر وادی فرار گردید ) او
هم بهمراهي شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت -
و ( چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق
گشت ) معظم خان ( که کار فرمای این یساق و سردار عساکر
پادشاهي بود ) بعد انقضای برسات در حوالي بل کتهه (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بل کهته - و نسخهٔ [ ب ] پل کهنه *

( که بسمت و چهار کروهی اکبر نگر است ) در عقب نالهٔ عمیقے قرار اقامت دادہ دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهي از هم دران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی توپخانه استوار است بهراوای سلطان محمد بسمت جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلادت بقصد مدافعهٔ مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگاهي ذو الفقار خان را با فرقهٔ اعزان (۲) و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوقے دیگر نیز سر بجیب نیستي فرو بردند - و بسیارے زخم بر داشتند *

## * یلنگتوش خان بهادر * (۳)

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برچهي محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خلعت و سر پیچ زمرد و اسپ

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] اغزان * ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] پلنگتوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایهٔ مباهات اندوخت - و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و پنجم از عزل ابونصر خان قور بیگی گشت - پس ازین معاتب گردیده سال بیست و هشتم به بحالي منصب آب رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز ببرطرفی خدمت و منصب بپایهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش بدریافت نیامده *

## خـــاتـــمـــه

(۲)
المنة لله که این نسخۀ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمۀ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامۀ تکمله نویس بعرض مدعا می پردازد *

* بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
(۳)
* عجب که تشنه بمانم سفال ریحانم *

نظر برین پارۀ از سرگذشت خود هم بزبان قلم می دهد *

نام این بے بضاعت عبد الحي است - در سنۀ ( ۱۱۴۲ ) هزار و یکصد و چهل و دوی هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بجزو کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعۀ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال ( ۱۱۶۲ )

(۲) نسخۀ [ ج ] الحمد لله - (۳) نسخۀ [ ج ] بماند ؟

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی صوبهٔ برار و متصدیگری محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه ( که دران صوبه بود ) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بدخواهان شد ( اگرچه چندے بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید ) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موروثي بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانی صوبجات دکن ( که ارثي ست ) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - درینولا بوفور مرحمت و قرب هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز - به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد ۰

* شعر *

دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
آفتــاب آئینــه باشــد جلوهٔ روی ترا *

و لهٗ

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لهٗ

* مغرور کي تواند دید زیر چرخ آرامے *
* دُر غلطــان ندارد یار شکل آرمیدن‌ها *

و لهٗ

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

و لهٗ

غنچه‌سان تا بفکر در باشي * نتــوان دید دل کشــائیها

و لهٗ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از براي کاه بازوی شنا ست *

و لهٗ

* بعــد استعمــال بوی عطر کاهــد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه هست آمیزش است *

و لهٔ

* آئینه تا صفای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

و لهٔ

* غافل مشو ز فتنهٔ مکر زبان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

و لهٔ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

و لهٔ

* گهی تغافل و گهٔ ناز و گهٔ جفا دارد *
* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

و لهٔ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

و لهٔ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست هست ما و دیگر جام میخواهد *

و لهٔ

* ماتمکده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هرکه دو چار دگرے دست بسر زد *

وله

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را بري در چاه برد *

وله

* از خم قامت پدیدست عیان شکل فنا *
* آه دیـــوار چو گردید دوتـــا مي افتـــد *

وله

* گران جانان نمي دانند رسم راز داري ها *
* بر آري گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

وله

* دل نازک مزاجان از نسیمے مي شود برهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده مي آید *

وله - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت بر مگیر از خیر خواه خویشتن *
* لازم افتـــاد ست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول رود در قعر چاه خویشتن *

وله

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتي ای جـــان نگاه *

* هر سر مژگان من شد خار دامان نگاه *

ولهٗ

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *
* که منتفع نشود از جواب کوه کسی *

ولهٗ

* قدے که خم شده از طول عمر محراب است *
* ازان بترس که با پیر بے ادب باشي *

* رباعیه *

* هرکس که زند برلب خود مهر ادب *
* بدخواهش را بود هم بستة دو لب *
* ای شمع خموش تا بمحفل باشي *
* هرگز نکشي ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *
* سود ار نرساني پیء آزار مباش *
* چون گل نکني اگر دل کس را خوش *
* بارے بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو مي ماند *
* هر کوچهٔ تنگ او بمو مي ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *
* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه کردن موی سفيد *
* ای محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شد سفيدهٔ صبح دميد *

رباعيه

* ای خاتم انبيا چه عالي شاني *
* آني تو که خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *
* تو مخلوقي ولے نداري ثاني *

رباعيه

* ای راکب دوش فيض آماے نبي *
* وی ذات تو عين ذات والاے نبي *
* زين رو ست که در مکه کسے فرق نکرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جاے نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول

خیر انام (عَلَیْهِ وَ عَلٰی آلِهِ السَّلَامُ) مینماید *

* تمت *

## تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب

* و الیه المرجع و المآب *

## تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اُتُمِّمَتْ بِعَوْنِ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احوال اهل منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندی

( دیگر )

شد طبع چو از عنایت حق * این دفتر مخبر السوانح

۱۳۰۹

تاریخ وی از خرد بجستم * برخواند - چه مظهر السوانح

( دیگر — مثنوي )

چو از افاضت ایشیاٹک سوسیٹی بنگ * کتاب پر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگشت طبع ضیای خرد سنش بنمود * سنه اے بزم سوانح مآثر الامرا

( دیگر )

چو شد مطبوع این تاریخ بےعیب

ببردم سر بفکر سال در جیب

۲

که هاتف خوش بگفت از دامن غیب

۲۱۲ ۱۵۱۹

تواریخ امیران است بے ریب

( دیگر )

ختم چو شد طبع این تذکرهٔ بے مثال

از مدد ذو المنن و از کرم ذوالجلال

۱۴

جست دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۷۰۶ ۵۸۹

پردہ ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

* بمه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجري *

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* تم طبع مآثر الامرا بعون العلي المبدي *

۱۸۹۱

( دیگر ) — ختم بالخیر جدا

( قطعه )

چو از حسن توفیق و عون الهي * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

( دیگر )

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهی کاید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پی سالش گشاد لب خامه * کاید باب خبرها مآثر الامرا

( دیگر — مثنوي )

طبع بپایان رسید دل ز پی سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

۱۸۲۶

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

۴۲　۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهرًا و باطنًا *

۱۸۹۱

* بمه اگست بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوي *

* دیگر - ظاهرًا هجري و باطنًا عیسوي *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجری قدسي